سلام الله علیها
نورفاطمه زهرا
کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

www.noorfatemah.org

www.noorfatemah.org

سوگندهای پربار قرآن

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصرمکارم شیرازی (دام ظله)

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

www.noorfatemah.org

فهرست

فهرست ----- ۵
سوگندهای پربار قرآن ----- ۱۸
مشخصات کتاب ----- ۱۸
مقدّمه ----- ۱۸
تفاوت تفسیر موضوعی و ترتیبی ----- ۱۸
سوگندهای پرمعنای قرآن ----- ۱۸
عظمت قرآن مجید ----- ۱۹
تفکّر و تأمّل در مضامین آیات قرآن ----- ۲۰
توضیح ----- ۲۰
۱. حکم شرعی سوگند یاد کردن ----- ۲۱
۲. سوگند به غیر خدا ----- ۲۴
۳. ماهیّت و محتوای سوگند ----- ۲۷
۴. فلسفه سوگندهای خداوند ----- ۲۷
۵. شیوه های بحث از قسم های قرآن ----- ۳۰
فصل اول: قسمهای یازده گانه و تهذیب نفس ----- ۳۱
مقدمه ----- ۳۱
نکته اوّل:آنچه خداوند بدان سوگند خورده است ----- ۳۱
اشاره ----- ۳۱
خورشید عالمتاب ----- ۳۲
آثار و اسرار نور خورشید ----- ۳۳
سوگند به ماه ----- ۳۴
گوشه ای از برکات کره ماه ----- ۳۵
سوگند به روح انسان ----- ۳۶

روح در قرآن ----- ۳۸
نکته دوم: آنچه خداوند برای آن سوگند خورده است ----- ۴۰
توضیح ----- ۴۰
اهمیّت تزکیه نفس ----- ۴۱
تزکیه در کلام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ----- ۴۲
راه پاک ماندن ----- ۴۳
پاکسازی نفس ----- ۴۳
راه تهذیب نفس ----- ۴۳
سیر و سلوک ----- ۴۴
برنامه چهارمادّه ای! ----- ۴۵
آثار تهذیب نفس در دنیا ----- ۴۷
میوه های معنوی تهذیب نفس ----- ۴۸
نکته سوم: رابطه «مُقْسَمٌ بِه» و «مُقْسَمٌ لَهُ» ----- ۵۰
فصل دوم: سوگندهای پنجگانه ----- ۵۰
۱. سوگندهای سوره طور ----- ۵۰
اشاره ----- ۵۰
شرح و تفسیر ----- ۵۰
تفسیر اوّل: زندگی بنی اسرائیل ----- ۵۱
تفسیر دوم: مقدّسات تشریعی و تکوینی ----- ۵۱
تفسیر سوم: تفسیری متفاوت ----- ۵۲
تفسیر مقسم له ----- ۵۴
رابطه قسم ها با مقسم له ----- ۵۵
۲. سوگندهای سوره مرسلات ----- ۵۶
توضیح ----- ۵۶

نکته اوّل: شرح و تفسیر سوگندها ----- ۵۶
نکته دوم: تفسیر مقسم به ----- ۵۸
نکته سوم: پیوند قسم ها با مقسم به ----- ۵۸
اشاره ----- ۵۸
تفسیر دوم: فرشتگان فرمانبردار ----- ۵۸
۳. سوگندهای سوره نازعات ----- ۶۲
توضیح ----- ۶۲
تفسیر اوّل: گروههای از فرشتگان ----- ۶۲
تفسیر دوم: مجاهدان راه خدا ----- ۶۴
۴. سوگندهای سوره فجر ----- ۶۸
توضیح ----- ۶۸
شرح و تفسیر: تفکّر و اندیشه ----- ۶۸
اشاره ----- ۶۸
سوگندهای پنجگانه و اعمال حج ----- ۶۸
اسرار مراسم حج ----- ۶۹
فلسفه اعمال حج ----- ۷۰
تفسیرهای مختلف، برای آیه واحد! ----- ۷۱
تفسیر دوم: تفسیری وسیع تر ----- ۷۲
توضیح ----- ۷۲
تفسیرهای دیگری برای فجر ----- ۷۴
مقسم له ----- ۷۵
پیام سوگندهای پنجگانه و مقسم له ----- ۷۶
فصل سوم: سوگندهای چهارگانه ----- ۷۸
۱. سوگندهای سوره ذاریات ----- ۷۸

اشاره ---- ۷۸
سوگندهای مبهم ---- ۷۸
مقسم له: اهمیّت معاد ---- ۷۹
۲. سوگندهای سوره انشقاق ---- ۸۱
توضیح ---- ۸۱
نکات چهارگانه ---- ۸۱
سوگندهای چهارگانه ---- ۸۳
شرح و تفسیر مقسم له ---- ۸۴
آینه عبرت! ---- ۸۵
۳. سوگندهای سوره بروج ---- ۸۵
توضیح ---- ۸۶
شرح و تفسیر سوگندهای چهارگانه ---- ۸۶
شرح و تفسیر مقسم له ---- ۸۷
رابطه قسم ها و مقسم له ---- ۸۷
۴. سوگندهای سوره تین ---- ۸۸
توضیح ---- ۸۸
نظریّات سه گانه در تفسیر قسم های چهارگانه ---- ۸۸
مقسم له ---- ۹۰
نقش مهمّ دوست ---- ۹۳
ایمان و عمل صالح، ارکان اساسی احسن تقویم ---- ۹۴
تعریف ایمان ---- ۹۵
عمل صالح چیست؟ ---- ۹۶
گستره عمل صالح ---- ۹۷
فصل چهارم: سوگندهای سه گانه ---- ۹۸

۱. سوگندهای سوره بلد ---- ۹۸
توضیح ---- ۹۸
چرا سوگند به مکّه؟ ---- ۹۹
کدام پدر و فرزند؟ ---- ۹۹
فلسفه سوگندهای سه گانه ---- ۱۰۰
دنیای عجیب جنین ---- ۱۰۰
این همه سوگند برای چه؟ ---- ۱۰۱
رنجها و بلاها و مشکلات ---- ۱۰۱
توضیح ---- ۱۰۱
۱. بیدار کردن انسان از خواب غفلت ---- ۱۰۲
۲. تقویت روح و جسم انسان ---- ۱۰۳
۳. مشکلات خود ساخته ---- ۱۰۳
۴. نتیجه گناهان ---- ۱۰۳
۵. بازگشت بسوی خدا ---- ۱۰۴
۶. بلایا برای آزمایش ---- ۱۰۴
۷. مشکل ظاهری و نعمت واقعی ---- ۱۰۵
۲. سوگندهای سوره صافّات ---- ۱۰۵
اشاره ---- ۱۰۵
تفاوت سوره های مکّی و مدنی ---- ۱۰۵
تفاسیر سه گانه، برای سوگندهای سه گانه ---- ۱۰۶
مقسم له، یا چیزی که برای آن سوگند یاد شده ---- ۱۰۸
حدیث طلا و نقره! ---- ۱۱۱
۳. سوگندهای سوره مدّثر ---- ۱۱۲
توضیح ---- ۱۱۲

اوّلین سوره ای که بر پیامبر نازل شد! ---- ۱۱۲
سوگندهای سه گانه ---- ۱۱۲
سوگند اوّل: قسم به ماه ---- ۱۱۳
سوگند دوم: قسم به شب ---- ۱۱۴
سوگند سوم: قسم به روشنایی صبح ---- ۱۱۶
ارتباط سوگندهای سه گانه ---- ۱۱۶
مقسم له (آنچه برای آن سوگند خورده شده): ---- ۱۱۷
۴. سوگندهای سوره تکویر ---- ۱۱۸
توضیح ---- ۱۱۸
نشانه های دوازده گانه آغاز قیامت ---- ۱۱۸
سوگندهای سه گانه ---- ۱۱۹
این همه قسم برای چه؟ ---- ۱۲۰
هدایتهای قرآن ---- ۱۲۱
آسمان در قرآن ---- ۱۲۳
۵. سوگندهای سوره لیل ---- ۱۲۴
توضیح ---- ۱۲۴
سوگند اوّل و دوم: قسم به شب و روز ---- ۱۲۴
سوگند سوم: قسم به جنس نر و ماده ---- ۱۲۵
توضیح ---- ۱۲۵
دو جنسی ها و تغییر جنسیّت ---- ۱۲۶
زمامدار مسلمین ---- ۱۲۶
شأن نزول ---- ۱۲۷
مقسم له ---- ۱۲۹
اشاره ---- ۱۲۹

توصیف سخاوت از زبان معصومین(علیهم السلام) ----- ۱۲۹
سخاوتمند حقیقی ----- ۱۳۰
۶. سوگندهای سوره والعادیات ----- ۱۳۱
توضیح ----- ۱۳۱
شأن نزول: غزوه ذات السلاسل، یا مراسم حج؟ ----- ۱۳۱
ادلّه طرفداران مکّی بودن سوره عادیات ----- ۱۳۲
دلیل طرفداران مدنی بودن این سوره ----- ۱۳۲
شرح و تفسیر قسمهای سه گانه ----- ۱۳۲
جهاد در قرآن مجید ----- ۱۳۳
این سوگندها برای چیست؟ ----- ۱۳۴
فصل پنجم: سوگندهای دوگانه ----- ۱۳۷
۱. سوگندهای سوره قلم ----- ۱۳۷
توضیح ----- ۱۳۷
سوگند اوّل: قسم به قلم ----- ۱۳۷
سوگند دوم: قسم به «ما یسطرون» ----- ۱۳۸
این سوگندها برای چه؟ ----- ۱۴۰
اشاره ----- ۱۴۰
مقسم له اوّل: برچسبهای ناروا ----- ۱۴۱
اشاره ----- ۱۴۱
فلسفه برچسب ها ----- ۱۴۲
فلسفه برچسب جادوگری ----- ۱۴۲
فلسفه برچسب کهانت ----- ۱۴۴
فلسفه برچسب شاعر ----- ۱۴۵
مقسم له دوم: پاداش پیامبر(صلی الله علیه وآله) ----- ۱۴۵

مقسم له سوم: اخلاق پیامبر(صلی الله علیه وآله) ----- ۱۴۶
اشاره ----- ۱۴۶
عفو و بخشش پیامبر(صلی الله علیه وآله) ----- ۱۴۶
تفسیر اخلاق عظیم ----- ۱۴۸
اخلاق اسلامی ----- ۱۴۹
اخلاق اسلامی در جامعه اسلامی ----- ۱۴۹
۲. سوگندهای سوره حاقّه ----- ۱۵۰
توضیح ----- ۱۵۰
سعادت و ابزار آن ----- ۱۵۱
چشم، یکی از مهمترین ابزارهای شناخت ----- ۱۵۱
سوگندهای دوگانه:دیدنیها و نادیدنیها ----- ۱۵۲
شکر نعمت ولایت ----- ۱۵۲
این سوگندهای مهم برای چه؟ ----- ۱۵۳
۳. سوگندهای سوره قیامت ----- ۱۵۴
توضیح ----- ۱۵۴
سوگند اوّل: قسم به روز قیامت ----- ۱۵۴
سوگند دوم: قسم به وجدان بیدار ----- ۱۵۵
مقسم له: معاد ----- ۱۵۷
۴. سوگندهای سوره طارق ----- ۱۵۹
توضیح ----- ۱۵۹
فلسفه سوگند به آسمان و ستارگان درخشان ----- ۱۶۰
هدف از سوگندها : توجه به معاد وقیامت ----- ۱۶۲
چگونگی معاد و بازگشت انسانها ----- ۱۶۳
۵. سوگندهای سوره ضحی ----- ۱۶۴

توضیح ----- ۱۶۴
تفاوت های سوره های مکّی و مدنی ----- ۱۶۴
شأن نزول: قطع موقّت وحی ----- ۱۶۴
شرح و تفسیر سوگندها ----- ۱۶۵
اشاره ----- ۱۶۵
سوگند به روز و شب برای چه؟ ----- ۱۶۶
عاقبت به خیری ----- ۱۶۶
آزار و اذیّتهای مشرکان ----- ۱۶۷
محبّتهای خداوند ----- ۱۶۷
سه نعمت بزرگ و سه وظیفه حسّاس ----- ۱۶۸
توضیح ----- ۱۶۸
نعمت اوّل: پناه دادن به هنگام یتیمی! ----- ۱۶۸
نعمت دوم: یافتن به هنگام گم شدن! ----- ۱۶۹
نعمت سوم: کمک های مالی ----- ۱۶۹
وظیفه اوّل: اکرام یتیمان ----- ۱۷۰
وظیفه دوم: رسیدگی به نیازمندان ----- ۱۷۱
وظیفه سوم: بیان نعمتهای الهی و شکر آن ----- ۱۷۲
شکر نعمت در روایات معصومین(علیهم السلام): ----- ۱۷۳
اسلام آیین خشونت یا رحمت؟ ----- ۱۷۳
فصل ششم: سوگندهای یگانه ----- ۱۷۴
۱. سوگند سوره نحل ----- ۱۷۴
اشاره ----- ۱۷۴
شرح و تفسیر آیه ----- ۱۷۴
سخنی پیرامون واژه «الله» ----- ۱۷۴

بدعت مشروع و نامشروع! ----- ۱۷۵
بدعت در آیات قرآن ----- ۱۷۶
وظیفه دانشمندان در مقابل بدعتها ----- ۱۷۷
منشأ مشکلات عصر جاهلیّت ----- ۱۷۸
بدعت خاص و عام ----- ۱۷۸
آثار و عواقب بدعت! ----- ۱۷۹
سرچشمه بدعت ----- ۱۸۰
۲. سوگند دوم سوره نحل ----- ۱۸۱
توضیح ----- ۱۸۱
اتمام حجّت با آمدن پیامبران ----- ۱۸۱
تسویلات شیطانی ----- ۱۸۲
تسویلات شیاطین عصر ما ----- ۱۸۳
گناه در لباس عبادت! ----- ۱۸۳
مبادی تزیین اعمال ----- ۱۸۴
۳. سوگند سوره نساء ----- ۱۸۶
اشاره ----- ۱۸۶
شأن نزول: اختلاف زبیر و حاطب ----- ۱۸۶
سوگند به ربّ ----- ۱۸۷
مقام تسلیم ----- ۱۸۷
۴. سوگند سوره حجر ----- ۱۸۸
۵. سوگند سوره مریم ----- ۱۹۱
توضیح ----- ۱۹۱
شرح و تفسیر آیه سوگند: معاد جسمانی ----- ۱۹۱
نکات قابل ملاحظه ----- ۱۹۲

حقیقت تقوا ----- ۱۹۳
تقوا از دیدگاه امام صادق(علیه السلام) ----- ۱۹۴
تقوا در نظر امام المتّقین ----- ۱۹۴
۶. سوگند سوره ذاریات ----- ۱۹۴
توضیح ----- ۱۹۴
شرح و تفسیر: نشانه های سه گانه توحید ----- ۱۹۵
تقدیر روزی یا تلاش برای روزی؟ ----- ۱۹۶
معضل بیکاری و وظیفه مسئولین ----- ۱۹۷
مباحث تکمیلی ----- ۱۹۷
۷. سوگند سوره معارج ----- ۲۰۰
توضیح ----- ۲۰۰
شرح و تفسیر ----- ۲۰۰
آثار ایمان به معاد ----- ۲۰۲
تأثیر ایمان به معاد در زندگی حضرت علی(علیه السلام) ----- ۲۰۲
۸. سوگند سوره حجر ----- ۲۰۴
توضیح ----- ۲۰۴
قصه عذاب قوم لوط ----- ۲۰۴
درس های عبرت داستان قوم لوط ----- ۲۰۵
مستی دنیای امروز ----- ۲۰۶
۹ تا ۱۲. سوگند سوره های یس، صاد، ق و دخان ----- ۲۰۷
۱۳. سوگند سوره عصر ----- ۲۰۹
اشاره ----- ۲۰۹
عصر در لغت ----- ۲۱۰
عصر در کلمات مفسّران ----- ۲۱۰

اشاره ---- ۲۱۰
۱. غروب آفتاب ---- ۲۱۰
۲. مجموعه تاریخ بشر ---- ۲۱۰
۳. عصر قیام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ---- ۲۱۳
۴. عصر قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ---- ۲۱۴
۵. وجود انسان ---- ۲۱۵
۶. فشارها و حوادث ---- ۲۱۶
۷. نماز عصر ---- ۲۱۶
کدام تفسیر صحیح است؟ ---- ۲۱۷
دستور العمل های چهار مادّه ای ---- ۲۱۸
اشاره ---- ۲۱۸
۱. ایمان ---- ۲۱۸
۲. عمل صالح ---- ۲۲۰
۳. تواصی به حقّ ---- ۲۲۱
۴. تواصی به صبر ---- ۲۲۲
۱۴ و ۱۵. سوگند سوره نجم و واقعه ---- ۲۲۳
توضیح ---- ۲۲۳
اهمیّت کارهای زیربنایی ---- ۲۲۴
کدام ستاره؟ ---- ۲۲۴
لحظه غروب ستارگان ---- ۲۲۵
سوگند به مدار ستارگان ---- ۲۲۵
آنچه برای آن قسم یاد شده است ---- ۲۲۵
قرآن کریم ---- ۲۲۶
۱۶. سوگند سوره ذاریات ---- ۲۲۷

اشاره ----- ۲۲۷
حُبُک، معجزه علمی قرآن! ----- ۲۲۷
لجاجت و تعصّب ----- ۲۲۸
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۲۲۹

سوگندهای پربار قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ - عنوان و نام پدیدآور : سوگندهای پربار قرآن/ مکارم‌شیرازی؛ گردآوری و تحقیق ابوالقاسم علیان‌نژادی. مشخصات نشر : قم: مدرسه امام علی‌بن ابیطالب (ع)، واحد انتشارات ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری : ۵۶۸ ص. شابک : ۳۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۰-۷ ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (چاپ دوم) یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Makarem Shirazi. Weighty Oathes of Quran. یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۶. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع : سوگند در قرآن شناسه افزوده : علیان‌نژادی ابوالقاسم ۱۳۴۳ - ، گردآورنده رده بندی کنگره : BP۱۰۴ /م۷س۹ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹ شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۰۶۳۷

مقدّمه

تفاوت تفسیر موضوعی و ترتیبی

خداوند بزرگ را شکرگزاریم که توفیق درک ماه رمضانی دیگر را عنایت فرمود، تا همچون سالهای گذشته به تفسیر موضوعی قرآن مجید بپردازیم. منظور از تفسیر موضوعی آن است که آیات پراکنده و مختلفی که پیرامون موضوع خاصّی در سراسر قرآن مجید وجود دارد، در کنار هم چیده، و آنها را با توجّه به مضامین یکدیگر تفسیر نموده، تا به نکات تازه ای دست یابیم. هر چند در تفسیر ترتیبی مطالبِ متنوّع و ارزشمندی به دست می آید، ولی بدون شک ثمرات و نتایج حاصل از تفسیر موضوعی قابل مقایسه با تفسیر ترتیبی نیست.(۱)

سوگندهای پرمعنای قرآن

موضوعی که برای تفسیر موضوعی امسال در نظر گرفته شده، تا با استعانت از الطاف بیکران پروردگار پیرامون آن بحث کنیم، سوگندها و قسم های پرمعنای قرآن مجید است. در کتاب آسمانی ما مسلمانان، نود و سه قسم ذکر شده، که این سوگندها در حدود چهل سوره قرآن پراکنده است. شرح این مطلب را در پیشگفتار جلد اوّل تفسیر موضوعی «پیام قرآن» مطالعه فرمایید.۸ صفحه ۲۸ تنوّع سوگندهای قرآن جالب اینکه قسم های قرآن بسیار متنوّع است. خداوند متعال در برخی از آیات قرآن به ذات پاک خویش قسم خورده، و در مواردی به قرآن مجید سوگند یاد کرده، و در پاره ای از آیات به شخص پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) قسم خورده است. روز قیامت، جان و روح انسان، فرشتگان و صفوف ملائکه، و در یک جمله، موجودات مقدّس، از دیگر اموری است که متعلّق سوگند پروردگار قرار گرفته است. همانگونه که در آیات دیگر، موجودات با عظمتی، نظیر خورشید، ماه، شب و روز، شفق، صبحگاهان، سرزمین مقدّس مکّه، و اسبهایی که نفس زنان به سوی میدان جهاد حرکت می کنند، و مانند آن موضوع قسم پروردگارند. حتّی در آیات مورد اشاره سوگند به موادّ غذایی، نظیر انجیل و زیتون، نیز دیده می شود. بنابراین قسم های قرآن مجید بسیار متنوّع و گوناگون است. پیش نیازهای بحث سؤالات مختلفی در مورد قسم های قرآن مطرح است، که باید قبل از ورود به اصل بحث پیرامون آن بحث کرد، از جمله: ۱. چرا خداوند متعال قسم یاد می کند؟ آیا خداوند نیاز به قسم دارد؟ ۲. منظور از سوگندهای پروردگار در آیات مورد بحث چیست؟ ۳. چرا خداوند به موضوعات خاصّی، که به بخشی از آن اشاره شد، قسم یاد کرده؟ ۴. چیزی که برای آن قسم یاده شده (مُقْسَمٌ له) چیست؟ ۵. چه رابطه ای بین قسم و مقسم له وجود دارد؟ مثلاـ آنجا که

خداوند به خورشید و نورش، و ماه و پرتوش و... قسم خورده، سپس انسانهایی که با هوای نفس خود مبارزه می کنند و بر آن غالب می شوند را رستگار شمرده، چه ارتباطی بین خورشید و مبارزه با هوای نفس وجود دارد؟ و مباحث دیگری که در ضمن بحثهای آینده به آن خواهیم پرداخت. صفحه ۲۹ میوه های این مباحث: شما خوانندگان محترم در پایان این مباحث تصدیق خواهید کرد که: اوّلاً: دریایی از معارف و دانستنیها، در قسم های قرآن نهفته، که نیاز به بحث و بررسی دارد. ثانیاً: تفسیر موضوعی نتایج و آثاری فراتر از تفسیر ترتیبی دارد. ثالثاً: قرآن مجید معجزه جاویدانی است که گذشت زمان، گرد و غبار نسیان و فراموشی و کهنگی بر آن نمی نشاند، بلکه همواره طراوت و تازگی خود را حفظ کرده، به گونه ای که هر کس در هر زمانی به سراغ آن رود گوهرهای فراوانی نصیبش خواهد شد.

عظمت قرآن مجید

قبل از پرداختن به اصل بحث، شایسته است پیرامون عظمت این کتاب محفوظ از تحریف بحثی هر چند کوتاه داشته باشیم. انسان در صورتی می تواند از نعمتها به صورت بهینه بهره برداری کند، که نسبت به آن شناخت کافی داشته باشد. اگر گوهر گرانبهایی در دست کودکان بیفتد، بازیچه آنان خواهد شد، و از آن استفاده صحیح نخواهند کرد، زیرا قدر و منزلت و ارزش آن را ندانسته، و نسبت به آن شناخت کافی ندارند. امّا اگر همان گوهر به دست گوهرشناسی بیفتد، آن را در بهترین و امن ترین مکانها حفظ نموده، و به بالاترین قیمت می فروشد ;زیرا آن را خوب می شناسد و ارزشش را می داند. در یکی از روزنامه های قدیم خواندم: «یکی از مهمترین جواهرات دنیا، از دست کودکان کشف شد! بدین شکل که گوهرشناسی از کوچه ای عبور می کرد، ناگهان متوجّه شد که کودکان با گوهر بسیار گرانبهایی بازی می کنند. نزدیک رفت، و با پول ناچیزی آن را از آنها خرید، سپس آن را به بالاترین قیمت فروخت!». ما اگر قدر و ارزش عمر، جوانی، سلامتی و سایر نعمتهای الهی را ندانیم، و به صفحه ۳۰ ارزش واقعی این گوهرهای بی بدیل پروردگار، که به رایگان در اختیار ما نهاده شده، پی نبریم بهره صحیحی از آنها نخواهیم برد. ماه مبارک رمضان نیز از جمله گوهرهای بسیار با ارزشی است که بهره گیری صحیح از آن مرهون شناخت و معرفت کافی آن است. و چه خوب و بجاست که برای پی بردن به اهمیّت ماه خدا، پای سخن خداوند بنشینیم، و به گفتار وی در قرآن مجید گوش جان بسپاریم، آنجا که فرمود: «(شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَبَیِّنَات مِنْ الْهُدَی وَالْفُرْقَانِ ;...)ماه رمضان ماهی است که قرآن برای راهنمایی مردم، و نشانه های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است...».(۱) خداوند متعال اهمیّت و ارزش ماه رمضان را بخاطر نزول قرآن در این ماه می داند. معنای این سخن آن است که قرآن آن قدر ارزشمند و والاست که شعاع آن، ماه رمضان، که بسان ظرفی برای قرآن است، را نیز گرانبها کرده است. سپس قرآن مجید را در سه جمله توصیف می کند: ۱. هدی للناس. ۲. بینات من الهدی. ۳. والفرقان. به تفاسیر مختلف مراجعه کردم، امّا در هیچ کدام از آنها تفاوت این سه جمله تشریح نشده بود، حتّی در تفسیر نمونه هم از بیان این مطلب غفلت کرده ایم. به نظر می رسد تفاوت آنها به شرح زیر باشد: قرآن مجید دارای سه مرحله است ;در مرحله نخست (هدی للنّاس) برای تمام مردم، با تمام تفاوتها و اختلافاتی که در سطح درک و معرفت و علم و دانش و آگاهی و دیگر امور دارند، مایه هدایت است. و همگان را (البتّه در صورتی که قابلیّت داشته باشند) هدایت می کند. این مرحله هدایت عامّه است، و شامل همه توده های مردم می گردد. ۱ . بقره، آیه ۱۸۵ . صفحه ۳۱ امّا در مرحله دوم (بینات من الهدی) افراد خاصّی را شامل می شود ;کسانی که بینش عمیق تری دارند. قرآن مجید برای این دسته از افراد نشانه های روشنی ذکر کرده است. بنابراین، بینات من الهدی ;هدایتهای مخصوصی است که ویژه گروه خاصّی است. و مرحله سوم (والفرقان) ویژه اخصّ الخواص است. آنها که مراحل عالی ایمان و تقوا را پیموده، و بر اثر آن نورانیّت خاصّی پیدا کرده اند، تا آنجا که قادر بر تشخیص حق از باطل هستند. اینها به مرحله ای از کمال دست یافته اند که چنانچه حق و باطل در مسائل مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی،

اعتقادی، و مانند آن مشتبه شود، با نور فرقان خویش به راحتی راه را از چاه تشخیص داده، و به سوی حق گام بر می دارند. خداوند متعال در آیه شریفه ۲۹ سوره انفال، به روشنی به این مرحله اشاره کرده است: «(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللهَ یَجْعَلْ لَّکُمْ فُرْقَاناً وَیُکَفِّرْ عَنکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ ;)ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می دهد (;روشن بینی خاصّی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت) ;و گناهانتان را می پوشاند، و شما را می آمرزد ;و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!». دست یافتن به این مرحله از ایمان، و بدست آوردن فُرقان، صرفاً یک فرضیّه نیست، بلکه از یاران پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار(علیهم السلام) کسانی را می شناسیم که با این دید، دوزخیان را از همین دنیا می دیدند، و بر سرنوشت آنها حسرت می خوردند! آری! در سایه تقوا و ایمان و عمل به قرآن، می توان به چنین مدارج والایی از کمال دست یافت. نتیجه اینکه قرآن مجید همچون چشمه جوشان زلالی است که همگان بهره یکسانی از آن نمی برند، بلکه هر کس به اندازه ظرفیّت و تلاش و کوشش و علم و دانش و آگاهی و دقّت و تفکّر و اندیشه و تقوا و بندگی اش، از آن بهره مند خواهد شد. صفحه۳۲ همان طور که طالبان آب چشمه، هر کس به اندازه ظرف آبی که به همراه دارد می تواند از چشمه آب بردارد. بنابراین، این تفاوتها از ناحیه خداوند نیست، بلکه از جانب خود ماست. توصیف قرآن از زبان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) پس از خداوند متعال، بهترین شخصی که می تواند تعریف و توصیفِ جامع و دقیقی از قرآن داشته باشد، بی شک شخص پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است. مخصوصاً اگر مخاطب حضرتش ظرفیّت مناسبی در برابر معارف الهی داشته باشد. بدین جهت پای سخنان آن حضرت که خطاب به معاذ بیان فرمودند، می نشینیم: «یا مَعاذُ! اِنْ اَرَدْتَ عَیْشَ السُّعَداءِ ;اگر می خواهی زندگی سعادتمندانه ای داشته باشی، وَ مَیْتَةَ الشُّهَداءِ ;و به بالاترین مقامات، یعنی مقام شهدا دست یابی، وَالنَّجاةَ یَوْمَ الْحَشْرِ ;و اگر طالب نجات در روز قیامت هستی، وَالاَمْنَ یَوْمَ الْخَوْفِ ;به دنبال پناهگاهی برای روزی هستی که همگان ترسانند، وَالنُّورَ یَوْمَ الظُّلُماتِ(۱ ;)و در پی نوری هستی که در مراحل تاریک صحرای محشر تو را نجات دهد، وَ الظِّلَّ یَوْمَ الْحَرُورِ ;و چنانچه سایبانی می خواهی که در مراحل داغ و سوزان قیامت حافظ تو از گرما باشد، وَ الرِّیَّ یَوْمَ الْعَطَشِ ;و طالب سیراب شدن در روزی هستی که همه عطشانند، وَالْوَزْنَ یَوْمَ الْخِفَّةِ ;و خواهان سنگین شدن ترازوی اعمال نیک در روزی هستی که کفّه اعمال سبک است، ۱ . محشر و صحرای قیامت مراحل مختلفی دارد که در برخی از آن نیاز به نور و روشنایی است، و در پاره ای از آن نیاز به سایبان جهت فرار از گرمای سوزان است، و در برخی از موارد نیاز به آب جهت رفع عطش و تشنگی است. بنابراین جملات مذکور ناظر به مراحل مختلف صحرای محشر است، و تضادّی با یکدیگر ندارد. صفحه ۳۳ وَ الْهُدی یَوْمَ الضَّلالَةِ ;و مشتاق یافتن مسیر هدایت در روزی هستی که همه راه را گم کرده اند، فَادْرُسِ الْقُرْآنَ ;(برای دست یافتن به تمام این امتیازات) به تعلیم و فراگیری و بحث و بررسی پیرامون قرآن بپرداز، و این امور را در قرآن جستجو کن». جالب اینکه نمی فرماید: «برای دست یافتن به مقاصد بالا فقط قرآن تلاوت کن» بلکه بحث و بررسی و زانو زدن در مکتب قرآن را سفارش می فرماید. مضامین و معارف قرآن را باید فرا گرفت، و آنها را باور کرد، و به آن جامه عمل پوشاند. سپس می فرماید: «فَإِنَّهُ ذِکْرُ الرَّحْمنِ، وَ حِرْزٌ مِنَ الشَّیْطانِ، وَ رُجْحانٌ فِی الْمیزانِ ;علّت این امتیازات فراوان (که در سایه عمل به قرآن بدست می آید) آن است که قرآن کلام خداوند، و نگهدارنده انسان در مقابل شیطان، و باعث سنگینی ترازوی عمل انسان در روز قیامت است».(۱)

تفکّر و تأمّل در مضامین آیات قرآن

توضیح

نتیجه اینکه باید همواره، مخصوصاً در ماه مبارک رمضان که به تعبیر قرآن ماه قرآن است، در معارف و دستورهای الهی که در قرآن آمده بیندیشیم، و دردها و آلام و بیماریها و مشکلات خویش را در سایه عمل به آن درمان کنیم، و از امتیازات دوازدهگانه ای که در حدیث زیبای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ذکر شده، بهره مند شویم. اما متأسّفانه این کتاب با عظمت، و این نسخه شفابخش آلام بشریّت، حتّی در بین مسلمانان غریب و مظلوم است. تا آنجا که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) طبق آیه سی ام سوره فرقان از برخی مسلمانان به خداوند شکایت می کند: «(یَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً ;)پروردگارا ! قوم من قرآن را رها کردند». ۱ . میزان الحکمه، ج ۸، ح ۱۶۴۵۶، حرف القاف. صفحه ۳۴ آیا این آیه شریفه فقط ناظر بر شکایت پیامبر(صلی الله علیه وآله) از مسلمانان در جهان آخرت است؟ یا نسبت به این دنیا نیز صادق است؟ هر چند عدّه ای نظریّه اوّل را پذیرفته اند، ولی به نظر ما عقیده دوم نیز قابل توجّه است. اگر به خاستگاه قرآن، عربستان سعودی سری بزنیم، کشوری که قسمت مهمّی از قرآنهای موجود دنیا، در آنجا چاپ می شود، و چاپخانه بزرگی برای این منظور مهیّا کرده اند که عظمت آن به اندازه یک شهر است، و شبانه روز مشغول طبع قرآن مجید هستند. کشوری که مدارس فراوان جهت حفظ قرآن مجید دارد، و تعداد فراوانی در طول سال در این مراکز به حفظ قرآن می پردازند. کشوری که در تمام مساجد شهرهای مختلف آن، مخصوصاً مسجدالنّبی و مسجدالحرام قفسه های زیبا و فراوانی را مشاهده می کنید که مملوّ از قرآنهای زیباست، و هر کس وارد می شود به تلاوت آن می پردازد. امّا در همین کشور با تمام این ظواهر زیبا، هنگامی که پای برنامه های برخی از شبکه های رادیو و تلویزیون آن می نشینید سراسر فساد و بی بند و باری و اشاعه منکرات است! زنان بی حجاب و بعضاً نیمه عریان در تلویزیون آنها، فیلمهای فاسد، کانالهای خارجی غوغا می کند! وقتی از پنجره هتل به پشت بام خانه های آنها نظر می کنید، جنگلی از آنتن های ماهواره نظر شما را به خود جلب می کند! قرآن در ظواهر زندگی آنها فراوان، امّا در اعمال و رفتار و کردارشان نایاب است. آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله)از چنین مسلمانانی شکایت نمی کند؟ اخیراً یکی از کشورهای مسلمان همسایه، برای پیوستن به اتّحادیّه اروپا با نهایت ذلّت پذیرفت که قانون مجازات زنا را حذف کند، در حالی که در این کشور نیز قرآن و قرآن خوان فراوان است، اما تفکّر و تأمّل و اندیشه پیرامون دستورات آن کم. باید به قرآن بازگردیم، و آن را فراگیریم، و شعاع نور آن را در سراسر زندگی و اعمال و حرکاتمان بیندازیم، تا مبادا جز افرادی باشیم که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از آنها صفحه ۳۵ شکایت خواهد کرد. پس از اشاره به اهمیّت و عظمت قرآن مجید از دیدگاه قرآن و پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سؤالات پنج گانه ای که در ابتدای بحث به آن اشاره شد، می پردازیم:

۱. حکم شرعی سوگند یاد کردن

سؤال: از نظر قرآن مجید و روایات اسلامی قسم یاد کردن چه حکمی دارد؟ و اگر کار شایسته ای نیست، چرا خداوند در قرآن مجید این همه قسم خورده است؟ پاسخ: قسم خوردن در کارهای شخصی چنانچه دروغ باشد حرام است، و از گناهان کبیره به شمار می رود. و اگر راست باشد کراهت شدید دارد.(۱) بدین جهت در دستورات و آداب اسلامی سفارش شده که حتّی الامکان قسم نخورید. اساس این حکم، آیاتی از قرآن مجید است ;و عمده آن، آیه شریفه ۲۲۴ سوره بقره می باشد: «(وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَیْمَانِکُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَیْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ;)خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید ;و برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید). و خداوند شنوا و داناست». آیه مذکور مردم را از قسم خوردن، حتّی در کارهای خوب نهی کرده، و به آنها سفارش می کند قسم را ترک کنند. در شأن نزول این آیه شریفه آمده است که دختر عبدالله بن رواحه، از اصحاب و یاران پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، با همسرش اختلاف داشت. عبدالله بارها در مورد اختلاف آنها وساطت کرده بود، ولی این بار حوصله اش سر رفت و قسم خورد که دیگر کاری به کار آنها نخواهد داشت.(۲) ۱ .

رساله توضیح المسائل معظّم له، مسأله ۲۳۰۴ . ۲ . تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۵، ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۳۶ پدران و مادران نباید در تمام امور فرزندانشان دخالت کنند، و استقلال آنها را به مخاطره بیندازند ;ولی زمانی که مشکلات مهمّی در زندگی آنها ایجاد می شود، که آنها به تنهایی قادر بر حلّ و فصل آن نیستند، نباید بی تفاوت بنشینند. بلکه موظّف هستند به یاری آنها بشتابند، و با استفاده از تجربه خود، آن را حل کنند. به هر حال پس از قسم عبدالله بن رواحه آیه مذکور نازل شد و او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد که: چرا چنین قسمی یاد کردی؟! اقسام سوگند خداوند متعال در ادامه این بحث، در آیه ۲۲۵ سوره بقره به دو نوع سوگند و قسم اشاره می کند: «(لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ;)خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجّه یاد می کنید مؤاخذه نخواهد کرد، امّا به آنچه دلهای شما کسب کرده (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار یاد می کنید،) مؤاخذه می کند و خداوند آمرزنده و بردبار است». نوع اوّل، سوگند لغو نامیده می شود. منظور از قسم لغو، آن است که انسان در حالتی غیر عادی، که حال خودش را نمی فهمد قسم یاد کند. چنین قسمی اعتباری ندارد، و طبق آیه شریفه نباید به آن اعتنا کرد. نوع دوم، سوگندی است که در حال عادی، و از روی اراده و اختیار بجا آورده می شود. چنین قسمی معتبر، و عمل بر طبق آن لازم، و تخلّف از آن حرام است ;مشروط بر اینکه آنچه برای آن قسم خورده شده، کار حرامی نباشد. مثل اینکه در حال عادی و با علم و اختیار قسم می خورد که دیگر به خانه برادرش نرود، چنین قسمی اعتبار ندارد. زیرا هر چند از روی علم و اختیار و در حالت عادی بوده، ولی چون برای کار حرامی است عمل به آن واجب نیست. چرا که صله رحم واجب است، و نمی توان با قسم و نذر و مانند آن، واجب الهی را ترک کرد. صفحه۳۷ امّا اگر سوگند در حال عادی و همراه با اختیار و اراده باشد، و آنچه برای آن قسم می خورد نیز کار بدی نباشد، باید مطابق آن عمل کند. مثل اینکه قسم می خورد هر هفته به نماز جمعه برود، یا ماهی یکی دو بار به زیارت فلان امامزاده مشرّف شود، یا نمازهایش را به جماعت بخواند.(۱) سوگندهای دروغ و مجازات شدید آن به دو نمونه از سوگندهای دروغ و پیامدهای آن در قرآن مجید اکتفا می کنیم: اوّل: خداوند متعال در آیه ۷۷ سوره آل عمران، آن دسته از یهودیان معاصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) که از پذیرش اسلام استنکاف ورزیده، و اصرار بر لجاجت و کارشکنی داشتند را چنین توصیف می کند: «(إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلا أُوْلَئِكَ لاَ خَلاَقَ لَهُمْ فِي الاْخِرَةِ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ;)کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدّس او) را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت ;و خداوند با آنها سخن نمی گوید، و به آنان در قیامت نمی نگرد، و آنها را (از گناه) پاک نمی سازد، و عذاب دردناکی برای آنهاست». مجازاتهای سخت و دردناکی که برای این دسته از یهودیان، بخاطر عمل نکردن به سوگندهایشان ذکر شده، قابل تأمّل است. دقّت کنید: ۱. هیچ بهره ای از رحمت خدا و بهشت برین، و همنشینی با بزرگان و اولیاءالله ندارند. (لا خلاق لهم فی الآخرة) ۲. خداوند در روز قیامت با آنها سخن نخواهد گفت. (لا یکلمهم الله) از این آیه شریفه استفاده می شود که خداوند در سرای آخرت با مؤمنان و افراد صالح العمل سخن می گوید. و بسی افتخار است که خداوند متعال بندگان شایسته ۱ . البتّه علاوه بر دو شرط مذکور، شرطهای دیگری نیز در سوگند معتبر است، که در رساله های توضیح المسائل به آن پرداخته شده است، مطالعه فرمایید. صفحه ۳۸ خویش را در آن جهان مخاطب قرار دهد، و همان گونه که با پیامبرانش در دنیا سخن می گفته، با آنها سخن بگوید. البتّه معنای این جمله آن نیست که خداوند همچون بشر جسم است، و همانند وی زبان و چشم و گوش و دیگر اعضا دارد، بلکه سخن گفتن پروردگار به معنای ایجاد امواج صوتی است. ۳. علاوه بر اینکه با سوگندشکنان سخن نمی گوید، به آنها نگاه هم نکرده، و نظر لطفش را شامل حال آنها نمی نماید. (و لا ینظر الیهم). ۴. چهارمین مجازات چنین اشخاصی این است که آلودگیهای آنها را از بین نمی برد، و از گناه پاکشان نمی سازد. (و لا یزکیهم). ۵. و در نهایت عذابی سخت و دردناک درانتظار آنهاست. (و لهم عذاب الیم). با عنایت به مجازاتهای سخت قسم دروغ، باید نهایت دقّت را در سخنان و گفتار خود داشته باشیم، تا مبادا آلوده این گناه بزرگ شویم. دوم: از جمله

کسانی که به شهادت قرآن مجید قسم دروغ یاد می کنند منافقین هستند. خداوند متعال در مورد این صفت آنان می فرماید: «(اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ ;)آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، و کارهای بسیار بدی انجام می دهند».(۱) خداوند متعال منافقین را، که در پناه قسم های دروغ، خویش را مسلمان جلوه داده، و به اغوا و فریب مسلمین می پرداختند، شدیداً سرزنش کرده، و آیه چهارم همین سوره در تعبیر کم نظیری می فرماید: «(قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّی یُؤْفَکُونَ ;)خداوند آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟!» ۱ . منافقون، آیه ۲ . صفحه ۳۹ جالب اینکه تعبیر مذکور در سراسر قرآن فقط دوبار به کار رفته است ;یکبار در مورد منافقین دو چهره، که با قسم های دروغ مردم را از راه خداوند منحرف می کنند، و بار دیگر در سوره توبه در مورد مشرکان از یهود. همین دو آیه برای ارائه تصویری روشن از زشتی قسم دروغ و مجازاتهای شدید آن در قرآن مجید کافی است. سوگند دروغ در روایات اسلامی روایات متعدّدی از پیشوایان دینی در این زمینه وجود دارد که به چند نمونه آن قناعت می شود: ۱. امام صادق(علیه السلام) خطاب به یکی از یارانش به نام سدیر می فرماید: «یا سُدَیْرُ مَنْ حَلَفَ بِاللهِ کاذِباً کَفَرَ، وَ مَنْ حَلَفَ بِاللهِ صادِقاً اَثِمَ ;ای سدیر! هر کس به نام خدا قسم دروغ یاد کند مرتکب گناه بزرگی شده، و اگر قسم راست بخورد کار مکروهی بجا آورده است».(۱) منظور از کفر در روایت مذکور خروج از دین نیست، بلکه منظور گناه بزرگ و کبیره است. بنابراین، قسم دروغ از گناهان کبیره است. همان گونه که منظور از «إثم» در این حدیث، گناه و معصیت نیست، بلکه کراهت شدید است. نتیجه اینکه قسم دروغ گناه کبیره است ;و قسم راست کراهت شدید دارد. ۲. در روایت دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که: روزی عدّه ای از یاران خاصّ حضرت عیسی بن مریم(علیهما السلام) خدمت آن حضرت رسیده، و عرض کردند: ای تعلیم دهنده خوبیها، ما را ارشاد کن. حضرت در پاسخ به تقاضای آنان فرمود: «اِنَّ مُوسی نَبِیَّ اللهِ اَمَرَکُمْ اَنْ لا تَحْلِفُوا بِاللهِ کاذِبینَ وَ أَنَا آمُرُکُمْ اَنْ لا تَحْلِفُوا بِاللهِ کاذِبینَ وَ لا صادِقینَ ;پیامبر خدا حضرت ۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب الایمان، باب ۱، ح ۶ . صفحه ۴۰ موسی(علیه السلام) به شما دستور داد که قسم دروغ نخورید، ولی من از شما می خواهم که به نام خدا قسم یاد نکنید ;نه قسم دروغ، و نه راست». نتیجه اینکه آیات قرآن و روایات معصومان به شدّت قسم دروغ را تقبیح نموده، بلکه قسم راست را نیز مکروه شمرده است. ترک سوگند راست حتّی با ضرر مالی! همان گونه که گذشت بزرگان دین سفارش کرده اند که مسلمانان حتّی الامکان سوگند راست هم نخورند، و خود به این سفارش عمل کرده اند. حتّی در مواردی که ترک قسم راست زیانهای مالی بزرگی به همراه داشته است. در حدیثی می خوانیم که یکی از بزرگان دین برای خود همسری انتخاب کرده بود، به ایشان اطّلاع دادند که آن زن از طایفه خوارج است، و به برخی از ائمه(علیهم السلام)توهین می کند. ایشان تصمیم به جدایی از آن زن می گیرد. او را طلاق می دهد و مهریّه اش که چهارصد دینار بود را نیز می پردازد. آن زن به امیر مدینه شکایت نموده، و مجدّداً مهریّه اش را مطالبه می کند. امیر مدینه شوهر آن زن را می خواهد و می گوید: قسم بخور که مهریّه اش را پرداخته ای. او قسم نمی خورد، و دوباره مهریّه زن را می پردازد! فرزندش می گوید: پدر جان! مگر تو بر حق نبودی. چرا قسم نخوردی؟ آن بزرگ می فرماید: بله، برحق بودم ولی برای حفظ حرمت نام پروردگار قسم را ترک نمودم!».(۱) در روایتی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: «آنچه را انسان بخاطر جلب رضای خدا ترک می کند و از دست می دهد، گم نمی شود».(۲) بنابراین، شایسته است انسان قسم راست را نیز ترک کند، هر چند متحمّل ضرر و زیان مالی شود، که خداوند آن را جبران خواهد کرد. ۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب الایمان، باب ۲، ح ۱ . ۲ . همان مدرک، ح ۲ . صفحه۴۱ این دستور عالی مکتب نجات بخش اسلام و عمل پیشوایان به حق کجا، و رفتار برخی از مسلمانان که برای بی ارزش ترین چیزها به غلیظ ترین قسم ها متوسّل می شوند کجا! کفّاره سوگند سوگند از جهتی دو رقم است: نخست قسمی که برای اثبات یا نفی مطلبی یاد می شود، مثل اینکه شخصی برای اثبات طلبش سوگند یاد می کند، که به آن «یمین مردوده» گفته می شود. یا برای نفی ادّعای شخصی که خود را از من طلبکار می داند قسم می خورم. نوع دوم، قسم تعهّد است. این نوع قسم برای اثبات یا نفی چیزی نیست،

بلکه به منظور سپردن تعهّدی است. مثل این شخص قسم می خورد که در فلان روز به فلان مرکز کمکهای مردمی بیاید، و به فقرا کمک کند قسم نوع اوّل اگر دروغ باشد گناه دارد و مجازات آن همان گونه که گذشت شدید است، ولی کفّاره ای ندارد، زیرا تعهّدی در آن وجود ندارد، و برای اثبات یا نفی مطلبی قسم یاد شده است. اما نوع دوم که قسم تعهّد نام دارد، در صورتی که از آن تخلّف شود، و مطابق آن عمل نگردد، علاوه بر گناه و مجازات اخروی، کفّاره نیز دارد. و کفّاره آن سیر کردن شکم ده فقیر، یا پوشانیدن ده نیازمند برهنه است. و در صورتی که قادر بر هیچ یک از دو مورد فوق نباشد، باید سه روز روزه بگیرد. و جالب اینکه اگر سوگند خود را مقیّد به زمان و مکان خاصّی ننماید، در هر نوبت که با آن مخالفت کند باید کفّاره مذکور را بپردازد. بنابراین در کارهای اجتماعی، مثل نمایندگان مجلس که در ابتدای دوره نمایندگی خویش قسم یاد می کنند که به نظام و مردم خیانت نکنند، و وظایف نمایندگی خویش را به نحو احسن انجام دهند، اگر برخلاف این قسم عمل کنند باید کفّاره دهند، و چنانچه در طول دوره نمایندگی بطور مکرّر از سوگند مذکور تخلّف صفحه ۴۲ نمایند، باید به همان نسبت کفّاره را تکرار کنند! نتیجه اینکه کفّاره تخلّف از قسم سنگین است، و سفارش من به شما عزیزان این است که مراقب باشید حتّی الامکان قسم نخورید و نذر نکنید، زیرا بار تکالیف ما به اندازه کافی سنگین است. با نذر و قسم، بار اضافی بر خود تحمیل نکنیم، که گاه باید یک عمر کفّاره آن را بپردازیم. خلاصه اینکه سوگندی که برای اثبات یا نفی مطلبی یاد می شود در صورتی که دروغ باشد کفّاره ندارد، امّا قسم تعهّدی در صورت تخلّف کفاره دارد، هر چند هر دو از نظر حرمت در صورت دروغ بودن و تخلّف، یکسان هستند. سؤال مهم! از مباحث گذشته روشن شد که سوگند یاد کردن اگر راست هم باشد کراهت شدید دارد، و لذا در دستورات دینی سفارش به ترک آن شده است. با توجّه به این مطلب، چرا خداوند متعال این همه قسم یاد کرده است؟ طبق جستجوی محدودی که فقط روی جمله «والذی نفسی بیده» در کتاب بحارالانوار انجام شد، این جمله در ۱۶ جلد کتاب مذکور و نزدیک به دویست بار از زبان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) تکرار شده است. چرا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بطور وسیع و گسترده سوگند خورده است؟ حضرت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) نیز در نهج البلاغه مکرّر قسم یاد کرده است. مثلا ـ در جمله ای فرمودند: «وَاللهِ لَوْ اُعْطیتُ الْاَقالیمَ السَّبْعَةَ بِما تَحْتَ اَفْلاکِها، عَلی اَنْ اَعْصِیَ اللهَ فی نَمْلَةٍ اَسْلُبُها جُلْبَ شَعیرَةٍ ما فَعَلْتُهُ ;به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم (تمام کره زمین) را با آنچه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم، به این که پوست جوی را به ظلم از دهان مورچه ای بگیرم، چنین نخواهم کرد».(۱) این سوگندها چگونه توجیه می شود؟ جواب: قسم برای مسائل شخصی، طبق آنچه در مباحث پیشین گذشت ـ حتّی اگر ۱ . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ . صفحه ۴۳ راست باشد ـ کراهت شدید دارد. امّا چنانچه موضوع سوگند، مسائل شخصی نباشد، بلکه برای مسائل تربیتی قسم یاد شود هیچ اشکالی ندارد. و سوگندهایی که در قرآن مجید و روایات حضرات معصومین(علیهم السلام) آمده، از این قبیل است. بنابراین اگر ما هم برای تشویق مردم به کارهای خیر، قسم بخوریم، مثل اینکه بگوییم: «به خدا قسم نماز جماعت قابل مقایسه با نماز فرادی نیست» یا برای نهی از منکر بگوییم: «قسم به ذات پروردگار که رشوه خواری از گناهان بزرگ است» و قسم هایی مانند آن، نه تنها کراهتی ندارد، بلکه کار خوبی است. نتیجه اینکه قسمهای شخصی حتّی اگر راست باشد مکروه است، امّا قسم های که به منظور تربیت افراد جامعه یاد می شود هیچ کراهتی ندارد. و قَسم های خدا از قِسم دوم است.

۲. سوگند به غیر خدا

سؤال: همان گونه که در مباحث سابق گذشت، قسم های قرآن متنوّع است. خداوند به ذات خود و جان پیامبرش، شب و روز، صبحگاهان، روح انسان، و حتّی برخی از موادّ غذایی قسم یاد کرده است. آیا ما هم می توانیم به مخلوقات پروردگار قسم یاد کنیم، یا فقط سوگند به ذات پاک او جایز است؟ در بین مردم مرسوم است که به جان خودشان، جان فرزندانشان، جان عزیزانشان، به

شرفشان، به مقدّساتشان قسم می خورند. آیا این سوگندها جایز است؟ خلاصه اینکه: آیا سوگند به غیر خداوند جایز است؟ پاسخ: احادیث و روایتی در کتب ما شیعیان، و همچنین منابع اهل سنّت، آمده که صریحاً از این کار نهی می کند ;به عنوان نمونه به چند مورد آن اشاره می شود: ۱. علی بن مهزیار می گوید به امام جواد(علیه السلام) عرض کردم: «خداوند متعال در قرآن مجید به «شب» و «روز» و «ستارگان» و مانند آن قسم خورده است. آیا ما هم می توانیم به غیر ذات پاک پروردگار قسم بخوریم. صفحه ۴۴ امام در پاسخ فرمودند: اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُقْسِمُ مِنْ خَلْقِهِ بِما شاءَ، وَ لَیْسَ لِخَلْقِهِ اَنْ یُقْسِمُوا اِلّا بِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ;خداوند به هر یک از مخلوقاتش که مایل باشد قسم یاد می کند، امّا برای مخلوقات پروردگار جز سوگند به ذات پاک خداوند جایز نیست».(۱) ۲. محمّد بن مسلم نیز چنین روایت می کند: «از امام باقر(علیه السلام) شنیدم که فرمود: گام در جای قدمهای شیطان ننهید. سپس فرمود: کُلُّ یَمین بِغَیْرِاللهِ فَهِیَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ ;هر قسمی به غیر ذات خداوند، از گامهای شیطان است».(۲) ۳. عبدالرحمن بن ابی عبدالله می گوید: «سَأَلْتَ اَباعَبْدِاللهِ(علیه السلام) عَنْ رَجُلٍ حَلَفَ اَنْ یَنْحَرَ وَلَدَهُ؟ قالَ: ذلِکَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ ;از امام صادق(علیه السلام) در مورد مردی که قسم خورد فرزندش را بکشد پرسیدم؟ امام فرمود: این نوع قسم از گامهای شیطان است».(۳) در تفسیر جمله «حلف أن ینحر ولده» دو احتمال وجود دارد: الف) آن شخص قسم یاد کرد که بچّه اش را سر ببرد. این قسم چه حکمی دارد؟ آیا لازم است مطابق آن عمل کند؟ طبق این تفسیر، روایت ربطی به بحث ما ندارد. ب) اینکه آن شخص می گوید من بچّه ام را به دست خود کشته باشم اگر فلان کار را کرده باشم! یعنی برای اهمیّت قسم، و تأکید بر عدم انجام کار مورد نظر، بدین شکل در مورد فرزندش سوگند یاد کرده است. و ظاهراً احتمال دوم صحیح باشد، در این صورت روایت مرتبط با بحث ما می شود، و طبق این روایت امام صادق(علیه السلام) قسم یاد کردن به غیر خدا را جایز نمی شمارد. عدم جواز قسم به غیر خدا در منابع حدیثی اهل سنّت نیز آمده است. از جمله در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) که بیهقی در کتابش نقل کرده، می خوانیم: ۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۶، ابواب الایمان، باب ۳۰، ح ۱ . ۲ . همان مدرک، باب ۱۵، ح ۴ . ۳ . همان مدرک، ح ۵ . صفحه۴۵ «مَنْ حَلَفَ بِغَیْرِ اللهِ فَقَدْ اَشْرَکَ ;هر کس به غیر خدا قسم بخورد، مشرک است!».(۱) نتیجه اینکه روایات مذکور و روایات دیگر، که جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری شد، هیچ کدام قسم به غیر خداوند را جایز نمی شمرد. از سوی دیگر، در برخی روایات می خوانیم که گاه حضرات معصومین(علیهم السلام) به غیر خدا قسم یاد می کردند. به عنوان مثال حضرت علی(علیه السلام) در ده جای نهج البلاغه به جان خودش سوگند یاد کرده است. مثلا در خطبه ۵۶ نهج البلاغه خطاب به یاران و اصحاب بیوفایش می فرماید: «وَ لَعَمْری لَوْ کُنّا نَأْتی ما أَتَیْتُمْ ما قامَ لِلدِّیْنِ عَمُودٌ وَ لا اخْضَرَّ لِلْایمانِ عُودٌ ;به جانم سوگند اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم، هرگز پایه ای برای دین بر پا نمی شد، و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گردید». پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز گاه به غیر خدا سوگند می خورد. از جمله در حدیثی که بیهقی نقل می کند، می خوانیم: «شخصی خدمت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) رسید، و از آن حضرت تقاضا کرد اصول معارف اسلام را برایش بیان کند. حضرت چنین کرد. آن مرد عرب گفت: می روم، و به این اصول عمل می کنم. پیامبر فرمود:... اَفْلَحَ وَ اَبیهِ، اِنْ صَدَقَ دَخَلَ الْجَنَّةَ ;اگر به آنچه گفتم عمل کند، به جان پدرش سوگند که رستگار می شود و داخل بهشت می گردد».(۲) خلاصه اینکه آن دسته از روایات که از سوگند به غیر خداوند منع می کند، با این روایات که گاه حضرات معصومین(علیهم السلام)به غیر خدا سوگند می خورند، ظاهراً در تعارض هستند. راه حل تعارض(۳) چیست؟ به کدام دسته از روایات عمل کنیم؟ ۱ . سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۹ . ۲ . سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۶۶ . ۳ . در ضمن از این تعارض به یک نکته پی می بریم و آن اینکه با مطالعه یک حدیث نمی توان فوراً به مضمون آن فتوا داد، و حکمی را صادر کرد. بلکه باید تمام جوانب آن را مطالعه نمود، چنانچه احادیث متعارضی وجود داشت، ابتدا تعارض ظاهری آن را برطرف کرد، و پس از جمع بندی نهایی حکم شرعی آن را صادر کرد. صفحه۴۶ سه راه حل: راه حلهای مختلفی برای رفع تعارض روایات مورد بحث ارائه شده، که به سه نمونه آن اشاره می شود: الف) در صدر اسلام برخی از مسلمین قسمهایی یاد می کردند که بوی شرک می داد، بدین جهت

به آنها دستور داده شد که فقط به نام خدا قسم یاد کنند. بنابراین، منظور از ممنوع بودن قسم به غیر خدا، قسم هایی است که بوی شرک می دهد، مثل آنچه در روایت زیر آمده است: «روزی عمر در محضر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به جان پدرش قسم خورد. پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: اِنَّ اللهَ یَنْهاکُمْ اَنْ تَحْلِفُوا بِآبائِکُمْ ;خداوند قسم به پدرانتان را ممنوع کرده است».(۱) پیامبر(صلی الله علیه وآله) مسلمانان صدر اسلام را از سوگند یاد کردن به نام پدرانشان، که افراد مشرکی بودند، نهی کرد. چرا که این قسم ها بوی شرک می داد. بنابراین قسم به غیر خدا در صورتی که چنین پیامد منفی نداشته باشد، اشکالی ندارد. ب) گاه مسلمانان قسم هایی به غیر خدا می خوردند که آثار منفی زشتی به دنبال داشت. به عنوان مثال، از جمله قسم هایی که در بین مردم در صدر اسلام و عصر ائمه(علیهم السلام) مرسوم بود، قسم به عِتاق و طلاق بود. بدین معنا که به شخصی که در معرض اتّهام چیزی بود، می گفتند: فلان کار را انجام نداده ای. اگر انجام داده باشی تمام بندگانت آزاد، و همسرانت مطلّقه باشند! و واقعاً عرب های آن زمان، به چنین قسمهایی پایبند بودند. و ظاهراً اهل سنّت هنوز هم به آن معتقدند. امّا شیعه چنین قسمهایی را قبول ندارد. زیرا معتقد است عتق و طلاق صیغه مخصوص به خود دارد، و با قسم بنده ای آزاد نمی گردد، و زنی مطلّقه نمی شود. قسم به غیر خدا که در روایات ۱ . سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۸ . صفحه ۴۷ نهی شده، گاه ناظر به چنین قسمهایی است. که به یک نمونه آن اشاره می کنیم: «روزی منصور، خلیفه عبّاسی معاصر امام صادق(علیه السلام)، آن حضرت را طلبید و به وی عرض کرد: شنیدم معلّی بن خنیس، که از یاران و اصحاب تو می باشد، برایت اسلحه تهیّه می کند، و مردم را به سوی تو فرا می خواند، تا بر علیه ما قیام کنی؟ امام فرمود: به خدا قسم چنین نیست و آنچه به شما رسیده، شایعه ای بیش نمی باشد. منصور گفت: «لا اَرْضی مِنْکَ إلّا بِالطَّلاقِ وَ الْعِتاقِ وَ الْهَدْیِ وَ الْمَشْیِ، فَقالَ: اَبِالاْنْدادِ مِنْ دُونِ اللهِ تَأْمُرُنی اَنْ اَحْلِفْ؟! اِنَّهُ مَنْ لَمْ یَرْضِ بِاللهِ فَلَیْسَ مِنَ اللهِ فی شَیْءٍ ;سخن تو را نمی پذیرم، مگر اینکه قسم به طلاق و عتاق و هدی و مشی یاد کنی!(۱) امام(علیه السلام) فرمود: به من دستور می دهی به چیزهایی که حکم بت را در مقابل خدا دارند، قسم بخورم؟ کسی که به سوگند بر خداوند راضی نشود، ذرّه ای به او ایمان ندارد!».(۲) و از جمله قسمهایی که آثار منفی زشتی به دنبال داشت این بود که: بعضی از مسلمانان قسم می خوردند: «اگر فلان کار را انجام ندهند یهودی یا نصرانی باشند»(۳)کنایه از اینکه حتماً آن را انجام خواهند داد، که ائمه(علیهم السلام) از چنین قسمهایی نیز جلوگیری کردند. پس آن دسته از قسمهایی که چنین عوارض منفی و پیامدهای زشتی داشته مورد نهی قرار گرفت، امّا آن دسته قسمهای به غیر خدا که چنین نبود، اشکالی نداشت. ج) راه حل سوم آنکه روایات ناهیه از قسم به غیر خداوند را حمل بر کراهت کنیم، مگر در مواردی که هدف امور تربیتی باشد ;مانند قسم حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) و ۱ . توضیح «طلاق» و «عتاق» گذشت و منظور از «هدی» این است که اگر آنچه گفتی درست نبود قربانی کنی، و «مشی» بدین معناست که اگر آنچه گفتی صحیح نبود، با پای پیاده به زیارت خانه خدا بروی. ۲ . وسائل الشیعه، ج ۱۶، ابواب الایمان، باب ۱۴، ح ۳ . ۳ . همان مدرک، باب ۳۴، ح ۱ . صفحه ۴۸ امیرمؤمنان(علیه السلام) ـ که شرح آن گذشت ـ که در این صورت کراهت هم ندارد. نتیجه اینکه: اوّلاـ حتّی الامکان نباید قسم خورد، وثانیاً: در موارد لزوم، مخصوصاً در مقام قضاوت و رفع اختلاف و خصومت، تنها به نام خدا قسم یاد کنیم، چرا که قسم به غیر نام خدا در مبحث قضاوت ارزشی ندارد، حتّی اگر به مقدّساتی مانند قرآن و پیامبر و امامان باشد. همان گونه که قسمهای تعهدیّه نیز در صورتی آثار فقهی دارد که به نام خداوند باشد، و گرنه هیچ اثر فقهی بر آن مترتب نمی شود. شایعه پراکنی، بلای عصر ما به تناسب حدیثی که در مورد امام صادق(علیه السلام) و منصور دوانیقی و شایعه خروج امام، ذکر شد، خوب است به این گناه بزرگ که از مشکلات مهمّ اجتماعی امروز ماست، اشاره ای داشته باشیم. یکی از ابزار دشمن در مبارزه با پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و سایر انبیا، شایعه پراکنی بود. آنها به أشکال مختلف از این حیله ناجوانمردانه بهره می گرفتند. منافقان منتظر بهانه ای بودند تا با این اسلحه ضربه ای بر اسلام و مسلمین وارد کنند. به عنوان نمونه، در یکی از جنگهای صدر اسلام یکی از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) از قافله عقب ماند. یکی از اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) که او را یافته بود به کاروان

مسلمانان ملحق کرد. هنگامی که منافقان همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با آن صحابی تنها دیدند شایعه ارتباط نامشروع آنان را زبان به زبان منتقل کردند. شایعه تمام مدینه را فرا گرفت، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره آن سکوت کرد، و منتظر دستور خداوند بود. تا اینکه «آیات افک»(۱) نازل شد، و آنچنان شایعه سازی و شایعه سازان را کوبید، که منافقان برای همیشه این حربه را رها کردند. در عصر و زمان ما نیز دشمن در جنگ روانی از همین وسیله بهره می گیرد. برای مردم عادی، مقامات بلندپایه سیاسی و مذهبی، و حتّی مراجع بزرگوار تقلید شایعه می سازد. مؤمنین باید مواظب باشند که نه شایعه بسازند، و نه به شایعه سازان کمک ۱ . نور، آیه ۱۱ به بعد. صفحه۴۹ کنند، چرا که اشاعه شایعات دروغ و حتّی مشکوک حرام است، و مجازاتی برابر با مجازات مفسدان فی الارض دارد. خداوند متعال در این باره می فرماید: «(لَّئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلاَّ قَلِيلاً * مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلاً ;)اگر منافقان و بیمار دلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود برندارند، تو را بر ضدّ آنان می شورانیم، سپس جز مدّت کوتاهی نمی توانند درکنار تو در این شهر بمانند. و از همه جا طرد می شوند، و هر جا یافت شوند گرفته خواهند شد، وبه سختی به قتل خواهند رسید».(۱) بنابراین باید مواظب و مراقب این گناه بزرگ و خطرناک بود، تا به کمک خداوند آلوده آن نشویم.

۳. ماهیّت و محتوای سوگند

سؤال: همه سوگند یاد می کنیم، امّا آیا پیرامون ماهیّت و محتوای قسم فکر کرده ایم؟ جالب اینکه در کتابهایی که در این موضوع نوشته شده نیز چیزی در این مورد یافت نشد. راستی هنگامی که می گوییم: «به خدا سوگند که فلان کار را انجام خواهم داد». این قسم به چه معناست؟ چه رابطه ای بین نام خدا و آن کار وجود دارد؟ یا زمانی که به غیر خدا قسم یاد می کنیم، و مثلا می گوییم: «به جان فرزندم قسم که فلان کار را ترک خواهم کرد» چه ارتباطی بین آن کار و جان فرزندمان ایجاد می کنیم؟ پاسخ: بسیاری از مسائل روزانه زندگی انسان بسیار واضح و آشکار به نظر می رسد، امّا هنگامی که به عمق آن می اندیشیم و در محتوای آن تفکّر می کنیم، با پیچیدگی های خاصّی مواجه می شویم، که قسم نیز از جمله این امور است. امّا بعد از دقّت و مطالعه پیرامون قسم شاید بتوان گفت که سوگند یاد کننده در حقیقت می خواهد بین آن دو چیز (مقسم له و مقسم به) هماهنگی و نزدیکی ایجاد کند، و ۱ . احزاب، آیه ۶۰ و ۶۱ . صفحه ۵۰ اهمیّت مُقسم له را هم سطح ارزشی مقسم به معرّفی کند. شخصی که قسم بالا را به زبان می آورد، در واقع می خواهد اهمیّت کاری که برای آن قسم خورده را هم سطح اهمیّت جان فرزندش قرار دهد، تا شنونده باور کند که او آن کار را انجام خواهد داد. و هنگامی که به نام خدا قسم می خورد، گویا می خواهد به مخاطب بفهماند که انجام آن کار و عمل به آن وعده، همانند نام خدا برایش مهم است. بنابراین، سوگند در واقع یک نوع برابری و هماهنگی و مربوط ساختن دو مطلب (مقسم به و مقسم له) با هم است، و لهذا همواره به امور مقدّس یا چیزهایی که در نظر قسم خورنده مهم است قسم یاد می کند، و هرگز به امور بی ارزش و بی اهمیّت قسم یاد نمی شود. و در یک جمله، قسم ایجاد یک رابطه ذهنی بین یک امر مقدّس یا مهم، و کاری است که برای آن قسم می خوریم.

۴. فلسفه سوگندهای خداوند

سؤال: چرا خداوند سوگند می خورد؟ خداوند چه نیازی به قسم دارد، که حدود یک صد مرتبه در قرآن قسم یاد کرده است؟ آیا سوگندهای پروردگار برای مؤمنان و خداباوران است، یا برای افراد بی ایمان و کافر؟ اگر برای مؤمنان است، که آنها نیازی به قسم ندارند ;زیرا اوامر و دستورات خدا را بدون سوگند هم بجا می آورند. و اگر برای کفّار است، قسم یاد کردن برای آنها فایده ای ندارد ;زیرا با قسم هم سر بر فرمان خدا نمی گذارند، و تسلیم وی نمی شوند. پاسخ: برای سوگندهای خداوند، دو فلسفه مهم بیان

شده است: الف) همه مسائل در یک سطح نیست، برخی مهم است و برخی مهمتر. همان گونه که تمام واجبات در یک حدّ واندازه نیستند، و درجات متفاوتی دارند. همه اشخاص با ایمان هم در یک سطح نیستند، بلکه درجات ایمان آنها بسیار متفاوت و متغیّر است. بدین جهت، اگر خداوند بخواهد اهمیّت فوق العاده برخی از دستوراتش را بیان کند، آن را همراه با سوگند می کند. و این خود یک نوع فصاحت و صفحه۵۱ بلاغت در کلام است، که گوینده علاوه بر بیان وجوب یک مطلب، درجه اهمیّت آن را نیز با قسم به مخاطب خود تفهیم می کند. مثلا خداوند می خواهد اهمیّت فوق العاده تهذیب نفس و مبارزه با هوا و هوس را بیان کند، و به انسانها بفهماند که تا مسلّط بر هوای نفس خویش نشوند، شایسته نام انسان نیستند، این کار را با قسمهای پی در پی انجام می دهد ;قسم به خورشید با عظمت و شعاع طلائیش، قسم به ماه و نور خیره کننده اش، قسم به تاریکی شب که آرام بخش است، قسم به روشنایی روز که بیدار کننده است، قسم به خالق جان و روح انسان،... تنها کسانی که دل و جان را تصفیه کنند و به تزکیه نفس بپردازند، و باطن خود را از آلودگیها پاک نمایند، رستگاران روز قیامتند. آری ! خداوند برای تبیین مقام شامخ جهاد با نفس، یازده بار قسم یاد کرده است. یا در جای دیگر، برای توجّه انسان به ارزش فوق العاده قلم، و اینکه این ابزار ساده ممکن است تمدّن جمعیّتی را شکوفا، یا نابود سازد، به قلم و آنچه بوسیله آن نوشته می شود، سوگند یاد می کند. بنابراین، یکی از فلسفه های سوگندهای پروردگار، بیان درجه اهمیّت چیزی است که برای آن قسم خورده است. ب) دومین فلسفه قسم های خداوند، بیان اهمیّت و ارزش موجوداتی است که به آنها سوگند یاد کرده است. خداوند متعال در مثال بالا، از یکسو می خواهد اهمیّت کم نظیر جهاد با نفس را بیان کند، و از سوی دیگر انسان را وادار به مطالعه و تفکّر پیرامون موجودات با عظمتی همچون خورشید، ماه، روز و شب، بنای رفیع آسمان، زمین پهناور، جان آدمی و مانند آن نماید، تا با تفکّر و اندیشه پیرامون این نعمتهای بزرگ الهی، معرفتش به پروردگار بیشتر، و عشقش به او سوزان تر، و اطاعت و پیرویش از وی عمیق تر گردد. در حقیقت قسمهای قرآنی از این زاویه کلید علوم و دانشهاست ;چرا که سبب بسیج اندیشه انسانهای متفکّر و اندیشمند پیرامون موجوداتی می شود که خداوند به صفحه ۵۲ آنها قسم خورده است. و از این رهگذر رازهای مهم، مطالب تازه، و دانشهای جدید برای انسان کشف می شود. چندی پیش یکی از اطبّای حاذق دو مطلب نقل کرد، که دریچه تازه ای از عظمت جهان خلقت بر روی من گشوده شد، گفت: ۱. به تازگی به یک نمایشگاه کتاب رفتم. یک دوره کتاب هشت جلدی که شش هزار صفحه داشت توجّه مرا جلب کرد. هنگامی که به پشت جلد آن نگاه کردم متوجّه شدم که موضوع این کتاب شش هزار صفحه ای(۱) کوچکترین ذرّه زنده بدن انسان، یعنی سلّول است! سلّولی که حکم آجر ساختمان بدن انسان را دارد، و گاه جز با چشم مسلّح رؤیت نمی شود. یک موجود ذرّه بینی چقدر اسرار و شگفتی دارد که بشر در مورد آن شش هزار صفحه مطلب نوشته است. آری هر سلّولی خود به تنهایی واجد تمام صفات یک انسان است. و گویی تمام اعضای بدن انسان از قبیل چشم و قلب و گوش و معده و مانند آن را در خود جای داده، هر چند بسیار ریز و کوچک است. اکنون بشر به علم شبیه سازی دست یافته است، بدین معنا که سلّولی از بدن یک انسان جدا می کند، و آن را در دستگاههای مخصوصی پرورش می دهد، و سپس آن را بدون ترکیب با نطفه زن در رحم او می کارد، و این سلول پس از طی مراحل رشد، تبدیل به یک انسان کامل می شود. آیا چنین انسانی با این خلقت اسرارآمیز، که سلول وی، یک جزء قابل مطالعه اوست، نباید مورد تفکّر و اندیشه قرار گیرد؟ آیا اندیشه در این موضوعات دریچه تازه ای به سوی اسرار خلقت نمی گشاید؟ ۲. دانشمندان در مورد علل و عوامل خارش بدن مطالعات وسیع و گسترده ای کرده اند، و تاکنون نهصد علّت برای این پدیده یافته اند! عجب عالم پیچیده و مرموزی که یک پدیده ساده و کوچک آن این قدر عامل دارد. ۱ . کتاب مذکور «سل» نام دارد، و نویسنده آن دانشمند محترم آقای «هوک» است. شرح بیشتر را در کتاب تاریخ بیولوژی در صفحه ۳۳۵، نوشته گاردنر مطالعه فرمایید. صفحه ۵۳ خداوند متعال زمانی به جان انسان و خورشید و ماه و ستارگان و مانند آن قسم خورد که دانش بشر نسبت به شگفتیهای آن ابتدایی بود، و با این سوگندها انسان را وادار به تفکّر و اندیشه پیرامون این موجودات با عظمت کرد، تا

دریچه های جدیدی از شگفتیها به روی او باز شود. تکرار می کنیم مشروط بر اینکه انسان بی تفاوت از کنار آن نگذرد، و پیرامون آن اندیشه و تفکّر کند. اسلام آیین اندیشه و تفکّر یکی از مهمترین نشانه های حقّانیّت اسلام، دعوت به تفکّر و اندیشه است. با مطالعه معارف دینی و متون مذهبی، تصدیق خواهید کرد که کمتر چیزی همانند تفکّر و اندیشه مورد تأکید و اهتمام اسلام واقع شده است. زمانی بود که کمونیستها و ماتریالیستها شدیداً تبلیغ می کردند که: «دین افیون جامعه است!» یعنی دین را ساخته اند که مغز بشر را تخدیر نموده، و او را از تفکّر باز دارد. امّا هنگامی که انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست متوجّه شدند عامل اصلی این انقلاب، که بزرگترین حرکت اجتماعی قرن لقب گرفت، دین مقدّس اسلام بوده است. و بدینوسیله بطلان و فساد سخن آنها روشن شد. البتّه مذاهب ساختگی و ادیان استعماری افیون جامعه است. به عنوان مثال فرقه ضالّه، که به پیروانش سفارش می کند در خانه کتابی نگهداری نکنند، و اگر بیش از تعداد محدودی کتاب داشته باشند باید کفّاره بپردازند! افیون جامعه است. امّا اسلام، که دستور به تفکّر و اندیشه می دهد، و کمتر چیزی را همسنگ آن معرّفی می کند، هرگز افیون جامعه نبوده و نخواهد بود. بلکه مایه بیداری و حرکت جوامع است. در چه اموری بیندیشیم؟ قرآن مجید در پاسخ به این سؤال امور مختلفی را شایسته تفکّر و اندیشه می داند ;که به برخی از آنها اشاره می شود: صفحه۵۴ ۱. تفکّر در جهان آفرینش خداوند متعال در آیه ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره آل عمران می فرماید: «(إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالاَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَایَات لِّأُولِی الاَلْبَابِ * الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ;)بی شک در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است. همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند، و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (;و می گویند:) بارالها! اینها را بیهوده نیافریده ای ;منزّهی تو! ما را از عذاب آتش نگاهدار». با توجّه به اینکه جمله «یتفکّرون» بصورت فعل مضارع آمده، معنای آن این است که اگر انسان در سراسر عمرش در آفرینش آسمان و زمین، و بطور کلّی جهان خلقت بیندیشد، جا دارد. و موضوع تفکّر و اندیشه، محدودیّتی ندارد. ۲. اندیشه در تاریخ گذشتگان از جمله موضوعات مهم و عبرت آموزی که قرآن مجید نسبت به تفکّر پیرامون آن سفارش می کند تاریخ گذشتگان و امّتهای سابق است. در آیات ۱۷۵ و ۱۷۶ سوره اعراف در این زمینه می خوانیم: «(وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْنَاهُ آیَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ فَکَانَ مِنْ الْغَاوِینَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذَلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ ;)بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ;ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت، و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم (;امّا اجبار بر خلاف سنّت ماست ;پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید، و از صفحه ۵۵ هوای نفس خود پیروی کرد. مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را بیرون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند ;(گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیر نمی شود). این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند ;این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)». آری! باید سرگذشت فرعونها، نمرودها، شدّادها، و دیگر جبّاران و ظالمان تاریخ را مطالعه کرد. آنها چه کردند؟ به کجا رسیدند؟ چه چیزی از آنها باقی ماند؟ باید تاریخ گذشتگان را خواند، و فهمید که جوانان همیشه جوان نمی مانند، و ثروتمندان همواره پولدار باقی نمی مانند،بلکه ممکن است با یک حادثه کوچک، همه چیز از دست برود. ۳. تفکّر در آیات الهی در آیه شریفه ۲۴ سوره یونس می خوانیم: «(کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الاْیَاتِ لِقَوْم یَتَفَکَّرُونَ ;)این گونه، آیات خود را برای گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم». قرآن مجید از جمله آیات الهی است. این کتاب آسمانی آن قدر پر ثمر است که هر چه بیشتر در مورد آن اندیشه کنیم، نکات جدید، و مطالب نو، و پیامهای تازه ای به دست می آوریم. هر زمان قرآن را با تفکّر و اندیشه تلاوت کرده ام نکته ای تازه یافته ام! و این برای کسی که دهها سال در خدمت قرآن بوده، و بیش از

چهل جلد تفسیر قرآن نوشته، جالب است. ۴. تفکّر در مثالهای قرآن(۱) تمام آیات قرآن مجید قابل تأمّل و تفکّر است. امّا مثالهای آن نکته های جالب تری ۱ . مثالهای قرآن بطور مفصّل در چند ماه رمضان توسط حضرت آیة الله العظمی مکارم شیرازی(مدّ ظلّه) مورد بحث قرار گرفت، که مباحث مذکور در دو جلد، به نام «مثالهای زیبای قرآن»، منتشر شد. صفحه ۵۶ دارد.بدین جهت خداوند متعال مردم را به اندیشه در این دسته از آیات تشویق می کند: به آیه شریفه ۲۱ سوره حشر توجّه کنید: «(لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُّتَصَدِّعاً مِّنْ خَشْيَةِ اللهِ وَتِلْكَ الاْمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ;)اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود، و از خوف خدا می شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشند». خلاصه اینکه اسلام به تفکّر و اندیشه اهمیّت فوق العاده ای داده است، و مسلمانان را تشویق می کند که پیرامون موضوعاتی همچون خلقت آسمان و زمین، قرآن مجید، تاریخ گذشتگان، مثالهای قرآن و مانند آن اندیشه کنند. اینک شما خوانندگان عزیز به این سؤال پاسخ دهید: آیا آیینی که در این سطح گسترده پیروان خویش را به تفکّر و اندیشه فرا می خواند، افیون توده هاست؟! تفکّر در کلام امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به منظور تکمیل بحث، به چند حدیث کوتاه از حضرت علی(علیه السلام) توجّه کنید: ۱. «لا عِبادَةَ كَالتَّفَكُّرِ فی صَنْعَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ;بالاترین عبادت اندیشه در مخلوقات خداوند است».(۱) یعنی اگر شما یک ساعت در مقابل مورچه ای بنشینید، و در ساختمان پر رمز و راز این موجود کوچک اندیشه کنید، و عظمت پروردگار را در این جثّه کوچک که تمام نیازهای یک موجود زنده را در خود جمع کرده، مشاهده نمایید، به بالاترین عبادت دست یافته اید. ۲. «اَلتَّفَكُّرُ فی مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الاْرْضِ عِبادَةُ الْمُخْلَصينَ ;عبادت مؤمنین مخلص (تنها نماز و روزه، و مانند آن نیست، بلکه) تفکّر در ملکوت آسمانها و زمین است».(۲) ۱ . میزان الحکمه، ج ۸، باب ۳۲۵۳، ح ۱۶۲۲۰ . ۲ . همان مدرک، ح ۱۶۲۱۶ . صفحه ۵۷ ۳. «اَلتَّفَكُّرُ فی آلاءِ اللهِ نِعْمَ الْعِبادَةُ ;اندیشه در نعمتهای پروردگار، از بهترین عبادتهاست».(۱) از خداوند می خواهیم که به ما توفیق تفکّر و اندیشه عنایت فرماید، که هر چه تفکّر بیشتر شود، بیشتر به خدا عشق میورزیم، و هر چه آتش عشقمان فروزانتر گردد، بهتر عبادتش می کنیم. تفسیر سوگندهای قرآن در کلام دانشمندان دانشمندان شیعه و اهل سنّت از چندین قرن قبل در فکر جمع آوری قسمهای قرآن بوده، و پیرامون آن بحث کرده، و برخی از آن مباحث به صورت کتاب منتشر شده، و اکنون موجود است. بنابراین، موضوع بحث ما یک بحث کاملا جدید و تازه نیست. آن بزرگواران مطالبی در تفسیر این آیات قرآن بیان کرده اند، و مطالبی نیز باقی مانده که ما به آن می پردازیم. همان گونه که مطالبی از ما باقی خواهد ماند که آیندگان پیرامون آن بحث خواهند کرد. زیرا قرآن مجید، به فرموده حضرت علی(علیه السلام): «نوآوریهایی دارد که هرگز پایان نمی گیرد، و شگفتیهای فراوانی که تمام نمی شود ;لا تَفْنی غَرائِبُهُ وَ لا تَنْقَضی عَجائِبُهُ».(۲)

۵. شیوه های بحث از قسم های قرآن

در مورد چگونگی بحث پیرامون سوگندهای قرآن، دو روش در نوشته کسانی که وارد این مبحث شده اند، دیده می شود: ۱. بحث موضوعی ;بدین معنا که (مثلا) قسمهای مربوط به خورشید را در سراسر قرآن یکجا بحث کرده، سپس به سراغ سوگندهای مربوط به روز و شب رفته، و آنها را نیز یکجا مورد بحث قرار داده اند. وبه همین شکل در مورد سایرقسمهای قرآن بحث کرده اند. ۱ . میزان الحکمه، ج ۸، باب ۳۲۵۳، ح ۱۶۲۱۵ . ۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ . صفحه ۵۸ این روش از این جهت خوب است که مباحث هر موضوعی را یکجا جمع آوری می کند، ولی مشکل مهم آن قطع پیوند و ارتباط قسمها با مُقْسَمٌ لَه است. مثلا خورشید در سوره شمس با تهذیب نفس چه ارتباطی داشته که به آن قسم خورده است؟ و در جای دیگر ارتباط آن با مقسم له چه بوده است؟ با توجّه به اشکال مذکور، ما این روش را دنبال نمی کنیم. ۲. روش ترتیبی ;یعنی از اوّل قرآن شروع کنیم و در هر سوره ای قسمی یافتیم، آن را مورد بحث قرار دهیم. سپس به قسم بعد بپردازیم، تا تمام سوگندها به ترتیب مورد بحث قرار گیرد. این روش هم

روش جالبی نیست. در اینجا روش سومی وجود دارد که ما آن را انتخاب کرده، و در این کتاب بر اساس آن بحث می کنیم، و آن اینکه از سوره هایی که بیشترین قسمها را در خود جای داده شروع کنیم، و به همین شکل ادامه دهیم. زیرا تکرار و تعدّد قسمها، نشانه اهمیّت چیزی است که به آن سوگند یاد شده و ما باید آنچه اهمیّت بیشتری دارد را در بحث مقدّم بداریم. از مجموع قسمهای قرآن در یک مورد خداوند یازده قسم یاد کرده، که آیات اولیّه سوره شمس است. و در چهار مورد سوگندهای پنجگانه وجود دارد. و در چهار مورد قسمهای چهارگانه یافت می شود. سوگندهای سه گانه شش مورد و قسم های دوگانه پنج مورد است. و قسمهای یگانه شانزده مورد است که بیشترین عدد را به خود اختصاص داده است. بنابراین، کتاب را در شش فصل خدمت شما خوانندگان عزیز تقدیم می کنیم. صفحه ۵۹ صفحه ۶۰ صفحه ۶۱

فصل اول: قسمهای یازده گانه و تهذیب نفس

مقدمه

به خورشید و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسی که آن را بنا کرده، و به زمین و کسی که آن را گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظّم ساخته، سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده ;و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است! «مُقْسَمٌ بِه» و «مُقْسَمٌ لَهُ» و رابطه بین این دو در هر مورد از قسمهای قرآن إن شاءالله پیرامون سه نکته بحث خواهیم کرد: صفحه ۶۲ ۱. «مقسم به» یعنی چیزی که به وسیله آن قسم یاد شده است. ۲. «مقسم له» یعنی چیزی که برای آن قسم یاد می شود. ۳. رابطه «مقسم به» و «مقسم له». در سوره شمس، خورشید و نور خورشید، ماه، شب، روز و مانند آن مقسم به هستند ;که در مرحله اوّل پیرامون اهمیّت این موجودات پر راز و رمز سخن خواهیم گفت و تهذیب نفس و مبارزه با هوای نفس «مقسم له» هستند، که در مرحله دوم پرده از راز اهمیّت آن برخواهیم داشت، و راههای تخلّق به این صفت زیبا را بیان خواهیم کرد. و در مرحله سوم به بحث پیرامون پیوند خورشید و ماه و شب و روز و مانند آن، با تهذیب نفس و مبارزه با هوای نفس خواهیم پرداخت ;زیرا معتقدیم در سوگندهای پروردگار پیوندی بین مقسم به و مقسم له وجود دارد. چرا که کلام خداوند فصیح و بلیغ است، و کلام فصیح و بلیغ بدون پیوند و ارتباط خاص نیست.

نکته اوّل:آنچه خداوند بدان سوگند خورده است

اشاره

خداوند متعال در این سوره یازده قسم یاد کرده، که چهارتای آن دو تا دو تا، و سه مورد آن قسم یگانه و تنهاست. امّا چهار مورد اوّل به شرح زیر است: ۱. «(وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ;)سوگند به خورشید و تابندگیش» در این آیه هم به خورشید قسم یاد شده، و هم به نور آن. ۲. «(وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ;)قسم به آسمان و آن کس که این بنای رفیع و با عظمت را بنا کرده است. ۳. «(وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا ;)قسم به زمین و خدایی که آن را گسترانیده است». ۴. «(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ;)قسم به روح انسان و آن کس که آن را آفریده است». در چهار مورد بالا ـ مجموعاً هشت قسم وجود دارد. امّا سه موردی که فرد است: ۱. «(وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ;)قسم به ماه هنگامی که به دنبال خورشید بیرون می آید». ۲. «(وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ;)قسم به روزهنگامی که پرتوآن صفحه زمین راروشن می سازد». صفحه۶۳ ۳. «(وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ;)قسم به شب هنگامی که تاریکی و ظلمتش تمام روی زمین را فرا می گیرد». خداوند متعال در

آیات بالا برای بیان اهمیّت تهذیب نفس به یازده چیز قسم یاد کرده، که در این مبحث پیرامون سه مورد آن بحث می کنیم. نخست «خورشید و نورش»، سپس «ماه»، و در آخر «جان آدمی و خالق آن» زیرا بقیّه موارد در آیات دیگر تکرار شده، و در جای خود از آن بحث خواهیم کرد.

خورشید عالمتاب

دانشمندان در مورد عظمت و اهمیّت خورشید و نور آن، که خداوند متعال به آن قسم خورده، کتابهای فراوانی نوشته اند، مطالبی که به هنگام نزول قرآن هیچ کس از آن مطّلع نبود. به گوشه ای از این اسرار و شگفتیها توجّه کنید: الف) عظمت خیره کننده خورشید کره تابان خورشید یک میلیون و دویست هزار برابر کره خاکی ماست! یعنی اگر یک میلیون و دویست هزار کره زمین فرض کنیم، و آنها را روی یکدیگر بنهیم برابر با کره خورشید می شود! خورشیدی که یکی از ستاره های متوسّط آسمان است این قدر عظمت دارد. برخی برای تجسّم بزرگی خورشید نسبت به کره زمین مثال خوبی زده اند ;به این مثال توجّه کنید: توپ فوتبالی به قطر دو متر در نظر بگیرید که در فاصله یکصد و پنجاه متری آن گردوی کوچکی بوده باشد. توپ فوتبال خورشید، و آن گردو کره زمین، و فاصله بین آن دو فاصله بین خورشید و زمین است. زیرا فاصله بین خورشید و زمین یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر است (که طیّ این مسافت با هواپیماهای معمولی پانزده سال طول می کشد!) حال اگر با توجّه به تناسب یکصد و پنجاه متر و یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر، حجم خورشید و کره زمین را کوچک کنیم تقریباً به اندازه همان توپ فوتبال با قطر دو متر و گردوی کوچک می شود صفحه ۶۴ ب) وزن خورشید خورشید سیصد هزار مرتبه سنگین تر از زمین است! یعنی اگر وزن چیزی در زمین ۱ کیلوگرم باشد، در کره خورشید ۳۰۰ هزار کیلوگرم خواهد بود! حال تصوّر کنید یک انسان پنجاه کیلویی در آنجا چه وزن عجیبی پیدا می کند؟ درست محاسبه کرده اید، چنین انسانی در آنجا ۰۰۰/۰۰۰/۱۵ کیلوگرم وزن خواهد داشت! و لهذا در صورتِ امکانِ سفر به کره خورشید انسان در آنجا در اثر سنگینی وزنش له می شود! جالب اینکه طبق محاسبه دانشمندان در هر دقیقه ۲۵۰ میلیون تُن از وزن خورشید کاسته می شود. حال تصوّر کنید در یک ساعت چقدر؟ در یک روز چه مقدار؟ در یک ماه چطور؟ در یک سال چقدر؟ در یک قرن چه مقدار؟ عظمت خورشید به قدری زیاد است که علیرغم گذشت هزار سال از نورافشانی، و در نتیجه کاهش شدید وزنش، خم به ابرو نمی آورد، و این مسأله هیچ خللی در خدمت رسانی او نداشته است. هر چند با ادامه این وضع در طولانی مدّت، خورشید کم کم رو به خاموشی خواهد گرایید، که آیه شریفه «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ;در آن هنگام که خورشید درهم پیچیده شود».(۱) اشاره به همین مطلب دارد. ج) درجه حرارت خورشید طبق محاسبات دانشمندان، درجه حرارت در سطح کره خورشید، ۶۰۰ هزار درجه سانتیگراد است. جالب اینکه امکان ایجاد چنین درجه حرارتی در کره زمین نیست. زیرا در صورت عملی شدن ساختن کوره ای که بتواند چنین درجه حرارتی را تولید کند، بلافاصله خود کوره ذوب خواهد شد ;زیرا انسان مادّه ای که توان تحمّل این درجه حرارت را داشته باشد در اختیار ندارد. امّا مقدار حرارت در اعماق خورشید بیست میلیون درجه سانتیگراد است، و لهذا خورشید همانند کره زمین جامد نیست، بلکه گاز فشرده ای است. ۱ . تکویر، آیه ۱. صفحه ۶۵ د) شعله هایی از خورشید از خورشید زیبا و خیره کننده شعله هایی به هوا و محیط اطرافش متصاعد می شود که ارتفاع آن، گاه تا یکصد و شصت هزار کیلومتر می رسد! یعنی اگر کره زمین وسط یکی از این شعله ها قرار گیرد در مدّت کوتاهی تبدیل به دود و بخار می شود، زیرا طول محور زمین تنها دوازده هزار کیلومتر است. هـ) جاذبه خورشید قرص خورشید با آن وزن و سنگینی که دارد از نظر جاذبه و رعایت فاصله نسبت به دیگر اجرام آسمانی بسیار عجیب و حیرت آور است. تمام منظومه شمسی به گرد خورشید می چرخد، امّا در فاصله ای که نه جذب خورشید می شوند، تا در حرارت شدید آن محو و نابود شوند، و نه از آن فاصله می گیرند که از مدار منظومه شمسی خارج شوند. این نظم و دقّت مرهون جاذبه دقیق و حساب شده خورشید است. همان گونه که حرکت کره زمین ما

نیز تحت تأثیر جاذبه خورشید است. آثار و اسراری که از خورشید تابان ذکر شد تنها گوشه ای از شگفتیهای این کره نورانی است که دانشمندان در سایه مطالعه و تفکّر و اندیشه پیرامون آن موجود اسرارآمیز، پرده از آن برداشته اند. و اگر ما هم در پدیده های عالم هستی تفکّر و اندیشه کنیم، بی شک اسرار تازه ای برایمان کشف خواهد شد.

آثار و اسرار نور خورشید

«ضحی» که خداوند در سوره شمس به عنوان دومین چیز به آن قسم یاد کرده، به دو شکل تفسیر شده است: ۱. مطلق نور ;چه نور موجود در ابتدای روز، یا نور وسط روز. ۲. نور اوّل روز ;و قربانی حج را نیز بدان جهت اُضحیه نامیده اند که در ابتدای روز عید قربان ذبح می شود. بنابراین، خداوند به نور خورشید در اوّل روز، یا به مطلق نور خورشید قسم یاد کرده است. صفحه ۶۶ در هر حال، آفتاب و نور خورشید دارای آثار و برکات فراوانی است که به گوشه ای از آن اشاره می شود: ۱. همه چیز مرهون نور خورشید! اگر حرارت و نور خورشید نبود هیچ موجود زنده ای قادر بر ادامه حیات و زندگی نبود. نه بادی بود، و نه بارانی. نه آبی، و نه آتشی، و نه هیچ چیز دیگر! راستی اگر بخواهیم خودمان چنین حرارتی ایجاد کنیم چقدر هزینه خواهد داشت؟ دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که تمام بودجه ای که ساکنان زمین برای انرژی مورد نیاز خود هزینه می کنند تنها برای ایجاد یک میلیونیم حرارت خورشید کافی است. یعنی با یک میلیون برابر هزینه صرف شده جهت انرژی ساکنان زمین، می توان حرارتی معادل آنچه از تابش نور خورشید بر کره زمین حاصل می شود، تولید کرد! خداوند تمام این نعمتها را علیرغم هزینه های سرسام آوری که دارد بطور رایگان در اختیار انسان قرار داده است. پیرو جوان، فقیر و ثروتمند، کوچک و بزرگ، براحتی از آن استفاده می کنند. اما قدر آن را نمی دانند، و شکر خالقش را بجای نمی آورند. ۲. پرورش موادّ غذایی با نور آفتاب موادّ غذایی انسان، یا از گیاهان و درختان گرفته می شود، و یا از حیوانات ;و می دانیم اگر نور خورشید نباشد هیچ گیاه و درختی قادر به ادامه حیات و ثمردهی نخواهد بود. در نتیجه نیمی از موادّ غذایی بشر از دست می رود. و چنانچه گیاهان و درختان نابود شوند حیوانات نیز از بین خواهند رفت، چون آنها از گیاهان و درختان تغذیه می کنند. و بدین ترتیب نیم دیگر موادّ غذایی انسان نیز نابود می شود. بنابراین، نور آفتاب عامل پرورش تمام موادّ غذایی است. ۳. بارانها و نور آفتاب باران نتیجه غیر مستقیم نور آفتاب است. آفتاب بر صفحه اقیانوسها می تابد. صفحه ۶۷ سوزش و حرارت آفتاب قسمتی از آب اقیانوسها را بخار می کند و بخارها به سمت آسمان متصاعد شده، تبدیل به ابر می شود. باد ابرها را به فرمان خداوند به سرزمینهای خشک و بی آب و علف حرکت می دهد، و ابرها در آن سرزمینها شروع به بارش می کند و باران مایه برکت و زندگی و حیات آن سرزمینها می شود. ۴. رابطه نور خورشید و بادها وزش بادها هم حرکت ابرها را در پی دارد، و هم هوا را جابجا و تصفیه می کند، و هم گلها و گیاهان و درختان را بارور می نماید. بادها تمام فواید و خواصّ خود را مرهون نور خورشیدند. زیرا هنگامی که خورشید در نیمکره ای که روز است می تابد، این قسمت از کره زمین گرم می شود، در حالی که سمت دیگر کره که شب است سرد می باشد. هنگامی که هوای گرمِ نیمکره آفتابی، با هوای سرد نیمکره سرد برخورد می کند باد تولید می شود و منشأ آن برکات می گردد. ۵. آفتاب منشأ زیباییها تمام زیباییها از نور آفتاب است. نور خورشید هفت رنگ زیبا را در خود جای داده، که به هنگام ظهور رنگین کمان قابل تجزیه و مشاهده است. همان گونه که به وسیله منشورهای بلورین نیز می توان نور آفتاب را تجزیه کرد. ولی آیا رنگهای موجود در نور آفتاب منحصر به همین هفت رنگ است؟ پاسخ این سؤال منفی است، زیرا نور خورشید حاوی رنگهای دیگری نیز هست، که چشم ما قادر بر رؤیت آن نیست. بالاترین رنگی که در آفتاب است و چشم ما توان دیدن آن را دارد رنگ بنفش است. امّا بالاتر از آن نیز رنگی وجود دارد که ما فوق بنفش نامیده می شود، و ما قادر بر دیدن آن نیستیم، امّا برخی از حیوانات آن را می بینند. همان گونه که پایین ترین رنگی که چشم ما انسانها قادر بر دیدن آن است رنگ قرمز است، امّا پایین تر از آن هم وجود دارد که اشعه مادون قرمز نامیده شده، و صفحه

۶۸ برخی از حیوانات توان دیدن آن را دارند. جالبتر اینکه اشعه مادون بنفش مأموریّتی بس حسّاس و مهم دارد. مأموریّت این اشعه حیاتی نابود کردن میکروبهای کره زمین است. سربازان اشعه مافوق بنفش، تمام میکروبهای موجود در قلمرو حکومت خورشید را به راحتی محکوم به مرگ می کنند! راستی اگر قرار بود بشر این کره خاکی را میکروب زدایی کند چه هزینه سنگین، و چه کار مشکل و پرزحمتی را باید تحمّل می کرد؟ اکنون باید با تمام وجود شاکر خدایی باشیم که این نعمت بزرگ را به رایگان در اختیارمان نهاده است. اگر اشعه مافوق بنفش نبود در مدّت کوتاهی تمام کره زمین مبدّل به بیمارستانی عظیم می شد، که بیماران آن در فرصت کوتاهی می مردند! ۶. نور خورشید منبع انرژیها اگر تعجّب نکنید تمام انرژیهای موجود، از آفتاب سرچشمه گرفته اند. چوب درختان، که از ابتدایی ترین منابع انرژی انسان به شمار می رود و حرارت و نور تولید می کند، این دو نعمت بزرگ را از آفتاب گرفته است. ذغال سنگها، که از دیگر منابع انرژی انسانها به شمار می روند، بقایای درختانی هستند که در زیر خروارها خاک دفن شده اند. آن درختان نور و حرارت خورشید را در خود ذخیره کرده، و آن را در شکل و هیأت ذغال سنگ به انسان تحویل می دهند. نفت از دیگر منابع انرژی، بقایای حیوانات مدفون در دل زمین است. آن حیوانات نیز از درختانی تغذیه می کردند که حامل نور و حرارت خورشید بوده اند. یکی دیگر از منابع انرژی انسان، که در عصر حاضر نقش بسزایی ایفا می کند، سدها هستند. آبها در پشت سد جمع می شوند، و توربین های مخصوصی را به حرکت در آورده، و تولید برق می کنند. این آبها همان بخارهایی است که بر اثر حرارت خورشید از دریاها به آسمانها رفته و دوباره به صورت باران به زمین بازگشته، و در پشت سدها جمع شده اند. مولّدهای بادی که اخیراً ساخته شده، و با استفاده از نیروی باد تولید انرژی می کند، صفحه ۶۹ از دیگر منابع انرژی است. و در چند سطر قبل گذشت که باد مرهون حرارت نور خورشید، و نتیجه آمیختن هوای سرد و گرم است. و بالاخره بشر به تازگی موفّق شد که از نور آفتاب به صورت مستقیم انرژی ذخیره کند. این انرژی که صاف ترین، در دسترس ترین، پاکیزه ترین و شاید ارزانترین انرژی مورد استفاده بشر در آینده باشد، از برکات مستقیم تابش نور خورشید است. خلاصه اینکه خورشید و نور پر فروغ آن، آثار و اسرار و عجایب و شگفتیها و برکات فراوانی دارد که تنها به یازده نمونه آن اشاره کردیم و همین کافی است که بدانیم چرا خداوند در سوره شمس به خورشید و نور آن قسم خورده است. ما باید پیرامون این موجوداتِ با عظمتِ پروردگار، که به رایگان در اختیار ما نهاده، فکر کنیم. خداوند بزرگ طبق آنچه در آیات متعدّدی از قرآن مجید آمده (حدّاقل هفت آیه) خورشید و ماه را مسخّر انسان کرده است ;یعنی آنها را خدمتگزار انسان قرار داده، تا شب و روز به او خدمت کنند. خورشید حتّی شبها به انسان خدمت می کند، زیرا اگر حرارت ذخیره شده از خورشید به هنگام تابش آفتاب در روز نبود، سرمای شبانه به قدری شدید بود که همه چیز یخ می زد. باید اندیشه کنیم، و به عظمت این نعمتها پی ببریم، و شکر آنها را با استفاده صحیح از آنها بجا آوریم، و بنده خوب و صالح و پرهیزکاری برای خالق آنها باشیم.

سوگند به ماه

(وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا). سؤال: در تفسیر این آیه شریفه اوّلین سؤال این است که چرا خداوند متعال ماه را مقیّد به «اذا تلاها» کرده، و به صورت مطلق به ماه قسم نخورده است، همان گونه که به خورشید بصورت مطلق قسم خورده است؟ پاسخ: با توجّه به کشفیّات علمی عصر و زمان ما، به راحتی می توان به این سؤال پاسخ داد. ولی خداوند متعال در عصر نزول قرآن می خواست به بشر بفهماند که نور صفحه ۷۰ ماه از خود او نیست، بلکه ماه دنباله رو خورشید است، و اگر خورشید نورافشانی نکند، ماه نیز قادر به نورافشانی نخواهد بود، بنابراین ماه در حقیقت انعکاس دهنده نور خورشید است. برخی از ویژگی های ماه درخشان دانشمندان علوم طبیعی اطلاعات فراوان، و جزئیّات دقیقی از ماه ثبت کرده اند، که به چند نمونه آن اشاره می شود: الف) حجم کره ماه ماه پنجاه برابر کوچکتر از کره زمین است. یعنی اگر پنجاه کره ماه را روی هم بگذاریم به اندازه کره زمین می شود! و با توجّه به اینکه خورشید

یک میلیون و دویست هزار برابر کره زمین است، اگر ۶۰ میلیون کره ماه را روی هم بگذاریم به اندازه کره خورشید می شود! ب) وزن ماه وزن اشیا در کره ماه ۶۱ وزن اشیا در کره زمین است. یعنی آدم شصت کیلویی در روی زمین، هنگامی که به کره ماه سفر می کند، در آنجا فقط ده کیلو وزن خواهد داشت! بدین جهت مسافران کره ماه باید تمرینات فراوانی داشته باشند که در آنجا به زمین نخورند ;زیرا با وزن سبک به راحتی و با کمترین تکانی می افتند. ج) زندگی در کره ماه در آنجا هیچ اثری از زندگی و حیات نیست ;نه آبی، نه هوایی، نه موجودات زنده ای، و نه هیچ نشانه دیگری از زندگی دیده نمی شود. البتّه این وضع فعلی کره ماه است. شاید در زمانهای گذشته موجودات زنده ای در آنجا وجود داشته، و یا در آینده شرایط حیات و زندگی فراهم گردد. د) حرکت کره ماه کره ماه در هر سی روز یک دور بر گرد زمین، و یک دور هم بر گرد خویش صفحه ۷۱ می چرخد، و یکی از نتایج این دو حرکت این است که آن سمت کره ماه که به سوی زمین است همواره ثابت است، و به تعبیر دیگر ما هیچ وقت موفّق به دیدن پشت کره ماه نمی شویم. هـ) فاصله ما تا کره ماه ساکنان کره زمین ۳۹۰ هزار کیلومتر با ماه فاصله دارند، و این فاصله نسبتاً نزدیکی است، زیرا نور در هر ثانیه (یک چشم بر هم زدن) ۳۰۰ هزار کیلومتر راه می رود، بنابراین نور ماه در مدّت تقریباً یک و نیم ثانیه (بلکه کمتر) به ما می رسد. و) روز و شب در ماه روز و شب در کره ماه همچون روز و شب ما زمینیان نیست، بلکه یک روز کره ماه معادل دو هفته، و یک شب آنجا نیز دو هفته طول می کشد. به تعبیر دیگر، یک شبانه روز در کره ماه تقریباً معادل یک ماه در کره زمین است! بدین جهت در وسط روز در کره ماه درجه حرارت بسیار بالاست، و تا ۳۰۰ درجه می رسد، به گونه ای که هر چیز قابل اشتعالی در آنجا وجود داشته باشد آتش می گیرد، همان گونه که در نیمه شب آنجا آن قدر هوا سرد می شود که همه چیز یخ می زند! به همین دلیل مسافران کره ماه باید به گونه ای برنامه ریزی کنند که اوائل طلوع آفتاب بر کره ماه فرود آیند، تا از گرمای سوزان وسط روز آنجا در امان باشند. و این مسأله بسیار مهمّی است که بشر چگونه می تواند به کره ماه سفر کند، و سه روز در راه باشد، به گونه ای زمان حرکت خود را تنظیم کند که اوّل طلوع آفتاب در آنجا فرود آید؟ آیا این هنر و مهارت بشر است که در سایه پیشرفتهای علمی و مطالعات دقیق و گسترده و عمیق به آن رسیده، یا نشانگر نظم دقیق حاکم بر نظام هستی و کرات منظومه شمسی است که به انسان امکان این محاسبات دقیق را می دهد؟ شما قضاوت کنید.

گوشه ای از برکات کره ماه

ماه برای ما زمینیان برکات فراوانی دارد، و نقش بسزایی در تأمین نیازهای ساکنان صفحه۷۲ کره زمین ایفا می کند، که فقط به دو نمونه آن اشاره می شود: ۱. ماه، تقویمی طبیعی! حرکت منظّم ماه بر گِرد زمین، یک تقویم طبیعی برای همه مردم عالم مهیّا کرده است ;تقویمی که عالم و جاهل، بی سواد و باسواد، بزرگ و کوچک، زن و مرد، سیاه و سفید، با هر زبان و قومیّت و دین و مذهبی به راحتی می توانند از آن بهره گیرند. خداوند متعال در آیه ۱۸۹ سوره بقره، به این موهبت بزرگ اشاره کرده است: «(یَسْأَلُونَکَ عَنْ الاَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ ;)درباره «هلالهای ماه» از تو سؤال می کنند، بگو: آنها بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است». در حالی که تقویم شمسی چنین نیست، و جز افراد کمی که آشنا به علم نجوم هستند، از آن سر در نمی آورند. باید منجّمین خورشید را رصد کنند، و در تقویمها بنویسند، تا مردم ابتدا و انتهای ماههای شمسی را تشخیص دهند. امّا تشخیص ابتدا و انتهای ماههای قمری به سهولت و آسانی برای همگان ممکن است. خداوند بزرگ برای نظم بخشیدن به زندگی انسانها این تقویم طبیعی را در اختیار آنها نهاده است، عجیب اینکه کره ماه میلیونها سال در حالت خدمت رسانی است، ولی خم به ابرو نیاورده است. در آیات ۳۹ و ۴۰ سوره یس می خوانیم: «(وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حتّی عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ * لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهَا أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلاَ اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ ;)و برای ماه منزلگاههایی قرار داده ایم، و (هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام بصورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید. نه خورشید را

سزاست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، هر کدام در مسیر خود شناورند». زمانی که قرآن مجید چنین توصیفی از حرکت ماه و خورشید ارائه کرد، هیئت بطلمیوس در سراسر جهان حاکم بود. بطلمیوس معتقد بود که خورشید و ماه از خود صفحه ۷۳ حرکتی ندارند، بلکه در نقطه ای ساکن و بی حرکت قرار داده شده اند. هر یک از آنها در فلکی دایره مانند و بلورین قرار گرفته اند، که آن فلک ها در حال حرکت هستند. بنابراین خورشید و ماه حرکت مستقلّی ندارند، بلکه به تبع حرکت فلکی که داخل آن هستند، می چرخند. این نظریّه هزار و پانصد سال در جهان حکومت کرد، تا اینکه در حدود سیصد، چهارصد سال قبل توسّط گالیله و کپلر باطل شد. در حالی که قرآن مجید، هزار و چهارصد سال قبل بطلان این نظریّه را اعلام کرد، و طبق آیات ۳۹ و ۴۰ سوره یس ـ که شرح آن گذشت ـ برای خورشید و ماه حرکت استقلالی قائل شد. ۲. جزر و مد هنگامی که ماه مقابل دریا قرار می گیرد، آب دریا را به سمت خود جذب می کند. ارتفاع آبی که به سمت ماه بالا می رود در بعضی موارد تا یک و گاه دو متر می رسد. این کار باعث می شود که آبهای موجود در ساحل فروکش کند و همه به دریا بریزد. این حالت را جزر می نامند. و زمانی که ماه از مقابل دریا عبور می کند، و تأثیر جاذبه ماه بر دریا از بین می رود، آب دریا رها می شود، و آبهای کنار ساحل بالا می آید، و تمام رودخانه ها و جویبارهای اطراف را مملو از آب می کند. این حالت را مدّ می گویند. اگر جزر و مدّ دریاها نبود، تمام حیوانات دریایی نابود می شدند. چون آب اگر در یک حالت باقی بماند تبدیل به باتلاق می گردد، و اصطلاحاً «آب مرده» می شود. مأموریّت ماه برای نجات حیوانات دریایی از مرگ، ایجاد جزر و مدّ است، البتّه این یکی از خواص جزر و مدّ است. اینجاست که خداوند متعال ضمن درس تهذیب نفس (که قسمهای یازده گانه سوره شمس برای آن است) درس توحید و خداشناسی هم می دهد، و ما را متوجّه منبع فیّاض جهان هستی، و علّة العلل می کند، تا با شناخت هر چه بیشتر او، به درجات بالاتری از کمال دست یابیم. صفحه ۷۴ یک توصیه مهم: در عصر و زمان ما بر کسانی که می خواهند اسلام را بهتر بشناسند، لازم است با علوم طبیعی روز آشنا شوند. زیرا اطّلاع از علوم طبیعی، در بحث توحید، تفسیر قرآن، معاد و مانند آن، هر چند بصورت اجمالی و مختصر، یک پیش نیاز است. چرا که با دانستن اسرار خلقت، که در علوم طبیعی به آن اشاره شده، بهتر می توان این مباحث را درک و تبیین کرد. گواه بر این مطلب سخن یکی از دانشمندان است که می گوید: «در گذشته هضم و باور اینکه در روز قیامت پوست و گوشت انسان بر علیه او شهادت می دهند، سخت بود ;امّا اکنون پیشرفت های حاصل در علم شبیه سازی باور این مطلب و شبیه آن را آسان کرده است. زیرا این علم به انسانها ثابت کرد که در هر سلولی از سلولهای انسان، یک انسان کامل با تمام اعضا و جوارح بصورت بالقوّه نهفته است، که در شرایط خاصّی می تواند رشد نموده، و تبدیل به یک انسان شود و سخن بگوید». نتیجه اینکه هر چه با علوم طبیعی بیشتر آشنا شویم، معرفت ما نسبت به عظمت خالق آسمان و زمین بیشتر خواهد شد.

سوگند به روح انسان

(وَنَفْس وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) خداوند متعال در این آیه شریفه به نفس آدمی، و آن کس که آن را آفریده، و بصورت معتدل قرار داده، سوگند یاد کرده و در ادامه متذکّر این نکته می شود که به آفرینش روح انسان قناعت نکرده، بلکه فجور و تقوا را نیز به او تعلیم داده است. یعنی هم اسباب سعادت را در اختیارش نهاد، و هم عوامل شقاوت را به وی معرّفی کرده، و به عبارت دیگر، راه و چاه را به انسان نشان داده است. نفس و معانی آن کلمه نفس و مشتقّات آن بطور گسترده در قرآن مجید بکار رفته است. این واژه معانی مختلفی دارد، که به چهار مورد آن با استناد به آیات قرآن اشاره می شود: ۱. انسان در برخی از آیات قرآن مجید نفس به معنای انسان است. بدین معنا که می توان نفس را برداشت و کلمه انسان را جایگزین آن کرد. مثلا در آخرین آیه سوره بقره می خوانیم: «(لاَ یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا ;)خداوند هیچ کس را، جز به اندازه تواناییش، تکلیف نمی کند». در این آیه شریفه نفس به معنای انسان مرکّب از روح و جسم به کار رفته است. در ضمن آیه مذکور به قاعده مهمّ «قبح تکلیف بما لا

یطاق» اشاره دارد. یعنی خداونـد متعال به هیـچ انسانی بیش از توان و طاقت و قـدرتش تکلیف نمی کند. زیرا این کار قبیح است، و انجام کار قبیـح از ساحت قـدس پروردگار دور است. چنین کاری را یک انسان معمولی انجام نمی دهد، مثلا هیچ عاقلی از دیگری نمی خواهـد که بـدون هیـچ ابزار و وسـیله ای به آسـمانها پرواز کنـد ;زیرا تکلیف بما لا یطاق است. تا چه رسد به پروردگار عالم. کلمه نفس در آیه شریفه ۳۰ سوره آل عمران نیز به معنای انسان آمده است: «(یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْس مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْر مُحْضَراً (;)روز قیـامت) روزی (است) که هر انسـانی تمـام اعمال خیرش را در برابرش حاضـر می بینـد». در این آیه شـریفه نیز نفس به معنای انسان بکار گرفته شده است. در ضـمن آیه مذکور اشاره به مسأله تجسّم اعمال در روز قیامت دارد. یعنی بهشتیان و جهنّمیان نه تنها شاهد پـاداش و جزای اعمـال خویش خواهنـد بود، بلکه خود اعمـال نیز در بهشت یا جهنّم، انیس و مونس آنها خواهـد بود. خلاصه اینکه یکی از معانی نفس، انسان است. ۲ . روح انسان در برخی از آیات قرآن مجید نفس به معنای روح انسان آمده است ;مثلا در آیات صفحه ۷۶ پایانی سوره فجر می خوانیم: «(یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً * فَادْخُلِی فِی عِبَادِی * وَادْخُلِی جَنَّتِی ;)تو ای روح آرام گرفته! به سوی پروردگـارت بـازگرد، در حالی که هم تو از او خشـنودی و هم او از تو خشـنود است، پس در سـلک بنـدگانم در آی، و در بهشـتم وارد شو!». منظور از نفس در آیات مذکور روح انسانی است. آری روح انسان می تواند به جایی برسد که هم او از خدا راضی باشد و هم خدا از او. و در سایه مقام رضا، جزء بندگان خاص او شود، و در پی آن وارد بهشت مخصوص پروردگار گردد. در آیه شریفه ۴۲ سوره زمر نیز می خوانیم: «(اَللّهُ یَتَوَفَّی الاَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا ;)خداونـد روح انسانها را به هنگـام مرگشـان قبض می کنـد». البتّه خداونـد قبض روح را بوسـیله فرشـتگان انجـام می دهـد، امّا از آنجا که فعل مأمور به آمر هم نسبت داده می شود، در اینجا قبض روح به خداونـد نسبت داده شده است. نتیجه اینکه نفس در آیات مذکور به معنای روح آدمی آمده است. ۳. وجـدان بیـدار انسان در آیه اوّل و دوم سوره قیامت آمـده است: «(لاَ أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ * وَلاَ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ;) سوگنـد به روز قیـامت، و سوگنـد به (نفس لوّامه و) وجـدان بیـدار و ملامتگر (که رسـتاخیز حق است)!». نفس در آیات مـذکور به معنای وجدان بیدار است. وجدان بیدار آن قدر با اهمیّت است که خداوند متعال به آن قسم یاد کرده است. علاوه بر آیات مذکور، در داسـتان حضرت ابراهیم(علیه السلام) می خوانیم که آن حضرت پس از درهم کوبیدن بتها، و قرار دادن تبر بر گردن بت بزرگ، و هنگامی که قومش از صـفحه۷۷ مراسم جشن بازگشـتند، و از آن حضـرت پرسـیدند: «چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است؟» فرمود: «بت بزرگ این کار را کرده است!» آنها شـرمنده شدند، زیرا اگر می پذیرفتند که بتها قدرت انجام کاری، حتّی دفاع از خویش را ندارنـد، خود محکوم می شدنـد که چرا بتهـایی را می پرسـتند که قـادر بر انجـام هیـچ کـاری نیسـتند. در اینجا بود که وجـدان ملامتگر و بیـدار آنها به حرکت درآمد. قرآن از این حالت آنان چنین تعبیر می کند: «(فَرَجَعُوا إِلَی أَنفُسِـهِمْ فَقَالُوا إِنَّکُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ ;)آنها به وجدان خویش بازگشتند، و (به خود) گفتند: حقّا که شما ستمگرید!».(۱) بنابراین، نفس در برخی از آیات قرآن مجید به معنای وجدان بیدار انسان است. ۴. هوا و هوس در برخی از آیات قرآن نفس به معنای نفس سـرکش، و هوا و هوس آمده است. از جمله، در داسـتان حضـرت یوسف(علیه السلام) و زلیخا می خوانیم که پس از فراز و نشیب های زیاد، بالاخره زلیخا مجبور شـد که واقعیّت را بیان نموده، و شـهادت بر پاکی یوسف دهـد. خداوند اعتراف وی را در آیه ۵۳ این سـوره چنین ذکر کرده است: «(وَمَـا أُبَرِّءُ نَفْسِـی إِنَّ النَّفْسَ لاَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَـا رَحِـمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیـمٌ ;)مـن هرگز خـودم را تـبرئه نمی کنـم، که نفس (سـرکش) بسـیار به بـدیها امر می کنـد، مگر آنچه را پروردگـارم رحم کنـد». نفس در آیه مـذکور در معنـای هـوا و هوس و نفس سرکش اسـتعمال شـده است. در حـدیث معروفی نیز می خوانیم که پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) به یـاران و اصـحابش، که از جنـگ سـخت و خسـته کننـده ای بـازگشت بودنـد، فرمود: «مَرْحَباً بِقَوْم قَضُوا الْجِهَادَ الاَصْـغَرِ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهَادُ الاَکْبَرِ ;آفرین بر جمعیّتی که جهـاد اصـغر را با موفقیّت پشت سـر گذاشـتند، امّا بایـد آماده جهاد اکبر شونـد!». ۱ . انبیـاء، آیه ۶۴ . صـفحه ۷۸ یاران حضـرت که هنوز آثار خسـتگی و تشنگی و گرسنگی و گرد و غبار جنگ در چهره آنها بود، عرض کردند: منظورتان از جهاد اکبر

چیست؟ حضرت فرمود: «اَلْجِهادُ مَعَ النَّفْسِ ;منظور جهاد با نفس سرکش است».(۱) جهاد با نفس، که میدان آن به اندازه تمام عمر انسان است، و یکی از بهترین زمانها برای آن ماه مبارک رمضان است، زیرا در این ماه دیو نفس به راحتی به بند کشیده می شود، «جهاد اکبر» نامیده می شود. خلاصه اینکه در برخی از آیات قرآن و روایات، نفس به معنای نفس سرکش آمده است. نتیجه اینکه نفس معانی متعدّدی دارد، که عمده معانی آن «انسان»، «روح آدمی»، «وجدان بیدار انسان» و «نفس سرکش» است. سؤال: با توجّه به معانی مختلف نفس در قرآن، کلمه نفس در آیه محلّ بحث (و نفس و ما سواها) به چه معناست؟ پاسخ: اگر در مضمون آیه دقّت کنیم به روشنی خواهیم یافت که منظور از نفس در اینجا روح انسانی است ;زیرا در ادامه آیه الهام به خوبیها و بدیها مطرح شده، که کار روح است.

روح در قرآن

این کلمه در قرآن مجید بطور مکرّر استعمال شده است، امّا روح به معنای روح انسانی شاید تنها یک مورد استعمال داشته باشد. به هر حال در آیه مورد بحث به روح انسانی قسم خورده شده، و این نشانگر اهمیّت روح است. بدین جهت باید پیرامون روح بحثی هر چند کوتاه داشته باشیم. درباره روح، کتابها و مقالات بسیار زیادی نوشته شده است، که شاید به هزاران عدد بالغ شود، ولی جالب توجّه اینکه، هنوز بشر نتوانسته به حقیقت وماهیّت روح بشر برسد. یعنی نزدیکترین چیز به انسان، جزء ۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد النفس، باب ۱، ح ۱ و ۹ . صفحه ۷۹ ناشناخته ترین موجودات برای اوست! چرا که هر چند می دانیم هستیم، و روحی داریم، امّا این روح دقیقاً کجاست؟ نحوه تعلّق آن به بدن چگونه است؟ از چه چیز ساخته شده است؟ قوانین حاکم بر آن چیست؟ و دهها سؤال دیگر پیرامون روح، برای ما بی پاسخ است. روح نباتی، حیوانی و انسانی انسانها دارای سه روح هستند: ۱. روح نباتی ;این روح که در تمام موجودات زنده وجود دارد باعث تغذیه، رشد و نموّ، و تولید مثل می شود. تمام نباتات و گیاهان و درختان و سایر موجودات زنده، از جمله انسان، دارای چنین روحی هستند. ۲. روح حیوانی ;حیوانات و انسانها علاوه بر روح نباتی، دارای روح حیوانی نیز هستند. این روح باعث می شود که صاحبان آن علاوه بر تغذیه و رشد و نموّ و تولید مثل، حسّ و حرکت نیز داشته باشند. بنابراین، رشد و نموّ و تولید مثل ما انسانها ناشی از روح نباتی، و حسّ و حرکت ما ناشی از روح حیوانی است. ۳. روح انسانی ;این روح که مخصوص انسان است، و خداوند به آن قسم یاد کرده، کلیّات را درک و مسائل را تجزیه و تحلیل می نماید. این روح درک کننده خوبیها و بدیها، و تصمیم گیرنده کارهای مختلف است. امّا اینکه حقیقت و ماهیّت این روح چیست؟ هنوز برای بشر روشن نیست، بلکه بشر به ماهیّت روح حیوانی نیز پی نبرده است. مورچه بسیار کوچکی که هر روز می بینیم، و بدین جهت برای ما کم اهمیّت شده را در نظر بگیرید. این حیوان اسرارآمیز بر اثر همین روح حیوانی و نباتی امتیازاتی دارد که مهمترین و بزرگترین هواپیماهای جهان فاقد آن هستند! و لهذا ساختن یک هواپیمای غول پیکر از آفرینش یک مورچه بسیار آسانتر است. این مورچه بدون نیاز به نیروی بیرونی حرکت، تولید مثل، و رشد و نموّ می کند. اما شما کدام هواپیما را صفحه ۸۰ سراغ دارید که واجد این صفات سه گانه یا حداقل یکی از آنها باشد؟! اگر بشر حقیقت روح حیوانی را درک کرده بود، آیا نمی توانست مانند آن را خلق کند؟ قرآن مجید چهارده قرن پیش خطاب به انسانها فرمود: «(إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ ;)کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند».(۱) و اکنون نیز بشر با تمام پیشرفت و دانشی که دارد، قادر بر آفرینش یک مگس نیست، چرا که از درک حقیقت و ماهیّت روح حیوانی عاجز است. و بر فرض که بتواند جسم او را بسازد نمی تواند روحش را بیافریند، و آن جسم بسان کالبد بی روحی خواهد شد که حسّ و حرکت و رشد و نموّ و تولید مثل نخواهد داشت. در مسأله شبیه سازی، انسان فقط قلمه زنی می کند، و سلولی را پرورش می دهد، نه اینکه روحی در آن بدمد. زیرا سلول زنده و دارای روح را در رحم زنی می کارد و پرورش می دهد،

تـا انسان کاملی گردد. نتیجه اینکه روح آدمی با عظمت ترین مخلوق پروردگار است. و لهـذا خداونـد آن را به خود نسبت داده، و می فرماید: «(وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي ;)و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم».(۲) و به دنبال این کار بزرگ و با ارزش بر خود آفرین می گوید، آنجا که می فرماید: (فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ).(۳) تعبیری که در هیچ جای قرآن، در مورد هیچ کار دیگری به چشم نمی خورد. ۱ . حج، آیه ۷۳ . ۲ . حجر، آیه ۲۹ . ۳ . مؤمنون، آیه ۱۴ . صفحه۸۱ آنچه در درون ماست هر چند ماهیّت و حقیقت روح، که هنوز برای بشر بطور کامل روشن نشده، از اهمیّت بسیاری برخوردار است، امّا مهم تر آن چیزی است که در درون روح و جان ماست، که آن را سه چیز می داننـد: الف) درک حسن و قبـح: درک خوبیها و بدیها، زشتیها و زیباییها، نیازی به تعلیم معلّم و اسـتدلال و برهـان عقلی نـدارد. هر انسـان مـدرسه نرفته ای می دانـد ظلم بـد است، و هیـچ انسـان عاقلی برای خوبی احسان و کمک به دیگران، درخواست اسـتدلال نمی کنـد. چرا که خداونـد متعال درک این نوع امور را از ابتدای خلقت در درون جـان انسانهـا نهـاده است. خداونـد انسان را برای رسـیدن به سـعادت آفریـده، و طبیعی است که اسـباب سـعادت را هم در اختیارش گذاشـته باشـد. ب) ادراکات بـدیهی: انسان می دانـد وجود و عـدم با هم جمع نمی شود. عقل هیـچ انسانی، هر چند در میان جامعه زندگی نکرده، و هیچ اطّلاعاتی نداشـته باشد، باور نمی کند که آقای فلان در لحظه واحد هم موجود باشد و هم نباشد. همان گونه که جمع بین ضـدّین را نیز محال می دانـد، و نمی پذیرد. چرا که اینها از بدیهیّات است و ادراکات اوّلیّه خمیرمایه اسـتدلالات عقلی است، که خدا در وجود انسان به ودیعت نهاده است. ج) قدرت اندیشه و تفکّر: خداوند متعال به تمام انسانها قدرت تفکّر و اندیشـه داده است. هر چند برخی بر اثر تمرین و ممارست آن را نیرومندتر، و عدّه ای به سـبب اسـتفاده نکردن، آن را تضعیف می کنند. امّا اصـل این نیرو در اختیار همگان است. اینکه خداونـد به جان انسان قسم می خورد، بـدان جهت است که نفس و روح انسان اهمیّت فوق العاده ای دارد و منشأ آثار و برکات فراوانی است. معارف دینی فطری است! از مباحث گذشته می توان نتیجه گرفت که توحید جزء فطریّات است، همـان گونه که این مطلب معروف و مشـهور است. و گاه تصوّر می شود که این مطلب اختصاص به صـفحه۸۲ توحید دارد، در حالی که این گونه نیست، بلکه تمام عقاید انسان فطری است. زیرا به مقتضای آیه شـریفه (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) خداونـد متعـال راه و چـاه را به صورت الهـام فطری به بشـر نشـان داده، و آنچه در سـعادت وی مؤثّر بوده در اختیـارش نهاده است، بنابراین اصول تمام اعتقادات، که بی شک نقش کلیـدی در سـعادت بشـر دارد، بصورت فطری به او الهام شـده است. سؤال: در این صورت چه نیازی به پیامبران(علیهم السـلام) است؟ و نقش آنان در سعادت بشر چیست؟ و هدف از بعثت آنان چه می باشد؟ پاسخ: فطرت اصول و کلیّات عقائـد و معـارف دینی را به انسان می آموزد، امّا شـرح و تفصـیل و تبیین آن با پیامبران است. به تعبیر دیگر، فطرت متنی است که شـرح و تفسـیر آن بر عهده پیامبران الهی است. فطرت حتّی نماز را به انسان الهام می کند، و به وی دستور می دهد که در برابر کسـی که به او احسان و انعام کرده سپاسـگزار باشد، امّا چگونگی و کیفیّت و جزئیات نماز را پیامبر(صـلی الله علیه وآله) بیـان می کنـد. امر به معروف و نهی از منکر در فطرت انسان موجود است، زیرا انسان نمی توانـد در مقابل سـرنوشت خود بی تفاوت باشد و سـرنوشت انسانهایی که در یک اجتماع زندگی می کنند به هم گره خورده است. و اگر شخص یا اشخاصی مرتکب کارهای خلافی در سـطح جامعه شوند ضـرر و مفاسد آن دامن گیر همه می شود. بدین جهت فطرت انسانی دسـتور می دهد که در مقابل منکرات جامعه بی تفاوت نباشـد. اگر عـدّه ای سوار بر یک کشتی باشـند، و هر کس جای مخصوصـی داشـته باشـد، آیا هیچ یـک از مسافران، به یکی از افراد موجود اجازه می دهـد که در جای مخصوص به خود سوراخی ایجاد کنـد؟ هرگز! زیرا سرنوشـت تمـام مسافران به هم گره خورده، و با ایجاد یک سوراخ در کشتی، جان همه آنان به خطر می افتـد. جامعه ای که ما در آن زنـدگی می کنیم حکم آن کشتی را دارد که ایجاد هرگونه مشـکل و خللی در هر گوشه ای از آن، سـرنوشت همه را به مخاطره می انـدازد. صفحه ۸۳ جهاد در مقابل متجاوزان نیز در فطرت انسان وجود دارد. امّا شـرح و تفصیل تمام این مسائل بر عهده پیامبران الهی است. نتیجه اینکه تمـام اصول و فروعی که در سـعادت بشـر نقش دارد به صورت فطری به انسان الهام شـده، و پیامبران الهی، شارحان این

متن خـدادادی هسـتند. سؤال: گفتیـد: «حُسن و قُبـح از جمله مسائل فطری است که خداونـد آن را به تمام انسانها الهام کرده، و آنها بدون تعلیم و تجربه آن را درک می کنند». اگر چنین است، چرا عدّه ای از مسـلمانان منکر حسن و قبح عقلی شده، و مدّعی هستند که فقط تابع دلیل شـرعی انـد. آنها معتقدنـد که عقل قادر بر درک هیـچ چیز نیست. اگر خداونـد بگوید: «عدل خوب است» خوب خواهـد بود. و اگر بگویـد: «بـد است» ما هم می گوییم بـد است! عقل ما قُبح ظلم، و حُسن احسان و نیکی به دیگران را درک نمی کند! پاسخ: متأسّفانه عدّه زیادی از مسلمانان بخاطر دورافتادن از تعالیم مکتب اهل بیت(علیهم السلام) به بیراهه رفته، و چون ندیدند حقیقت، ره افسـانه زدنـد. از جمله آنان، منکران حُسن و قُبـح عقلی هسـتند. و به هر حال در پاسـخ این اِشـکال بایـد گفت: «منکران حسن و قبـح هر چنـد در زبان آن را انکار می کننـد، امّا در مقام عمل معتقـد به آن هسـتند». توضـیح اینکه: اگر انسان بی دینی، که معتقـد به هیـچ یک از ادیان الهی نیست، به خانه چنین اشخاصـی حمله کند، و زن و بچّه آنها را به قتل برساند، و اموالشان را غارت کند، به او اعتراض می کنند که چرا مرتکب چنین جنایات فجیع و زشتی شده است. در حالی که اگر واقعاً منکر حسن و قبح باشند، نبایـد اعتراض کنند. زیرا چنین فردی معتقد به دینی نیست، تا به خوبی و بدی چیزی پایبند باشد، و عقل وی نیز حُسن و قُبح اشـیا را درک نمی کنـد. بنـابراین، نبایـد او را بر کـاری که کرده مؤاخـذه و مجازات کرد! همان گونه که معتقـدان به جبر در عمل مخالف اعتقاداتشان هسـتند ;آنها معتقدنـد که همه انسانها در اعمال و رفتار خود مجبورنـد، و هیچ کس از خود اختیاری ندارد، و انسان غیر مختار مسـئولیّتی ندارد، و لازمه این سـخن آن است که مجازاتی هم نداشـته باشد. زیرا صـفحه ۸۴ معنا ندارد که شخصـی مجبور بر کاری باشد، و در عین حال مجازات گردد! امّا اگر شخصی سیلی محکمی بر صورت معتقدان به عقیده فوق بنوازد، داد و فریاد آنها بلنـد می شود و برخلاـف اعتقادشـان به این کار اعتراض نموده، و آن را نوعی ظلم می شـمرند. داسـتان معروفی در این زمینه وجود دارد که ذکر آن خـالی از لطف نیست: «شخصـی به همراه کـارگرانش وارد بـاغش شـد. بناگاه چشـمش به دزدی افتاد که بر بالای یکی از درختـان نشسـته، و مشـغول خوردن میوه هـای آن درخت بود. هنگـامی که صـاحب بـاغ به کار زشت دزد اعتراض کرد، او گفت: من به اختیار خود به این باغ نیامده ام، بلکه مجبور به این کار بوده ام، آمدن به این باغ و بالارفتن بر درخت و سـرقت میوه ها هیچ کدام کار من نیست، بلکه همگی کار خداست! صاحب باغ، که انسان دانایی بود، گفت: بسـیار خوب! سپس رو به کارگرانش کرد و گفت: او را از درخت پایین آورده، و با ریسـمانی محکم بر درختی ببندید، سپس چند شاخه نازک و تازه از درخت انار مهیّا نموده، و با آن شاخه ها بر بدنش بنوازید. کارگران طبق دسـتور صاحب باغ عمل کردند. دزد که جان خود را در معرض خطر دید، داد و فریادش بلنـد شـد، و خطاب به صاحب باغ گفت: این چه کاری است که شـما می کنیـد، برای چنـد عدد میوه ناقابل که نباید آدم کشت! صـاحب بـاغ گفت: مـا در این کـار مجبوریم. آوردن تو از بالاـی درخت به پایین، و بسـتنت به درخت، و نواختن شاخه های تازه درخت انار، هیـچ کدام به اختیار ما نیست، بلکه کار خداست! نتیجه اینکه منکران حُسن و قُبح و اختیار، هر چند در سـخن منکر این امور هسـتند، ولی در عمـل بـدان اعتقاد دارنـد. بنابراین همه انسانها در مقام عمل قبول دارنـد که خداونـد حُسن و قُبـح، و ادراک بـدیهیّات، و قـدرت تفکّر و تعقّـل، و اصول معـارف دینی را در نهاد ما انسانها به ودیعت نهاده است. و اگر اینها نبود، دنیای بشـریّت دسـتخوش هرج و مرج و بی نظمی می شـد. جهان بر محور قانون می چرخد، و قانون برگرفته شده از همان اصول فطری به ودیعت نهاده شـده در درون جان انسانهاست. اگر همه انسانها معتقدند که تجاوز به صـفحه۸۵ دیگران قبیـح است، اگر همه پذیرفته انـد که ترور کار شایسـته ای نیست، اگر همه باور دارنـد که کمک به نیازمنـدان اقدامی پسـندیده است، اینها همه به مقتضای همان حُسن و قُبح،و الهام فجور و تقواست ;که آیه شریفه(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)بدان اشاره دارد.

نکته دوم: آنچه خداوند برای آن سوگند خورده است

توضیح

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) سوگندهای یازده گانه، که شرح و تفسیر قسمتی از آن گذشت، برای تبیین اهمیّت فوق العاده این نکته است که: «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده رستگار شده ;و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است!». قبل از هر چیز لازم است کلمات چهارگانه (فلاح، تزکیه، خاب و دساها) که در آیه فوق آمده، توضیح داده شود: ۱. «فلاح ;»این کلمه در لغت به معنای نجات، رستگاری، رهایی، و به تعبیر دیگر، رسیدن به مقصود است. انسانی دارای فلاح است که از خطرها عبور کرده، و به نقطه امنی برسد. دانش آموزی که در امتحانات شرکت کرده، و موفّق شده، به فلاح و رستگاری دست یافته است. ۲. «تزکیه ;»شرح و تفسیر این کلمه در مباحث آینده خواهد آمد. ۳. «خاب ;»این کلمه نقطه مقابل «فلاح»، و به معنای مأیوس شدن، درمانده شدن، گرفتار شدن تفسیر شده است. کسی که درون جان خود را آلوده به رذائل اخلاقی می کند، درمانده و مأیوس می شود. ۴. «دسّاها ;»از ماده «دسّ» در اصل به معنای داخل کردن چیزی توأم با کراهت است، و «دسیسه» به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می شود. و در اینکه تناسب این معنا با آیه مورد بحث چیست؟ احتمالات مختلفی گفته شده،که در کتب تفسیر آمده است.(۱) ۱ . به تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۸، ذیل آیه مذکور مراجعه فرمایید. صفحه۸۶

اهمیّت تزکیه نفس

تزکیه نفس در آیات متعدّدی از قرآن مطرح شده، تا آنجا که در برخی از آیات به عنوان هدف بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)معرّفی شده است. به همین جهت در آیه دوم سوره جمعه می خوانیم: «(هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِّنْهُمْ یَتْلُواْ عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَإِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَال مُّبِین ;)او (پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)) کسی است که در میان جمعیّت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت، که آیاتش را بر آنها می خواند، و آنها را تزکیه می کند، و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد، و مسلّماً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». علاوه بر آیه فوق، حدیث معروف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَکَارِمَ الْاَخْلَاقِ ;من فقط برای زنده کردن فضایل اخلاقی در میان بشر، مبعوث شده ام»(۱) مؤیّد دیگری برای ادّعای ماست. سرّ این مطلب هم روشن است ;زیرا تمام بدبختیهای امروز بشر از قبیل قتلها، غارتها، جنگهای داخلی، بین المللی، قاچاق مواد مخدّر، قاچاق اطفال، سرقتها، تولید و فروش سلاحهای مرگبار کشتار جمعی، و مانند آن، بر اثر فقدان اخلاق است. جنگهای جهانی نیز معلول همین علّت بوده است. اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است در آیه ۱۴ سوره اعلی، تزکیه نفس به عنوان کلید سعادت و رستگاری بیان شده است، توجّه کنید: «(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی ;)به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد». خداوند متعال در آیه شریفه ۱۸ سوره فاطر توصیف عجیبی از تزکیه نفس کرده است. با دقّت در این آیه توجّه کنید: ۱ . میزان الحکمه، باب ۱۱۱۱، ح ۵۰۵۸، مادّه الخُلق. صفحه ۸۷ «(وَمَنْ تَزَکَّی فَإِنَّمَا یَتَزَکَّی لِنَفْسِهِ وَإِلَی اللهِ الْمَصِیرُ ;)و هر کس پاکی (وتقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می گردد ;و بازگشت همگان به سوی خداست!». یعنی این همه سرمایه گذاری که خداوند برای مبارزه با هوا و هوس، و تزکیه نفس کرده، و انسانها را به انحای مختلف به آن فرا خوانده، سودی برای او ندارد، بلکه تمام آثار و نتایج این کار به خود انسان باز می گردد. همان گونه که در کمکهای مالی نیز چنین است. بعضی تصوّر می کنند که کمکها و انفاقها تنها برای مستمندان مفید است، در حالی که چنین نیست، و سود آن برای انفاق کننده بیشتر است ;زیرا این کار قلبش را نورانی،بخلش را ریشه کن،فضایل اخلاقیش را افزون،و رذائل اخلاقیش را نابودمی کند. تزکیه نفس چیست؟ تزکیه در لغت عرب معانی مختلف و نزدیک به هم دارد ;پاکسازی، خالص کردن، تصفیه نمودن، و حتّی نموّ دادن از معانی تزکیه است. البتّه نموّ دادن نتیجه پاکسازی است. به هر حال انسانی که طالب بازگشت به فطرت پاک و زلال اوّلیّه خویش است، باید جسم و جانش را از رذائل اخلاقی، و اموری که مزاحم سعادت اوست، پاکسازی کند. به این مثال توجّه کنید: قطرات باران هنگامی که از آسمان می بارد، صاف و زلال و شفّاف است، و هیچ ناخالصی ندارد. زیرا آب مقطّر است و لذا حتّی املاحی

در آن ندیده نمی شود. امّا زمانی که با هوای آلوده نزدیک زمین آمیخته می شود، و سپس بر زمین می نشیند، و بر روی زمین آلوده جریان پیدا می کند، کم کم آلوده می شود و هر چه بیشتر به پیش می رود، و با آلودگیهای سطح زمین تماس بیشتری پیدا می کند، آلودگی اش بیشتر می شود، تا آنجا که تبدیل به سیلاب مملوّ از زباله می گردد. قرآن مجید این مراحل را در آیه شریفه ۱۷ سوره رعد به خوبی ترسیم کرده است: «(أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رَّابِياً وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ صفحه ۸۸ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ (؛)خداوند) از آسمان آبی فرستاد ;و از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد; سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد ;و از آنچه (در کوره ها)، برای بدست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهایی مانند آن بوجود می آید. خداوند، حق و باطل را چنین مثل می زند! اما کفها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند آب یا فلزّ خالص در زمین می ماند ;خداوند این چنین مثال می زند». اگر بخواهیم از این آب کثیف آلوده استفاده کنیم باید آن را تصفیه نماییم. یعنی آن را از فیلترهای متعدّدی عبور دهیم تا قابل شستشو یا شرب شود. حکایت انسان هم شبیه داستان قطرات باران است. در ابتدای خلقت همانند آن دانه ها معصوم و پاک و زلال و عاری از هرگونه ناخالصی بود، امّا به تدریج و بر اثر تماس با محیطهای آلوده، دوستان ناباب، وسائل ارتباط جمعی فاسد، کتابهای منحرف کننده، مجلاّت ناسالم، مجالس آلوده، سایت های ضدّ اخلاقی، برنامه های ماهواره ای ناشایست و مانند آن آلوده گردید. حال اگر بخواهد از این آلودگیها نجات یابد، و خود را پالایش کند، باید از فیلترهای متعدّدی عبور نماید. فیلتر قرآن، احادیث معصومان، اندرزهای نهج البلاغه، نصیحت های علما، سیره و روش پیامبران و اولیا، عبادتهای مختلف، از جمله نماز و روزه و مانند آن، می تواند ناخالصی های وی را از بین برده، او را به فطرت خویش بازگرداند. قابل توجّه اینکه این کار باید در همین دنیا صورت گیرد. زیرا جهان آخرت جای تزکیه نیست، هر چند خداوند نسبت به بعضی افراد این کار را می کند، و با ذوب کردن ناخالصیهایشان در آن روز آنها را روانه بهشت می کند. امّا این کار عمومیّت ندارد، و مختصّ کسانی است که لیاقت و شایستگی آن را در دنیا پیدا کرده اند. همان گونه که شفاعت شامل همه نمی گردد، و نیاز به پیش زمینه هایی دارد که باید در دنیا فراهم شود. چرا که خداوند حکیم است، و حکیم کار بی حکمت انجام نمی دهد. صفحه ۸۹

تزکیه در کلام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، در روایت تکان دهنده ای، فرمودند: «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ;خداوند با سه گروه در روز قیامت سخن نمی گوید». از این تعبیر استفاده می شود که خداوند در روز قیامت با مؤمنان سخن خواهد گفت. آری خداوندی که در دنیا با موسی کلیم الله(علیه السلام) در کوه طور سخن گفت، و این افتخار را در شب معراج به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز عطا کرد، در روز قیامت با مؤمنان سخن می گوید! و این، چه افتخاری بزرگ، و لطف و مرحمتی بی بدیل است، که بهشت در مقابل آن چیزی نیست. «وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ;و به آنها نظر (رحمت) نمی کند، و عذابی دردناک برایشان تهیّه دیده است». ۱. «اَلْعالِمُ الْمُبْتَغی بِعِلْمِهِ حُطامَ الدُّنْیا ;دانشمندی که علمش را سرمایه بدست آوردن جیفه دنیا کند» دانشمندان باید از علم و دانش خود در راه نجات مردم، و تهیّه زاد و راحله برای جهان آخرت استفاده کنند. اگر عالمی علمش را در راه رسیدن به متاع بی ارزش دنیا سرمایه گذاری کند، خداوند با او سخن نمی گوید، و پاکش نمی گرداند، و سرانجامش جهنّم خواهد بود. ۲. «وَ مُسْتَحِلُّ الْمُحَرَّمَاتِ بِالشُّبَهَاتِ ;کسی که با ریسمان شبهات وارد چاه محرّمات می شود». پیامبر نمی فرماید آنها که حرام می خورند مشمول این روایتند، زیرا این مطلب روشن است. بلکه می فرماید: کسانی که با کلاه شرعی، محرّمات الهی را حلال می شمرند، و به عنوان مثال با ضمیمه کردن یک قوطی کبریت، یا یک سیر نبات(۱)، میلیونها تومان ربای حرام را حلال می پندارند، نیز مشمول این

حدیثند. متأسّفانه آلودگان به این امر در قشرهای مختلف جامعه کم نیستند. ۳. «وَالزّانی بِحَلیلَةِ جارِهِ ;کسی که به ناموس همسایه اش خیانت کند».(۲) خلاصه ۱ . در کتاب «طرق فرار از ربا»، بطور مشروح و مفصّل به این بحث پرداخته ایم. ۲ . میزان الحکمه، باب ۱۵۹۱، ح ۷۶۲۲ . صفحه ۹۰ اینکه عالمان دنیاپرست، آلودگان به کلاه شرعی، و آلودگان به اعمال منافی عفّت، مشمول سه عذاب مذکور در روایت فوق هستند، و خداوند آنها را تزکیه نمی کند. نتیجه اینکه برای بازگشت به فطرت صاف و زلال خدایی، باید به مجاهدت و تهذیب نفس، تزکیه، مبارزه با هوای نفس، و پاکسازی پرداخت و این مهم باید در دنیا انجام گردد. تا در آن سرا با خیالی آسوده مخاطب کلام دلنشین پروردگار (ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً) قرار گیریم.

راه پاک ماندن

جوانان عزیز! اگر می خواهید سالم زندگی کنید و پاک بمانید، باید در راه رسیدن به این مطلوب مهم تلاش و کوشش کنید. از عوامل و زمینه های گناه دوری نموده، آنچه اسباب تحریک دیوخفته نفس امّاره می شود را از سر راه بردارید. امّا اگر بخواهید با دوستان آلوده مجالست نمایید، به تماشای عکسها و فیلمها و سایتها و برنامه های ماهواره ای فاسد و مُفسد بنشینید، از مطالعه کتابها، مجلّات و روزنامه های منحرف کننده خودداری نکنید، و در مجالس آلوده به گناه، مانند عروسی های سراسر معصیت نیز حضور یابید، بی شک موفّق به حفظ خود نخواهید شد. مگر ممکن است انسانی که لباس سفیدی پوشیده داخل اطاقی پر از دود شود و لحظاتی در آن بماند و بدون کمترین آلودگی خارج گردد؟ عزیزان من! اینها خُطُوات (گامهای) شیطان است. این امور دامهای رنگارنگ و پرجاذبه شیطان است که انسان را قدم به قدم به لبه پرتگاه نزدیک می کند. و هنگامی که به پرتگاه رسید لغزش مختصری او را به درّه ضلالت و گمراهی روانه می کند. بنابراین باید مواظب دوستان، محیط اطراف، محلّ تحصیل و کار، وسایل ارتباط جمعی، مجالس و محافلی که در آن شرکت کنید باشیم، تا پاک بمانید.

پاکسازی نفس

سؤال: منظور از پاکسازی نفس در این سوره و سایر سوره های قرآن، که این قدر صفحه۹۱ مورد تأکید قرار گرفته، چیست؟ و به تعبیر دیگر، درون و جانمان را باید از چه چیزهایی شستشو دهیم، و به چه اموری بیاراییم؟ پاسخ: باید درون جان را از هوا و هوس و رذائل اخلاقی شستشو دهیم. در روایت زیبایی می خوانیم که امام صادق(علیه السلام)به یکی از اصحاب مورد اعتمادش به نام سماعهٔ بن مهران فرمود: شما باید لشکریان عقل و جهل را بشناسید. سماعه عرض کرد: از کجا بشناسیم؟ شما برایمان بیان فرمایید. امام صادق(علیه السلام) هفتاد و پنج صفت رذیله را به عنوان لشکریان جهل، و هفتاد و پنج صفت فضیلت را به عنوان لشکریان عقل معرفی کرد. به عنوان نمونه «خیر» را در صف لشکریان عقل، و «شرّ» را جزء سپاهیان جهل شمرد. از «ایمان» به عنوان یکی از افراد سپاه عقل و از «کفر» به عنوان یکی از لشکریان جهل یاد کرد. «عدالت»، «شکران نعمت» و مانند آن در صف سپاهیان عقل، و «ستم» و «کفران نعمت» را در صف لشکریان جهل قرار داد.(۱) از این روایت زیبا، که مطالعه آن را به همه خوانندگان محترم توصیه می کنم، استفاده می شود که آفتها و رذائل اخلاقی، که باید آنها را از درون جان پاکسازی کرد، یکی و دو تا و ده تا و مانند آن نیست. بلکه فقط هفتاد و پنج مورد آن در این روایت آمده است.

راه تهذیب نفس

سؤال: پس از اطّلاع بر این مطلب که روح خود را از چه صفاتی باید پاکسازی کرد، و به چه صفاتی باید آراست، اکنون این سؤال مطرح می شود که: راه رسیدن به این مقصود کدام است؟ و با توجّه به این که طیّ این راه پرپیچ و خم خطرناک است و بدون

راهنما راهی بجایی نمی توان برد، چه باید کرد؟ ۱ . اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ح ۱۴ . صفحه۹۲ پاسخ: بزرگان علم اخلاق هر کدام روش هایی ارائه کرده اند، که در آیات قرآن و روایات معصومان(علیهم السلام) به آن اشاره شده است. ما هم در دوره سه جلدی اخلاق در قرآن با استفاده از آیات و روایات مباحث مفصّلی در این زمینه آورده ایم. امّا نکته مهم این است که: بیماریهای اخلاقی همانند بیماریهای جسمانی است. راه درمان بیماریهای جسمانی آن است که: اوّلا: با آزمایشها، عکسبرداریها، و ابزار و وسایل مختلف آزمایشگاهی، بیماری را تشخیص دهیم، زیرا تا بیماری را شناسایی نکنیم نمی توانیم آن را درمان نماییم. ثانیاً: پس از شناسایی درد و بیماری، باید نحوه درمان را شناخت. درمان از دو بخش تشکیل می شود، پیشگیریها، و تجویز داروها. نبایدها و بایدها. و در آخرین مرحله، عمل به مراحل درمان، و دستورات پزشک، و مصرف داروها در زمان مناسب و ساعتهای مشخّص. همین اصول در بیماریهای اخلاقی نیز لازم العمل است. به عنوان مثال گرفتاران حسادت باید ابتدا ریشه ها و عوامل حسادت را در درون جانشان شناسایی کنند. و در مرحله بعد به درمان آن بپردازند. مبتلایان به بخل برای درمان این بیماری در مرحله اوّل باید ریشه های این بیماری روحی را دقیق شناسایی کنند، سپس درمان آن را آغاز نموده، و بر طبق دستور طبیب روحانی عمل کنند. خوشبختانه علمای بزرگ اخلاق در کتابهای خویش دو مرحله اوّل را بخوبی تبیین کرده اند ;هم ریشه و عوامل بیماریهای اخلاقی را شناسایی و معرفی نموده، و هم روش درمانی آن را با استفاده از منابع دینی بیان کرده اند. و این، کار بیماران روحی و اخلاقی را آسان می کند. آنها باید به دقّت این کتابها را مطالعه نموده، و بخوبی مطابق آن عمل کنند.

سیر و سلوک

جمعی از علمای اخلاق از «تهذیب نفس» به «سیر و سلوک» تعبیر می کنند. «سیر» صفحه ۹۳ به معنای حرکت کردن، و «سلوک» درنوردیدن راه است. مثل اینکه از عالم مادّه حرکت کنیم، و به سمت قرب الی الله برویم، و به جایی برسیم که خدا از ما و ما از خداوند راضی شویم. به نقطه ای برسیم که بزرگترین و مهمترین مسأله زندگی ما، جلب رضای پروردگار باشد. به مرحله ای گام نهیم که رضا و خشم ما هماهنگ با رضا و خشم خداوند متعال گردد. بدون شک اگر در مسیر سیر و سلوک گام نهیم، و با جدیّت و خلوص در این راه تلاش کنیم، سرانجام به مقصد خواهیم رسید. همان گونه که در آیه ششم سوره انشقاق می خوانیم: «(یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلَاقِیهِ ;)ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می روی، و او را ملاقات خواهی کرد!». دانشمندان سیر و سلوک هرکدام برنامه خاصّی برای این سفر الهی پیشنهاد نموده، که مقصد در تمام این برنامه ها یکی است، هر چند مسیرها متفاوت است. ضمناً ما معلّم اخلاقی را می پذیریم، و روش تربیتی و اخلاقی را قبول داریم که از کتاب و سنّت گرفته شده باشد. بنابراین، راهها و برنامه های انحرافی که از سوی برخی مدّعیان سیر و سلوک، نظیر صوفیّه، ارائه می شود، که با معارف دینی سازگاری ندارد، و سالک را نه تنها به مقصد نمی رساند، بلکه از خدا دور می کند، مردود است. چرا که اساس تصوّف و صوفی گری یک عقیده التقاطی و وارداتی است. زیرا هنگامی که اقوام و ملل مختلف به اسلام می گرویدند، بعضاً افکار و عقاید سابق خود را با دستورات اسلامی می آمیختند، و مذاهب جدیدی می ساختند. برخی از هندوها و یونانیان پس از پذیرش اسلام افکار صوفی گری خود را با دستورات اسلامی آمیخته، و فرقه منحرف صوفیّه را تشکیل داده، و راه و روشهای خاصّی جهت تهذیب نفس ارائه دادند، که با مخالفت بزرگان و رهبران دین نوپای اسلام، از جمله امام صادق(علیه السلام)مواجه شد. امام ششم(علیه السلام) در روایات متعدّد افکار آنان را تخطئه و مردود اعلان کرد.(۱) ۱ . مشروح عقاید صوفیّه و انحرافات آنان را در کتاب جلوه حق نوشته ایم. صفحه ۹۴ نتیجه اینکه روشهایی در سیر و سلوک قابل پذیرش و عمل است که از فیلتر قرآن و اهل بیت(علیهم السلام) عبور کند، که یک نمونه آن به شرح زیر است: این روش سیر و سلوک مرکّب از سه اصل است ۱. توبه غالب علمای اخلاق اوّلین گام سیر و سلوک الی الله را توبه شمرده اند ;توبه از گناهان و خطاهای گذشته، و تصمیم بر اصلاح و جبران

آن در آینده. البتّه توبه شرایط مختلف، مراحل متعدّد، مقدّمات عدیده، و مباحث فراوانی دارد که در این مختصر نمی گنجد، بدین جهت به آن نمی پردازیم. ۲. مبارزه با هوا و هوس جهاد با نفس، و تسلیم نشدن در برابر خواسته ها و امیال نفسانی، که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از آن به «جهاد اکبر» تعبیر کرده است، گام دوم سیر و سلوک است. یکی از مهمترین خواسته های نفسانی، که مبارزه با آن بسیار مهم است، و ارباب سیر و سلوک به آن فوق العاده اهمیّت می دهند، «إنانیّت» و «خودخواهی» و «خودمحوری» و «برتری جویی» و «خودپرستی» است. «انانیّت» بت بزرگی است که تا سالک الی الله آن را نشکند به خدا نمی رسد. و اگر موفّق به شکستن آن شود، پرده ها و حجابها کنار رفته، و اَسرار بر او آشکار می گردد. کسانی که موفّق به این مجاهدت بزرگ شده اند، تسبیح موجودات جهان هستی، که در نگاه اسیران دنیا خاموش و ساکتند، را می شنوند. هر چند نامحرمان توان شنیدن صدای آنها را ندارند. میثم تمّار هنگامی که در کوفه بر لب شط قرار می گیرد تا سوار بر قایق شود، از لابه لای صدای باد خبر مرگ معاویه را می شنود، و به دیگران اعلان می کند! کوفه کجا و دمشق کجا! پس از چندی معلوم می شود در همان روز معاویه از دنیا رفته است!(۱)میثم بر اثر مجاهدت با هوای نفس به این مقام رسیده بود. جوانی در نماز جماعت صبح پیامبر(صلی الله علیه وآله) شرکت می کند. پس از نماز چهره خسته و خواب آلود جوان، توجّه حضرت را به خود جلب می کند. خطاب به آن جوان عرض ۱ . سیمای میثم تمّار، ص ۷۵ . صفحه ۹۵ می کند: چرا خواب آلودی؟ عرض کرد: راز و نیازهای شبانه خواب را از من ربوده است. گویا با چشم خود دوزخیان را در دوزخ، و بهشتیان را در بهشت مشاهده می کنم! پیامبر که گفتار آن جوان مجاهد را تصدیق کرده بود، فرمود: «هذا عَبْدٌ نَوَّرَ اللهُ قَلْبَهُ ;این (جوان) بنده ای است که (در سایه مجاهدت و مبارزه با هوای نفس) خداوند قلبش را نورانی کرده است».(۱) آری! هنگامی که بت خودخواهی و خودمحوری بشکند، زمانی که هوا و هوس از حریم قلب دور شود، آن گاه که انسان در مسیر قرب الی الله گام بردارد، دست یافتن به این مقامات تعجّبی نخواهد داشت. هر کس که در این راه موفّق شود، به آن مقامات می رسد. عالم باشد یا عامی، پیر باشد یا جوان، زن باشد یا مرد، بزرگ باشد یا کوچک. البته شکّی نیست که جوانها راحت تر این راه را طی می کنند. ۳. توجّه به ذ کر خدا سومین گام در مسیر سیر و سلوک، توجّه به ذکر و یاد خداست. اینکه چه ذکری بگوید مهم نیست، مهم این است که همواره به یاد خدا باشد، چه با ذکر «الله اکبر» یا «سبحان الله» یا «لا اله الاـ الله» یا «لاـ حول و لاـ قوة الاـ بالله» یا «الحمدلله» یا «ذکر یونسیّه» یا اذکار دیگر باشد. آری مهم این است که حالت غفلت را تبدیل به حالت یادآوری و توجّه کنیم، که شیطان در این حالت مجالی برای فعالیّت نخواهد یافت. بنابراین، هر ذکری که مایلید بگویید، امّا در هر زمان و به هر مقدار که توان دارید تکرار کنید، و با یاد و نام خدا کشتی متلاطم و طوفانی درون جانتان را آرام نموده، آن را به سرمنزل مقصود برسانید. نتیجه اینکه اصول سه گانه «توبه»، «مبارزه با هوای نفس» و «توجّه به ذکر خداوند» انسان را در مسیر سیر و سلوک موفّق می کند. ۱ . اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳ (کتاب الایمان و الکفر، باب حقیقة الایمان و الیقین، ح ۲ و ۳). صفحه ۹۶

برنامه چهارمادّه ای!

بعضی از بزرگان دستورالعمل چهارمادّه ای داده اند که ریشه های آن در آیات قرآن و روایات معصومان(علیهم السلام) آمده است، هر چند ایشان اشاره ای به این ریشه ها نکرده ;امّا ما آن را یافته، و همراه با اصل دستورالعمل بیان می کنیم: ۱. مشارطه; یعنی سالک اوّل صبح که از خواب بر می خیزد، پس از اقامه نماز صبح، با خود شرط کند که مرتکب گناه نشود، و در حقیقت، عهد و پیمانی با وجدان خویش ببندد. ۲. مراقبه ;سپس در طول روز مراقب خویش باشد که از عهد و پیمانش تخلّف ننموده، ومرتکب گناه و خطایی نشود. و به تعبیر دیگر، خود پلیس خویش باشد. ۳. محاسبه ;و در پایان روز و به هنگام خواب، به حساب اعمال و کردار و گفتار خویش در طول روز بپردازد. اگر برخلاف شرط عمل کرده، و مرتکب معصیتی شده، از آن توبه کند. و در

مواردی که موفّق بر طاعت پروردگار شده، شکر آن را بجا آورد. ۴. معاقبه ;چنانچه پیمان خویش را شکست و آلوده گناه شد، علاوه بر توبه و جبران معصیت با اعمال نیک آینده، نفس خود را سرزنش نموده، و خویشتن را مجازات کند. مثلا بعضی از چیزهایی که به آن علاقه زیادی دارد برای چند روز برخود ممنوع کند. محدودیّتی در مشتهیات نفسانی خویش قائل شده، و از این طریق به مجازات نفس بپردازد، تا در روزهای آینده به راحتی شرط و پیمانش را نشکند. ریشه مشارطه در روایتی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «اذا اَصْبَحَ ابْنُ آدَمُ اَصْبَحَتِ الاَعْضاءُ کُلُّها تَسْتَکْفِی اللِّسانُ اَنّی تَقُولُ اِتَّقِ اللهَ فینا فَاِنَّکَ اِنِ اسْتَقَمْتَ اِسْتَقَمْنا وَ اِنْ اَعْوَجَجْتَ اِعْوَجَجْنا ;صبح که می شود تمام اعضای بدن رو به زبان کرده، به او می گویند: ای زبان حواست به ما باشد، اگر تو در راه راست گام برداری همه ما به دنبال تو در آن راه گام خواهیم برداشت. و اگر بسوی خلاف بروی ما صفحه ۹۷ هم خلافکار می شویم».(۱) اعضای بدن طبق این روایت با زبان مشارطه می کنند، و در ضمن نقش حسّاس زبان را گوشزد می نمایند. و در روایت دیگری می خوانیم: «صبح هنگام اعضای بدن حال همدیگر را می پرسند. تمام اعضای بدن در پاسخ این پرسش زبان می گویند: اگر تو بگذاری حال ما خوب است».(۲) نتیجه اینکه ریشه مشارطه در روایات اسلامی دیده می شود. ریشه مراقبه حضرت علی(علیه السلام) طبق آنچه در غررالحکم آمده می فرماید: «اِجْعَلْ مِنْ نَفْسِکَ عَلی نَفْسِکَ رَقیباً ;ای انسان! تو خود بر خودت مراقب بگذار».(۳) انسانهای با ایمان مراقب و نگهبانی درونی بنام ایمان دارند که مراقب آنهاست. آنان نیازی به مراقبهای بیرونی ندارند، امّا کسانی که فاقد مراقب درونی هستند تنها به هنگام مراقبت نگهبان بیرونی دست از تخلّف می کشند، و در کوچکترین غفلت او آلوده تخلّف می شوند. کسانی که از چراغ قرمز در زمان عدم حضور پلیس عبور می کنند، از این دسته هستند. ریشه محاسبه در روایتی از امام کاظم(علیه السلام) می خوانیم: «لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یَوْم ;کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست».(۴) ۱ . اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۱۹ . ۲ . همان مدرک. ۳ . میزان الحکمه، ج ۴، باب ۱۵۳۸، ح ۷۴۰۳ . ۴ . همان مدرک، باب ۸۲۹، ح ۳۸۵۴ . صفحه ۹۸ فایده محاسبه، طبق آنچه در ذیل روایت آمده، این است که اگر کار خیری انجام داده آن را تکرار کند، و اگر آلوده کار بدی شده از آن توبه نموده، و آن را جبران نماید. ضمناً تعبیر به «از ما نیست» نسبت به کسانی که اهل محاسبه نیستند، تعبیر ظریفی است. در روایت دیگری از حضرت علی(علیه السلام) می خوانیم: «ما اَحَقَّ الْاِنْسانَ اَنْ تَکُونَ لَهُ ساعَةٌ لا یَشْغَلُهُ شاغِلٌ، یُحاسِبُ فیها نَفْسَهُ، فَیَنْظُرُ فیمَا اکْتَسَبَ لَها وَ عَلَیْها فی لَیْلِها وَ نَهارِها ;بسیار شایسته است که انسان ساعتی از روز، که هیچ مشغله و مزاحمی نداشته باشد، را به محاسبه خویشتن اختصاص دهد. در آن ساعت به شب و روز گذشته اش فکر کند، و آنچه را به سود یا زیان خویشتن انجام داده رسیدگی نماید».(۱) به یقین این گام در تربیت نفوس بسیار مؤثّر است، و انسان را کنترل می کند. یعنی اگر در هر شبانه روز زمانی را انتخاب کند که نه رادیو، نه تلویزیون، نه تلفن، نه جراید، نه زن و بچّه، نه فکر کار و کسب، و خلاصه نه هیچ چیز دیگر، مزاحمتی نداشته باشد، و انسان ۲۴ ساعت گذشته خود را به تصویر بکشد، و نقاط مثبت و منفی آن را یادداشت کند، و سپس خوبی ها را تقویت نموده، و از تکرار بدیها اجتناب ورزد، آیا مداومت بر این برنامه در تربیت روح و جان انسان مؤثّر نخواهد بود؟ ریشه معاقبه واژه «معاقبه» از «عقوبت» گرفته شده، و عقوبت به معنای مجازات است. و همان گونه که قبلا نیز اشاره شد عقوبت و مجازات باید مطابق قوانین و مقرّرات اسلام باشد. بنابراین، آنچه را بعضی از فرق صوفیّه به این عنوان انجام می دهند، مشروعیّت ندارد. مثلا نقل کرده اند که شخصی از دراویش، دلبسته مال دنیا شده بود، و علاقه به مال دنیا را سدّ راه سیر و سلوک خود می دانست. برای اینکه خود را مجازات نماید، و این علاقه مانع تهذیبِ نفس را قطع کند، تمام اموال و داراییش را به دریا ریخت!(۲) ۱ . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴ . ۲ . جلوه حق، ص ۱۵۸ . صفحه ۹۹ بدون شک چنین عقوبتی نامشروع است، زیرا او می توانست بجای ریختن اموالش در دریا، که مصداق گناه بزرگ اسراف است، آن را در راه خدا به فقرا و نیازمندان صدقه دهد، تا هم گشایشی در کار آنها ایجاد شود، و هم عقوبتی برای خودش محسوب شود. در داستان دیگری می خوانیم: «شخصی در روستایی معروف به زهد و تقدّس و عبادت و ایمان شده

بود، این شهرت را مانع تهذیب نفس خویش دید، لذا در فکر فرو رفت که به گونه ای از آن رهایی یافته، و مردم را به خویش بدبین سازد، بدین منظور روزی به حمّام عمومی رفت، و به هنگام بیرون آمدن از حمّام، ابتدا لباسهای شخص دیگری را بر تن کرد، سپس لباسهای خود را بر روی آن لباسها پوشید. قسمتی از لباسهای سرقتی را نیز از زیر لباسها بیرون گذاشت تا مردم متوجّه سرقت او گردند. حمّامی متوجّه سرقت او شد و با ایجاد سر و صدا دیگران را هم از این سرقت آگاه کرد، و از آن پس آن شخص به «لصّ الحمّام ;دزد حمّام» مشهور شد. پس از این ماجرا خوشحال بود که دیگر در بین مردم اشتهار به نیکی ندارد، و آن اشتهار مانع سیر و سلوک وی نمی گردد!».(۱) در حالی که این روش مخالف معارف دینی است. اسلام ما را از قرارگرفتن در مواضع و مکانها و شرایطی که باعث ایجاد سوء ظن مردم می شود، بر حذر می دارد،(۲)تا چه رسد به اینکه خودمان دست به کاری بزنیم که مردم به ما بدبین شوند. بدون شک این نوع مجازاتها ریشه شرعی ندارد، و صحیح نمی باشد. ما باید معاقبه و مجازات صحیح و مشروع را از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)بیاموزیم. آن حضرت در خطبه پرمحتوا و با ارزش همّام(۳)، که به توصیف یکصد و ده ۱ . جلوه حق، ص ۱۵۹ . ۲ . احادیث متعدّدی در این زمینه وجود دارد که در کتاب بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۰ و میزان الحکمه، باب ۴۵۰ ذکر شده است. ۳ . تفسیر این خطبه با ارزش، و شرح ویژگیهای صد و دهگانه متّقین را، در کتاب ما «اخلاق اسلامی در نهج البلاغه» مطالعه فرمایید. صفحه ۱۰۰ ویژگی متّقین پرداخته، می فرماید: «اِن اسْتَصْعَبَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فیما تَکْرَهُ لَمْ یُعْطِها سُؤْلَها فیما تُحِبُّ; اگر هوای نفس بر اهل تقوا در امور ناپسند سخت گرفت و آنها را در فشار قرار داد، (آنها نیز نفس را مجازات می کنند و) از آنچه را که نفس دوست دارد محرومش می کنند».(۱) مثلا به نفس می گوید: حال که روح مرا آلوده کردی، تو را از فلان غذای لذیذ، که بسیار مورد علاقه توست، به مدّت یک هفته محروم می کنم. بنابراین هرچند معاقبه و مجازات به هنگام خطا و گناه لازم است، و ریشه در معارف دینی دارد، ولی باید مواظب بود که به هنگام عقوبت مرتکب گناه دیگری نشویم. نتیجه آنکه: بدون شک مداومت بر مراحل چهارگانه «مشارطه»، «مراقبه»، «محاسبه» و «معاقبه» در سرنوشت انسان تأثیر آشکار و فراوانی خواهد داشت، انسان را در شاهراه سعادت قرار می دهد، و پرده های حجاب را از جلوی دیدگانش کنار می زند، و اسرار فراوانی را برایش آشکار می سازد.

آثار تهذیب نفس در دنیا

برخی تصوّر می کنند که درخت تهذیب نفس فقط در جهان آخرت ثمر می دهد، در حالیکه چنین نیست، و با کمی دقّت می توان شاهد ثمردهی این درخت پربار در دنیا نیز بود. اگر مردم جهان بخواهند در آرامش و آسایش زندگی کنند. اگر انسانها طالب جنگ و خونریزی نباشند ;چنانچه بشریّت، دنیایی فاقد زندان و مجازات و شکنجه را خواستار باشد ;در صورتی که مردم دنیا بطور جدّی مایل باشند موادّ مخدر و سلاحهای کشتار جمعی از جوامع بشریّت ریشه کن شود، و در یک جمله: «اگر مردم خواهان مدینه فاضله و شهرآرمانی هستند»، باید مسأله اخلاق و مبارزه با هوای نفس را جزء برنامه های اصلی زندگی خود قرار دهند. ۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ . صفحه ۱۰۱ امروزه در تمدّن مادّی غرب، اخلاق حذف شده، و اگر گاه سخنی در این رابطه گفته می شود به عنوان یک مسأله خصوصی شخصی، که ارتباطی به جامعه ندارد، مطرح می شود. بدین جهت دورافتاده ترین ملّتها از مدینه فاضله، غربی ها هستند. به عنوان نمونه یک دستور اخلاقی از دهها نمونه دستورات اخلاق اسلامی را ذکر می کنیم، که اگر جهانیان فقط به همین یک دستور عمل کنند چهره جهان دگرگون و قسمت مهمّی از مشکلات حل می شود: «شخصی خدمت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) رسید. حضرت رسول سوار بر شتر، و ظاهراً عازم میدان جنگ بود. آن شخص مهار ناقه حضرت را گرفت، و عرض کرد: عَلِّمْنی عَمَلاـ اَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ ;دستورالعملی بده تا با عمل به آن بهشتی گردم». شاید بعضی از همراهان پیامبر با نگاههای معنادار خود به آن شخص گفته باشند: «حالاـ چه موقع سؤال کردن است؟» امّا آن حضرت در پاسخ او فرمود: «ما اَحْبَبْتَ اَنْ یَأْتِیَهُ

النّاسُ اِلَیْکَ فَأْتِهِ اِلَیْهِمْ، وَ ما کَرِهْتَ أنْ یَأْتِیَهُ اِلَیْکَ فَلا تَأْتِهِ اِلَیْهِمْ ;آنچه را دوست داری مردم در برابر تو انجام دهند تو هم در برخورد با مردم انجام بده، و آنچه دوست نداری که مردم نسبت به تو بجا آورند، تو نیز در تعامل با آنها آن را ترک کن».(۱) گویا آن شخص منتظر بود که پیامبر به بیانات نورانیش ادامه دهد، لهذا همچنان مهار شتر را در دست داشت. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «دست از مهار شتر بردار تا بروم». یعنی همین یک دستورالعمل کافی است تا تو را بهشتی کند. راستی اگر تمام مردم جهان در سراسر کره زمین به این دستورالعمل عمل کنند چه می شود؟ بدون شک بهشت را در همین دنیا شاهد خواهیم بود. چرا که تمام بدبختی ها، زورگویی ها، استعمارگریها، تجاوز به حقوق دیگران، پایمال کردن حق طبقه ضعیف جوامع، به خاطر آن است که منافع خود و دیگران را به یک چشم نگاه نمی کنیم. ۱ . میزان الحکمه، باب ۵۵۰، ح ۲۵۵۰ . صفحه ۱۰۲ اگر آمریکا، که به حق شیطان بزرگ است، و دنیا را به آتش کشیده، فقط به فکر منافع خود نبود، و برای رسیدن به آن مرتکب هر جنایتی نمی شد، بلکه سعی می کرد امکانات موجود در کشور خود را در سایر کشورهای جهان نیز ایجاد کند، آیا چهره جهان تغییر نمی کرد؟ هنگامی که عمل به یک دستور اخلاقی این آثار گسترده را در سطح جهان از خود بجای بگذارد، بی شک پیاده کردن تمام دستورالعمل های اخلاقی اسلام، دنیا را متحوّل می کند. در روایت دیگری که هم مضمون روایت مذکور است، به نقل از امام صادق(علیه السلام)خطاب به کسی که از او درخواست نصیحت کرده بود، می خوانیم: «تو را به تقوای الهی سفارش می کنم، و اینکه به برادران مسلمانت نیکی کن، و آنچه برای خود دوست می داری برای دیگر مسلمانان نیز دوست بدار، و آنچه برای خود نمی پسندی برای دیگران هم نپسند».(۱) اگر دوست دارد فرزندان خودش درس بخوانند، در صورت امکان این تسهیلات را برای فرزندان همسایه فقیرش نیز فراهم کند. اگر از بیماری فرزندان و خانواده خود رنج می برد، بیماری دیگران نیز برایش ناگوار باشد،و در جهت معالجه آنان در حدّ توان قدم بردارد. نتیجه اینکه بدون تهذیب نفس دنیای خوبی نیز نمی توان داشت.

میوه های معنوی تهذیب نفس

از جمله ثمرات تهذیب نفس در همین جهان برطرف شدن حجابها از مقابل چشمان انسان است، تا آنجا که مجاهد با نفس می بیند چیزهایی را که مردم عادی نمی بینند. حافظ شیرین سخن شیرازی می گوید: ۱ . بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۵ . صفحه ۱۰۳ ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند طبیب عشق مسیحا لب است و مشفق لیک اگر که درد نبیند که را دوا بکند منظور از جام جهان نما در شعر حافظ، قرآن مجید و اهل بیت(علیهم السلام) است که خدمت به آنها و زانو زدن در برابرشان، و پشت پا زدن به هوای نفس، باعث می شود حجابها کنار رود. در تاریخ از کسانی که بر اثر مبارزه با هوای نفس به این مقامات عالی رسیده اند، نمونه های زیادی سراغ داریم، که به چند مورد آن اشاره می شود: ۱. قبل از شروع جنگ احزاب و به هنگام کندن خندق، حادثه جالبی رخ داد. توجّه کنید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) به همراه سایر مسلمانان مشغول حفر خندق بود. عدّه ای از اصحاب خدمت حضرت رسیدند و عرض کردند: در قسمتی که ما مشغول حفر آن هستیم به سنگ بزرگی برخورد کرده ایم که جلوی کار را گرفته، و این مشکل به دست شما حل می شود. حضرت به آنجا رفت، آستین بالا زد، و کلنگی به دست گرفت، و با قدرت بر آن سنگ کوبید. جرقّه ای برخاست، و ۳۱ سنگ جدا شد! پیامبر(صلی الله علیه وآله) تکبیر گفت، و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. پیامبر فرمود: در این جرقه مشاهده کردم که درهای قصرهای پادشاهان ایران به روی اصحابم باز می شود! بار دوم کلنگ را بلند کرد، و محکم بر سنگ کوبید. جرقه دیگری از محل اصابت کلنگ برخاست، و ۳۱ دیگر سنگ جدا شد. حضرت دوباره تکبیر گفت، و مسلمانان نیز بدنبال او تکبیر گفتند. حضرت فرمود: در این جرقه دیدم که درهای قصرهای فراعنه مصر به روی اصحابم گشوده می شود! کلنگ سوم زده، و جرقه سوم دیده، و تکبیر سوم گفته شد. سپس حضرت فرمود: در این جرقه مشاهده کردم که دروازه های یمن به روی اصحابم گشوده می شود!(۱) ۱ . تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۲۵ . صفحه ۱۰۴ راستی

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از کجا، کجا را می بیند؟ هم مکان را در می نوردید، و هم زمان را. آری حقیقتاً وقتی که حجابها در سایه تهذیب نفس و مبارزه با هوا و هوس برطرف گردد، مجاهد ملک و ملکوت را می بیند. ۲. در تفسیر خطبه ۱۸۹ نهج البلاغه، پیرامون این جمله حضرت که فرمود: «اَیُّهَا النّاسُ سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی فَلَاَنَا بِطُرُقِ السَّماءِ اَعْلَمُ مِنّی بِطُرُقِ الْاَرْضِ ;ای مردم! سؤالاتتان را از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید. چرا که من راههای آسمان را بهتر از جاده های زمین می شناسم». حدیث جالبی از شیعه(۱) و اهل سنّت(۲)نقل شده است، توجّه کنید: هنگامی که حضرت این جمله را بر فراز منبر فرمود، یکی از شنوندگان به حضرت عرض کرد: لطفاً بفرمایید اکنون جبرئیل کجاست؟ حضرت امیر چند لحظه ای در فکر فرو رفت و تأمّلی کرد، سپس فرمود: تمام عوالم بالا و پایین را سیر کردم، ولی جبرئیل را ندیدم، فکر می کنم خود شما جبرئیل باشید! سؤال کننده فرمایش حضرت علی(علیه السلام)را تصدیق کرد، و پس از چند لحظه ای از بین جمعیّت ناپدید شد! حضرت علی(علیه السلام) در سایه مجاهدت با هوای نفس، و تهذیب و پاکسازی درون، به جایی می رسد که روح بزرگش درظرف چند لحظه تمام عوالم بالاوپایین را سیر می کند. سؤال: مگر علی(علیه السلام) هم نیاز به مبارزه با نفس دارد؟ جواب: آری! علی هم با نفس خود مبارزه می کرد ;او خود می فرماید: «وَ اِنَّما هِیَ نَفْسی اَرُوضُها بِالتَّقْوی لِتَأْتِیَ آمِنَةً یَوْمَ الْخَوْفِ الْاَکْبَرِ ;نفس سرکشم را با تقوا تمرین می دهم، و آن را رام می سازم، تا در آن روز بزرگ و خوفناک با ایمنی وارد صحنه قیامت شود».(۳) ۱ . بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۰۸ . ۲ . احقاق الحق، ج ۷، ص ۶۲۱. در آدرس مذکور، حدیث بالا از محمد بن یوسف بلخی شافعی، از علمای اهل سنّت نقل شده است. در اینجا لازم است از حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی(رحمه الله) که با پاورقی های عالمانه اش کتاب احقاق الحق را زنده کرد، یادی کنیم. و برای روح بلندش از درگاه خداوند بزرگ طلب رحمت و مغفرت تازه ای بنماییم. ۳ . نهج البلاغه، نامه ۴۵ . صفحه ۱۰۵ آخرین نکته! همان گونه که در تفسیر لغت تهذیب گذشت، یکی از معانی آن خالص کردن است. از سوی دیگر در قرآن مجید هم واژه مخلِصین آمده و هم کلمه مخلَصین ;و جالب اینکه هر کدام هشت بار تکرار شده است. یعنی آنها که خود را خالص می کنند، و آنها که خداوند آنها را خالص می کند. سؤال: آیا ما می توانیم درون خود را از همه ناخالصی ها پاکسازی کنیم، یا در رسیدن به این مقصود بزرگ نیازمند کمک هستیم؟ پاسخ: با توجّه به اینکه برخی از ناخالصی ها، به تعبیر پیامبر بزرگوار اسلام(صلی الله علیه وآله)، از حرکت مورچه سیاه بر سنگ سیاه در دل شب تاریک کم رنگ تر است(۱)، طیّ این طریق بدون کمک خداوند بزرگ امکان پذیر نیست. بنابراین باید سعی کنیم در صف مخلِصین قرار گیریم، تا خداوند متعال به پاکسازی باقیمانده ناخالصیهای ما بپردازد، و ما را در زمره مخلَصین قرار دهد. در آیه مورد بحث (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاهَا) اگر کلمه «مَنْ» فاعل باشد آیه هم مضمون مخلِصین می شود ;زیرا در این صورت معنای آیه چنین می شود: «رستگار شد کسی که به خالص ساختن نفس خود اقدام کرد». امّا اگر کلمه «مَنْ» مفعول، و خداوند فاعل باشد، آیه شریفه هم مضمون مخلَصین می گردد، و در این صورت ترجمه آیه چنین می شود: «رستگار شد کسی که خداوند او را خالص کرد». البتّه هر دو احتمال با ظاهر آیه شریفه سازگار است. پاداش مخلَصین هنگامی که خداوند بنده ای را بر اثر مجاهدت با هوای نفس، و تلاش در راه تهذیب نفس انتخاب می کند، و در رتبه مخلَصین قرار می دهد، و ناخالصی ها او را می زداید، این بنده جایگاهی بس رفیع پیدا می کند تا آنجا که در مقابل وسوسه های ۱ . بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۵۸ . صفحه ۱۰۶ شیطان بیمه می شود، و شیطان نمی تواند در وی نفوذ کند. همان گونه که خود شیطان به این نکته اعتراف کرده است (إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ).(۱) دومین پاداش مخلصین، جزای بی حدّ و حصر و خارج از اندازه است. در آیه ۴۰ سوره صافّات می خوانیم: «(وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ ;)و جز به آن مقدار که انجام می دادید پاداش داده نمی شوید ;جز بندگان مخلَص خدا، که بی حساب پاداش داده می شوند».(۲) و دیگر اینکه خداشناسان واقعی مخلصینند: به آیه ۱۵۹ سوره صافّات توجّه کنید: «(سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ ;)منزّه است خداوند از آنچه توصیف می کنند، مگر بندگان مخلص خدا». خوانندگان محترم! بکوشیم با دست زدن بر دامان مخلَصین، در راه

مخلِصین گام برداریم و از آنها بخواهیم به ما کمک کنند که ناخالصی هایمان را تا حدّ امکان پاکسازی کنیم، تا شایسته ورود به صف مخلَصین شویم.

نکته سوم: رابطه «مُقْسَمٌ بِهِ» و «مُقْسَمٌ لَهُ»

قسم های یازده گانه به موجودات با عظمت، مقدّمه ای بود برای بیان مطلبی بسیار مهم، و آن اینکه: «اگر انسان تزکیه نفس کند، و رذائل اخلاقی را از وجودش شستشو دهد، رستگار خواهد شد. و در یک جمله کوتاه: «رستگاری در گرو تهذیب نفس است» (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا). سؤالی که اینجا خودنمایی می کند، این است که چه ارتباطی بین قسم به خورشید و ماه و شب و روز و زمین و آسمان و روح انسان و خالق آن، با تزکیه نفس وجود دارد، که خداوند برای بیان اهمیّت مبارزه با هوای نفس به آن موجودات با عظمت و خالق ۱ . حجر، آیه ۴۰ . ۲ . آیه شریفه طبق نظریّه علاّمه طباطبایی (رحمهٔ الله) ترجمه شده است. صفحه۱۰۷ آنها قسم یاد کرده است؟ به تعبیر دیگر، چه ارتباطی بین «مقسم به» و «مقسم له» وجود دارد؟ پاسخ: خداوند متعال می خواهد به بشر بگوید که: ای انسان! همه چیز را برای سعادت تو فراهم کردم، خورشید و ماه و زمین و آسمان را مسخّر تو قرار دادم، شب و روز را برای استراحت و فعالیّتت خلق کردم، از روح با عظمتی در جسم تو دمیدم، و خوبیها و بدیها را به تو الهام کردم، تا تو به تهذیب نفس و پاکسازی دل از هوا و هوسها و اخلاق سوء و زشت بپردازی، و بدین وسیله خود را رستگار و سعادتمند نمایی. دامن همّت به کمر زن، و پله های سعادت و ترقّی را یکی پس از دیگری طی کن، تا به مقاماتی که لیاقت و شایستگی داری برسی، و خلیفه شایسته ای برای خدا باشی! بنابراین بین قسم های یازده گانه و تهذیب نفس، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. صفحه ۱۱۱

فصل دوم: سوگندهای پنجگانه

۱. سوگندهای سوره طور

اشاره

سوگند به کوه طور، و کتابی که نوشته شده، در صفحه ای گسترده، و سوگند به «بیت المعمور»، و سقف برافراشته، و دریای مملوّ و برافروخته، که عذاب پروردگارت واقع می شود، و چیزی از آن مانع نخواهد بود! همان گونه که قبلا اشاره شد چهار سوره از سوره های قرآن حاوی قسمهای پنجگانه است. این سوره ها عبارتند از: ۱. سوره طور ۲. سوره مرسلات ۳. سوره نازعات ۴. سوره فجر. جالب اینکه در تمام این سوره ها مقسم به (چیزی که خداوند برای آن قسم یاد کرده) یک چیز است ;و آن واقعیّت عذاب و کیفرهای الهی. البتّه سوره فجر سخن از مجازاتهای پروردگار در این جهان، و دیگر سوره ها پیرامون حقانیّت و واقعیّت عذابها و مجازاتهای الهی در جهان آخرت سخن می گوید. صفحه ۱۱۲

شرح و تفسیر

سوگندهای پنجگانه ای که در این سوره به کار رفته همه سربسته و مبهم است، به گونه ای که بدون تفکّر و اندیشه نمی توان به مضمون آن پی برد. گویا خداوند متعال اراده کرده مخاطبان قرآن بیشتر تفکّر و اندیشه نموده، و از این نعمت بی بدیل الهی استفاده بیشتری ببرند. در هر حال، دانشمندان در مورد مضمون این قسمها نظریّات مختلفی ارائه داده اند، که عمده آن سه تفسیر است. به این سه تفسیر توجّه کنید:

تفسیر اوّل: زندگی بنی اسرائیل

تمام این سوگندها مربوط به زندگی بنی اسرائیل است. توضیح اینکه: منظور از «طور» همان کوه طوری است که حضرت موسی بن عمران(علیه السلام) به آنجا رفت، و در آن مکان وحی بر وی نازل شد، و پس از دریافت وحی، به سوی قومش بازگشت، و پیام خداوند را به مردم رساند. گفته می شود کوه طور، کوه کوتاه و کوچکی بوده که به خاطر نزول وحی عظمت و قداست پیدا کرده، وگرنه خود کوه دارای عظمت ظاهری نمی باشد. برخی معتقدند این کوه در نجف واقع شده است. و امّا منظور از کتاب مسطور همان «تورات» است که در کوه طور بر حضرت موسی(علیه السلام)نازل شده است. معتقدان به تفسیر اوّل «بیت المعمور» را به بیت المقدّس که محلّ مأموریت حضرت موسی(علیه السلام)، و پایگاه بنی اسرائیل بوده تفسیر نموده اند. و امّا «سقف مرفوع» همان چیزی است که در آیات دیگر قرآن مجید، از جمله آیه ۱۷۱ سوره اعراف به آن اشاره شده است. توجّه کنید: «(وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ;)و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آنان فرود می آید (;و در همین حال از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم:) آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم با قوّت (و صفحه ۱۱۳ جدیّت) بگیرید، و آنچه در آن است به یاد داشته باشید (و عمل کنید،) تا پرهیزکار شوید». نابراین منظور از سقف مرفوع قطعه کوهی بوده که خداوند از کوه طور جدا کرده، و بر بالای سر بنی اسرائیل قرار داده بود. آنها تصوّر کردند که آن قطعه کوه بر سر آنان فرود خواهد آمد، و همه آنان را نابود می کند، و لذا قول اطاعت دادند. خداوند آن را، که همچون سقف بر افراشته ای بود، از بالای سر آنها به جای اصلیش بازگرداند. و «بحر مسجور» اشاره به داستان قارون است. خداوند متعال در آیه ۸۱ سوره قصص به این مطلب اشاره کرده است. توجّه فرمایید: «(فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ;)سپس ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد». می گویند قارون و خانه اش آن قدر در زمین فرو رفتند که به قعر زمین رسیدند. قعر زمین جایی است همانند دریای آتشین که داغ، شعلهور، مذاب و مایع است. بنابراین «بحر مسجور» اشاره به قعر زمین است، که قارون به آنجا رفت. راستی عجیب است هنگامی که خداوند اراده می کند گردنکش جبّاری را مجازات کند، این مأموریّت را به لشکریان زمین و آسمان محوّل نمی کند، بلکه به زمینی که گهواره انسان و مایه آرامش اوست دستور می دهد که مایه عذاب و نابودیش گردد! در ضمن شبیه مجازاتهایی که قرآن مجید درباره قارون نقل کرده، در عصر و زمان ما نیز رخ داده است. سالها قبل در شمال آفریقا زلزله ای آمد. پس از وقوع زلزله جهت کمک رسانی به روستایی رفتند. هیچ اثری از آن روستا نبود. گویا زمین دهان باز کرده بود، و آن روستا را با تمام ساکنین و ساختمانها و مزارع و باغات و دیگر متعلّقاتش در خود فرو برده بود! نتیجه اینکه طبق تفسیر اوّل منظور از «طور» کوه طور معروف، و «کتاب مسطور» تورات، و «بیت معمور» بیت المقدس، و «سقف مرفوع» قطعه کوهی است که بر سر صفحه ۱۱۴ بنی اسرائیل قرار گرفت، و «بحر مسجور» قصّه فرو رفتن قارون و اموالش در زمین است.

تفسیر دوم: مقدّسات تشریعی و تکوینی

دومین تفسیر، که فکر می کنیم مناسبتر باشد، به شرح زیر است: سه سوگند از سوگندهای پنج گانه مربوط به مقدّسات تشریعی، و دو سوگند دیگر در رابطه با مقدّسات تکوینی و مربوط به مبدأ و معاد می شود. امّا «طور» همان کوه طور است، که بخاطر نزول وحی آسمانی عظمت پیدا کرد. و منظور از «کتاب مسطور» قرآن مجید است. خداوند به این قرآن نوشته شده، که در صفحات زیادی گسترده شده، قسم یاد کرده است. ضمناً پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)قرآن را مخفی نکرد، بلکه آن را در همه جا گسترش داد، و پراکنده کرد. اکنون نیز بر دولت اسلامی، مجلسیان، مطبوعات، رسانه ها، مخصوصاً صدا و سیما لازم است نسبت به

این امر همّت گمارده، و برنامه های خویش را بر اساس قرآن مجید پایه ریزی کنند. و اما «بیت المعمور» خانه ای است به محاذات خانه کعبه در آسمانها، که در آن نقطه خانه ای همانند خانه کعبه وجود دارد. این برای زمینیان، و آن برای اهل آسمانهاست. انسانها بر گرد این خانه، و فرشتگان بر دور آن خانه در طواف هستند. تا آنجا که هر روز هفتاد هزار فرشته بر گرد بیت المعمور طواف می نمایند! جالب اینکه هفتاد هزار نفری که مثلاـ امروز موفّق بر طواف شده اند، تا روز قیامت نوبت طواف به آنها نمی رسد.(۱) تعداد فرشتگان طواف کننده در هر ماه ۰۰۰/۱۰۰/۲ نفر، و در هر سال ۰۰۰/۲۰۰/۲۵ نفر است. حال باید حساب کرد از زمان خلقت فرشتگان و بیت المعمور تا قیام قیامت چند سال طول می کشد، سپس آن عدد را در عدد مذکور ضرب کنیم، آنگاه روشن خواهد شد که چه عدد بزرگی از فرشتگان بر گرد بیت المعمور گردیده اند! واقعاً چه خبر است! عالم چقدر بزرگ است! ما در مقابل این جهان بزرگ ۱ . تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۵۱ . صفحه ۱۱۵ چقدر کوچکیم! علت اینکه نام آن خانه آسمانی را بیت المعمور (خانه آباد) گذاشته اند، این است که آن خانه به عبادت و پرستش خداوند آباد است. بنابراین هر خانه ای که در آن عبادت و پرستش خداوند شود آباد است، و خانه ای که در آن فسق و فجور است ویران! و امّا «سقف مرفوع» منظور از آن آسمان است. همان گونه که در آیه شریفه ۳۲ سوره انبیاء می خوانیم: «(وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفاً مَّحْفُوظًا ;)و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم». سؤال: آیا آسمان، همان گونه که در هیئت بطلمیوس آمده، سقفی بر روی زمین است؟ پاسخ: دو تفسیر برای آیه شریفه گفته شده است: نخست اینکه: منظور از سقف محفوظ، ستارگان فراوان آسمان است. ما وقتی که با چشم عادی به آسمان نگاه می کنیم، ستاره ها را بصورت پراکنده و دور از هم مشاهده می کنیم. امّا زمانی که با تلسکوپ به آنها نظر می افکنیم، سراسر آسمان را ستارگان فرا گرفته است، همانند سقفی بر روی زمین. عدد ستاره هایی که با چشم غیر مسلّح دیده می شود از پنج هزار عدد تجاوز نمی کند، در حالی که فقط در کهکشان راه شیری دو میلیارد ستاره وجود دارد. تفسیر دوم اینکه: منظور از سقف محفوظ جوّ زمین است. جوّ زمین، بسیار لطیف و رقیق و نازک، و همانند یک سقف پولادین اطراف زمین را فرا گرفته است. می گویند توان و قدرت جوّ زمین از یک سقف فولادی با ده متر قطر بیشتر است! همین جوّ زمین است که مانع فرود آمدن سنگهای سرگردان آسمانی بر سر ما و شما می شود. و موجب می گردد که سنگهای مذکور آتش گرفته و خاکستر شود. و اگر نبود این سقف محافظ کره زمین، سنگهای مذکور اهل زمین را بمباران می کرد. و این یکی از نشانه های توحید و عظمت خداست، که با ایجاد چنین جوّی همچون سقفی محفوظ صفحه ۱۱۶ زمینیان را در امنیّت قرار داده است. اکنون که سخن از سوراخ شدن قسمتی از لایه اُذُن مطرح شده، و خطر ورود اشعه های خطرناک و بیماری زای سایر کرات به کره خاکی ما احساس می شود، دانشمندان عزا گرفته اند! نتیجه اینکه منظور از سقف مرفوع آسمان است. و امّا «بحر مسجور» در تفسیر دوم اشاره به قیامت است، همان گونه که در آیه ۶ سوره تکویر در توصیف روز قیامت می خوانیم: «(وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ;)و در آن هنگام که دریاها برافروخته می شوند». سؤال: آیا امکان دارد دریاها آتش بگیرد؟ پاسخ: وسیله ای که آتش را با آن خاموش می کنند (آب)، از دو مادّه اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده، که هر کدام به تنهایی قابل اشتعال است. اگر فرمان خداوند صادر شود که آب دریاها تجزیه گردد، و تبدیل به اکسیژن و هیدروژن شود، تمام دریاها قابل اشتعال خواهد شد، و براحتی آتش می گیرد. و این خود از نشانه های توحید است.

تفسیر سوم: تفسیری متفاوت

منظور از طور همان کوه طور، محلّ نزول وحی بر موسی بن عمران(علیهما السلام)می باشد ;امّا «کتاب منشور» طبق این تفسیر «نامه اعمال» است. چون کلمه «منشور» در سراسر قرآن فقط دو بار به کار رفته، که یک مورد آن در همین سوره طور، و مورد دوم آیه ۱۳ سوره مبارکه اسراء است، و منظور از آن در این آیه، نامه اعمال است، توجّه کنید: «(وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً ;)و هرانسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن

را در برابر خود گشوده می بیند. (این همان نامه اعمال اوست)». طبق این آیه شریفه نامه اعمال آشکار است، و گویا دیگران هم می توانند آن را مطالعه کنند. خوشا به حال کسانی که از اطّلاع یافتن دیگران بر نامه اعمالشان ترس و صفحه۱۱۷ واهمه ای نداشته، بلکه خوشحال می شوند. و بدا به حال آنان که از فاش شدن اسرار خویش، وروشن شدن چهره واقعی خود هراسان و بیمناک هستند. نتیجه اینکه با توجّه به آیه فوق، منظور از کتاب منشور که خداوند به آن قسم خورده، همان نامه اعمال است. سؤال: چرا خداوند به نامه اعمال قسم خورده است؟ آیا نامه اعمال این قدر اهمیّت دارد؟ پاسخ: اهمیّت نامه اعمال نیکان و پاکان روشن است، و نیازی به توضیح ندارد. امّا اهمیّت نامه اعمال مجرمان، از این جهت است که فردای قیامت مردم بر آن اطّلاع پیدا می کنند، و تمام اسرار مجرمان فاش می شود و این اثر بازدارندگی دارد، چرا که انسان سعی می کند مرتکب جرم نشود. و چیزی که اثر بازدارندگی از گناه دارد، مقدّس محسوب شده و می توان به آن قسم یاد کرد. سؤال دیگر: نامه اعمال چه چیزهایی را در خود ثبت می کند؟ پاسخ: خداوند متعال از زبان کسانی که در برخورد با نامه اعمال دچار بهت و حیرت شده اند، چنین می فرماید: «(مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لاَ يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصَاهَا ;)این چه نامه اعمالی است که ریز و درشت و کوچک و بزرگ اعمال ما را ثبت و ضبط کرده است؟».(۱) بنابراین نامه اعمال، تمامی اعمال و کردار انسان، که در طول عمرش انجام داده، را در خود جای داده است، هر چند اعمالی باشد که از نظر خود انسان مهم به حساب نیامده است. سؤال سوم: حقیقت نامه اعمال چیست؟ پاسخ: بطور کلّی اطّلاعات ما در مورد مسائل مربوط به جهان آخرت اطّلاعات کلّی و اجمالی است، و جزئیّات آن بر ما روشن نیست. ما می دانیم و ایمان داریم که ۱ . کهف، آیه ۴۹ . صفحه۱۱۸ بهشتی وجود دارد، جهنّمی هست، حساب و کتابی خواهد بود، نامه اعمال عرضه می گردد، مجازات و پاداشی در کار است، امّا جزئیّات این امور بر ما روشن نیست، و اگر بیان شود، شاید نتوانیم آن را درک کنیم، چون جهان واپسین عالمی برتر نسبت به دنیاست. بنابراین، ما که در این دنیای محدود زندگی می کنیم، نمی توانیم با الفاظ و قالبهای این دنیا که برای مفاهیم محدود همین جهان وضع شده، مفاهیم بلند جهان آخرت را درک کنیم. همان گونه که جنین در شکم مادر، که جز جفت و خون و مقداری اکسیژن موجود در خون، و دیواره رحم را ندیده، قادر بر درک خورشید عالمتاب و ماه تابان و زیباییهای دنیا نمی باشد. هر چند جنینِ افراد نابغه و باهوش و استثنایی همچون بوعلی سینا باشد. بنابراین جزئیّات نامه اعمال و سایر مفاهیم مربوط به جهان آخرت بر ما روشن نیست، امّا اجمالا می دانیم چیست و به آن ایمان داریم. نتیجه اینکه منظور از کتاب منشور نامه اعمال است. و امّا «کتاب مسطور» را به «لوح محفوظ» تفسیر کرده اند، ولی به نظر می رسد که خطایی صورت گرفته، و مقصودشان «لوح محو و اثبات» باشد. زیرا هیچ کس، حتّی أئمّه و پیامبران(علیهم السلام)، اطّلاعی از لوح محفوظ ندارند، و فقط خداوند از آن اطّلاع دارد، به همین جهت آن را لوح محفوظ نامیده اند. بهر حال، لوح محو و اثبات لوحی است که اخبار و وقایع گذشته و حال و آینده در آن ثبت شده، ولی مشروط به شرایطی است، بدین جهت قابل تغییر است. مثلا در لوح محو و اثبات، در مورد سرنوشت فلان جوان نوشته شده که بر اثر فلان حادثه در سنّ جوانی می میرد. امّا این جوان مثلا به مادر پیرش رسیدگی می کند، و صله رحم را بطور کامل بجا می آورد، و از آنجا که صله رحم موجب طول عمر است، عمرش طولانی می گردد، و اسم او در لوح محو و اثبات از لیست جوان مرگها حذف می گردد. به تعبیر دیگر، لوح محو و اثبات لوح مقتضیات است، و شرایط و موانع در آن ثبت نشده است، و لهذا انبیا خبر از لوح محو و اثبات دارند. امّا در لوح محفوظ همه چیز صفحه ۱۱۹ بطور کامل آمده، و قابل تغییر نیست. خلاصه اینکه طبق تفسیر سوم مقصود از کتاب مسطور «لوح محو و اثبات» است. اما «بیت معمور» برخی آن را به خانه کعبه تفسیر کرده اند. چون کعبه خانه ای است که به دست ابراهیم خلیل آباد شد، و با گذشت زمان روز به روز آبادتر می شود، علاوه بر اینکه از نظر معنوی نیز به سبب عبادت آباد و معمور است. هنگامی که انسان در مسجدالحرام قرار می گیرد، و بر گرد آن خانه طواف می کند، و در اندیشه فرو می رود که در طول ۱۴۰۰ سال پس از بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چه انسانهای بزرگ و با شخصیّتی در آنجا به عبادت پرداخته اند، به وجد می آید و از شادی در پوست خود نمی

گنجـد. هر چنـد هنگامی که حضـرت ابراهیم(علیه السـلام) به فرمان خداوند همسـر و فرزندش را در آنجا رها کرد، بیابان خشک و سـوزان و بی آب و علفی بـود (إِنِّی أَسْـکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَاد غَیْرِ ذِی زَرْع)(۱) امّـا اکنون هیـچ اثری از آن بیابـان نیست، و به فرمان خداوند شـهر مکّه از نظر ظاهری و معنوی آباد شده است، به گونه ای که بهترین میوه ها و کالاهای دنیا به آنجا سرازیر می شود. به هر حال منظور از بیت معمور طبق این تفسـیر خانه کعبه است. کلمه مسـجور در «بحر مسجور» از مادّه «سَجَرَ» گرفته شده، و سَجَر در لغـت عرب دو معنـا دارد: ۱. آتش گرفتـن و برافروختـه شـدن ;بر این اسـاس هنگـامی که آتش در تنـور برافروخته می شـود، آن را مسجور می گویند. ۲. معنـای دیگر آن پُر شـدن است. عرب حوض مملوّ از آب را مسـجور می گویـد. طبق این معنا «بحر مسـجور» دریـای مملوّ از آب است. عجیب اینکه آب دریاهـا و اقیانوسـها علیرغم عمر طولانی که دارد، هیچگاه کاسـته نمی شود ;زیرا چرخه طبیعت، آبهای تبخیر شـده بر اثر حرارت خورشـید را به دریا باز می گردانـد. آری! خداونـد قادر ۱ . ابراهیـم، آیه ۳۷ . صفحه ۱۲۰ بزرگ، این دریاها و اقیانوسـها را منبع انرژی و موادّ غـذایی بشـر قرار داده، و در اختیارش نهاده، و علیرغم اینکه بشـر هزاران سال از آن اسـتفاده می کنـد، خم به ابرو نیـاورده، و قطره ای از آن کاسـته نشـده است. نتیجه اینکه تفاسـیر مختلفی برای قسم های پنجگانه ابتـدای سوره طور ارائه شـده، که سه نمونه آن ذکر شد. و به نظر می رسد تفسـیر دوم مناسـبترین تفسـیر باشد. زیرا طبق این تفسـیر، ارتباط قسم ها با مقسم له منطقی تر به نظر می رسد.

تفسیر مقسم له

سخن پیرامون عذاب الهی فراوان است به پاسخ دو سؤال در این زمینه قناعت می کنیم: سؤال اوّل: خداوند متعال چه نیازی به عذاب مجرمان دارد؟ اگر تمام جهانیان کافر گردند، بر دامن کبریائیش گردی نمی نشیند، و چنانچه همه مسلمان شوند، چیزی بر عظمت و جلالت و بزرگیش افزوده نمی گردد. وقتی که کفر و ایمان بشـر هیـچ تأثیر مثبت یا منفی در ذات او نـدارد، چرا بندگان را مجازات می کنـد؟ پاسخ: مجازاتهای الهی بر سه قسم است: الف) برخی از مجازاتها خاصـیّت و اثر اعمال ماست، و به تعبیر دیگر اثر وضـعی عمل محسوب می شود. جوانی که به خیال خودش یک هفته با مواد مخـدّر عشق می کند، و آن را مصـرف نموده و معتاد می شود، بـا دست خود تیشه به ریشه اش زده، و عمرش را تبـاه می کنـد. این اعتیـاد و تبـاه شـدن عمر، خاصـیّت وضـعی عمل خود این جوان است. این بلای خانمانسوز نتیجه اجتناب ناپذیر ابتلای به آن سمّ مهلک است، که با دست خود نوشـیده است. شخصـی که به گمان خود برای لحظه ای خوشـی و مستی، جام شـراب را سـر می کشـد، و بر اثر مداومت بر این گناه بزرگ، مغز و کبد و قلب و ریه اش آسـیب می بینـد، خود زمینه این آسـیبها را فراهم کرده، و این بیماریهـا محصول کار خود اوست. اعمال انسان در این دنیا نیز آثاری دارد که در قیامت دامنگیر او می شود. صفحه ۱۲۱ تخم گل کاشتی آخر گل شد بر سرش نغمه سرا بلبل شد خار کشتی ثمرت خار دهـد خار جز خار کجا بار دهد در زمین دل خود کشتی خار خار بار آمد و دادت آزار خلاصه اینکه اعمال ما همچون بذری است که افشانـده ایم. اگر بذر گل باشد، فردا عطر و بویش حسّ شامه، و گلها و بوته های زیبایش حسّ بینایی، و نغمه های خوش الحان بلبل هایش گوش ما را نوازش خواهـد داد. و چنانچه بـذر خار بوده باشـد، باید در هر گامی منتظر سوزش حاصل از فرورفتن خاری در بـدن باشـیم. ب) برخی دیگر از مجازاتهـا از قبیل تجسّم اعمال است. اعمال و گفتار و کردار ما دراین دنیا نابود نشـده، و در روز قیـامت به صورت دیگری جلوه گر خواهـد شـد. به عنوان مثـال نمـاز به صورت یـک دوست محبوب و از هر نظر کامل، در بهشـت همنشـین صاحبش می شود. جالب اینکه دانشـمندان عصـر ما توانسـته اند صدای کوزه گران مصری، که سه هزار سال قبل به هنگام ساختن کوزه ها از طریق دسـتانشان امواجی بر روی کوزه ها ایجاد کرده اند را برگردانند، و ثابت کنند که حتّی سخنان انسانها نابود نمی شود. بنابراین خداوند نیازی به عذاب مجرمین ندارد، بلکه بخشی از این عذابها تجسّم اعمالی است که در دنیا مرتکب آن شده انـد. ج) قسم سوم عـذابها و مجازاتها قراردادی است ;همان گونه که در دنیا نیز چنین است. مثلا قاچاق فلان مقدار موادّ مخدّر طبق

قانون، مجازات اعدام در پی دارد. در قوانین اسلام نیز مجازاتهای قراردادی وجود دارد، که وضع این مجازاتها نیز به نفع خود انسانهاست، و تأثیر بازدارنده دارد. و از آنجا که خداوند چنین مجازاتهایی را وضع کرده، و وعده عذاب داده، و وعده خداوند تخلّف ناپذیر است، مجرمین را عذاب می کند. هر چند او هیچ نیازی به عذاب گنهکاران ندارد. نتیجه اینکه هیچ یک از اقسام سه گانه عذاب مورد نیاز و حاجت خدا نیست. صفحه ۱۲۲ تناسب بین جرم و جریمه سؤال دوم: آیا نباید بین جرم و جریمه تناسبی وجود داشته باشد؟ بدون شک هر جرمی جریمه خاصّ خود را دارد ;گاه مجازات آن یک شلّاق، گاه پنجاه تازیانه، گاه یکصد ضربه شلّاق، و گاه جرم آن قدر سنگین است که مجازات آن مرگ است. بلکه برخی از اوقات جنایتکارانی را مشاهده می کنیم که به ده بار اعدام محکوم می شوند ;و این نشانگر عمق جنایت و بزرگی جرم آنهاست. با توجّه به این مطلب، کافران، معاندان، جبّاران و فراعنه، که در تمام عمر غرق گناه بوده اند، باید متناسب با گناهانشان مجازات شوند. اگر پنجاه سال عمر کرده اند و گناه، باید پنجاه سال مجازات شوند، نه اینکه برای همیشه در آتش جهنّم بمانند، و عذاب جاودانه داشته باشند. با توجّه به این مطلب آیا خلود در آتش جهنّم با حکمت و عدالت خداوند سازگار است؟ پاسخ: از آنچه در جواب سؤال قبل گفته شد پاسخ این سؤال نیز روشن می شود. وقتی مجازاتها و عذابها عکس العمل و نتیجه اعمال خودماست، جاودانگی در عذاب تعجّب آور نیست. اگر انسان نادانی فریب شیطان را بخورد، و به مدّت کوتاهی آلوده شرب خمر شود، و بر اثر آن قلبش برای همیشه بیمار و معیوب گردد، آیا جز خود او می توان دیگری را سرزنش کرد؟ آیا می توان گفت بین یک ماه شرب خمر و یک عمر بیماری قلبی تناسب و تعادلی نیست؟ اگر جوانی در پی هوسرانی به دنبال موادّ مخدر برود، و یک هفته آلوده آن گردد، سپس معتاد شود، و یک عمر متحمّل بدبختی و حقارت شود چه کسی مقصّر است؟ اگر انسان بال و پر داشت و عمری جاودان به او می دادند، سپس با دست خود بال و پرش را می سوزاند، و برای همیشه قدرت پرواز را از دست می داد، چه کسی را سرزنش می کنند؟ آیا هیچ کس این محرومیّت را ناعادلانه می خواند؟ آثار گناهان متفاوت است ;برخی گناهان آثار موقّت و کوتاه مدّت دارد، برخی دارای آثار و پی آمدهای طولانی، و برخی آثار و نتایج جاودانه و همیشگی دارد، و این صفحه ۱۲۳ مطلب هیچ منافاتی با عدالت و حکمت خداوند ندارد. یک لحظه هوسرانی ممکن است یک عمر پشیمانی به دنبال آورد. بچّه ای که برای یک لحظه بازی و شادی، ترقّه ای را پرتاب می کند، اگر آن ترقه به چشم خودش اصابت کند تا آخر عمر نابینا می شود. او هر چند یک لحظه خطا و اشتباه کرده، اما نتیجه و اثر آن یک لحظه، تمام عمر دامنگیر اوست.

رابطه قسم ها با مقسم له

سوگند به کوه طور، سوگند به قرآن مجید، سوگند به آسمان، سوگند به بیت المعمور، سوگند به روز قیامت که دریاها آتش می گیرد، قسم به این مقدّسات پنج گانه تشریعی و تکوینی، که عذاب خداوند برای مجرمان قطعی و حتمی است. و هیچ چیز جلودار و مانع آن نخواهد شد. البتّه توبه مانع آن می شود، امّا به اذن خداوند. شفاعت جلودار آن می شود، آن هم به اذن پروردگار. خلاصه هیچ چیز بدون اذن پروردگار مانع تحقّق آن نخواهد شد. راستی چه رابطه ای بین سوگندهای مذکور، و حتمیّت تحقق عذاب الهی وجود دارد؟ پاسخ: رابطه اش روشن است. زیرا خداوند می خواهد بفرماید: که ای انسان! همه چیز برایت آفریدم ;آسمان با تمام ستارگان و برکاتش ;دریاها با تمام منابع غذایی، اقتصادی، علمی و تفریحی اش، کتاب آسمانی قرآن، و بیان آن توسّط پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله)، و خلاصه تمام اسباب سعادت را در اختیارت نهادم. حال اگر علیرغم آماده بودن اسباب سعادت و اتمام حجّت، تخلّف کنی و به بیراهه بروی، و قدم جای گام شیطان بنهی، عذاب من واقع می شود و تو را در برخواهد گرفت، و هیچ چیز مانع و جلودار این عذاب نخواهد بود. صفحه ۱۲۴ صفحه ۱۲۵

۲. سوگندهای سوره مرسلات

توضیح

سوگند به بادهایی که پشت سر هم می آید، قسم به تندبادهایی که با سرعت حرکت می کنند، و سوگند به بادهایی که ابرها را می گسترانند، و آنها که جدا می کنند، و سوگند به آنها که آیات بیدارگر (الهی) را القا می نمایند، برای اتمام حجّت یا برای انذار، که آنچه به شما (درباره قیامت) وعده داده می شود، یقیناً واقع شدنی است.

نکته اوّل: شرح و تفسیر سوگندها

خداوند متعال در این سوره نیز به پنج چیز بسیار مهم قسم خورده است. موضوع سوگندها در این سوره، همانند سوره طور، پیچیدگی و ابهام دارد، و این پیچیدگی همان گونه که قبلا نیز گفته شد، برای بکار انداختن اندیشه و تفکّر مخاطبان قرآن است. زیرا ریشه سعادت انسان اندیشه و تفکّر است. فرد و جمعیّتی که اهل تفکّرند سعادتمند، و آنها که از این نعمت بزرگ الهی استفاده نمی کنند بدبخت و بیچاره اند. صفحه ۱۲۶ مفسّران قرآن کریم، برای قسم های مذکور تفسیرهای مختلفی ارائه داده، که البتّه منافاتی با یکدیگر ندارند. و به عقیده ما هیچ مانعی ندارد که آیه ای از قرآن تفسیرهای متفاوتی داشته باشد، و همه آن تفاسیر صحیح باشد، زیرا ممکن است آیه مورد نظر ظاهری داشته باشد و باطنی، و باطن آن هم باطنی، و باطنِ باطنِ آن هم باطنی، بلکه ممکن است تا هفتاد باطن داشته باشد! مخصوصاً که به عقیده ما استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد عقلا امکان پذیر و مجاز است. بهر حال به دو نمونه از تفسیرهای مختلفی که برای سوگندهای پنجگانه مطرح شده، اشاره می کنیم: تفسیر اوّل: بادهای باران آفرین طبق این تفسیر، قسم های پنجگانه همگی مربوط به بادهای باران زا، و مراحل مختلف آن تا نزول باران و سپس پراکنده کردن ابرهاست. توجّه کنید: (وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفاً ;)قسم به بادهایی که پی در پی و پشت سر هم فرستاده می شود. «عرف» در لغت عرب به «یال اسب» گفته می شود ;و از آنجا که یال اسب از موهای پشت سر هم تشکیل شده، و عرب به هر چیزی که پشت سر هم و پی در پی باشد عرف می گوید، لذا از یال اسب، به عرف تعبیر کرده است. و اینکه می گویند «عرف مردم» چنین است، بخاطر آن است که مردم یکی پس از دیگری، و پی در پی کاری را انجام داده اند، و بصورت یک عرف درآمده است. بنابراین «مرسلات عرفاً» بادهای پی در پی و پشت سر هم است. (فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفاً ;)عرب باد معمولی و عادی را «ریح»، و تندباد را «عاصف» می نامد. بادهای معمولی عادی که پشت سر هم و پی در پی میوزد، به تدریج تبدیل به تندباد و عاصف شده، و ابرهای پراکنده آسمان را در کنار هم می چیند. (وَالنَّاشِرَاتِ نَشْراً ;)پس از آنکه بادها تبدیل به تندباد شد، و تندباد ابرهای پراکنده را گردهم جمع آورد، ابرها را به مناطق محتاج آب حرکت می دهد، و ابرها در آن مناطق به فرمان خدا باران نازل می کنند. صفحه ۱۲۷ (فَالْفَارِقَاتِ فَرْقاً ;)پس از اینکه باران به اندازه کافی بارید، و زمینهای مورد نظر سیراب شد،بادها مرحله بعدی مأموریّت خویش را که پراکنده کردن ابرها و جلوگیری از ادامه نزول باران است، انجام می دهند، چون اگر این کار انجام نشود، و پس از آنکه زمین ها سیراب شد ابرها همچنان به بارش ادامه دهند، نتیجه ای جز سیلاب و ویرانی نخواهد داشت. بدین جهت بادها ابرهای به هم پیوسته را از هم جدا نموده، و بدینوسیله بارش باران قطع می شود. (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً ;)بادها با انجام این عملیّات آبرسانی گسترده، در مراحل مختلف پیام عظمت و قدرت و رحمت خداوند را به مردم می رسانند. (عُذْراً أَوْ نُذْراً ;)پیام بادها برای کافران و عنودان و لجوجان، که علیرغم مشاهده عظمت و قدرت و رحمت پروردگار، سر تسلیم فرود نیاورده اند، نوعی اتمام حجّت بر آنهاست. و نسبت به افراد با ایمان، موجب بیداری، هوشیاری و انذار و آگاهی است. قسم به بادهای پی در پی، سوگند به تندبادها، قسم به آنچه ابرها را می گسترانند، سوگند به بادهایی که ابرها را متفرّق می کند، قسم به بادهایی که پیام الهی را به مردم می رسانند،

سوگند به همه این امور با عظمت که وعده خداوند در مورد قیامت تخلّف ناپذیر است. مأموریّت بادها! چرا خداوند این قدر به بادها قسم خورده است؟ آیا بادها در این حدّ از اهمیّت هستند که خداوند بطور مکرّر به آن سوگند یاد کند؟ برای روشن شدن پاسخ این سؤال، باید به مأموریّت بادها از سوی خداوند متعال اشاره کرده، سپس اندکی پیرامون عظمت کار آنها بحث کنیم ;بادها در راستای خدمت به انسان که خلیفهٔ الله است، پنج مأموریّت مهم به شرح زیر دارند: صفحه۱۲۸ ۱. آبیاری کره زمین آبیاری تمام زمینهای خشک و نیازمند به آب بر عهده بادهاست. بادها ابرها را حرکت داده، و در موقع لزوم آنها را به هم پیوند می دهند تا باران نازل شود. اگر باد نباشد، آبهای تبخیر شده بر فراز دریاها، تشکیل ابر داده، و بارانهای حاصل از آن دوباره به دریاها ریخته، و یک قطره از آن به زمینهای خشک نمی رسد. و در نتیجه تمام خشکیهای کره زمین تبدیل به کویری سوزان و بیابانی بی آب و علف می گردد، زیرا منبع چشمه ها، نهرها، رودخانه ها و چاههای عمیق و نیمه عمیق باران است، و اگر مدّتی باران نبارد تمام اینها خشک می شود. بنابراین، یکی از وظایف مهم و سرنوشت ساز بادها، آبیاری کره زمین است. ۲. بارور کردن گیاهان یکی دیگر از مأموریّتهای بادها، بارور کردن گیاهان است. می دانیم گیاهان و درختان در عالم خود بخش های نرو ماده دارند. در بسیاری از گیاهان و برخی از درختان عضو نر گردهایی تولید می کند، که نطفه گیاه محسوب می شود، و باید از قسمت نر به عضو ماده گیاه منتقل گردد، یا از گیاه و درخت نر به گیاه و درخت ماده منتقل شود. موجودات مختلفی وظیفه انتقال را بر عهده دارند، که مهمترین آنها باد است. بنابراین، اگر یک سال در منطقه ای باد نوزد بسیاری از درختان و گیاهان میوه نخواهند داد. پر بودن سبدهای میوه شما حاکی از آن است که بادها مأموریّت خویش را بخوبی به انجام رسانیده اند. برخی از مفسّرین معتقدند آیه شریفه «(وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ ;)ما بادها را برای بارور ساختن فرستادیم»(۱) اشاره به همین مطلب دارد. ۳. تعدیل هوا هوا در مناطق گرمسیر داغ، و در مناطق قطبی سرد است. بادها، گرمای مناطق ۱ . حجر، آیه ۲۲ . صفحه۱۲۹ استوایی را به سمت مناطق قطبی هدایت، و سرمای طاقت فرسای آن را تخفیف داده، و سرمای مناطق قطبی را به سمت مناطق استوایی آورده، و گرمای سوزان این مناطق را کاهش داده، و بدین شکل درجه هوای مناطق سردسیر و گرمسیر را تعدیل می کنند. به عبارت دیگر، کره زمین شاهد دو جریان باد بر سطح خویش می باشد، نخست بادهای غیر منظّم، که از نظر زمانِ شروع و پایان یا مسیر وزیدن نظم خاصّی ندارد. دیگر بادهای منظّم است. که به عنوان نمونه به دو مورد از آن اشاره می کنیم: الف) بادهایی که از شمال و جنوب کره زمین به سمت مناطق استوایی میوزد. ب) بادهایی که از مناطق استوایی به سمت قطب شمال و جنوب میوزد، که این دو سلسله بادهای منظّم مأمور تعدیل هوای کره زمین هستند. ضمناً هر گاه بر اثر تابش آفتاب به نقطه ای از هوا، هوای آن قسمت از هم باز شود، به هوای اطراف خود فشار می آورد و بدین وسیله باد تولید می شود. ۴. جابجایی هوا از دیگر وظایف بادها، جابجایی هواست. هوای شهرها، مخصوصاً شهرهای بزرگ، به علل مختلف آلوده است. اگر نسیمی نوزد، و این هوای آلوده را به خارج شهر منتقل نسازد، و هوای پاک و تمیزی جایگزین آن نسازد، مردم خفه می شوند. نقل می کنند که بخاطر همین حادثه برخی از شهروندان یک شهر اروپایی جان باختند. بدین جهت هنگامی که در شهرهای بزرگ نسیم کافی نمیوزد از پیرمردان، کودکان، بیماران، مخصوصاً کسانی که بیماری ریوی دارند، می خواهند که به مراکز شلوغ و پر رفت و آمد شهر رفت و آمد نکنند، یا از ماسکهای مخصوص استفاده نمایند. ۵. تولید امواج در دریاها در مباحث گذشته که پیرامون جزر و مدّ دریاها بحث شد، گفتیم که اگر امواج صفحه ۱۳۰ دریاها نبود، و آب دریاها راکد می شد، تمام موجودات دریا می مردند. هنگامی که باد و طوفان بر سطح دریاها می زود امواج ایجاد می شود، واین امواج اکسیژن را با آب مخلوط نموده و حیات را به دریا باز می گردانند. خلاصه اینکه بادها منابع زندگی انسانها را تأمین می کنند. آب، گیاهان، درختان، هوای مطبوع و دلخواه، زندگی دریاها، همه و همه مرهون حُسن انجام وظیفه بادهاست. خوانندگان محترم! با توجّه به آنچه در بالا گذشت تصدیق می فرمایید که قسم های قرآن چقدر اهمیّت دارد. و از سوی دیگر تمام چیزهایی که در این عالم مشاهده می کنیم ساده و بی حکمت نیست، بلکه هر چه هست دقیق و حکیمانه است.

عـالم هستی بسـان کتـابی است که یـک نقطه بی حسـاب در آن نیست. سـاده آنهـا هسـتند که آفرینش جهان را ساده پنداشـته انـد. بنابراین به هر پدیده ای از جهان هستی برخورد می کنیم باید پیرامون آن اندیشه و تفکّر کنیم، تا سطح معرفت ما بالا رود.

نکته دوم: تفسیر مقسم به

پس از مبـاحث نسـبتاً مفصّـلی که پیرامون قسم هـا داشتیم، اکنون بایـد دیـد که این همه سوگنـدِ مهم برای بیان چه مطلب با اهمیّتی است؟ آیه ۷ سوره مرسـلات (إِنَّ مَا تُوعَـدُونَ لَوَاقِعٌ) پاسـخ این سؤال را می دهـد. یعنی: بعث و نشور، ثواب و عقاب، حساب و جزا، همه حق است، و تردیـدی در هیـچ کـدام نیست. برخی نیز معتقدنـد که وعـده مورد اشاره در آیه مـذکور، اشاره به تمام وعده های الهی، اعم از وعـده هایی که به نیکان و بـدان در دنیا، یا در آخرت داده، می شود. ولی آیات بعـد، که نشانه های این روز موعود را بیان می کنـد، نشان می دهـد که منظور فقط وعده قیامت است. در ضـمن گرچه در این آیه اسـتدلالی بر مسأله معاد نشده، و تنها به ادّعا قناعت گردیـده، ولی لطف مطلب اینجاست که در قسـمهای پیشـین مطالبی آمده که خود از صـفحه ۱۳۱ دلایـل معاد است ;از جمله زنده شدن زمینهای مرده بوسـیله نزول بارانها که خود نمونه ای از صحنه قیامت است. و دیگر نزول تکالیف الهی بر پیامبران و ارسال رسل که بدون وجود معاد نامفهوم است، که این خود نشان می دهد که وعده رستاخیز قطعی است.

نکته سوم: پیوند قسم ها با مقسم به

اشاره

در مباحث پیشین پیرامون سوگندهای پنجگانه و مقسم به (حتمیّت عذاب الهی) سخن گفته شد. آخرین مطلبی که در این بحث باید به آن اشاره شود پیونـد قسم ها با مقسم به است. قرآن مجیـد می خواهـد به ما بفهمانـد که همان خدایی که ابرها را بوسـیله بادها به زمینهـای خشـک و مرده هـدایت نموده، و بـا نزول بـاران آن زمینها را پس از مرگ دوباره زنـده می کنـد، روز قیامت نیز می تواند انسانهای مرده را زنده کند. بنابراین، انسانهایی که منظره مرگ و حیات گیاهان را هر ساله نظاره گرند، و در پس هر زمستانی شاهد حیات و رسـتاخیز مجـدّد زمین مرده توسّط بارانهای پربرکتند، چگونه همچنان بر مرکب شـیطان سوارند، و از رسـتاخیز خود غافل؟! خداونـد متعال در آیه ۳۹ سوره فصّـلت به این درس توحیـدی اشـاره کرده، و آن را از نشانه های عظمت خویش می شـمارد. توجّه کنیـد: «(وَمِنْ آیَـاتِهِ أَنَّکَ تَرَی الاَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِی أَحْیَاهَا لَمُحْیِ الْمَوْتَی إِنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ;)و از آیات او این است که زمینی را خشک (و بی جان) می بینی، امّا هنگامی که آب (باران) بر آن می فرستیم به جنبش در می آیـد و نموّ می کنـد ;همان کسـی که آن را زنـده کرد، مردگان را نیز زنده می کند ;او بر هر چیز تواناست». همان گونه که در آیه شریفه آمده، خداوند متعال یکی از دلایل ششگانه معاد را بازگشت حیات و زندگی به زمین مرده، و روییدن گیاهان و درختان در فصل بهار می داند. صـفحه ۱۳۲ نتیجه اینکه رابطه قسـمها با مقسم به آن است که همان گونه که خداونـد بوسـیله بادها و بارانها زمینهای مرده را زنده می کند، انسانهای مرده را نیز زنده خواهد کرد و پاداش و کیفری که وعده داده، به آنها خواهد داد.

تفسیر دوم: فرشتگان فرمانبردار

برخی از مفسّـران قرآن کریم، سوگندهای پنجگانه را به فرشـتگان و ملائکه الهی و مأموریّتهای پنجگانه آنها تفسـیر کرده اند. توجّه کنید: (وَالْمُرْسَـلَاتِ عُرْفاً ;)سوگند به فرشـتگانی که پشت سـر هم و پی در پی بر پیامبران الهی نازل شده و پیام پروردگار را به آنها می رساننـد، یـا فرشـتگانی که پی در پی بـدنبال انجـام مأموریّتهـای خویش، که از سوی پروردگـار به آنهـا ابلاـغ می شود، به نقاط

مختلف عالم سرازیر می شوند. (فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفاً ;)فرشتگانی که در جمله بالا به آنها اشاره شد تنبل و کند نیستند، بلکه همچون تندباد با سرعت هر چه تمامتر اوامر الهی را به انجام می رسانند. (وَالنَّاشِرَاتِ نَشْراً ;)سوگند به فرشتگانی که پیام خداوند را در بین بندگانش منتشر می سازند، و مأموریّتهای الهی را گسترش می دهند، و در سراسر عالم وجود عینیّت می بخشند. (فَالْفَارِقَاتِ فَرْقاً ;) فرشتگانی که بین حق و باطل جدایی می اندازند، و باعث می شوند که مؤمنین حق را از باطل تشخیص دهند. آنها وقتی که وحی الهی را به انبیا ابلاغ کردند، و انبیا معارف دینی حاصل از وحی را به مردم رساندند، مردم در سایه وحی قادر خواهند بود حقّ و باطل را از یکدیگر تشخیص دهند. سؤال: آیا عقل، که از آن به پیامبر درون نامبرده می شود، برای این منظور کافی نیست؟ پاسخ: درست است که عقل حجّت درون و پیامبر باطنی است، و قادر بر تشخیص حقایقی هست، امّا بدون شک برای تشخیص همه حقایق کافی نیست. بنابراین کسانی صفحه۱۳۳ که از وحی دورند، در بسیاری از مسائل قدرت تمییز حقّ و باطل را ندارند، بدین جهت بشر محتاج و نیازمند وحی و پیامبران برونی نیز هست. به تعبیر دیگر، عقل انسان بسان نورافکنی است که قادر بر روشن کردن مقدار معیّن و مشخّصی از شعاع اطراف خویش است، و فضای پس از آن شعاع، تاریک خواهد ماند. امّا وحی ال.....همچون نور فروزان آفتاب است که همه جا را روشن ساخته، و نقطه تاریکی نمی ماند. بنابراین، عقل و وحی هر دو نورند ;امّا یکی کاربرد محدودی دارد، و دیگری نامحدود. در عصر و زمان ما، علی رغم اینکه علم و دانش بشر نسبت به گذشته پیشرفت خیره کننده ای کرده، امّا هنوز بر روی این کره خاکی انسانهایی یافت می شوند که به عبادت گاو مشغولند! اینها آدمهای عقب مانده ای نیستند، بلکه جزء چند کشور محدود دنیا هستند که به فنّاوری هسته ای دست یافته، و نیروی اتم را کشف نموده اند! این بیراهه ها نتیجه اتّکا کردن به قدرت محدود عقل، و محرومیّت از نیروی وحی است. نتیجه اینکه با نورافکن عقل بطور کامل نمی توان مسیر راه را روشن کرد، بلکه بطور نسبی و اجمالی، این کار امکانپذیر است، و برای روشن ساختن کامل مسیر سعادت، چاره ای جز استفاده از وحی نیست. (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً ;)سوگند به فرشتگانی که مؤمنین را انذار و هشدار و تذکار می دهند، و برای غیر مؤمنان مایه اتمام حجّت هستند. (إِنَّمَا(۱) تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ;)قسم به فرشتگان، با مأموریّتهای پنجگانه بالا، که تمام وعده های خداوند در مورد روز قیامت تحقق خواهد یافت. معاد و قیامت، حشر و ۱ . قرآنهای عثمان طه هر چند مزایای مختلفی دارد، امّا از جهت رسم الخطّ دارای اشکالاتی است که لازم است اصلاح شود. مثلا در آیه مورد بحث (آیه ۷ سوره مرسلات) «انّما» باید به صورت دو کلمه ای جدا از هم نوشته شود زیرا «انّما» در اینجا به معنای انّمای حصر نیست، بلکه «انّ» و «ماء» موصوفه است یعنی «بدون شک، آنچه به شما وعده داده می شود، واقع شدنی است!» اشکال مذکور اختصاص به این مورد ندارد، بلکه شاید در ده مورد دیگر نیز چنین خطایی رخ داده، که اصلاح آن ضروری است. صفحه ۱۳۴ نشر، ثواب و عقاب، حساب و کتاب، بهشت و دوزخ، همه اینها واقعیّت دارد، و محقّق می شود. خلاصه اینکه اهمیّت معاد و جهان پس از مرگ به قدری زیاد است که خداوند در آیات پنجگانه به فرشتگان خود قسم یاد کرده است. بدین جهت لازم است بحث کوتاهی در مورد فرشتگان داشته باشیم. فرشتگان در معارف اسلامی بهترین معرّف فرشتگان قرآن مجید، و سپس نهج البلاغه مولا علی(علیه السلام) است. خداوند متعال ملائکه راچنین توصیف می کند: «(عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ;)آنها = فرشتگان بندگان شایسته او (خدا) هستند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند ;و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند».(۱) و در آیه ۶ سوره تحریم می فرماید: «(لاَّ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ;)هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند، و آنچه را فرمان داده شده اند (بطور کامل) اجرا می نمایند». بنابراین فرشتگان اوّلا: بندگان بزرگوار خداوند هستند، نه دختران او! و ثانیاً: در انجام فرمانهای پروردگار لحظه ای درنگ ننموده، و هرگز به مخالفت با اوامر الهی قیام نمی کنند. مأموریّت های ملائکه فرشتگان مأموریّتهای مختلفی دارند، که در مباحث سابق به بخشی از آنها اشاره شد، و اینک بطور مفصّل تر به آن می پردازیم. ۱ . انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷ . صفحه ۱۳۵ ۱. پیام رسانی یکی از مهمترین وظایف فرشتگان، رساندن وحی الهی به انبیا و اولیاست، که در سر سلسله آنان جبرئیل امین مأمور این کار است. جالب اینکه تنها

نـام دو تن از فرشـتگان بطور صـریح در قرآن مجیـد آمـده است ;یکی جبرئیـل و دیگری میکائیـل، و حتّی نام عزرائیل صـریحاً ذکر نشده، هر چند در آیه ۱۱ سوره سـجده به عنوان ملـک الموت از وی یاد شـده است. به هر حال، یکی از وظایف ملائکه پیام رسانی است. ۲. حفاظت از اعمال برخی از فرشـتگان مأموریّت دارند اعمال ما را ثبت و ضـبط نمایند. در آیه دهم تا دوازدهم سوره انفطار در این باره می خوانیم: «(وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَاماً كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ;)و بی شک نگهبانانی بر شـما گمارده شده، والا مقام و نویسـنده (اعمال نیک و بـد شـما) که می داننـد شـما چه می کنیـد». سؤال: آیا علم خداوند بر اعمال و کردار ما کفایت نمی کنـد، که فرشـتگان مراقب نهاده است؟ پاسخ: علم خداوند کافی است، ولی خداوند می خواهد بدینوسـیله حجّت را تمام کند، و به انسـان هشـدار دهـد که علاوه بر اطّلاع و علم من، شاهـدان دیگری نیز بر اعمال شـما وجود دارد. خلاصه اینکه یکی از مأموریّتهای فرشتگان، مراقبت از اعمال ما و ثبت و ضبط آن است. در روایات جنبه های مختلف این مراقبت توضیح داده شده است، از جمله در برخی از روایات می خوانیم: «هنگامی که انسان کار خوبی انجام می دهد فوراً آن را می نویسند، ولی هنگامی که مرتکب کار بدی می شـود، مـأمور ثبت کارهـای بـد دست نگه می دارد، و به او مهلت می دهـد، به امیـد آنکه تـوبه کنـد، اگر تـوبه نکرد آنگـاه می نویسد».(۱) علاوه بر اینکه به فرمان خداوند غفور و رحیم کار بد یک برابر، و کار خوب ده برابر نوشـته می شود.(۲) ۱ . پیام قرآن، ج ۶، ص ۹۲ . ۲ . همان مدرک. صفحه ۱۳۶ ۳. حفـاظت از جانها برخی از ملائکه مأمور حفاظت از جان انسانها هسـتند. اگر توجّه کنیـد یک بچّه از دوران کودکی، مخصوصاً از هنگامی که راه می افتـد، تا زمانی که بزرگ می شود، هزاران خطر او را تهدیـد می کنـد، امّـا از غـالب این خطرها به سـلامت گـذر می کنـد. آیا این مسأله تصادفی است؟ خیر، بلکه ملائکه محافظ آنها را از خطرات حفظ کرده اند. اگر نبودند این گروه از ملائکه، کمتر بچّه ای سالم پا به سنین بالاتر می گذاشت. خداوند متعال این مأموریّت را در آیه ۱۱ سوره رعـد چنین توضـیح می دهد: «(لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللهِ ;)برای انسان مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سـرش او را از فرمـان خـدا = حوادث غیر حتمی حفظ می کننـد». ۴. قبض ارواح از جمله وظایف فرشـتگان قبض روح مردم به هنگام مرگ است. در آیه ۳۲ سوره نحل، مأموریّت مذکور چنین توصیف شده است: «(الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ;)همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه انـد ;به آنها می گویند: «سـلام بر شـما! وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام دادید». در ضـمن ـ همان گونه که گذشت ـ قابض الارواح فقط عزرائیل نیست، بلکه عزرائیل رییس آنهاست. ۵. نصرت مؤمنان فرشتگان مأموریّت دارند در مشکلات و سـختیها به یـاری مؤمنـان بشـتابند. این مطلب از آیه ۳۰ سـوره فصّـلت استفاده می شود. توجّه کنیـد: «(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ;)به یقین کسانی که گفتنـد: «پروردگار ما خداوند یگانه است»، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شـما وعده داده شده است». صـفحه ۱۳۷ نمونه ای از آنچه در آیه فوق آمـده، در جنگ بـدر و خنـدق اتّفاق افتاد. شمار مسلمانان در جنگ بدر ۳۱۳ نفر بود، در حالی که جمعیّت مشرکان سه برابر آنان بود. علاوه بر اینکه توان نظامی مسلمین قابل مقـایسه بـا کفّـار نبود، ولی پیـامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) به مسـلمین بشارت نصـرت و یاری فرشـتگان را داد، و مسـلمانان پیروز شدند. در جنگ خندق جمعیّت مشرکان هیچ تناسبی با تعداد کم و اندک مسلمانان نداشت، بدین جهت مسلمانان در شرایط سخت و خطرناکی قرارگرفته بودنـد. خداوند طبق آنچه در آیه ۲۶ سوره توبه آمـده، نیروهای کمکی خود را به یاری آنها فرسـتاد. در آیه مـذکور چنین می خوانیم: «(ثُمَّ أَنزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ;)سپس خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد ;و لشکرهایی فرستاد که شما نمی دیدید ;و کـافران را مجـازات کرد ;و این است جزای کـافران!». نتیجه اینکه نصـرت و یـاری مؤمنـان به هنگـام مشـکلات و سـختیها، از جمله وظـایف فرشـتگان است. بنـابراین مؤمنـان به هنگام فشارها و ناملایمات تنها نیسـتند. ۶. دربـانی بهشت گروهی از فرشـتگان دربارن

بهشت هستند. آیات ۲۳ و ۲۴ سوره رعـد به این مأموریّت فرشـتگان اشاره دارد. توجّه کنید: «(جَنَّاتُ عَدْن یَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَـلَحَ مِنْ آبَـائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِکَـةُ یَـدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِّنْ کُـلِّ بَـاب * سَـلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَـا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الـدَّارِ (؛)همان) باغهای جاویدان بهشتی که وارد آن می شوند ؛و همچنین پدران و همسـران و فرزندان صالح آنها ؛و فرشـتگان از هر دری بر آنان وارد می گردند (؛و به آنان می گویند:) سـلام بر شـما بخاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)!». و چه زیبا و پر افتخار است ورود به بهشتی که فرشـتگان به اسـتقبال انسان آیند و به وی خیر مقدم گویند. ۷. اداره جهان یکی از مهمترین وظایف فرشتگان اداره جهان خلقت و آفرینش صفحه ۱۳۸ است. عدّه ای از فرشـتگان مأمور بادها هستند. برخی از آنها مأمور باران هستند. تعـدادی دیگر مأمور ارزاق انسانها و خلاصه هر گروهی مأموریّتی بر عهـده دارنـد، به گونه ای که در سراسـر عالم پخش و پراکنده هسـتند. فرشـتگان در کلام امیرمؤمنـان حضـرت علی(علیه السـلام) در خطبه اوّل نهـج البلاـغه در مورد ملائکه می فرمایـد: «سـپس آسـمانهای بلنـد را از هم گشود، و آنها را مملوّ از فرشـتگان مختلف ساخت. گروهی از آنان همیشه در سـجودند و رکوع ندارند. و گروهی در رکوعند و قیام نمی کنند. و گروهی در صفوفی که هرگز از هم جدا نمی شود قرار دارند، و همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شونـد. هیـچ گاه خواب چشـمان آنها را فرا نمی گیرد، و عقلشان گرفتار سـهو و خطا نمی شود. بدن آنها به سـستی نمی گراید، و غفلت نسیان بر آنان عارض نمی شود. گروهی از آنان امنای وحی خدا، و زبان او بسوی پیامبرانند، و پیوسته برای رساندن حکم و فرمانش در رفت و آمدند. و جمعی دیگر حافظان بندگان اویند، و دربانان بهشتش. بعضی از آنها پاهایشان در طبقات پایین زمین ثـابت، و گردنهایشـان از آسـمان بالاـ گذشـته، و ارکـان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته، و شانه های آنها برای حفظ پایه های عرش خـدا آماده است ؛و در برابر عرش او چشـمهای خود را پایین افکنـده، و در زیر آن بالهای خود را به خود پیچیده اند». و در جای دیگر می فرمایـد: «در تمام این عوالم جای خالی وجود ندارد، مگر اینکه در آنجا فرشـته ای در حال انجام مأموریّت است؛ یا به تسبیح خداوند اشتغال دارد».(۱) فلسـفه آفرینش فرشـتگان سؤال: چرا خداوند فرشتگان را آفرید؟ خلقت این همه فرشته که در سرتاسـر جهان هستی فعالیّت دارند، چه فلسفه ای دارد؟ ۱ . نهج البلاغه، خطبه ۹۱ . صفحه ۱۳۹ پاسخ: آفرینش این بندگان شایسته خداوند فلسفه های متعدّدی دارد: ۱. خداوند با آفرینش فرشـتگان قدرت نمایی کرده، و عظمت خویش را به رخ بشر کشیده است. او می توانـد به مجرّد وضع حمل یک خانم، او را فوراً حامله کنـد، تا پس از مـدّت کوتاهی زایمان کنـد. امّا این کار را در مدّت نه مـاه انجـام می دهـد، تـا بشـر به عظمت قـدرت او در دوران بـارداری و مراحـل مختلف جنین پی ببرد. بنـابراین، اوّلین فلسـفه خلقت فرشتگان پی بردن به عظمت و قدرت خداوند است. ۲. فلسـفه دیگر اینکه بشر به عبادتهای ناقص و ناقابل خویش مغرور نشود، و بر خداوند منّت نگذارد، چرا که عبادتهای او در برابر عبادتهای مداوم و طولانی فرشـتگان چیزی نیست. نمازهای دست و پا شکسته ما در مقابل عبادت ملائکه که عالم را پر از تسبیح و تقدیس و رکوع و سـجود کرده اند، چه جایگاهی دارد؟! ۳. انسان خیال نکند او تنهـا مخلوق خـداست، بلکه فرشـتگان هزاران برابر جمعیّت انسانهـا هسـتند، و مراقب اعمال و رفتار و کردارمان می باشـند. خلاصـه اینکه فلسـفه آفرینش فرشـتگان، پی بردن به عظمت پروردگـار، احسـاس حقـارت و کوچکی انسان، و توجّه به اینکه او تنها مخلوق پروردگار نیست، می باشـد. ملائکه چگونه اند؟ بسـیاری از دانشـمندان آنها را موجوداتی جسـمانی (از نوع جسم لطیف) می دانند، بلکه علاّمه مجلسـی(رحمه الله) ادّعـای اجماع کرده که ملائکه اجسام لطیف نامرئی هسـتند.(۱) توضـیح اینکه: در عالم مادّه اجسام لطیف نـامرئی وجود دارد. از جمله آنهـا نیروی جـاذبه است، که هر چنـد مادّه است، امّا قابل رؤیت نمی باشـد. فرشـتگان نیز اجسام مـادّی نـامرئی هسـتند. البتّه می تواننـد به شـکل انسـان درآینـد، همان گونه که آن فرشـته در مقابل حضـرت مریم(علیها السـلام) به صورت یک جوان زیبا ظاهر شـد. ۱ . پیام امام، ج ۱، ص ۱۶۱ . صفحه ۱۴۰ بنابراین، طبق این نظریّه فرشـتگان اجسام لطیفِ نورانیِ نامرئی هستند که می توانند به اشکال مختلف درآیند. نظریّه دیگر، که جمعی از فلاسفه معتقد به آن هستند، این که فرشتگان مجرّد از جسمند و دارای اوصافی هستند که در جسم نمی گنجد. البتّه ظواهر آیات قرآن با نظریّه اوّل سازگارتر است. صفحه ۱۴۱

۳. سوگندهای سوره نازعات

توضیح

سوره نازعات سومین سوره ای است که سوگندهای پنجگانه دارد. این سوره، که هفتاد و نهمین سوره قرآن است، در جزء سی ام و پس از سوره نبأ قرار دارد. به این سوگندها توجّه کنید: سوگند به فرشتگانی که (جان مجرمان را به شدّت از بدنهایشان) بر می کشند، و فرشتگانی که (روح مؤمنان را) با مدارا و نشاط جدا می سازند، و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می کنند، و سپس بر یکدیگر سبقت می گیرند، وآنها که امور را تدبیر می کنند! سوگندهای این سوره نیز سربسته و اسرارآمیز و تفکّربرانگیز است. بدین جهت مفسّران شیعه و اهل سنّت تفسیرهای متعدّدی برای آن ارائه داده اند، که دو تفسیر آن را برای این بحث انتخاب کرده ایم.

تفسیر اوّل: گروههای از فرشتگان

(وَالنَّازِعَاتِ غَرْقاً) «نازعات» یعنی آنها که بیرون می کشند. «غَرْق» و «غَرَق» دو صفحه۱۴۲ معنای متفاوتی دارند. غَرَقْ به معنای غرق شدن در آب است. بنابراین استعمال غَرْق در این گونه موارد صحیح نیست، بلکه عبارت صحیح غَرَق است. همان گونه که در داستان غرق شدن فرعون در رود نیل می خوانیم: (حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ).(۱) نتیجه اینکه غَرَقْ به معنای غرق شدن در آب است. امّا غَرْق به معنای انجام کاری با شدّت تمام است. در قدیم که از تیر و کمان در جنگها و شکارها استفاده می کردند هر گاه شخصی تیر را در کمان می نهاد، و با تمام قدرت زه را به عقب می کشید، تعبیر به غَرْق و إغراق می کردند. اصطلاح «إغراق» که هم اکنون در بین مردم متداول است نیز از همین ریشه است، و معنای آن این است که تمام توانش را برای تفهیم منظورش بکار می گیرد. با توجّه به آنچه در تفسیر دو لغت «نازعات» و «غرق» گفته شد معنای آیه شریفه چنین می شود: قسم به آن گروه از فرشتگان که با شدّت و خشونت، و با قدرت تمام ارواح بدکاران و مجرمان را از بدن آنها جدا می کنند. «(وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً ;)قسم به فرشتگانی که به ملایمت و آرامی روح بندگان صالح و شایسته خدا را قبض می کنند». این آیه شریفه درست نقطه مقابل آیه قبل است. «(وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً ;)سوگند به فرشتگانی که پس از قبض ارواح، شروع به حرکت و پرواز می کنند، تا ارواح قبض شده را به عالم ملکوت ببرند». «(فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً ;)قسم به فرشتگانی که به هنگام پرواز به عالم ملکوت و در حال حمل ارواح، از یکدیگر سبقت می گیرند، و قصد دارند زودتر به مقصد برسند». «(فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً ;)سوگند به ملائکه و فرشتگانی که عهده دار تدبیر امور جهان هستی هستند، و به فرمان پروردگار جهان را اداره می کنند». ۱ . یونس، آیه ۹۰ . صفحه ۱۴۳ مقسم له چیست؟ سؤال: طبق تفسیر اوّل قسم های پنجگانه روشن شد، و ابهام و پیچیدگی آن برطرف گردید، امّا این قسم ها برای چیست؟ و مقسم له چه می باشد؟ پاسخ: مقسم له در این سوره ذکر نشده است، ولی از آیاتی که پس از قسم های پنجگانه آمده می توان فهمید که مقسم له چیست. دانشمندان و مفسّران جمله های مختلفی در تقدیر گرفته اند، در یک عبارت ساده می توان گفت: جمله محذوف به شرح زیر است: «ان البعث حق» یا «ان الحیاة بعدالموت حق» یعنی سوگند به آن گروه های پنجگانه فرشتگان (که مأموریّتهای بسیار مهمّی دارند) روز رستاخیز و زندگی پس از مرگ حق است، و بدون شک روزی رخ خواهد داد. پیامهای سوگندهای پنجگانه نخستین پیام قسم های مذکور این است که: ای انسان! خداوندی که قادر است این همه فرشتگان را با مأموریّتهای متفاوت خلق کند، او قادر بر معاد و بازگرداندن حیات و زندگی به انسانهای مرده پس از رستاخیز نیز خواهد بود. به تعبیر دیگر، پیام نخست این قسم ها قدرت مطلقه و سیطره کامله حضرت حق بر تمام جهان هستی، و همه امور از جمله زنده کردن مردگان است، و اینکه معاد چیز غریبی نمی باشد. شبیه این مطلب در آیات زیادی از قرآن مجید به چشم می خورد، از جمله در آیات پایانی سوره یاسین می

خوانیم: روزی عربی بیابانی، در حالی که استخوانی پوسیده در دست داشت، خدمت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) رسید. آن مرد در جلوی چشمان حضرت، استخوان پوسیده را خرد کرد، و روی زمین ریخت، سپس خطاب به حضرت عرض کرد: چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را دوباره زنده کند؟! خداوند متعال در پاسخ او، خطاب به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) فرمود: «(قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ;)بگو: «همان کسی آن را صفحه۱۴۴ زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید، و او به هر مخلوقی داناست».(۱) آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، نمی تواند همانند انسانهای خاک شده را بیافریند؟! خداوند برای آفرینش چیزی نیاز به مقدّمات و تهیّه کردن شرایط و اسباب و لوازم ندارد، بلکه هر گاه آفرینش چیزی را اراده کند، کافی است بگوید: «موجود باش!»(۲) آن نیز بی درنگ موجود می شود. بنابراین شکی در قدرت خداوندی که مالکیّت و حاکمیّت همه چیز در دست اوست، و همگان به سوی او باز می گردند، نداشته باشید. نتیجه اینکه اوّلین پیام سوگندهای پنجگانه، یادآوری قدرت خداوند بر همه چیز از جمله معاد است. پیام دیگر این قسم ها توجّه به مرگ و مسأله قبض روح است. خداوند می خواهد در سایه این قسم باور انسانها را نسبت به مرگ تقویت کند، تا این باور عامل تربیتی مهمّی برای وی گردد. انسان باید بپذیرد که لحظه بسیار حسّاسی بنام مرگ را در پیشرو دارد، و جملاتی مانند «خدا نکند»، «دور از جناب شما»، «گوش شیطان کر» و مانند آن تعارفاتی بیش نیست، که گاه انسان را از این حقیقت بی چون و چرا غافل می کند. مرگ حقیقتی است انکارناپذیر، که دیر یا زود دامنگیر ما خواهد شد. و به قول معروف «شتری است که در خانه همه خوابد» ممکن است دیر و زود داشته باشد، امّا قطعاً سوخت و سوز ندارد. مردم به هنگام مرگ و جان دادن بر دو دسته اند: عدّه ای با خشم و غضب و شدت مأموران مرگ روبه رو می شوند، و به سختی جان می سپارند ;همان گونه که در سوگند اوّل اشاره شد. و دسته دوم با استقبال و خوشرویی و ملایمت و ملاطفت قابضان ارواح مواجه می شوند، همان طور که در سوگند دوم شرح آن داده شد. دو آیه دیگر از قرآن مجید نیز مؤیّد ادّعای فوق است. توجّه کنید: ۱ . یس، آیه ۷۹ . ۲ . یس، آیه ۸۲ . صفحه ۱۴۵ در آیه ۲۷ سوره محمّد چگونگی قبض روح مجرمان بدین صورت ترسیم شده است: «(فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ ;)حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و پشت آنان می زنند (و جانشان را می گیرند)؟!» و در مورد چگونگی قبض روح مؤمنان در آیه ۳۲ سوره نحل می خوانیم: «(الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ;)همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند ;به آنها می گویند: «سلام بر شما! وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید». حقیقت این است که مرگ چیز وحشتناکی نیست، بلکه اعمال ما وحشتزاست، آینده تاریکی که برای خود ساخته ایم، مرگ را کریه جلوه می دهد. اگر آینده روشن بود، از مرگ باکی نبود. حضرت علی(علیه السلام) در خطبه پنجم نهج البلاغه، که بیانگر شکوه آن حضرت از بهانه جویان است، می فرماید: «من در مقابل شما مردم بهانه جو چه کنم؟ اگر برای بازپس گیری خلافت، که حقّ مسلّم من است شمشیر بکشم، مرا متّهم به دنیاپرستی و تلاش برای رسیدن به جاه و مقام می کنید. و اگر از آن صرفنظر کرده، سکوت اختیار نمایم، خواهید گفت: علی از مرگ وحشت دارد!» حضرت سپس عقیده اش را درمورد مرگ چنین بیان می کند: «وَاللهِ لَابْنُ اَبی طالِب آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ اُمِّهِ ;به خدا سوگند علاقه من به مرگ و شهادت، از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است!» چه تشبیه جالبی! و چه بیان رسا و زیبایی! زیرا تمام هستی کودک شیرخوار از پستان مادر است. حتّی مهر و محبّت و عواطف انسانی از طریق شیر مادر به طفل منتقل می گردد و لهذا عواطف انسانی اطفالی که از شیر مادر محرومند، ضعیف است. صفحه ۱۴۶ هنگامی که مادر پستان را به دهان نوزادش می گذارد، گویا تمام دنیا را به او داده است، و هنگامی که از او جدا می کند با تمام وجود گریه می کند، گویا تمام هستی خود را از دست داده است. با این حال مرگ برای حضرت آنقدر شیرین است که آن را محبوبتر از پستان مادر نسبت به طفل شیرخوار توصیف می کند. این نوع بینش نسبت به مرگ، نتیجه اعمال صالح و آینده روشن انسان است. جنگ احد، میدان بسیار خطرناکی بود، و تنها نبردگاهی بود که مسلمانان

شکست خوردند. زیرا پیروزی اوّلیّه بر اثر تخلّف عدّه ای از سربازان اسلام تبدیل به شکست سختی شد. شکستی که حاصل آن شهادت هفتاد تن از افسران و سربازان رشید اسلام بود. افسری همچون حمزه سیّدالشّهدا، که به بدترین وجه او را به شهادت رساندند ;شکمش را پاره کردند، جگرش را بیرون آوردند، و حتّی قصد خوردن آن را داشتند (که به لطف و عنایت پروردگار موفّق بر این کار نشدند) و حتّی گوش و بینی آن حضرت را قطعه قطعه کردند! اکنون که انسان به مدینه منوّره مشرّف می شود، و به زیارت مرقد مطهّر و بی چراغ حمزه می رود، و آن صحنه ها را تصوّر می کند، علیرغم گذشت هزار و چهارصد سال از آن واقعه، احساس می کند که قلبش فشرده شده، و از آن همه قساوت و سنگدلی متأثّر می گردد. پس از پایان جنگ، و بازگشت کفّار و مشرکان به مکّه، علی(علیه السلام) که تنها شخصی بود که تا آخرین لحظه از پیامبر(صلی الله علیه وآله)دفاع کرد، با حالت غم و اندوه خدمت آن حضرت رسید. پیامبر(صلی الله علیه وآله) پرسید: علی! چرا اندوهگین هستی؟ علی(علیه السلام) عرض کرد: چطور غمگین نباشم، در حالی که حمزه و دیگر سربازان به فیض بزرگ شهادت نائل شدند، و این توفیق نصیب من نشده است. علی(علیه السلام) نه تنها از مرگ نمی ترسد، و آن را کریه و بدمنظر نمی داند، بلکه به استقبال آن می رود، و از اینکه شهادت نصیبش نشده گله و شکایت می کند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «اَبْشِرْ فَاِنَّ الشَّهادَةَ مِنْ وَرائِکَ ;علی جان به تو بشارت می دهم که صفحه۱۴۷ در بستر نخواهی مرد، و سرانجام شربت شهادت خواهی نوشید».(۱) حضرت سپس فرمود: یا علی! صبر تو در برابر مرگ چگونه است؟ حضرت علی(علیه السلام) عرض کرد: اینجا جای مصیبت و صبر نیست، بلکه جای بشارت و شکر است. این، یک نوع نگرش به مرگ است، و البتّه از نوع بهترین آن و با این نگرش انسان براحتی جان می دهد. امّا آن کس که پرونده اعمالش سیاه است، و زاد و توشه ای برای آن جهان تهیّه نکرده، و وابستگی های فراوانی نسبت به دنیا برای خود ایجاد کرده، نمی تواند به راحتی جان دهد، و ممکن است ساعتها بلکه روزها جان بکند. نقل می کنند شخصی مدّت زیادی در حال احتضار بود، و جان به جان آفرین تسلیم نمی کرد! حتّی حاضر به ادای شهادتین نبود، و این تعجّب همگان را برانگیخته بود. تا اینکه پس از مدّتی شنیدند که زیر لب چیزی می گوید. دقّت کردند، متوجّه شدند می گوید: «آن کیسه را بیاورید!» اطرافیان مات و مبهوت شدند، و از همدیگر پرسیدند: «آن کیسه چیست؟» خانواده اش گفت: «کیسه ای است که سکّه های طلا داخل آن است، و شوهرم بی اندازه به آن علاقمند و وابسته است!» کیسه مزبور را آوردند، آن را روی سینه اش گذاشت، و بی آنکه شهادتین بگوید جان داد! حضرت علی(علیه السلام) در خطبه همّام می فرماید: «وَ لَوْلاَ الاَجَلُ الَّذی کَتَبَ اللهُ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْواحَهُمْ فی اَجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَیْن، شَوْقاً اِلَی الثَّوابِ، وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقابِ ;اگر اجل معیّن که خداوند تعیین کرده نبود، یک لحظه مرغ روح متّقین و انسانهای پرهیزکار در زندان بدنشان باقی نمی ماند».(۲) ۱ . بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۱ و ج ۴۱، ص ۷ . ۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ . صفحه ۱۴۸ آری! روح آنان حتّی یک چشم بر هم زدن از شوق پاداش و ترس کیفر در جسمشان آرام و قرار نمی گرفت. روزی جوان خوش قامت و رعنایی در حرم مطهر حضرت معصومه(علیها السلام) نزد من آمد، و از من خواست دعا کنم خداوند شهادت را نصیبش کند! گفتم: از خدا می خواهم که به من و شما عمر طولانی توأم با موفقیّت و بندگی عنایت فرماید، و در آخر عمر نیز شهادت نصیبمان شود. گفت: دعا کن در جوانی شهید شوم، چرا که شهادت در جوانی لذّت دیگری دارد! این میوه درخت ایمان و تقواست، و چنین جوانان برومندی ذخیره های طلایی کشور به هنگام بروز خطرات و ظهور مشکلات هستند. چنین جوانی از هزاران جوانی که خدای ناکرده آلوده به بعضی چیزها یا کارها هستند، با ارزشترند. تلاش دشمن، که با تمام امکانات و نیرو به میدان آمده و امروز شمشیر را از رو بسته، و علناً عناد و دشمنی می کند، این است که چنین جوانانی را آلوده کند. اگر موفّق شود ایمان چنین جوانان با شعوری را تباه کند، عزّت و آبرو و دین و مملکت و حیثیّت ما در معرض خطر قرار می گیرد. و چنانچه ما در تقویت چنین انسانهای با ایمانی موفّق شویم، و بتوانیم بذر پربرکت ایمان را در دل آماده دیگر جوانان هم بکاریم، بدون شک دشمن را ناکام خواهیم کرد.

تفسیر دوم: مجاهدان راه خدا

(وَالنَّازِعَاتِ غَرْقاً ;)قسم به گروههای مجاهدان در راه خدا، که از خانه و زندگی و زن و فرزند و جاذبه های دنیا به شدّت دل کنده، و تصمیم می گیرند در جبهه جنگ شرکت کنند. (وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً ;)سوگند به مجاهدانی که پس از تصمیم به جهاد، آهسته آهسته رو به سوی میدان جنگ می آورند، و برای رضای پروردگار بدان سمت حرکت می کنند. (وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً ;)قسم به جهادگرانی که کم کم به حرکت خود سرعت صفحه ۱۴۹ می بخشند و گامها را محکمتر بر می دارند و با عزمی راسخ به حرکت خویش ادامه می دهند. (فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً ;)مجاهدانی که نه تنها مسیر خویش را انتخاب کرده و با عزم و اراده قوی به آن سو حرکت می کنند، بلکه در رسیدن به قرب الی الله جهت مواجهه با دشمن از دیگر همرزمان خویش سبقت می گیرند. (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً ;)سوگند به رزمندگان مخلصی که امور جنگ و جبهه را تدبیر می کنند ;دشمن را شناسایی نموده، و برای هر قسمتی از میدان نبرد به مقتضای شرایط آن تاکتیک خاصّی اجرا می کنند. سنگرها را مستحکم نموده، تا در برابر هجومهای احتمالی دشمن تاب مقاومت داشته باشند. پست های نگهبانی مناسب، و همچنین کمین های ایذایی و شناسایی می گذارند. و خلاصه نسبت به همه امور جنگ برنامه ریزی می کنند. طبق تفسیر دوم سوگندهای پنجگانه در مورد مجاهدان راه خدا و کارهای آنهاست. برخی نیز معتقدند که قسمهای مذکور در مورد مرکب و اسبهای جنگجویان و رزمندگان است. اسبهایی که بخاطر گام نهادن در جبهه جنگ، و حمل دلاور مردان عرصه های خون و شهادت، آن قدر ارزش و اهمیّت پیدا کرده که خداوند به حالات مختلف آنها قسم خورده است، همان گونه که در سوره عادیات نیز به اسبهای میدان نبرد سوگند یاد شده است. ولی به اعتقاد ما با توجّه به قسم پنجم (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً) سوگندهای مذکور مربوط به مجاهدان و رزمندگان است، نه اسبهای آنها ;زیرا مرکبها که توان تدبیر امور ندارند، بلکه این مجاهدان هستند که برنامه ریزی می کنند. بنابراین، سوگندهای پنجگانه مربوط به مجاهدان است، و از آنجا که جهاد با دشمن از دیدگاه اسلام اهمیّت ویژه ای دارد، خداوند نه تنها به مجاهدان، بلکه به حالات مختلف آنها نیز سوگند یاد کرده است. صفحه ۱۵۰ پیام سوگندها طبق تفسیر دوم از سوگندهای بالا- استفاده می شود که جهاد در جهان بینی توحیدی اهمیّت فراوانی دارد. جهاد موجب عزّت و قدرت و شوکت مسلمین، و باعث ضعف و شکست و حقارت دشمنان دین است. به همین جهت دشمنان تلاش گسترده ای می کنند که فرهنگ جهاد را از مسلمین بگیرند. و از جمله این تلاشهای مذبوحانه توصیه آنها به کشورهای اسلامی مبنی بر حذف آیات مربوط به جهاد و شهادت و ذمّ یهود از کتابهای درسی دانش آموزان و دانشجویان است! و این مطلب اهمیّت فوق العاده جهاد و شهادت را آشکار می سازد. در قرآن مجید آیات فراوانی در مورد جهاد وجود دارد، ولی سه آیه آن بسیار الهام بخش است. توجّه کنید: ۱. خداوند متعال در آیه ۱۷۰ و ۱۶۹ سوره آل عمران خطاب به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)می فرماید: «(وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ * فَرِحِینَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ ;)ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند ;و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند = مجاهدان و شهیدان آینده، خوشوقتند (;زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند ;و می دانند) که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت». دانش آموزان مسلمان با خواندن چنین آیات امیدبخشی برای حرکت به سوی میدان جنگ لحظه شماری می کنند. لهذا دشمن پیشنهاد حذف آن را از کتابهای درسی می دهد. ۲. تابلوی جهاد، در آیه ۱۱۱ سوره توبه به شکل زیباتری ترسیم شده است. صفحه ۱۵۱ توجّه کنید: «(إِنَّ اللهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْرَاةِ وَالاِْنجِیلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُمْ بِهِ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ;)خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (;به این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند ;این وعده حقّی

است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده ;و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید ;و این است آن پیروزی بزرگ!». تعبیراتی که در این آیه شریفه آمده بسیار حساب شده و دقیق و زیباست. در این تجارت پرسود و بی سابقه، خریدار پروردگار متعال، و متاع، اموال و جانهای رزمندگان، و قیمت کالا، بهشت جاودان، و سند معامله در محضرهای مهمّی چون تورات و انجیل و قرآن، سه کتاب مهم آسمانی، تنظیم شده است! آیا در جای دیگر چنین معامله ای سراغ دارید؟ خریدار این کالاها کسی است که خودش آن را به ما بخشیده، ولی در عین حال، حاضر است همان چیز را به بالاترین قیمت بخرد، نه تنها می خرد که سند هم می دهد، علاوه بر این تأکید می کند که در وعده هایش هیچ تخلّفی راه ندارد. با اندکی تفکّر و اندیشه پیرامون آیه مذکور تصدیق خواهید کرد که این آیه چقدر الهام بخش است. مسلمانان صدر اسلام، با الهام از همین آیات موفّق شدند بر همه دشمنان پیروز شده، و در مدّت کوتاهی قلوب بیشتر مردم دنیا را تسخیر نمایند. ۳. سومین آیه مورد بحث، آیات ۱۰ تا ۱۳ سوره صف است. توجّه کنید: «(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی تِجَارَةٍ تُنجِیکُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَأَنفُسِکُمْ ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِنْ کُنتُمْ تَعْلَمُونَ * یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَیُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهَارُ وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ صفحه ۱۵۲ عَدْن ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ * وَأُخْرَی تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِیبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ ;)ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی بخشد؟! به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید ;این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید. (اگر چنین کنید) گناهانتان را می بخشد، و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد ;و این پیروزی عظیم است و (نعمت) دیگری که آن را دوست دارید (به شما می بخشد)، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است ;و مؤمنان را بشارت ده (به این پیروزی بزرگ)!». اگر در سرتاسر قرآن مطلبی در مورد جهاد جز سه مورد مذکور نبود، برای اهمیّت جهاد کافی بود. اکنون می فهمیم که چرا خداوند بزرگ به گروهها و طوایف مختلف مجاهدان قسم یاد کرده است. جهاد در فرهنگ غنیّ اسلام آن قدر مهم است، که حتّی اگر کسی برای دفاع از اموال و دارایی خود با دشمن درگیر شده، و جان خود را از دست دهد، شهید محسوب می شود. (مَنْ قُتِلَ دُونَ مالِهِ فَهُوَ شَهیدٌ).(۱) اگر مسلمانان، مخصوصاً جوان غیور و دلاور، این آیات و روایات را بخوانند، هرگز در برابر غارت و چپاول بیگانگان سکوت نخواهند کرد، و اجازه نخواهند داد که اجانب براحتی سرمایه و هستی آنها را غارت کنند. اسلام دایره جهاد را آن قدر گسترش داده که اگر شخصی در مقابل کسی که قصد سوئی نسبت به ناموس او دارد به مقابله برخیزد، و دفاع جز به قتل مهاجم ممکن نباشد، می تواند او را بکشد.(۲) این تعلیمات اسلام است که دشمن را به وحشت انداخته، و دائماً برای مقابله با

۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب الدفاع، باب ۱، ح ۱ و ۲. ۲ . همان مدرک، باب ۳، ح ۱ . صفحه ۱۵۳ اسلام توطئه می کنند. بنابراین، اگر دشمن سفارش می کند که آیات جهاد و شهادت و ذمّ یهود از متون درسی دانش آموزان حذف شود، ما باید چنین آیاتی را گسترش دهیم، وجوانانمان را هر چه بیشتر با آن آشنا کنیم. و به فرموده امام خمینی(قدس سره): «دشمن هر چه گفت، ما بر عکس آن عمل نماییم». سؤال: آیا جهاد نوعی خشونت نیست؟ پاسخ: دشمن هنگامی که در مقابله مستقیم با ارزشهای اسلامی توفیقی بدست نمی آورد، سعی دارد با لکّه دار کردن ارزش های مورد نظر، آن را از کارآیی لازم بیندازد. و از آنجا که در مسأله جهاد موفّق به حذف آن از قلب و دل مسلمانان نشده، سعی دارد چهره زیبای جهاد را زشت جلوه دهد. بدین جهت آن را نوعی خشونت معرّفی کرده است، در حالی که چنین نیست. دستور جهاد در آیه شریفه ۱۹۰ سوره بقره آمده است. آیه مذکور را ذیلا نقل می کنیم، شما خود در این مورد قضاوت کنید: «(وَقَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لاَ یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ ;)و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند نبرد کنید ;و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدّی کنندگان را دوست ندارد». یعنی اگر اسرائیل حمله کرد، و کشورهای اسلامی را اشغال نمود، و قبله اوّل مسلمین را گرفت، و مردم را از شهر و دیارشان آواره کرد، و

خانه های آنها را بر سرشان ویران نمود، مسلمانان باید با چنین دشمن خون آشامی بجنگند، و از حقّ خود دفاع کنند، ولی در عین حال از حدّ خود تجاوز ننمایند، با اُسرا ملایمت کنند، در میدان جنگ آب آشامیدنی دشمن را آلوده نکنند، درختها را آتش نزنند، متعرّض زنان و کودکان و بیماران و پیران نشوند. آیا این گونه جهاد کردن خشونت است؟ اگر در نظام آفرینش دقّت کنیم، خواهیم دیدکه جهاد یک قانون طبیعی است. چرا که تمام موجودات زنده در سراسر عالم از خود دفاع می کنند، و براحتی تسلیم صفحه۱۵۴ نمی شوند. درختانی که در معرض طوفانهای شدید هستند، با تقویت ریشه های خویش به مبارزه با طوفانها می پردازند. اگر دقّت کنیم برگ معدود درختانی که در دل کویر خشک و سوزان قامت بر افراشته، نسبت به درختانی که در کنار نهرها و رودخانه ها وجود دارد پهن تر، و لایه ای از کرک روی آن را گرفته است. این، عامل دفاعی این درخت در برابر کم آبی، و گرمای طاقت فرسای کویر است، تا بتواند مدّت بیشتری مختصر آبی که در طول سال نصیبش می شود را حفظ کند. بنابراین، چنین درختی نیز در مقابل بی آبی مبارزه می کند. تمام جانداران نوعی سلاح طبیعی دفاعی در اختیار دارند ;یکی مثل آهو قدرت بالایی برای فرار دارد، دیگری همچون گرگ دندانهای تیزی جهت دفاع دارد، برخی با شاخهای خود به مبارزه می پردازند، جوجه تیغی با تیغ های موجود بر سطح بدنش از خود دفاع می کند، برخی با نیش زهردار و دردآور محافظ خود هستند، و خلاصه هر حیوانی وسیله دفاعی مناسبی در اختیار دارد. خداوند متعال در بدن ما انسانها نیز نیروهای دفاعی قوی و وظیفه شناسی را خلق کرده، که اگر نبود آدمی بسرعت انواع بیماریها را در خود جمع می کرد. میلیونها میلیون سرباز فداکار، بنام گلبولهای سفید خون، وظیفه دفاع از جسم ما را بر عهده دارند، زیرا در طول شبانه روز میکروبها و ویروسهای فراوانی از طریق آب، غذا و اکسیژن وارد بدن ما می شود. ممکن است در آنِ واحد در درون خون ما میکروب مالاریا، حصبه، سرطان و انواع دیگر میکروبها باشد، امّا آنچه باعث می شود مبتلا به بیماری نشویم فداکاری گلبولهای سفید است. آیا کار گلبولها خشونت است؟ آیا هیچ عقل و منطقی آنها را به این اتّهام متّهم می کند؟ کسانی که پیوند کلیه می زنند باید تا مدّتی در یک اطاق کاملا استرلیزه که تمام محیط آن بدون میکروب است تنها بسر ببرند، حتّی کسانی که می خواهند با او ملاقات کنند باید با لباس مخصوص و ماسک ویژه و در شرایط خاص به عیادتش بروند. علّت این کار آن است که بدن در مقابل کلیه جدید، که آن را بیگانه می داند، مقاومت می کند و براحتی آن را نمی پذیرد. صفحه ۱۵۵ باید مدّتی بگذرد تا به آن عادت کند و حساسیّت از بین برود. پزشکان برای اینکه در این مدّت گلبولها خیلی مقاومت نکنند، با داروهای مخصوص آنها را ضعیف می کنند، بدین جهت سیستم دفاعی بدن ضعیف می شود و نیاز به مراقبت ویژه دارد. اهمیّت کار گلبولهای سفید آن قدر فراوان است که اگر یک روز اعتصاب کنند، یا عوامل داخلی یا خارجی آنها را تضعیف کند، دشمن (که همان میکروبها و ویروسهاست) بر بدن مسلّط می شود. نیروی دفاعی هر شخص یا جمعیّتی تضعیف شود، دشمن بر او مسلّط می گردد. بنابراین ما برای جلوگیری از تسلّط و نفوذ دشمن، ناچاریم آیات جهاد و شهادت را در متن زندگی خود وارد کنیم، تا در سایه آن همواره نیروی دفاعی ما آماده مبارزه با دشمن باشد. خلاصه اینکه دفاع یک قانون طبیعی است، و خشونت محسوب نمی شود. ابرمرد جهاد و شهادت! نقش جهاد و سپس شهادت حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در شکل گیری و پیشرفت اسلام به قدری زیاد بود که به جرأت می توان گفت بدون آن ظاهراً اسلام سر نمی گرفت، و توفیق مهمی کسب نمی کرد. به یک نمونه آن توجّه کنید: جنگ اُحد که بر اثر بی انضباطی و دنیاپرستی جمعی از لشکریان اسلام منتهی به شکست سربازان اسلام شد، میدان آزمایش سختی برای راست قامتان با ایمان بود. دشمن از همان نقطه ای که سربازان بی انضباط مسلمان مأموریّت خود را ترک کرده بودند، بر سپاهیان اسلام یورش برده، آنها را محاصره کرد. عدّه ای به شهادت رسیدند، و عدّه ای فرار را بر قرار ترجیح دادند، و براحتی در این آزمایش سرافکنده شده، و بعداً مورد سرزنش و مذمّت برخی از آیات قرآن قرار گرفتند. علی(علیه السلام)می گوید: به اطرافم نگاه کردم هیچ کس را ندیدم ;حتّی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)! با خود گفتم: ممکن است برخی از مسلمانان ضعیف الایمان فرار کنند، ولی پیامبر(صلی الله علیه وآله) هرگز فرار نمی کند، امّا نمی دانم در کجای میدان است. من

باید به تکلیفم عمل کنم. غلاف شمشیر را شکستم صفحه ۱۵۶ یعنی شمشیر را در این میدان غلاف نخواهم کرد ;بلکه آن قدر می جنگم تا شهید شوم. مشغول مبارزه شدم، و در ضمن مبارزه به دنبال پیامبر خدا بودم. به گوشه ای از میدان رسیدم. ناگهان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با پیشانی مجروح و دندان شکسته مشاهده کردم. گویا دشمن تصمیم گرفته بود کار را یکسره کند، و پیامبر را از میان بردارد. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) فرمودند: «علی جان! در همین نقطه مبارزه کن، و در ضمن از من محافظت بنما». من بودم و پیامبر و دشمنان مسلّح. همچون پروانه بر گرد شمع وجود مبارکش می گشتم، و از جان عزیزش دفاع می کردم. این دفاع جانانه تا آنجا ادامه داشت که دشمن از دستیابی به هدف نهایی مأیوس شد، و مجبور به عقب نشینی گشت. آتش جنگ فرو نشست. خدمت حضرت رسیدم. عرض کردم: یا رسول الله! در طول مبارزه و به هنگام دفاع از شما ضربات فراوانی بر من وارد شد، ۱۶ ضربه آن بسیار محکم بود به گونه ای که چهار بار نقش بر زمین شدم! امّا هر دفعه که به زمین می افتادم شخصی خوشبو و خوشرو زیر بغلم را می گرفت، و بلندم می کرد، و مرا به ادامه مبارزه و دفاع تشویق می کرد. یا رسول الله! آن شخص که بود؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: یا علی! چشمت روشن! او جبرئیل امین، پیک مخصوص وحی خدا بود که به کمک تو می آمد.(۱) ۱ . سیره حلبی، ج ۲، ص ۵۳۱ (به نقل از مظهر ولایت، ص ۳۳۳) . صفحه ۱۵۷

۴. سوگندهای سوره فجر

توضیح

به سپیده دم سوگند، و به شبهای دهگانه، و به زوج و فرد، و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است)، آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمّی برای صاحبان خرد نیست؟!

شرح و تفسیر: تفکّر و اندیشه

اشاره

سوگندهای این سوره نیز سربسته است ;علاوه براینکه مقسم له هم اجمال و ابهام دارد. اضافه بر این دو ابهام، رابطه بین مقسم به و مقسم له نیز سربسته است. و همان گونه که قبلا نیز گذشت، هدف از این اجمال و ابهام به جریان انداختن افکار مردم است. اساساً یکی از فلسفه های آیات متشابه قرآن بکار انداختن اندیشه و تفکّر مخاطبان آن است. اندیشه و تفکّر آن قدر مهم است که حضرت علی(علیه السلام) می فرماید: «اَلْفِکْرُ مِرْآةٌ صافِیَةٌ ;فکر و اندیشه آیینه صاف و بدون زنگار است».(۱) اگر این آیینه با هوا و هوس آمیخته نشود می توان راه سعادت را در آن دید، و در آن مسیر گام زد، و راه ۱ . میزان الحکمة، ج ۸، باب ۳۲۵۲، ح ۱۶۲۰۸ . صفحه ۱۵۸ شقاوت و بدبختی را توسّط آن کشف کرد و آن را بست. امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «اَلْفِکْرُ مِرْآةُ الْحَسَناتِ وَ کَفّارَةُ السَّیِّئاتِ ;فکر آیینه رسیدن به حسنات و خوبیها، و کفّاره سیّئات است».(۱) بهر حال، اسلام شدیداً طرفدار تفکّر و اندیشه است، چرا که گاه با یک لحظه تفکّر مسیر زندگی انسان عوض می شود. همانند حرّ بن یزید ریاحی که تفکّر از او، که جهنّمی بود، یک بهشتی ساخت.

سوگندهای پنجگانه و اعمال حج

در مورد قسمهای این سوره نیز تفسیرهای مختلفی ارائه شده است. از جمله، برخی از مفسّران آن را به مراسم باشکوه زیارت خانه

خدا تفسیر کرده اند. (وَالْفَجْرِ ;)قسم به فجر صبحگاهان، هنگام درخشیدن اوّلین سپیدی که دل سیاهی شب را می شکافد. منظور از فجر صبحگاهان، فجر صبح روز عید قربان است، چرا که در آن هنگام غوغای عجیبی در مراسم حج برپاست، جمعیّت حاضر در مشعرالحرام، که منتظر طلوع فجر هستند، و همه در حال راز و نیاز با خدای خویش هستند، پس از طلوع فجر اندکی در مشعر وقوف کرده، سپس گروه گروه به سمت منی حرکت می کنند ;همچون سیلی خروشان و چشمه ای جوشان. می روند تا در منی رمی جمرات، و سپس قربانی، و پس از آن تقصیر کنند. آری! قسم به طلوع فجر صبح روز عید قربان که آن صحنه های پرشکوه و بیادماندنی در آن خلق می شود. (وَلَیَالٍ عَشْرٍ ;)و سوگند به شبهای دهگانه که از اوّلین شب ذی الحجّه آغاز و به شب عید قربان ختم می شود. در این ده شب جنب و جوش عجیبی در بین حجّاج به چشم می خورد. عدّه ای که تازه به مکّه رسیده اند، مشغول اعمال عمره مفرده هستند. عدّه زیادی که فارغ از اعمال عمره شده اند، به طوافهای مستحبّی می پردازند. و عدّه ای نیز آماده رفتن به صحرای عرفات می شوند. ۱ . میزان الحمکمهٔ، ج ۸، باب ۳۲۵۲، ح ۱۶۲۱۰ . صفحه ۱۵۹ قسم به آن ده شب و روزی که هنگامه جنب و جوش مسلمانان جهت مراسم زیارت خانه خداست. (وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ;)قسم به زوج و فرد! این قسم نیز اشاره به مراسم حج است. منظور از «شفع» روز هشتم(۱) ذیحجّه است که حجّاج در آستانه حرکت به عرفات هستند. عدّه ای شب را در منی بیتوته می کنند، و صبحگاهان به سمت عرفات حرکت می نمایند، و عدّه ای نیز صبح روز هشتم از شهر مکّه عزم عرفات می کنند. و منظور از «وتر» روز نهم ذیحجّه است. آن روز که حجّاج در صحرای عرفات حال عجیبی دارند، مخصوصاً آن هنگام که دعای عالیهٔ المضامین عرفه قرائت می شود. دعایی که بدون شک از والاترین دعاهاست. در آن صحرا و آن ساعات، به اهل معرفت شور و حالی می دهد که قابل توصیف نیست، شور و حالی که در غیر آن مکان حاصل نمی شود. آری! سوگند به روز هشتم و نهم ذی الحجّه که دو روز پر مشغله و مملوّ از ذکر خداست. (وَاللَّیْلِ إِذَا یَسْرِ ;)قسم به شب، هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند. منظور از این شب، شب دهم ذی الحجّه است، که غوغای عجیبی دارد. غروب روز نهم ذی الحجّه که مراسم وقوف به عرفات پایان می پذیرد، چند میلیون زائر از جا کنده می شوند، و همچون سیلی خروشان به سمت مشعرالحرام حرکت می کنند. حدود ده جادّه بزرگ و اتوبان برای ماشینها، و جادّه های فراوانی برای پیاده ها جهت عزیمت به مشعرالحرام در نظر گرفته شده است. امّا بر اثر کثرت زوّار، گاه طیّ مسیر کوتاه بین عرفات و مشعر ۸ تا ده ساعت به طول می کشد! هنگامی که انسان ترافیک سنگین و خسته کننده را پشت سر می گذارد، و وارد صحرای مشعر می شود، گویا ۱ . این روز را «یوم الترویه» نیز می گویند. چون در گذشته حجّاج در این روز برای آشامیدن، غسل، وضو، طهارت و شستشو، آب ذخیره می کردند ;زیرا در آن زمان در عرفات و منی آب وجود نداشت. در عصر و زمان ما بحمدالله در هر دو مکان مذکور به اندازه کافی آب وجود دارد، و نیازی به ذخیره آب نیست. صفحه ۱۶۰ صحنه محشر را مشاهده می کند، چیزی از دنیا و وابستگیهای دنیا به چشم نمی خورد. حتّی خیمه هایی که در عرفات وجود داشت، و حجّاج در سایه آن استراحت می کردند، در مشعر وجود ندارد. رییس و مرئوس، فقیر و ثروتمند، بالادست و زیردست، بزرگ و کوچک، همه با دو قطعه لباس ندوخته زمین را فرش، و آسمان را بالاانداز خود قرار داده، و مشغول ذکر خدا هستند. باید رفت و از نزدیک دید ;چرا که حقیقتاً قابل توصیف نیست.

اسرار مراسم حج

قسمهای پنجگانه طبق تفسیری که گذشت مربوط به مراسم معنوی حج می شود. بدین جهت توضیحی، هر چند کوتاه، پیرامون این مراسم پرشکوه ضروری به نظر می رسد. در برنامه های اسلام، سه نوع اجتماع به چشم می خورد: ۱. اجتماع روزانه نمازهای پنجگانه هنگامی که به جماعت برگزار می گردد، باعث می شود که اهل هر محلّه ای روزی حداقل سه بار گردهم آیند. این گردهمایی از نظر اسلام بسیار با اهمیّت است، تا آنجا که اگر این گونه اجتماعات از ده نفر تجاوز کند، ارزش و ثواب آن قابل

انـدازه گیری نیست. به روایتی از پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) در این زمینه توجّه کنید: «جبرئیل به همراه هفتاد هزار فرشـته، پس از نمـاز ظهر نزد من آمدنـد. جبرئیل گفت: پروردگارت سـلام می رسانـد، و دو هـدیه برایت فرسـتاده است. پرسـیدم: آن دو هـدیه چیست؟ گفت:... و دیگری خوانـدن نمازهـای روزانه به جمـاعت. پرسـیدم: ای جبرئیـل! ثـواب نمـاز جمـاعت برای امّت من چقـدر است؟ گفت: اگر دو نفر باشـند، خداونـد برای هر نفر در مقابـل هر رکعت صـد و پنجـاه نمـاز منظور می کنـد، و اگر سه نفر باشـند ششصد نماز، واگر چهار نفر شوند، هزار و دویست نماز، و چنانچه پنج نفر صفحه ۱۶۱ باشند دو هزار و چهارصد نماز، و... و اگر از ده نفر بیشتر شونـد، چنانچه تمام آسـمانها کاغـذ، و تمام دریاها مرکّب، و تمام درختان قلم، و تمام جنّ و انس و فرشـتگان نویسـنده شوند، قادر بر شـمارش ثواب یک رکعت آن نخواهند شد...».(۱) با توجّه به روایت پرمعنای فوق، سـعی کنیم این اجتماع روزانه را براحتی از دست ندهیم. ۲. اجتماع هفتگی در این اجتماع تمام مردم شـهر شرکت می کنند ;و تشکیل آن تا یک فرسخ از هر سمتی ممنوع است. جـالب اینکه این اجتمـاع بـا ویژگیهـای مـذکور، مخصوص پیروان مکتب اهل بیت است. زیرا اهل سـنّت هر چنـد نماز جمعه می خوانند، ولی نماز جمعه آنان همانند نماز جماعت در مساجد مختلف شـهر برگزار می گردد، و مثل نماز جمعه شیعیان در مکان واحدی اقامه نمی گردد. در این اجتماع، خطیب جمعه مسائل مورد نیاز مردم از قبیل مسائل اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و مانند آن را در خطبه هـا مطرح می کنـد. توفیق شـرکت در این اجتمـاع بزرگ را نیز نبایـد براحتی از دست داد. ۳. اجتماع سالانه شرکت کنندگان در این اجتماع بسیار متنوّع هستند. از کشورهای مختلف اسـلامی و غیر اسلامی، از نژادهای مختلف، سیاه و زرد و سفید، عرب و فـارس و ترک و دیگر مسـلمانان، همه و همه به سـمت سـرزمین وحی حرکت می کننـد، تـا در اجتماع سالانه حـج شـرکت کنند. هنگامی که انسان در مسجدالنّبی و مسجدالحرام در کنار مسلمانهای دیگر کشورها قرار می گیرد، که علیرغم تفاوتهای فراوان در شـکل ظاهری و دیگر جهات، همه به سـمت یک قبله نماز می گزارند، و خدای واحدی را پرسـتش می کنند، و بر رسالت پیامبر واحـد شـهادت می دهنـد، و معتقـد به جهان آخرت هسـتند، از ۱ . عروهٔ الـوثقی، ج ۱،ص ۷۶۲ ;مسـتدرک الوسائل، ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، باب ۱، ح ۱ . صفحه ۱۶۲ خوشـحالی در پوست خود نمی گنجد. امّا افسوس و صد افسوس که از این اجتماع بزرگ و بی نظیر حساب شده سالانه، بهره گیری لازم نمی شود، که اگر چنین بود، قطعاً وضع مسلمانان به شکل دیگری بود.

فلسفه اعمال حج

اجتماع سالانه حـج فلسـفه های متعـدّدی دارد ;به سه فلسـفه مهم آن اشاره می کنیم: ۱. فلسـفه اخلاقی اگر حاجی اعمال حـج را به معنـای واقعی کلمه بجـا آورد، بـدون شـک پس از بـازگشت انسـان تـازه ای می شود. پیـامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) در حـدیث پرمعنایی فرمودند: «مَنْ حَجَّ الْبَیْتَ... خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِه کَیوْم وَلَدَتْهُ اُمُّهُ ;کسـی که حجّ خانه خدا بجا آورد... همچون روزی که از مادر زائیده از گناهان خارج می شود».(۱) چرا که انسان در این مراسم باشـکوه چند روزی قید و بند دنیا را کنار می گذارد، و از زرق و برق دنیا چشم می پوشـد، مثلا خود را نمی آرایـد، بوی خوش اسـتعمال نمی کنـد، موهایش را شانه نمی زنـد، و حتّی در آیینه نمی نگرد. از ظهر روز نهم تا شب دهم که در صـحرای عرفات می مانـد (و هیچ عملی جز ماندن در آنجا بر او واجب نیست) به گذشـته خویش می اندیشد، و بر آنچه تاکنون انجام داده مروری می کند. از خطاها و گناهان و معاصـی سابق خود توبه می کند، و تصـمیم می گیرد که با اعمال نیک آینـده گذشـته را جبران نمایـد. و برای آینـده خود به گونه ای برنامه ریزی می کند که راه نفوذ کمتری برای شـیطان باقی بماند، و سـپس در شب دهم در مشـعرالحرام، که بی شـباهت با صـحرای محشر نیست، به کوچکی و حقارت دنیا بیشتر می اندیشد، و از اینکه این دنیای حقیر و پست اینگونه او را در قید و بند خود اسـیر کرده، شرمسار می شود و تصمیم به جبران می گیرد. راستی آثار ۱ . عوالی اللئـالی، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۱۱۳ . صفحه ۱۶۳ اخلاقی حـج عجیب است و فوق العاده. ولی افسوس که کابوسـی به نام سوغاتی، حتّی در آن مواقف شـریف، برخی از حجّاج را رها نمی کند، و بیشتر وقتشان را اشغال نموده، وآنها را

در بازارها و مغازه ها سرگردان می نماید. آنها بجای اینکه در آنجا به دنبال چیزهایی باشند که در وطن نمی یابند، متأسّفانه بیشتر وقتشان را صرف اموری می کنند که در شهر و دیارشان به وفور یافت می شود. باید برای این فرهنگ غلط فکری کرد، تا این بیماری مهلک فلسفه اخلاقی حج را کمرنگ نسازد. حضرت علی(علیه السلام) در خطبه قاصعه، فلسفه اخلاقی حج را بسیار جالب توصیف نموده، و از آن بعنوان مرحم بسیار مناسبی برای درمان بیماری خطرناک کبر و غرور یاد کرده است. توجّه بفرمایید: «ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيهِ السَّلَامُ وَ وَلَدَهُ أَنْ يَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجَعِ أَسْفَارِهِمْ، وَ غَايَةً لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ. تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَ مَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ، وَ جَزَائِرِ بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهُزُّوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلُلًا يُهَلِّلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ. وَ يَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْثاً غُبْراً لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَ شَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، ابْتِلَاءً عَظِيماً وَ امْتِحَاناً شَدِيداً وَ اخْتِبَاراً مُبِيناً. وَ تَمْحِيصاً بَلِيغاً جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَباً لِرَحْمَتِهِ، وَ وُصْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ ;سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجّه کنند، و آن را مرکز تجمّع و سرمنزل مقصود و باراندازشان گردانید ;تا افراد از اعماق قلب به سرعت از میان فلات و دشت های دور، و از درون وادیها و درّه های عمیق، و جزائر از هم پراکنده دریاها، به آنجا روی آورند، تا به هنگام سعی شانه را حرکت دهند، و لا اله الاّ الله گویان اطراف خانه طواف کنند، و باموهای آشفته و بدن های پر گرد و غبار به سرعت حرکت کنند، لباسهایی که نشانه شخصیّت هاست کنار انداخته، و با اصلاح نکردن موها قیافه خود را تغییر دهند ;این آزمونی بزرگ، امتحانی شدید، و آزمایشی آشکار، و پاکسازی و خالص گردانیدنی مؤثّر است که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشتش قرار داده است».(۱) ۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ . صفحه ۱۶۴ ۲. فلسفه سیاسی مسلمانانی که در حج گرد هم می آیند، نمایندگان طبیعی و واقعی یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان هستند. اگر این مسلمانان متّحد شوند، و دست به دست همدیگر دهند، و وحدت مسلمین را تقویت کنند، و تصمیم مشترکی بگیرند، پشت دشمنان اسلام را می لرزانند. آن سیاستمدار اروپایی گفت: «وای به حال مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر مسلمانان معنای حج را بفهمند!»(۱)آری! حج می تواند پشت دشمن را بلرزاند. اما متأسّفانه این بُعد حج هم نیز توجّه جدّی مسلمانان قرار نگرفته، بلکه گویا طرح مسائل سیاسی در آن کنگره بزرگ ممنوع است. پرجمعیّت ترین نماز جمعه دنیا، جمعه قبل از عزیمت حجّاج به عرفات تشکیل می شود. انسان انتظار دارد که خطیب جمعه لااقل مسائل مورد قبول همه مسلمین، از قبیل اشغال فلسطین، جنایات اسرائیل و مانند آن را در خطبه های خود مطرح کند، و آن را برای مسلمین تجزیه و تحلیل نموده، و وظیفه آنان را در قبال این حوادث توضیح دهد. اما با کمال تأسّف کمترین اثری از مباحث سیاسی در خطبه های آنان نیست و در کمال بهت و ناباوری به مسائل فردی کم اهمیّت پیش افتاده ای همچون کراهت خوردن پیاز برای کسی که قصد آمدن به مسجد دارد، و مباحثی پیرامون جنّ و امثال آن می پردازد. اگر این تریبون مهم در دست خطیبان جمعه شیعه بود، با ایراد چند خطبه آتشین خواب راحت را از دشمنان اسلام مخصوصاً آمریکا و اسرائیل می ربودند. ۳. فلسفه فرهنگی حج می تواند حلقه اتّصال علما و اندیشمندان جهان اسلام باشد. اگر ترتیبی دهند ۱ . مناسک جامع حج، ص ۲۴ . صفحه ۱۶۵ که کنفرانسهای علمی مختلفی پس از اعمال حج که حجّاج فرصت کافی دارند، تشکیل شود، و علما و دانشمندان مسلمان کشورهای مختلف در آن شرکت کرده، و به طرح دیدگاههای علمی خود بپردازند، بدون شک باعث ترقّی و رشد فکری و فرهنگی مسلمین خواهد شد. ۴. فلسفه اقتصادی اگر تعجّب نکنید در روایات آمده که حج باعث تقویت مسائل اقتصادی نیز می شود.(۱) ۲۵ کشور اروپایی اتّحادیّه ای تشکیل داده، و مشغول غارت مردم دنیا هستند. چرا ۵۰ کشور مسلمان اتّحادیّه اقتصادی پر قدرتی تشکیل نمی دهند، تا از وابستگی رهایی یابند؟

تفسیرهای مختلف، برای آیه واحد!

همان گونه که گذشت، برای سوگندهای پنجگانه تفسیرهای مختلفی ذکر شده که یک نمونه آن به تفصیل بیان شد، و اینک به

تفسیر دوم می پردازیم. امّا قبل از بیان تفسیر دیگر، لازم است به سؤالی پاسخ گفته شود، و آن اینکه: آیا ممکن است یک آیه قرآن تفسیرهای مختلفی داشته باشد؟ آیا تفسیرهای مختلف برای آیه واحد جایز نیست؟ پاسخ: این کار اشکالی ندارد، همان گونه که در برخی از روایات از حضرات معصومین(علیهم السلام) چنین چیزی نقل شده است. به عنوان مثال در تفسیر آیه ۳۲ سوره مائده دو تفسیر مختلف از امام صادق(علیه السلام) به ما رسیده است. ابتدا توجّه شما را به آیه شریفه و ترجمه آن، و سپس به حدیث مورد نظر جلب می کنیم: ۱ . وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۷، ح ۱۵. صفحه ۱۶۶ «(...مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْس أَوْ فَسَاد فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً ;...)هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فسادِ در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته ;و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است». امام صادق(علیه السلام) در پاسخ سؤال کسی که از تفسیر آیه مذکور پرسیده بود، فرمودند: «مَنْ حَرَقَ اَوْ غَرَقَ» یعنی منظور از «کشتن» و «نجات از مرگ» که در آیه آمده، نجات از آتش سوزی یا غرقاب و مانند آن است. یعنی اگر شما در همسایگی خود یا جای دیگر، شاهد حریقی باشید که جان شخصی را تهدید می کند، و با اطّلاع دادن به آتش نشانی سبب نجات جان آن شخص شوید، طبق فرمایش امام صادق(علیه السلام) مشمول آیه شریفه شده و کار شما همچون نجات جامعه بشریّت است، یا اگر معلّم شنا و نجات غریق کسی که در آستانه غرق شدن است را از مرگ حتمی نجات دهد، کار او آن قدر با ارزش است که همسنگ نجات جامعه بشریّت خواهد بود. این یک تفسیر آیه که ما آن را تفسیر مادّی آیه می نامیم. امام(علیه السلام) پس از بیان تفسیر اوّل، لختی سکوت نموده و سپس فرمودند: «تَأْوِيلُهَا الْاَعْظَمُ اَنْ دَعاها فَاسْتَجابَ لَهُ ;تفسیر دیگر، و تأویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را به راه حق یا باطل دعوت کند، و او دعوتش را بپذیرد».(۱) بنابراین اگر ما انسانی که در مسیر گمراهی و انحراف قرار گرفته به جاده هدایت و صراط مستقیم رهنمون شویم، یا شخصی را که در مسیر کفر و بی ایمانی گام گذاشته به جاده ایمان و دین هدایت کنیم، به او زندگی معنوی بخشیده، و مشمول آیه مذکور خواهیم بود. آری! مسأله هدایت آن قدر مهم است که از آن به زندگی معنوی تعبیر شده است. همان گونه که در آیه شریفه ۲۴ سوره انفال می خوانیم: ۱ . نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۲۰، ح ۱۵۵ . صفحه ۱۶۷ «(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ;)ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد». سؤال: مگر مردم مرده بودند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آنها را دعوت به حیات می کرد؟ پاسخ: نه، ولی چون ایمان نداشتند از نظر معنوی مرده بودند، و پیامبر سعی می کرد با اکسیر ایمان حیات معنوی را به آنها بازگرداند. نتیجه اینکه ارائه تفسیرهای مختلف، البتّه با قرائن و شواهد قانع کننده، برای آیه واحد اشکالی ندارد.

تفسیر دوم: تفسیری وسیع تر

توضیح

(وَالْفَجْرِ ;)قسم به طلوع سپیده صبح. نه فقط سپیده روز عید قربان، بلکه سپیده تمام صبحها. سؤال: مگر هنگام طلوع سپیده چه حادثه ای رخ می دهد که خداوند به آن قسم یاد کرده است؟ پاسخ: در آن هنگام تحوّلی عظیم در جهان رخ می دهد، که ما انسانها بر اثر حجاب عادت بدان توجّه نمی کنیم. شب در تاریکی خود آرامش خاصّی برای بشر و حتّی سایر موجودات زنده ایجاد می کند ;همان گونه که در آیه ۹۶ سوره انعام بدان اشاره شده است. (وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً ;)امّا طلوع سپیده صبح اعلان بیدار باش، و زنگ شروع کار و آغاز فعّالیت و جنب و جوش است. طلوع سپیده صبح به انسان اعلان می کند که وقت خواب و استراحت به سر آمد، و لحظه تلاش و فعّالیت آغاز شد. و این مطلب آن قدر مهم است که خداوند به آن قسم یاد کرده است. جالب اینکه این بیدار

باش اختصاص به انسانها ندارد، بلکه برای تمام جانداران است. همه جانداران با طلوع فجر کار و تلاش و فعالیّت خویش را آغاز می کنند. بنابراین انسانهایی که از یکسو تا پاسی از صفحه۱۶۸ شب بیدار می مانند، و از سوی دیگر تا نیمی از روز می خوابند وصله های ناهمگون طبیعتند. تجربه نشان داده کسانی در زندگی خود موفّق هستند که سحرخیزند و صبح زود کار و فعالیّت خود را شروع می کنند. و آنها که تا نزدیک ظهر می خوابند توفیقی در زندگی نخواهند داشت، بلکه از نظر روحی نیز نشاط کافی ندارند. آری! قسم به سپیده صبح که اعلام بیدار باش، و دعوت به توسعه و کار است. لازم به ذکر است که تفسیر جامع تری نیز برای آیه مذکور گفته شده، و آن اینکه: منظور از فجر تمام جرقّه هایی است که در زندگی مادّی و معنوی انسان زده می شود، و فضای تاریکی را روشن می سازد، نه فقط جرقه سپیده صبح. بنابراین جوان گنهکاری که در شبهای قدر ماه مبارک رمضان به احیا و شب زنده داری و راز و نیاز و توبه می پردازد، و جرقّه توبه قلب ظلمت زده اش را روشن می کند، و در سایه این نور و روشنایی از اعمال گذشته دست می شوید، و به سمت خداوند حرکت می کند، او هم مشمول سوگند مذکور است. و فجر، جرقّه درون قلب او را نیز شامل می شود. طبق این تفسیر، جرقّه های اجتماعی که در شب تاریک ظلم حاکمان ظالم زده می شود، و بیداری و هوشیاری و قیام و اعتراض و انقلاب مردم را به دنبال دارد، و در نهایت به برچیده شدن نظام ظلم و سیاهی منتهی می شود، نیز مشمول بحث ماست. بنابراین، فجر معنای وسیع و گسترده ای دارد، و هر نوع جرقّه ای که در دل سیاهی های مادّی یا معنوی زده شود، و آن سیاهی را نورانی کند، شامل می گردد. (وَلَیَال عَشْر ;)در طول سال قمری سه دهه مهم وجود دارد، که آیه شریفه می تواند اشاره به آنها باشد: ۱. دهه اوّل ماه ذی الحجّه که شرح آن گذشت. ۲. دهه آخر ماه مبارک رمضان، که برخلاف تصوّر برخی از مردم که به روزهای آخر ماه رمضان مخصوصاً پس از بیست و سوم اهمیّتی نمی دهند، اهمیّت فراوانی دارد. تا آنجا که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) دستور می دادند در این ده شب بستر و رختخواب صفحه ۱۶۹ ایشان را جمع نموده و معتکف می شدند.(۱) مخصوصاً که به احتمال قوی شب قدر در دهه آخر ماه مبارک رمضان است. ۳. دهه اوّل محرم، و به تعبیر دیگر دهه عاشورا، که آغاز سال قمری است. سؤال: مگر داستان عاشورا، در عصر نزول قرآن مطرح بوده که خداوند به آن شبها قسم خورده است؟ پاسخ: داستان کربلا-از ابتدای خلقت آدم مطرح بوده، و در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امام علی(علیه السلام) به مناسبتهای مختلف و بطور مکرّر به آن اشاره شده است.(۲) بنابراین تعجّبی نیست که خداوند به دهه عاشورا قسم یاد کند. (وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ;)کدام زوج و فرد منظور خداوند متعال است؟ برخی گفته اند: «منظور تمام اعداد است که از زوج و فرد تشکیل می شود»(۳) و به تعبیر دیگر خداوند در این آیه شریفه به نظام اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده قسم یاد کرده است. و پیام این قسم آن است که ای بشر! زندگی در صورتی مفید و ارزشمند است که طبق حساب و کتاب باشد. امور فرهنگی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و خلاصه همه چیز در سایه اعداد و حساب و کتاب نتیجه بخش خواهد بود. بدون شک انسانهای ورشکسته، آدم های بی حساب و کتابی بوده اند، و زندگی اقتصادی خویش را برپایه نظم و اعداد بنا ننمودند، وگرنه ورشکست نمی شدند. بنابراین حساب و کتاب، و پی ریزی زندگی بر اساس محاسبه، آن قدر مهم است که خداوند به آن سوگند یاد کرده است. برخی دیگر گفته اند: «منظور مجموعه عالم هستی است ;زیرا فرد، ذات پاک خداست و بقیّه زوجند».(۴) ۱ . وسائل الشیعه، ج ۴، کتاب الاعتکاف، باب ۱، ح ۱. ضمناً مباحث مربوط به اعتکاف را در کتاب ما «اعتکاف عبادتی کامل» مطالعه فرمایید. ۲ . شرح این مطلب را در فصل چهارم از بخش اوّل کتاب عاشورا، که زیر نظر حضرت آیة الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) نوشته شده، مطالعه فرمایید. ۳ . تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۴۴ . ۴ . همان مدرک. صفحه ۱۷۰ کوچکترین جزء عالم مادّه «اتم» است، و بدن ما از میلیونها اتم تشکیل شده است. اتم خود اجزایی دارد که مهمترین آنها دو جزء است: «پروتن ها» که هسته اتم را تشکیل می دهند و «الکترونها» که بر گرد پروتن ها می چرخند. بشر اگر بتواند نیروی موجود در درون اتم را آزاد کند، نیروی فوق العاده قدرتمندی خواهد بود. در عالم ارواح نیز روح ما مرکّب از دو نیروی جاذبه و دافعه است ;با قوه جاذبه جلب منفعت می کند، و با نیروی دافعه ضرر و زیانها را

از خود دور می نمایـد. قسم به جهان خلقت که همگی زوجنـد، و قسم به خالق آن که فرد است. (وَاللَّیْلِ إِذَا یَسْرِ ;)هنگام نزول این آیه بشـر می پنداشت که کره زمین محور تمام عالم است، و تمام کرات دیگر بر گرد آن در گردشند. سپس در سایه پیشرفت دانش بشـری به اشـتباهش پی برد، و متـوجّه شـد که زمین کروی شـکل هم بر گرد خویش می چرخـد، و هم بر دور خورشـید. از گردش زمین بر گرد خویش، شب و روز بوجود می آیـد، و اگر انسان در خارج از کره زمین قرار گیرد، و مسـلّط بر آن باشد، تاریکی کره زمین را در حرکت می بینـد (قسم به شب که ایسـتا نیست و حرکت می کنـد) و این حرکت شب و ایسـتا نبودن آن، که قرآن مجید ۱۴۰۰ سـال پیش به آن اشـاره کرده، از نعمتهـای بزرگ پروردگار برای بشـر،بلکه تمام جانـداران است.اگر شب حرکت نـداشت و ایسـتا بود، یعنی یک طرف زمین همواره شب، و سـمت دیگر آن همیشه روز بود، تمام انسانها بلکه همه جانـداران نابود می شدنـد. آنها که در نیمه تاریک زمین بودنـد یخ می زدند، و بر اثر سـرما جان می باختند. و آنها که ساکن نیمه روشن زمین بودند، از شدّت تابش آفتاب آتش می گرفتند و خاکستر می شدند. این در صورتی است که آیه را تفسیر مادّی کنیم. و امّا اگر تفسیر معنوی منظور باشـد، معنای آیه چنین می شود: ای بشـر ممکن است فضای روح تو تاریک باشد، همچون تاریکی شب. امّا اگر این جهل و نادانی ایستا نباشد و به سمت روشنی و دانایی و علم حرکت کند، این ظلمت نیز مقدّس است ;چرا که مقدّمه نور و روشنایی است. شکّ و تردید است که انسان را به سمت یقین و اطمینان رهنمون می گردد، و چنین شک و تردیدی پسندیده است. صفحه ۱۷۱

تفسیرهای دیگری برای فجر

در مباحث گذشـته دو تفسـیر برای قسم های پنجگانه سوره فجر ارائه شد. علاوه بر این، برای خصوص «فجر» نیز تفاسیر دیگری ذکر شده، که به دو نمونه آن اشاره می شود. ولی قبل از آن، به معنای کلمه فجر در لغت توجّه کنید: فجر به معنای شـکافتن وسیع است، انفجار را هم بـدان جهت انفجار می گوینـد که شـکاف وسـیعی را در مکان وقوع انفجار ایجاد می کنـد. به گناهان نیز از آن جهت «فجور» گفته می شود که پرده تقوا را می شـکافد. و از آنجا که شب بسان پرده سـیاه ظلمانی است، به طلوع سپیده که این پرده سیاه ظلمانی را شـکافته، روزی روشن را نوید می دهد، فجر گفته شده است. ضمناً صبحگاهان دو فجر در اُفق ظاهر می شود، که یکی را فجر کـاذب، و دیگری را فجر صادق می نامنـد. فجر کاذب یا دروغین حـدوداً ربع ساعت قبل از فجر صادق در افق نمایان می شود. این فجر بصورت روشنایی کمرنگی، شبیه دم روباه مشاهده می گردد، که در قسمت افق باریک و در سمت آسمان کلفت تر است، و زود برطرف شـده، و جـای خود را به تـاریکی شب می دهـد ;بـدین جهت آن را فجر کـاذب نامیـده انـد. پس از زایل شـدن فجر کـاذب، افـق دوبـاره شاهـد فجر دیگری است، که همچـون نواری گسـترده و شـفاف و زیبـا، افق را روشن می کنـد و این روشـنایی تـدریجاً پیشـروی می کند تا آنجا که تاریکی شب را کاملا از بین می برد. این فجر، در روایات(۱) به «نهر سورا»(۲) تشبیه شده، که بسیار شفّاف و صاف است. ابتدای وقت امساک در هنگام روزه، و آغاز وقت نماز صبح فجر صادق است. با توجّه به توضیحاتی که در مورد واژه فجر بیان شـد، به دو تفسـیر دیگری که در مورد این کلمه گفته شـده می پردازیم: ۱. بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) فجر در آیه مورد بحث به معنای ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ۱ . وسائل الشیعه، ج ۳، ابواب المواقیت، باب ۲۷، ح ۲ و ۶ . ۲ . این نهر در کشور عراق واقع شده است. صـفحه ۱۷۲ است. زیرا دوران جـاهلیّت و قبل از بعثت، همچون پرده ای ظلمانی و تاریک عالم را فرا گرفته بود، و بعثت پیامبر(صـلی الله علیه وآله) همچون نوری بود که آن پرده تاریک را دریـد، و آفتاب عالمتاب اسـلام در سراسـر جهان تابیدن گرفت، و لذا خداوند به این حادثه مهم قسم یاد کرده است. حضـرت علی(علیه السلام) نیز در خطبه ۸۹ نهج البلاغه که به توصـیف اوضاع اجتماعی و فرهنگی مردم در زمان جاهلیّت پرداخته، به این مطلب اشاره می کند ;توجّه کنید: «أرْسَـلَهُ عَلَی حِینِ فَتْرَهٌ مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولِ هَجْعَهٌ مِنَ الْأُمَمِ، وَ اعْتِزَام مِنَ الْفِتَنِ، وَ انْتِشَار مِنَ الْأُمُورِ، وَ تَلَظّ مِنَ الْحُرُوبِ، وَ الدُّنْیَا کَاسِـفَهُ النُّورِ، ظَـاهِرَهُ الْغُرُورِ ;خداونـد پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) را هنگامی فرسـتاد که مـدّت ها از بعثت پیامبر پیشـین گذشـته بود، و

(لـذا) امّتهـا در خواب عمیقی فرو رفته، وفتنه هـا مردم را هـدف گرفته بود ;در زمـانی که اعمـال خلاف در میان مردم منتشـر بود، و آتش جنگهـا زبانه می کشـید ;دنیایی بی نور و پر از مکر و غرور بود». بنابراین پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) با بعثت خود پرده جهـالت را، که سراسـر عـالم را فرا گرفته بود، پـاره کرد. در زیارت وارث نیز در مورد امام حسـین(علیه السـلام) می خوانیم: «اَشْـهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْاَصْـلابِ الشّامِخَهِ، وَ الْاَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیَّهُ بِاَنْجاسِها، وَ لَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِیابِها ;شهادت می دهم که تو ای امام حسین در صلبهای شامخ و رحمهای پاک و پاکیزه قرار داشتی، و جاهلیّت (با تمام آلودگیهایش) تو را آلوده نسـاخت، و تاریکی و ظلمات جاهلیّت لباسـی بر قامت تو نپوشانیـد».(۱) نتیجه اینکه جـاهلیّت قبـل از اسـلام بسان پرده ای تاریک و ظلمانی سراسر عالم را فرا گرفته بود، که با فجر بعثت نبوی، دریده شد و از بین رفت. ۲. ظهور حضرت مهدی(علیه السلام) برخی از مفسّـران فجر را بر ظهور حضـرت مهـدی(علیه السـلام) تطبیق کرده اند ;چون در آسـتانه ظهور حضـرتش جاهلیّت نوین آشـکار ۱ . مفاتیح نوین، ص ۳۷۲ . صفحه ۱۷۳ شده، دنیا را تیره و تار می کند، و ظهور حضرت جرقّه ای در آن تاریکی است، که بسان سپیده صبح دل جاهلیّت نوین را می شـکافد، و تاریکی های حاصل از آن را از بین می برد. معتقدان به این تفسیر، جمله «جاهلیهٔ اولی» که در آیه ۳۳ سوره احزاب آمـده را قرینه ای بر تحقّق جـاهلیّت دیگر گرفته، و آن را جـاهلیّت قبـل از ظهور می داننـد. بنـابراین، همان گونه که بعثت پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) دل تـاریکی جـاهلیّت اولی را شـکافت، و آفتاب عالمتاب اسـلام دنیای آن روز را روشن کرد، ظهور حضـرت حجهٔ ابن الحسن العسـکری(علیه السـلام) نیز قلب جاهلیّت مدرن را نشانه می گیرد، و آفتاب ظهور تمام تیرگیهـا و تاریکیهـای ناشـی از آن را از بین می برد. نتیجه اینکه برای فجر چهـار تفسـیر ارائه شـد که البتّه بـا هم منافـاتی ندارنـد، و امکان دارد که همه آن معانی مدّ نظر خداوند متعال در آیه مذکور باشد.

مقسم له

پس از روشن شـدن مقسم به و سوگنـدهای پنجگـانه و اهمیّت فوق العاده آنها، اکنون این پرسـش مطرح می شود که هـدف از این قسم ها چیست؟ چرا خداوند به این وقایع مهم سوگند یاد کرده است؟ آنچه را که خداوند بخاطر آن، این قسمهای مهم را یاد کرده چیست؟ در نگاه اوّل به نظر می رسد که مقسم له ذکر نشده است، ولی چنین نیست. زیرا اوّلا: پس از سوگندهای پنجگانه بلافاصـله می فرمایـد: «(هَـلْ فِی ذَلِـکَ قَسَمٌ لِّذِی حِجْر ;)آیـا در آنچه گفته شـد، سوگنـد مهمّی برای صاحب خرد نیست؟!». یعنی این قسـمها برای انسانهـای عاقـل، سوگنـدهای مهمی محسوب می شـود و انسـان عاقـل هم بی جهت سوگنـد مهم نمی خـورد، تـا چه رسـد به خداونـد خـالق عقـل و خرد. بنـابراین شـکّی نیست که خداونـد برای چیز مهمّی سوگنـد یـاد کرده است. و ثانیـاً: جمعی از مفسّـران معتقدنـد که جواب قسم در آیه ۱۴ همین سوره آمده صفحه۱۷۴ است. به آیه مـذکور توجّه کنیـد: «(إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ ;)به یقین پروردگار تو در کمینگاه (سـتمگران) است». قسم به سپیـده صـبح روز عیـد قربان، سوگنـد به سپیده صـبح تمام ایّام سال، سوگند به بعثت پیامبر اسـلام(صلی الله علیه وآله)، قسم به ظهور حضرت مهدی(علیه السلام)، سوگند به ده شب اوّل ذی حجّه، قسم به ده شب اوّل محرم، سوگنـد به دهه آخر ماه مبارک رمضان، قسم به نظام اعـداد که حاکی از حساب و کتاب است، سوگند به خداوند یگانه و تمـام مخلوقات، قسم به تمام این امور بسـیار مهم که خداونـد در کمین انسانهای سـتمگر و ظالم است. جالب اینکه کلمه «مرصاد» تنهـا در دو جـای قرآن آمـده اسـت. یکی در آیـه مـورد بحـث، کـه حکـایت از ایـن مطلب دارد که خداونـد در این دنیـا در کمین ستمکـاران اسـت و مـورد دوم در سـوره نبـأ آمـده، و در مـورد روز قیـامت اسـت. نـتیجه اینکـه خداونـد در دنیـا و آخرت در کمین ستمکـاران است. برخی روایـات نیز این نظریّه را تأییـد می کنـد، توجّه کنیـد: در روایتی می خوانیم: «مرصاد جایی است بر روی پل صراط، هنگـامی که ظالمـان وسـتمکاران از پـل عبور می کننـد خداونـد در آن کمینگاه در کمین آنهاست، وقتی به نزدیک مرصاد رسیدند خداوند آنها را به داخل جهنّم پرتاب می کند».(۱) معنای حدیث مذکور این است که ظالمان و ستمگران اگر در دنیا مبتلا

به عذاب الهی نشوند، خیال نکنند که مجازاتی در کار نیست و از چنگال قدرت پروردگار رهایی یافته اند، چنین نیست، خداوند در قیامت هم در کمین آنهاست. خداوند می تواند به گونه ای عرصه را بر انسان تنگ کند که فرصت فرو بردن آب دهانش را پیدا نکند، اما گاه به او فرصت می دهد، و این فرصتها، گاه برای توبه است، گاه برای فرورفتن در گناهان بیشتر، و مانند آن، نه اینکه خداوند ـ نعوذبالله ـ عاجز از به چنگ آوردن ظالمان است. نقل می کنند شخص ثروتمندی به همراه راننده اش به ۱ . نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۷۲، ح ۹ . صفحه۱۷۵ جایی می رفت. در میان راه صاحب ماشین به راننده اش گفت: «فروش!» راننده تعجّب کرد که منظور از این کلمه چیست؟ برگشت که از ارباب خود بپرسد منظورش چیست؟ با کمال تعجّب ملاحظه کرد وی سکته کرده، و جان به جان آفرین تسلیم نموده است! و خداوند حتّی به او اجازه نداده که کلمه «فروشگاه» را بطور کامل ادا کند! آری خداوند در دنیا و آخرت در کمین ستمکاران است. در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «اَلْمِرْصادُ قَنْطَرَةٌ عَلَی الصِّراطِ لا یَجُوزُها عَبْدٌ بِمَظْلَمَةِ عَبْد ;مرصاد پلی بر روی صراط است و کسی که حق دیگری بر گردنش باشد، نمی تواند از آن عبور کند».(۱) حق النّاس بسیار مهم است، و گذر از آن براحتی امکان پذیر نیست.

پیام سوگندهای پنجگانه و مقسم له

پیام آیات مذکور یک پیام تربیتی است. زیرا تربیت، آن هم تربیت انسان، مخصوصاً اگر هدف تربیت جامعه انسانی باشد، اهمیّت فوق العاده ای دارد. انسان با توجّه به آیات این سوره احساس می کند که خداوند متعال همواره ناظر اوست، و بر گفتار و کردار و حتّی عقائدش نظارت دارد و این، اثر تربیتی فراوانی بر انسان می گذارد ;باعث می شود مواظب سخنان خود باشد، به هر جایی قدم نگذارد، با هر کسی دوست نشود، و هر مجلّه و روزنامه ای را مطالعه نکند. هر غذایی را نخورد، به هر سخنی گوش ندهد، به هر منظره ای نگاه نکند، چرا که در تمام حرکات و سکنات خویش «او» را ناظر و شاهد اعمال خویش می داند. جالب است که خداوند برای «کمینگاه ستمگران» و به دام انداختن آنها، به سه نمونه عبرت آمیز اشاره کرده، که داستان این جبّاران خود درسهای تربیتی فراوانی دارد. ۱ . نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۷۳، ح ۱۳ . صفحه۱۷۶ ابتدا به قوم عاد اشاره می کند: «(أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَاد * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَدِ ;)آیا ندیدی پروردگارت با قوم «عاد» چه کرد؟! و با آن شهر «ارَم» با عظمت، همان شهری که مانندش در شهرها آفریده نشده بود!».(۱) در ۳۴ آیه قرآن در مورد قوم عاد سخن به میان آمده، که هر کدام از زاویه ای خاصّ به این جمعیّت پرداخته است. داستان قوم عاد بسیار مفصّل است، و البتّه همانند قصّه سایر انبیا، از آسیب افسانه ها و خیالات افسانه سرایان و خیال پردازان در امان نمانده است. و اگر تاریخِ گذشتگان را از این آسیب محفوظ نگه داریم، درخشندگی خاصّی خواهد داشت، و به کلاس درس مهمّی تبدیل می گردد. به هر حال، قوم عاد از قدیمی ترین اقوام بشر در این دنیا بوده اند. آنها هیکل های بسیار قوی و نیرومندی داشتند، و صاحب تمدّنی درخشان گشتند. یکی از سلاطین و فرمانروایان آنها، شدّاد است که بهشت او معروف می باشد. او که می خواست در مقابل پیامبر زمان خود مقاومت و ایستادگی کند، تصمیم گرفت بهشتی بسازد، و مردم را به آن فرا خواند، و از بهشت نسیه پیامبران الهی منصرف گرداند! یکصد معمار آگاه پرقدرت را فراخواند، و یک هزار کارگر در اختیار هر یک از آنها قرار داد، و به آنها دستور داد باغ بی نظیری بسازند که قصرها و کاخهای فراوانی در آنها باشد، تا به مردم بگویم خدای آنان هستم، و این هم بهشت من است! بهشت شدّاد پس از مدّتی با هزینه ای گزاف آماده شد، امّا قبل از اینکه مورد استفاده قرار گیرد، خداوند متعال که در کمین آنها بود، باد را مأمور نابودی آنها کرد. طوفانهای سرد وزیدن گرفت، و هفت شب و هشت روز جریان داشت. طوفان آن قدر شدید بود که آنها را ـ علیرغم بدن نیرومند و درشتی که داشتند ـ با خود به آسمان می برد، و به گوشه ای پرتاب می کرد. آری خداوند به بادی که منشأ انواع برکات برای تمام جانداران است مأموریّت نابودی آنها را داد. آیه ششم سوره حاقّه به عامل ۱ . فجر، آیات ۶-۸ . صفحه ۱۷۷ نابودی عاد اشاره کرده است. دوران «عاد» سپری

شـد، و زمان قوم ثمود رسـید. درباره آنان چنین می خوانیم: «(وَثَمُودَ الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ;)و (آیا ندیـدی پروردگارت با) قوم ثمود که صـخره های عظیم را از (کنار) درّه می بریدند (و از آن کاخ می ساختند، چه کرد؟)».(۱) خداوند ۲۶ بار نام این قوم را در قرآن آورده، و از زوایای مختلف در مورد آنها بحث کرده است. ثمودیان به قـدری قوی و قدرتمنـد بودنـد که قطعات سـنگ را از کوههـا جـدا می کردنـد، و در دل کوههـا خانه هایی نه همچون غار و بیغوله، بلکه مجلّل و شـیک و زیبا می ساختنـد (وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً فَارِهِینَ). آنها نیز تمـدّن خوب و شـکوفایی داشـتند. امّا شـروع به ظلم و سـتم کرده، و حقوق ضـعیفان را پایمال نمودند. خداونـد متعـال که در کمین ظالمـان و سـتمگران است صاعقه ای را مأمور نابودی آنها کرد. بـدین شـکل که به قطعه ای از ابرهای آسـمان، که دارای بار الکتریسیته مثبت بود، فرمان داد تا به زمین محل سکونت ثمودیان نزدیک شود، و از آنجا که زمین دارای بار الکتریسیته منفی است هنگـامی که آن قطعه ابر با زمین اتّصال برقرار کرد، صاعقه عظیم و هولناکی بوجود آمـد، و تمام ثمودیان را نـابود کرد. آیه ۵ سـوره حـاقّه به چگـونگی عـذاب و نـابودی آنهـا اشـاره دارد. سـومین قومی که خداونـد به عنوان مصـداقی برای گرفتـاران در چنگـال عـذاب الهی از آنهـا نام برده، قوم فرعون است. در مورد آنان چنین می خوانیم: «(وَفِرْعَوْنَ ذِی الْاَوْتَادِ * الَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلاَدِ * فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَاب ;)و (آیـا ندیـدی پروردگـارت با) فرعونی که قدرتمنـد و شکنجه گر بود (چه کرد؟)، همـان اقوامی که در شـهر طغیـان کردنـد، و فساد فراوان در آن به بار آوردنـد، به همین سـبب خـداوند تازیانه عذاب را بر آنان فرو ریخت!». ۱ . فجر، آیه ۹ . صفحه ۱۷۸ نام فرعون هفتاد و شش بار در قرآن مجید آمده است ;هر بار به مناسـبتی، و به منظور عبرتی. «اوتاد» جمع «وتد» به معنای میخ است، و دو تفسـیر برای آن ذکر کرده اند: الف) فرعون سـتمگری بود که مخالفینش را به چهار میخ می کشید! در زمانهای دور جنایتکاران مخالفان خود را در بیابانها و زیر تابش مستقیم نور آفتاب قرار می داده، به کف هر یک از دستان آنها یک میخ و بر هر کدام از پاهایشان نیز یک میخ می کوبیدند و آنها را به همان حال رها می کردنـد تا بمیرنـد! یعنی با بـدترین شـکنجه ها مخالفان را نابود می کردنـد، در حالی که شـکنجه از نظر اسـلام حرام است. حضـرت علی(علیه السـلام) در حـالی که فرقش شـکافته شـده بـود، خطـاب به فرزنـدانش فرمود: «ابن ملجم را شـکنجه نکنیـد! اگر خواسـتید قصاص کنیـد فقط یک ضـربه شمشیر بر وی وارد کنید!»(۱) این امـام عـادل کجـا و آن فرمانروایان سـتمگر کجا! ب) فرعون دارای معاونـان قوی و نیرومنـدی بود. معاونـان گردن کلفت و جنایتکـاری که همچون میخهای نیرومنـدی فرعون و حکومتش را حفظ می کردند. خداوند این بار آب، که منشأ حیات تمام جانداران است را مأمور مرگ این ظالم کرد. رود نیل که سـرمایه مصریان به شمار می رود، و تمـدّن و عمران و آبـادی مصـر مـدیون آن است. آب رود نیـل که مـایه افتخار و مباهات فرعون به شـمار می رفت، جان فرعون را به فرمان پروردگار گرفت. فرعون در آخرین لحظات، و هنگامی که فرشـته مرگ را مشاهده کرد، تسلیم پروردگار شد، و اعلان کرد که حاضـر است ایمان آورد. ولی می دانیم که درِ توبه با مشاهده عذاب الهی، یا فرشـته مرگ بسـته می شود. باید قبل از فرا رسیدن آن لحظات به فکر توبه و بازگشت به سوی خدا افتاد. خداوند متعال با اشاره به داستان این سه ستمگر، و عاقبت دردناک و عبرت آموز آنها، به همه مسلمانان هشدار می دهد که اگر راه ظلم و ستم را پیشه خود سازند، سرنوشت آنها نیز چنین خواهد بود. ۱ . نهـج البلاـغه، کلمات قصار، ۴۷. صفحه ۱۷۹ ابن عبّاس، دانشـمند معروف مورد قبول شـیعه واهل سـنّت، حـدیث جالب و تکان دهنـده ای در مـورد مرصـاد نقـل می کنـد. او هر چنـد ایـن روایـت را صـریحاً بـه پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیـه وآلـه) یـا حضـرت امیرالمؤمنین(علیه السـلام) نسـبت نمی دهـد، ولی بـدون شک از آنها نقل کرده است. زیرا شخصـی مانند او، چنین مطالبی را از غیر معصوم نقل نمی کند. توجّه کنید: «اِنَّ عَلی جِسْرِ جَهَنَّمَ سَبْعَ مَحابِسَ، یُسْئَلُ الْعَبْدُ عِنْدَ اَوَّلِها شَهادَةُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ، فَاِنْ جاءَ بِها تامَّةً جازَ اِلَی الثّانی، فَیُسْئَلُ عَنِ الصَّلاةِ، فَاِنْ جاءَ بِها تامَّةً جازَ اِلَی الثّالِثِ فَیُسْئَلُ عَنِ الزَّکاةِ، فَاِنْ جاءَ بِها تامَّةً جازَ اِلَی الرّابِعِ فَیُسْئَلُ عَنِ الصَّوْمِ، فَاِنْ جاءَ بِها تامَّاً جازَ بِها اِلَی الْخامِسِ فَیُسْئَلُ عَنِ الْحَجِّ، فَاِنْ جاءَ بِها تامّاً جازَ اِلَی السّادِسِ فَیُسْئَلُ عَنِ الْعُمْرَةِ، فَاِنْ جاءَ بِها تامَّةً جازَ اِلَی السّابِعِ فَیُسْئَلُ عَنِ الْمَظالِمِ، فَاِنْ خَرَجَ مِنْها ;... هفت گذرگاه بر روی پل صراط وجود دارد که در هر گذرگاهی سؤالاتی از

انسان می شود. اگر موفّق شود جواب دهد، اجازه عبور به گذرگاه بعد صادر می گردد، وگرنه در آتش جهنّم سقوط می کند. اوّلین گذرگاه، گذرگاه توحید است، اگر انسان موفّق شود به سؤالات این گذرگاه بطور کامل پاسخ دهد، جواز عبور به سمت گذرگاه دوم صادر می شود. در گذرگاه دوم از نماز پرسیده می شود، اگر موفّق به جواب شود می تواند به گذرگاه سوم برود. در سومین گذرگاه از حقوق مالی از جمله زکات پرسش می شود (آیا حقّ محرومان را دادی، یا فقط به نماز قناعت کردی؟) چنانچه در این مرحله هم موفّق شود، به گذرگاه چهارم می رود. در آنجا از روزه سؤال می شود، در صورت موفّقیت در گذرگاه چهارم به گذرگاه بعد می رود. در آنجا پیرامون فریضه حج سؤال می کنند. اگر توانست بطور کامل پاسخ گوید او را به گذرگاه ششم رهنمون می شوند. در گذرگاه ششم از عمره پرسیده می شود. در صورتی که جواب مثبت باشد وارد هفتمین (و خطرناکترین) گذرگاه که مربوط به حقّ النّاس و مظالم عباد است می شود. (آیا مال کسی را برده ای؟ شایعه سازی کرده ای؟ غیبت نموده ای؟ تهمت زده ای؟ دروغ صفحه ۱۸۰ گفته ای؟ و...) چنانچه از این گذرگاه خارج شود، او را به بهشت منتقل می کنند».(۱) با توجّه به این روایت، بهشتی شدن کار ساده و آسانی نیست. بلکه باید به گونه ای عمل کرد تا بتوان در آنجا ثمره و نتیجه اعمال نیک را بدست آورد. ۱ . بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۴ . صفحه۱۸۱ صفحه ۱۸۲ صفحه ۱۸۳

فصل سوم: سوگندهای چهارگانه

۱. سوگندهای سوره ذاریات

اشاره

در فصل قبل پیرامون قسمهای پنجگانه بحث کردیم. در این فصل پیرامون قسم های چهارگانه که در پنج سوره قرآن آمده بحث خواهیم کرد. سوره های مذکور به شرح زیر است: ۱. سوره ذاریات، که پنجاه و یکمین سوره قرآن است. ۲. سوره هشتاد و چهارم، که سوره انشقاق است. ۳. هشتاد و پنجمین سوره قرآن، یعنی سوره بروج. ۴. سوره بلد ;یعنی نودمین سوره قرآن. به قسم های سوره ذاریات توجّه کنید: سوگند به بادهایی که (ابرها را) به حرکت در می آورند، سوگند به آن ابرها که بار سنگینی (از باران را) با خود حمل می کنند، و سوگند به کشتیهایی که به آسانی به حرکت در می آیند، و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند، (آری سوگند به همه اینها) که آنچه به شما وعده شده قطعاً راست است ;و بی شک (رستاخیز و) جزای اعمال واقع شدنی است! صفحه ۱۸۴

سوگندهای مبهم

این سوگندها نیز، همانند سوگندهای فصل قبل، مبهم و سؤال برانگیز است. پراکننده کننده (ذاریات) چیست؟ چه چیزی را پراکنده می کند؟ بارهای سنگین (حاملات) چه می باشد؟ و حامل این بارها که می باشد؟ منظور از جریان پیدا کننده (جاریات) چیست؟ و تقسیم کنندگان امور (مقسمات) چه کسانی هستند؟ تفاسیر مختلفی برای سوگندهای چهارگانه فوق بیان شده، که دو نمونه آن را انتخاب کرده ایم: الف) تفسیری از حضرت علی(علیه السلام) ابن کوّاء از منافقین لجوج و عنودی است که خود را در صف پیروان حضرت علی(علیه السلام) داده بود، و به اَشکال مختلف برای آن حضرت مزاحمت ایجاد می کرد. روزی حضرت امیر(علیه السلام) مشغول سخنرانی بود. ابن کوّاء خطاب به حضرت عرض کرد: آیات اوّلیه سوره ذاریات و سوگندهای آن برای ما حل نشده است. لطفاً تفسیر آن را بیان فرمایید. حضرت فرمودند: منظور از «ذاریات» بادهایی است که حرکت می کند، و ابرها را در آسمان می گسترانند، و هر قطعه ابری را به جایی می برد که مأمور باریدن در آنجاست. یا بادهایی که دانه های گیاهان را به نقاط مختلف

زمین می برد تا در آنجا برویـد. و امّا «حاملات» ابرهایی هستند که هزاران تن آب را حمل می کننـد. اگر خوب دقت کنید خداوند قادر دریاهای متعدّدی را در قالب ابرها بر بالای سر ما بصورت معلّق در بین زمین و آسـمان نگه داشته است. ابرها دریاهایی از آب هستند که مأموریّت سیراب کردن نهرها، استخرها، جویبارها، چشمه ها، چاههای عمیق و نیمه عمیق و صحراهای خشک و سوزان و درختان و جنگلها و گیاهان و حیوانات را بر عهـده دارنـد، بر هر کجا که خداونـد به آنها مأموریّت دهـد دانه دانه و به نرمی فرو می ریزند. صفحه۱۸۵ «جاریات» کشتی هایی هستند که براحتی در دریاها حرکت می کنند. جاریات جمع جاریه است، و یکی از معانی جـاریه کشـتی است، همـان گونه که «جوار» در آیه شـریفه (وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَـاَتُ فِی الْبَحْرِ کَالاْعْلاَمِ)(۱) نیز جمع جـاریه به معنـای کشـتی است. «مقسـمات» فرشـتگان پروردگارنـد که کارهـا را بین خود تقسـیم می کننـد، و طبق برنـامه ریزی دقیق و حسـاب شـده وظایف خویش را به نحو احسن انجام می دهنـد.(۲) نتیجه اینکه طبق تفسـیر حضـرت علی(علیه السلام)، خداوند متعال به ابر و باد و کشتی و فرشتگان که قدر مشترک بین همه آنها خدمت به جامعه بشری است، قسم یاد کرده است. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری همه از بهر تو سرگشـته و فرمانبردار شـرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری ب) سوگند به باران طبق تفسیر دوم تمام قسمها مربوط به نزول باران است. توجّه کنید: «ذاریات» بادهایی است که ابرها را حرکت داده، آنهـا را به محـلّ مـأموریّت، یعنی نزول بـاران می برد. منظور از «حاملاـت» ابرهای باران زاست که خود تفکّر برانگیز و منشأ برکاتی است. و اما «جاریات» نهرها و جویبارهایی است که بوسیله نزول باران براحتی جاری شده، و سرزمینهای خشک را سیراب می کند. و «مقسـمات» بارانهایی است که هر یک مأمور سـیراب کردن منطقه ای هستند ;یکی ۱ . رحمن، آیه ۲۴ . ۲ . تفسـیر فخر رازی، ج ۲۸، ص ۱۹۵ (به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۰۷). صفحه ۱۸۶ جنگلها را سیراب می کند، دیگری بر دشتها می بارد، سومی بر کوههـا و دریاهـا نـازل می شود، چهـارمی زراعتها را پوشـش می دهـد، و پنجمی مراتع را از تشـنگی نجات می بخشـد. نتیجه اینکه سوگنـدهای چهارگانه طبق تفسـیر دوم همگی مربوط به باران و آبیاری کره زمین است. از عجایب عالم اینکه آن چه برای زنـدگی بشـر بیشتر مورد نیاز است، خداوند آن را فراوانتر و ارزانتر در اختیار بشـر قرار داده است! «هوا» از نیازهای اوّلیّه و اساسـی بشر است، چرا که مغز انسان کمبود آب و غذا را تا حدّی تحمّل می کند، امّا در مقابل کمبود اکسـیژن بیش از دو دقیقه تحمّل ندارد. این هوا، بطـور مجّانی و به وفـور در اختیـار بشـر است. «نور آفتـاب» از دیگر مایحتـاج اوّلیّه همه انسانهـاست، به گونه ای که بـدون آن ادامه حیـات بر روی کره خـاکی امکـان پـذیر نیست. این نعمت الهی نیز فراوان و مجّانی در دسترس انسانهـاست. اگر قرار بود هر انسانی آفتاب مورد نیازش را خود تهیه کنـد، بایـد روزی میلیونها تومان صـرف می کرد! «بادها» که نقش مهمّی در زنـدگی انسانها دارند، سخاوتمنـدانه و بـدون انتظارِ اجر و مزد میوزنـد. «بادها» علاوه بر آنچه قبلا گفته شد، نقش مهمّی در پرورش جنگلها و مراتع دارند. چرا که بـذرها را به زمینهـای منـاسب می برنـد و همچون کشـاورزان مـاهر زمینه رشـد آنها را فراهم می سازنـد. بنابراین، بی جهت نیست که خداوند به باد، باران، نورآفتاب و مانند آن قسم یاد کرده است.

مقسم له: اهمیّت معاد

پس از آنکه پرده از راز قسـمهای چهارگـانه برداشتیم، و اهمیّت آن را روشن ساختیم، و در سایه تفکّر و انـدیشه پی بردیم که باد و باران، که بصورت مجّانی و به اندازه کافی در اختیار بشر است، امور ساده ای نیست، و در ضمن این تفکّر و اندیشه، درس توحید و خداشناسی گرفتیم. اینک باید به تفسیر مقسم له بپردازیم، تا روشن صفحه ۱۸۷ شود آن قسمهای مهم، برای چه امر مهمّ دیگری یاد شده است. مقسم له قیامت و روز رستاخیز، و تحقّق و قطعیّت وعده های پروردگار (إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ) و نیز تخلّف ناپذیر بودن وعـده های پروردگار عالم در مورد پاداشـها و عقابهای افراد صالـح و طالـح در آن روز است (وَإِنَّ الـدِّینَ لَوَاقِعٌ). پیام آیات مذکور این است که عـالم حسـاب و کتـاب دارد، و خداونـد حکیم است. بنابراین در مجموعه ای که مـدیر آن شـخص حکیمی است، و بر

اساس نظم و حساب و کتاب اداره می شود، شکّی در تحقّق وعده های داده شده نداشته باشید. علاوه بر اینکه شما نیز هماهنگ با مجموعه آفرینش شوید، و به کارهای خویش نظم خاصّی ببخشید، و بر سرِ عهد و پیمانتان باشید، و از آن تخلّف ننمایید، هر چند به نفع شما نباشد. رابطه قسم ها با مقسم له: اهمیّت مبدأ و معاد با توجّه به اینکه قسمها طبق هر دو تفسیر، از آیات و نشانه های خداست، و پیام توحید و خداشناسی می دهد، و مقسم له نیز در مورد معاد و جهان پس از مرگ سخن می گوید، ارتباط آن دو روشن و واضح است، چرا که ارتباط مبدأ و معاد آشکار است. خوانندگان عزیز! اگر خواهان سعادت هستید، باید دو اصل مبدأ و معاد را زنده نگه دارید. چرا که اگر ایمان به توحید قوی و محکم باشد، همه جا خداوند را مراقب و ناظر خویش خواهیم دانست. و کسی که معتقد باشد خداوند در خلوت و جلوت، در پنهان و آشکار، در خفا و نهان مراقب اوست، و از همه افعال و کردار و حتّی نیّتهای او آگاه است، هرگز معصیت و نافرمانی نمی کند. مسلمانی که معتقد به حساب و کتاب است، و باور دارد که روزی به تمام اعمالش رسیدگی می شود، و باید پاسخگوی ریز و درشت اعمالش باشد، لغزش نمی کند. در جوامع بشری مرحله بسیار ضعیف و ناقصی از نیروی مراقبت و محاسبه وجود دارد، که با همه اشکالاتش آثار مهمّی در جلوگیری از تخلّفات بجای گذاشته است. صفحه ۱۸۸ علیرغم اینکه نیروی انتظامی در همه زمانها و مکانها نظارت ندارد، و در مکانها و زمانهایی که نظارت دارد، نظارت بصورت کامل و دقیق صورت نمی گیرد، امّا همان مراقبت ناقص تأثیرات فراوانی در کاهش جرم دارد. همان گونه که دادگاههای دنیا که جلوه ضعیفی از حساب و کتاب معاد است، با تمام کاستیها و ضعفهایش باعث جلوگیری و ممانعت بسیاری از تخلّفات می گردد. حال اگر مردم دنیا به آن مراقب دائمی که هیچ کس در هیچ زمانی از نظر مأمورهای مراقب او خارج نیست، و به دادگاه عدل الهی در روز قیامت که هیچ کم و کاستی ندارد و به هیچ عنوان توصیه پذیر نیست، و پارتی در آن تصوّر ندارد، ایمان داشته باشد، حقیقتاً جهان چهره دیگری بخود خواهد گرفت. به همین جهت خداوند متعال در قرآن مجید بیشترین سرمایه گذاری را در مورد دو اصل مبدأ و معاد و شاخ و برگهای آن دو کرده، و مهم ترین وظیفه پیامبران الهی و جانشینان آنان تبلیغ و تشریع این دو اصل بوده است. حساب و کتاب در همه چیز تعادل در امور، و انجام کارها بر اساس حساب و کتاب، از اموری است که اسلام نسبت به آن سفارش اکید دارد. حضرت علی(علیه السلام) کسانی که در زندگی خویش از جادّه اعتدال منحرف شده اند را انسانهای جاهل و نادانی می شمارد، که عواقب این جهالت دامنگیرشان خواهد شد (لا تَرَی الْجاهِلَ اِلّا مُفْرِطاً اَوْ مُفَرِّطاً).(۱) اخیراً خبری در یکی از مطبوعات خواندم که هم مضحک و خنده دار بود، و هم دردناک! دختر و پسری به همدیگر علاقه مند می شوند، این علاقه روز به روز عمیقتر و ریشه دارتر می گردد، و زمینه ازدواجشان را فراهم می سازد. آن هم ازدواجی شاعرانه و عارفانه! پسر، که به روایت حضرت علی(علیه السلام) عمل نکرده بود، و ظاهراً اهل حساب و کتاب نبود، مهریّه همسرش را ۵۰۰ هزار شاخه گل رز، و نوشتن دیوان شمس تبریزی ۱ . نهج البلاغه، کلمات قصار، ۷۰ . صفحه ۱۸۹ قرار می دهد! جشن عروسی برگزار می شود. چند صباحی بخوبی زندگی می کنند، عشق و علاقه اوّلیّه کم کم فروکش کرده، و پس از مدّتی به سردی می گراید. اختلافات شروع می شود، و با گذشت زمان آتش اختلافات شعلهور می گردد، و بالاخره کار به جایی می رسد که درخواست طلاق می دهند. قاضی جهت تقویم مهریّه، عاقلانه برخورد کرده، با یک گل فروش تماس می گیرد، و قیمت یک شاخه گل رز را می پرسد، گل فروش قیمت آن را سیصد تومان اعلام می کند. حاصلضرب سیصد تومان در پانصد هزار شاخه گل، ۱۵۰ میلیون تومان می شود! قاضی به داماد دستور می دهد مبلغ یکصد و پنجاه میلیون تومان به عروس بپردازد، و سپس بنشیند و ماهها از روی دیوان شمس تبریزی با خط خود نسخه ای بنویسد و به عروس بدهد، تا از زیربار مهریّه خلاص شود! خوانندگان محترم! اگر این جوان از ابتدای دوستی و سپس زندگی با آن دختر اهل حساب و کتاب بود، و گرفتار افراط و زیاده روی نمی شد، و در مسیر اعتدال حرکت می کرد ;هرگز دچار چنین مشکل بزرگی نمی شد؟ باز هم پای سخنان مولای متّقیان علی(علیه السلام) بنشینیم، و معیار و ملاک دوستی ها و دشمنی های خود را در امور مختلف زندگی از جمله ازدواج، از زبان مبارک آن حضرت بشنویم.

فرمودند: «اَحْبِبْ حَبیبَکَ هَوْناً ما فَعَسی اَنْ یَکُونَ بِغیضُکَ یَوْماً ما، وَ اَبْغِضْ بَغیضِکَ هَوْناً ما فَعَسی اَنْ یَکُونَ حَبیبُکَ یَوْماً ما ;دوستت را به صورت معتدل دوست بدار، زیرا ممکن است روزی دشمن تو شود (و دوستی افراطی سابق سبب زیانهایی گردد.) و دشمنت را نیز بصورت معتدل دشمن دار، زیرا ممکن است روزی دوستت شود (و شرمنده شوی)».(۱) مؤمن، عاقل و هوشیار است، و فقط زمان حال را نمی بیند. تنها به لحظه سفره عقد و خوشحالی آن لحظات زودگذر دل نمی بندد، و بدون تفکّر و اندیشه به هر شرط و

۱ . بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۷ . صفحه ۱۹۰ خواسته ای جواب مثبت نمی دهد. بلکه دوستی و علاقه اش روی حساب و کتاب است، همان گونه که در دشمنی زیاده روی نمی کند. و به تعبیر دیگر تمام پلهای پشت سر خویش را در دوستی ها و دشمنی ها خراب نمی کند. ۱۹۱صفحه

۲. سوگندهای سوره انشقاق

توضیح

دومین سوره ای که سوگندهای چهارگانه را در خود جای داده، هشتاد و چهارمین سوره قرآن، یعنی سوره انشقاق است. قسمهای این سوره، برخلاف سوره های قبل در ابتدای سوره نیامده، بلکه در ضمن آیات شانزدهم تا نوزدهم مطرح شده است. توجّه کنید: سوگند به شفق، و سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می کند، و سوگند به ماه آنگاه که بدر کامل می شود، که همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می شوید (تا به کمال برسید).

نکات چهارگانه

قبل از پرداختن به اهمیّت سوگندهای یادشده، توجّه شما خوانندگان محترم را به چهار نکته جلب می کنیم: نکته اوّل قسمهای این سوره، برخلاف سوگندهای سوره های سابق پیچیدگی و ابهامی ندارد ;بلکه مضمون و مفهوم آن روشن و شفّاف است. امّا روشن بودن مضمون آن، مانع دقّت و تأمل و تفکّر پیرامون سوگندهای مذکور نیست، و چیزی از ارزش و صفحه۱۹۲ اهمیّت و نقش مهم آنها نمی کاهد. نکته دوم در مورد معنای جمله «لا اقسم» که نُه بار در قرآن مجید تکرار شده، نظریّات گوناگون و مختلفی ارائه شده، که به سه مورد عمده آن اشاره می کنیم: ۱. «لا» در جمله مذکور زاید است، و به هنگام ترجمه معنا نمی شود. بنابراین «لا اقسم» به معنای «قسم می خورم» می باشد، نه «قسم نمی خورم». البتّه «لا» ی زایده بی خاصیّت نیست، بلکه برای تأکید بکار می رود (و با عنایت به این نکته معنای جمله چنین می شود: «مؤکّداً قسم می خورم»). ۲. کلمه «لا» زائده نیست، امّا جمله ای بین «لا» و «اقسم» در تقدیر است که «لا» مربوط به آن جمله است، نه «اُقسم». مثل اینکه آیه شریفه در حقیقت چنین است: «لا یکون الامر کما یقول المشرکون، اقسم بالشفق ;آنچه مشرکان و کفّار می گویند، صحیح نیست، قسم به شفق و...». نتیجه اینکه «لا» برای نفی سخنان مشرکان است، نه نفی قسم. ۳. «لا اقسم» یعنی مسأله آن قدر روشن و آشکار است، که نیازی به قسم ندارد. احتمالات سه گانه مهمترین نظریّات در تفسیر جمله «لا اقسم» بود ;ولی با توجّه به آیه ۷۵ سوره واقعه، احتمال اوّل را تقویت می کنیم. به این آیه توجّه کنید: «(فَلاَ أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ ;)سوگند به جایگاه ستارگان (و محلّ طلوع و غروب آنها)! و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید!». در آیه مذکور تصریح شده است که «لا اقسم» قسمی بزرگ محسوب می شود، پس دو احتمال اخیر صحیح به نظر نمی رسد و احتمال اوّل صحیح است. نکته سوم برخی از مسائل مهمّ زندگی است که بر اثر عادت کردن به آن، تصوّر می شود، اهمیّت چندانی ندارد. در حالی که چنین تصوّری باطل و بی اساس است. به عنوان صفحه ۱۹۳ مثال مورچه ای که هر روز می بینیم، و ممکن است در طول روز بارها تعدادی از آنها را له می کنیم، و در نظر ما موجود عادی کم

اهمیّتی جلوه می کند، اگر بدست معلّم توحید و خداشناسی بیفتد، پیرامون خلقت شگفت انگیز آن غوغا می کند. حضرت علی(علیه السلام) در خطبه های متعدّدی از نهج البلاغه در مورد این مخلوق اسرارآمیز پروردگار سخن گفته است. از جمله در خطبه ۱۸۵ می فرماید: «وَ لَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا فِي عُلْوِهَا وَ سُفْلِهَا وَ مَا فِي الْجَوْفِ مِنَ شَرَاسِيفِ بَطْنِهَا وَ مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ أُذُنِهَا، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَباً، وَ لَقِيتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَباً ;!اگر در مورد دستگاههای گوارشی مورچه (از قبیل گلو، روده ها، نای، مری، معده) تفکّر و اندیشه کنی، وعضلات ریز و ظریف داخل بدن او را به مطالعه بنشینی، و اجزای مختلف گوش و چشمش را مورد تأمّل و دقّت قرار دهی، از آفرینش آن شگفت زده خواهی شد، و (البتّه) مطالعه پیرامون این موجود الهی موجب زحمت، و بس پیچیده است». «موریس مترلینگ» دانشمند بزرگی است که بیست سال از عمر خویش را صرف مطالعه پیرامون مورچگان کرده، و در مورد فعّالیّتهای مختلف آنان، و ساختمان شگفت انگیز بدن آنها، به مطالب نو و جدیدی دست یافته است، و نتیجه این تحقیقات طولانی و پر زحمت را در کتابی بنام مورچگان منتشر کرده است. آری! خوانندگان محترم مورچه ای که این قدر در نظر ما کم اهمیّت است، آن قدر پر رمز و راز است که یک دانشمند بیست سال روی آن مطالعه کرده است، و بدون شک باز هم جای مطالعات گسترده تر دارد. بنابراین از کنار هیچ چیز نباید ساده عبور کنیم، بلکه باید نگاههای ما به آن، نگاه عمیق و تفکّر برانگیز باشد. نکته چهارم: نگاهی به مجموعه سوره انشقاق این سوره که بیست و پنج آیه دارد، پیرامون هفت موضوع سخن می گوید. در ابتدا از نشانه ها و علائم قیامت شروع می کند ;متلاشی شدن کرات آسمانی، و گسترده شدن زمین و آنچه در آستانه قیامت رخ می دهد. (إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ...) صفحه ۱۹۴ در مرحله دوم بحث حشر و زنده شدن مردگان به میان آمده است ;بیرون آمدن از قبرها، و بازگشت به حال حیات و زندگی. (وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ...) در مرحله سوم متذکّر این نکته می شود که انسان از نقطه عدم شروع به حرکت کرده، و بسوی خداوند سیر می کند، و در این مسیر با مشکلات زیادی روبه روست، ولی بالاخره خداوند را ملاقات خواهد کرد. البتّه نه ملاقات با چشم سر، که برخی از اهل سنّت معتقد به امکان آن در روز قیامت هستند، بلکه دیدن آثار عظمت پروردگار و تحقّق وعده ها و وعیدهای آن حضرت، و مسأله پاداش و کیفر. (يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ) در مرحله چهارم سرنوشت انسانها را پس از حشر، و ملاقات آثار عظمت پروردگار بیان می کند، که انسانها دو دسته می شوند: عدّه ای نامه های اعمال خویش را با دست راست می گیرند، و با حسابی راحت و آسان مواجه شده، و بسوی خانواده و اهل خود باز می گردند، و عدّه ای دیگر، که نامه اعمالشان بدست چپشان داده می شود، بسیار غمگین و غصّه دارند. آنها از شدّت ناراحتی فریاد می زنند، و از ارائه نامه اعمالشان به دیگران اجتناب میورزند. این دسته، که از کفر و گناه خویش در دنیا مسرور بودند، طعمه آتش سوزان می شوند! (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ...) پنجمین موضوع مورد بحث در این سوره قسمهای چهارگانه است که در مباحث آینده بطور مفصّل پیرامون آن سخن خواهیم گفت. (فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ...) ششمین موضوع، تهدید مخالفان و کفّار است، که علیرغم وجود این همه آثار و نشانه های توحید ایمان نمی آورند، و در مقابل قرآن مجید تسلیم نمی شوند، و پیوسته آیات الهی را انکار می کنند. و پس از این تهدید، آنها را به عذابی دردناک بشارت می دهد، عذابی که قابل توصیف نیست. (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ...) و در آخرین مرحله یک استثنا مطرح می کند، و تمام درها را به روی کفّار نمی بندد، و راهی برای بازگشت و نجات قرار می دهد، چرا که او رحمان و رحیم است، و این کار مقتضای رحمانیّت و رحیمیّت اوست. آری! آن دسته از کفّار که از ادامه راه کفر و صفحه ۱۹۵ انکار باز ایستند، و توبه کنند و به راه ایمان و درستی و بندگی درآیند، و به دنبال آن اعمال صالح و شایسته انجام دهند، اهل نجات خواهند بود. و خداوند به آنها پاداش خواهد داد، پاداشی قطع نشدنی. (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ) ایمان و عمل صالح سرمایه حیات است، هر کس داشته باشد اهل نجات خواهد بود، و هر کس نداشته باشد (هر که باشد و هر شرایطی داشته باشد) اهل نجات نخواهد بود. با عنایت به نکات چهارگانه فوق، اینک به شرح قسمهای چهارگانه می پردازیم:

سوگندهای چهارگانه

(فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ;)در مورد شفق دو نظریّه وجود دارد: ۱. سرخی پس از غروب، یا پیش از طلوع آفتاب است. ۲. سفیدی است که پس از برطرف شدن سرخی مذکور ظاهر می شود. توضیح اینکه پس از غروب خورشید، روی افق سرخی ظاهر می شود که برخی معتقدند آن شفق است. و اینکه خون شهید را به شفق تشبیه کرده اند، بر اساس همین تفسیر است. پس از محو شدن سرخی مذکور، سفیدی شفّافی ظاهر می شود که عدّه ای آن را شفق می دانند. شفق را به هر معنا بگیریم تفاوتی نمی کند، مهم این است که خداوند متعال به آن منظره خاصّ قبل از طلوع آفتاب یا پس از غروب آفتاب قسم خورده است. سؤال: شفق چه نقشی در زندگی بشر دارد، که خداوند به آن سوگند یاد کرده است؟ پاسخ: اگر پس از غروب آفتاب بلافاصله ظلمت و تاریکی شب اطراف ما را می گرفت، یا پس از طلوع آفتاب بلافاصله نور و روشنایی ما را احاطه می کرد، هم چشم ما را آزار می داد، و هم بر اعصاب ما تأثیر منفی می گذاشت، امّا با توجّه به اینکه پس از غروب آفتاب شفق وجود دارد و شفق آهسته آهسته چشم را برای تاریکی و صفحه ۱۹۶ ظلمت آماده می کند. و یا به هنگام طلوع آفتاب، شفق چشم ما را کم کم برای نور آفتاب مهیّا می نماید، نه چشم ما آزار می بیند، و نه تأثیر منفی بر اعصاب ما می گذارد. اگر توجّه کرده باشید هنگام قطع برق در شب، که ناگهان محیط اطراف ما کاملاـ تاریک می شود چشمانمان اذیّت می شود، و تا چند ثانیه اطراف خود را نمی بینیم. و پس از آنکه چشم به تاریکی عادت کرد قادر بر دیدن اطراف خود می شویم. گویا خداوند متعال با قسم یاد کردن به شفق، می خواسته ما را متوجّه نقش حسّاس شفق در زندگی بشر گرداند. (وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ;)فوائد و برکات نور و روشنایی روشن است. امّا آیا تاریکی و ظلمت، که خداوند در این آیه شریفه به آن سوگند یاد کرده، نیز فایده ای دارد؟ آیات متعدّدی از قرآن مجید تاریکی شب را نعمت الهی شمرده است، بنابراین تاریکی نیز فوایدی دارد که به سه مورد آن اشاره می کنیم: ۱. خداوند شب را مایه آسایش و آرامش قرار داده است. آرامشی که برای انسان در تاریکی بدست می آید، هرگز در روشنایی روز حاصل نمی گردد. زیرا به هنگام تاریکی فعالیّت دستگاههای بدن کاسته، و آماده استراحت می گردد. امّا در روز، و به هنگام روشنایی، فعالیّت دستگاههای بدن زیاد است و جهت استراحت آمادگی ندارد. بنابراین بهترین ساعات برای خواب، شب هنگام است. راستی اگر خداوند روشنایی روز را جاویدان کند، کیست که برای شب پرده ای تاریک و ظلمانی بیاورد، تا بشر در سایه آن آرام و قرار گیرد، و آرامش را لمس نماید؟ ۲. شب باعث تعطیلی، یا تخفیف فعالیّتهای روزانه است. اگر روشنایی روز ادامه می داشت، و تاریکی شب همه جا را فرا نمی گرفت، حریصان و دنیاطلبان و دنیاپرستان آن قدر به کار و فعالیّت (بدون استراحت) ادامه می دادند که از کار بیفتند. خداوند با تاریکی شب این افراد را مجبور به استراحت نموده، و در نتیجه جانشان را حفظ می کند. ۳. شب دستگاه تهویه بسیار مناسبی است که بطور مجّانی در سراسر کره زمین صفحه۱۹۷ فعّال است. اگر شب نبود و تابش آفتاب برای روزهای متوالی و بدون وقفه ادامه داشت، آفتاب همه چیز را سوزانیده، و عرصه زندگی را بر جانداران کره زمین تنگ می کرد. همان گونه که قبلاـ گذشت در کره ماه چهارده روز پی در پی روز، و چهارده روز پی در پی شب است، یعنی هر شبانه روز آنجا تقریباً یک ماه طول می کشد. در وسط روز آنجا، دمای گرما به سیصد درجه سانتیگراد می رسد و طبیعی است در این دما هر چیز قابل اشتعالی آتش بگیرد. همان طور که در نیمه شب آنجا همه چیز یخ می زند. در حالی که فاصله کره ماه و کره زمین با خورشید تقریباً یکی است و تنها حدود سیصد یا چهارصد کیلومتر اختلاف فاصله دارند. نتیجه اینکه شب فوائد و برکات مهمی دارد، به همین جهت خداوند به تاریکی شب سوگند یاد کرده است. خداوند متعال به تاریکی شب، و موجوداتی که شب هنگام از سطح زمین جمع می شوند، و هر کدام به استراحتگاه خویش باز می گردند، قسم خورده تا غافلان بی خبر در مورد این آیات الهی به فکر فرو روند، و پرده از راز اهمیّت آن بردارند، و با معرفت بیشتر خالق آن را پرستش کنند. (وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ;)ما حالات مختلفی از ماه را مشاهده می کنیم. در ابتدا به صورت هلال

است، سپس تربیع، و بعد بدر کامل می شود، سپس مجدّداً تربیع می شود و در نهایت به محاق رفته، و از دید انسان مخفی می شود. بدون شک زیباترین شکل ماه بدر کامل است، بدین جهت خداوند به ماه کامل که همان ماه شب چهاردهم است، قسم یاد کرده. این ماه، چراغ شبهای ظلمانی است ;امّا چراغی آرامبخش که اگر در زیر نور آن بخوابیم خوابمان آشفته و ناقص نخواهد شد. نور ملایم و شاعرانه و آرامبخش و گرم ماه، آرامش خاصّی به انسان هدیه می کند، و مانع خواب نمی گردد. ضمناً قسمهای چهارگانه قدر مشترکی دارد، و آن اینکه همگی مربوط به شب است. «شفق» ابتدا یا انتهای هر شب، «بدر کامل» مربوط به ابتدای شب چهاردهم، و «تاریکی شب» و بالاخره موجوداتی که شب هنگام به استراحتگاه های خویش باز می گردند. صفحه ۱۹۸

شرح و تفسیر مقسم له

تمام قسمهای بالا برای بیان این حقیقت است که: ای انسان! تو نیز در دوران عمرت دائماً در حال تغییر و تحوّل هستی، همان گونه که دیگر موجودات مشمول این قانون هستند. آنکه هرگز فانی نشود، و تغییرناپذیر است، فقط ذات پاک و ازلی و ابدی اوست. ما همه فانی و بقا بس تو راست ملک تو آلا و تقدّس تو راست این تغییرات از هنگامی که نطفه انسان تبدیل به جنین می شود، شروع می گردد و پس از تولّد تا هنگام مرگ ادامه دارد. نه تنها انسان که تمام موجودات هستی غیر از ذات پاکش در حال تغییر و دگرگونی هستند. برای روشن تر شدن این مطلب لازم است تفسیر «طَبَق» و «لَتَرْکَبُنَّ» را بدانیم ;هر چند مفسّران فقط به تفسیر «طبق» پرداخته، و پیرامون دومی بحث چندانی نکرده اند. توجّه کنید: «طبق» معانی متعدّدی دارد. از جمله: ۱. طبق به معنای طبقه است; همان چیزی که در فارسی نیز مرسوم است. ۲. بشقاب و سینی مسطّح و صاف نیز از معانی دیگر طبق است، این معنا در فارسی قدیم دیده می شود. ۳. حالات مختلف و گوناگون انسان، معنای سوم طبق است، که در اینجا منظور از طبق همین معناست. یعنی حالات انسان پیوسته در حال دگرگونی و تحوّل است.(۱) برخی از دانشمندان حالات انسان را از لحظه تشکیل اوّلین اجزای بدن، یعنی نطفه، تا لحظه مرگ محاسبه کرده اند، و چهل حالت مختلف برای آدمی شمرده اند. جالب اینکه در ادبیّات عرب برای ۳۷ حالت از این چهل حالت نام مخصوصی وجود دارد، و این نشانه گستره و قوی بودن ادبیّات عرب است، و لهذا قرآن مجید نیز به زبان عربی نازل شده است. به ده مورد از ۳۷ حالت بالا در عربی اشاره می شود: ۱. نطفه ۲. علقه (خون بسته شده) ۳. مضغه (گوشت جویده) ۴. عظام (گوشت ۱ . در تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۱۵ به پنج حالت از حالات گوناگون انسان اشاره شده است. صفحه ۱۹۹ جویده ای که به صورت استخوان درآمده است) ۵. هنگامی که گوشت روی استخوانها را می گیرد (کسونا العظام لحماً) ۶. «خلق آخر» که روح دمیده می شود. ۷. مرحله جنین کامل که آماده تولّد می شود ۸. ولید (کودک پس از تولّد) ۹. رضیع (کودک شیرخوار) ۱۰. فطیم (کودکی که از شیر گرفته شده است). سپس دوره های کودکی و نوجوانی و جوانی، کامل مردی، آغاز پیری، و پیری و ناتوانی و سرانجام مرگ و نیستی. خلاصه اینکه انسان همواره در حال تغییر و تحوّل از یک مرحله به مرحله دیگر است. علاوه بر چهل منزل اصلی، تحوّلات فرعی نیز وجود دارد ;چون گاه فقیر است و گاه غنی، گاه شاد است و گاه غمگین، گاه سالم است و گاه بیمار، گاه عزیز و گاه ذلیل، گاه موفّق و گاه ناموفّق، گاه فرمانبردار و گاه فرماندهه، و دیگر حالات فرعی، که از ضرب این حالات در حالات اصلی، تغییر حالات بسیار زیادی برای انسان بدست می آید. نتیجه اینکه «طبق» معانی مختلفی دارد، ولی در اینجا به معنای «حالت» است، بنابراین آیه شریفه حکایت از حالات گوناگون انسان دارد. و امّا «لترکبن»: با توجّه به این جمله، انسان سوار بر حالات دگرگون و تغییرپذیر خویش است. و به تعبیر دیگر، حالات مختلف انسان شبیه مرکبهای گوناگونی است که انسان سوار بر آن می شود. توضیح اینکه: در زمانهای گذشته که وسائط نقلیّه امروزی نبود، و مهمترین وسیله سواری مردم اسب بود، حکومتها برای رساندن اخبار به شهرها و کشورهای دیگر از پیک استفاده می کردند. آنها برای اینکه به کار خویش سرعت دهند، و اخبار را در زمان کوتاهتری به مقصد برسانند، در منازل وسط راه اسبهای تازه نفسی آماده داشتند، تا پیک وقتی به آنجا می رسد اسب خود

را رها کند و سوار بر اسب تازه نفس گردد، و به راه ادامه دهد و در منازل دیگر به همین شکل عمل می کرد تا به مقصد برسد. قرآن مجید می گوید: «ای انسان تو مانند این پیک هستی که دائماً در حال تعویض مرکب خویش هستی، و در هر یک از منازل چهل گانه مرکب تازه ای در اختیار گرفته، و به سیر خود به سوی خداوند ادامه می دهی. پس اگر در وضع فعلی سالم و صفحه ۲۰۰ قدرتمندی، به این حالت خویش مغرور نباش، چرا که شاید بزودی این مرکب را از دست دهی، و بر مرکب ضعف و ناتوانی تکیه بزنی. و اگر اکنون بر مرکب بیماری و کسالت سواری ناامید مباش، شاید بزودی با لطف خدا بر مرکب تندرستی و سلامت سوار شوی. اکنون که در امنیّت هستی، و نعمت جوانی را در اختیار داری شکر آن را بجای آور. در زمان جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران، هنگامی که جنگ هوایی به شهرها کشیده شد، و صدامیان با موشکهای دوربرد مردم بی دفاع ایران را هدف قرار دادند، شهرها هیچ امنیّتی نداشت، بسیاری از مردم شهرها را خالی کرده، و به روستاها و کوه و دشتهای اطراف پناه برده بودند. بعضی از شهرها آن قدر خلوت و ساکت شده بود که انسان به یاد شهر ارواح می افتاد. ناامنی در حدّی بود که برخی از مردم جرأت زیاد ماندن در حمام را نداشتند، تا مبادا بمبی بر سر آنها بریزد، و در حالی که برهنه و لخت بودند کشته شوند! بنابراین انسان باید قدر نعمتهایش را بداند، چرا که نمی داند آن را تا چه زمانی در اختیار خواهد داشت، و تحوّلات روزگار با او چه خواهد کرد؟

آینه عبرت!

روزی عبدالملک بن مروان در کاخ فرمانداری کوفه نشسته بود. افراد زیادی در جلسه حضور داشتند. از جمله آنان، مرد بزرگسال هوشمندی به نام عبدالملک بن عمیر بود. ناگهان سر بریده «مصعب بن زبیر»(۱) را آورده، جلوی عبدالملک نهادند. هنگامی که عبدالملک بن عمیر سر مصعب را دید از جا برخاست و فریادی کشید! عبدالملک بن مروان خطاب به او گفت: چه خبر است؟ چرا فریاد می زنی؟ ابن عمیر گفت: به یاد قصّه عجیبی افتادم. ابن مروان گفت: آن قصّه چیست که تو را این گونه بی تاب کرده است؟ ابن عمیر گفت: «عبیدالله بن زیاد» در همین کاخ در جای تو تکیه زده بود که سر ۱ . مصعب بن زبیر از بنی امیّه بود، ولی در سال ۷۲ هجری بر علیه عبدالملک بن مروان خروج کرد. در نزدیکی سامرّا جنگ شدیدی بین آنها در گرفت، و در آن جنگ کشته شد. صفحه۲۰۱ بریده امام حسین(علیه السلام) را برایش آوردند. پس از چندی «مختار» قیام کرد و بر کوفه مسلّط شد، و در همین کاخ نشسته بود که سر بریده ابن زیاد را برایش آوردند. زمان زیادی نگشت که «مصعب بن زبیر» بر اوضاع مسلّط شد، و در همین کاخ نشسته بود که سر بریده مختار را برایش آوردند، و اکنون می بینیم که سر بریده مصعب را برای تو آوردند. تا روزگار با تو چه کند! این سر مصعب به تقاضای کار تا چه کند با تو دگر روزگار عبدالملک بن مروان از این حکایت بر خود لرزید، امّا بجای آنکه از آن عبرت گرفته، و درصدد جبران گذشته سیاه خود برآید، گفت: این کاخ شومی است، آن را خراب کنید، و دارالاماره کوفه را در مکان مناسب دیگری بسازید!(۱) تاریخ درسهای فراوانی دارد به شرط آنکه عبرت بگیریم، و نسبت به آنچه خداوند اکنون در اختیار ما نهاده مغرور نشویم، و از آن استفاده صحیح کنیم، و دیگران را هم در آن سهیم نماییم. اگر خداوند به ما مال و ثروتی داده، نیازمندان را از آن بی بهره نکنیم. اگر قدرت و توانایی داده، به کمک ضعیفان و ناتوان ها برویم. اگر به ما آبرو داده، از آبروی خود جهت رفع مشکلات دیگران سرمایه گذاری کنیم. اگر دارای علم و دانشی هستیم، زکات آن را که نشر علم و دانش است بپردازیم. چرا که معلوم نیست مرکب ثروت، قدرت، آبرو، علم و دانش و مانند آن، تا چه زمانی در اختیار ما خواهد بود. و چنانچه در هر مرحله ای از عمر، استفاده شایسته ای از آن مرحله کردیم، مصداق (الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)خواهیم شد، و ثمره آن پاداشهای قطع نشدنی خداوند است. ۱ . مستدرک علم الرجال، ج ۷، ص ۴۲۵ . صفحه ۲۰۲ ۲۰۳صفحه

۳. سوگندهای سوره بروج

توضیح

هشتاد و پنجمین سوره قرآن نیز حاوی قسمهای چهارگانه است. در سوره بروج که سومین سوره چهار سوگندی است، می خوانیم: سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است، و سوگند به آن موعود، و سوگند به «شاهد» و «مشهود»، مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال (آتش).

شرح و تفسیر سوگندهای چهارگانه

(وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ «;)بُرج» در لغت عرب به معنای ظاهر شدن است، و مُتَبَرِّجات که در آیه ۶۰ سوره نور آمده به معنای متظاهرات می باشد. آیه مذکور به زنان دستور می دهد که با زینتهای آشکار، در جامعه ظاهر نشوند. و عرب به قصرها و عمارتهای بلند برج می گوید ;چون از دور نمایان و آشکار است. سؤال: با توجّه به معنای برج، منظور از برجهای آسمانی چیست؟ جواب: در پاسخ این سؤال به دو تفسیر مهم اشاره می کنیم: ۱. منظور از برجهای آسمانی، ستارگان درخشان آسمان است ;چرا که هر کدام از صفحه ۲۰۴ این ستارگان بلند و آشکارند. قسم به آسمان وستارگان بلند و درخشانش. حقیقتاً هنگامی که انسان سر به سوی آسمان بلند می کند، و به منظره زیبای ستارگان خیره می شود، و در آفرینش و مأموریّت و نقش ستارگان، تفکّر و اندیشه می کند، سر تسلیم در برابر آن خالق بزرگ فرود می آورد، و با غوغای عجیبی از عالم هستی روبه رو می شود. جالب اینکه هر چه علم و دانش بشر پیشرفت می کند، گوشه های تازه ای از عظمت و بزرگی جهان آفرینش کشف می شود. بشر اکنون با تلسکوپهای مجهّزی که دارای عدسی های قوی به قطر ۱۰ الی ۱۲ متر است به مطالعه ستارگان و کهکشانها می پردازد. بدون شک در آینده که ابزار پیشرفته تری در اختیار بگیرد، حقایق تازه ای بدست خواهد آورد. ۲. منظور از برجهای آسمانی همان برجهای تقویمی است زمین هنگامی که بدور خورشید می چرخد، در هر ماهی از سال مقابل یکی از صورتهای فلکی قرار می گیرد. صورتهای فلکی مجموعه ای از ستارگان هستند که به علّت تشابه تقریبی که به برخی از مخلوقات دارند همان نام را بر آنها نهاده اند. مثلا برای یکی از صور فلکی که بی شباهت با گوسفند نیست، نام «حمل» انتخاب شده است. و به مجموعه ستارگان که شبیه دو کودک در حال گردو بازی هستند، «جوزا» گفته اند. هنگامی که خورشید در مقابل برج حمل قرار گیرد ماه فروردین است. زمانی که مقابل برج ثور قرار گیرد ماه اردیبهشت است. و ماه خرداد زمانی است که خورشید مقابل برج جوزا قرار گیرد. نتیجه اینکه منظور از برجهای آسمان، صورتهای فلکی مربوط به تقویم هاست. سؤال: این صورتهای فلکی چه نقشی در زندگی ما دارد، که خداوند به آنها قسم یاد کرده است؟ پاسخ: از آنجا که نظم زندگی بشر با تقویم ها رابطه تنگاتنگی دارد، و عالم هستی بر اساس نظم آفریده شده، بدین جهت خداوند به برجهای آسمانی قسم یاد کرده است. نتیجه اینکه برجهای آسمانی طبق هر یک از دو تفسیر فوق، آن قدر مهم است که مورد قسم خداوند واقع شده است. صفحه۲۰۵ (وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ;)دومین چیزی که خداوند در این سوره به آن قسم خورده «یوم موعود» است. روز موعود پایان دنیا و آغاز جهان آخرت است. روزی که به ما وعده داده شده، واین وعده تخلّف ناپذیر است. این روز خواهد آمد. هر چند زمان دقیق آن مشخّص نیست. ممکن است دیر یا زود باشد، امّا قطعاً سوخت و سوز ندارد. خداوند متعال به لحظه پایان عمر این جهان، و شروع قیامت قسم می خورد ;روزی که داد مظلومان از ظالمان گرفته می شود. روزی که پاداش نیکوکاران و خوبان، و جزای متجاوزان و بدان داده می شود. روزی که خداوند حکیم و علیم، به عدالت در بین بندگانش حکم می کند. (وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ;)شاهد و مشهود سومین و چهارمین چیزی است که به آن قسم یاد شده است. در مورد اینکه منظور از شاهد و مشهود در این آیه شریفه چیست؟ در تفسیر نمونه ده احتمال مطرح شده، که سه مورد آن را، که بهترین و جالبترین احتمالات دهگانه است در اینجا می آوریم: الف) «شاهد» وجود مبارک پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، و «مشهود» اعمال امّت اسلامی یا جمیع امّتهاست. چرا که در آیه شریفه ۴۵ سوره احزاب می خوانیم: «(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً ;)ای

پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم، و بشارت دهنده و انذار کننده»(۱) و در آیه شریفه ۴۱ سوره نساء می خوانیم: «(وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلَاءِ شَهِیداً ;)و تو را (ای پیامبر اسلام) بر آنان گواه خواهیم آورد!». نتیجه اینکه شاهد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، و مشهود اعمال ما انسانهاست. ب) شاهد «گواهان اعمال» و مشهود «اعمال انسانها»ست. همان گونه که در آیه شریفه ۲۴ سوره نور می خوانیم: «(یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ ;)در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضدّ آنها به اعمالی که مرتکب می شدند، گواهی می دهد». ۱ . آیه مذکور در سوره فتح آیه هشتم نیز آمده است. صفحه ۲۰۶ طبق این آیه شریفه گواهان اعمال شاهد، و اعمال انسانها مشهود است. ج) شاهد «پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)» و مشهود «روز قیامت» است. پیامبر(صلی الله علیه وآله) شهادت بر تحقّق و حتمیّت روز قیامت می دهد. شاهد و مشهود طبق هر یک از تفاسیر سه گانه فوق با اهمیّت است، بدین جهت خداوند متعال به آن سوگند یاد کرده است. سؤال: خداوند که عالم بر همه چیز است ;چرا در روز قیامت انسانها را در دادگاهی که شاهدان شهادت می دهند محاکمه می کند؟ چه نیازی به شهود است؟ چرا خداوند مطابق علمش جهنّمیان را به جهنّم و بهشتیان را به بهشت نمی برد؟ پاسخ: خداوند روی حساب و کتاب عمل می کند، تا جای هیچ شک و شبهه ای باقی نماند که او بر اساس عدالت بین تمام بندگانش رفتار می کند. نتیجه اینکه خداوند متعال در سوره بروج به آسمان و روز قیامت و شاهد و مشهود قسم یاد کرده است.

شرح و تفسیر مقسم له

سوگندهای چهارگانه برای بیان این حقیقت است که شکنجه گران به سزای اعمالشان رسیدند. (قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ) در مورد اینکه اصحاب الاخدود چه کسانی هستند؟ مفسّران بالاتّفاق داستان زیر را نقل کرده اند: «در جنوب شبه جزیره عربستان، در کشور یمن، پادشاهی یهودی بنام ذونواس زندگی می کرد که خوی صهیونیستی داشته، و انسان بسیار ظالم و ستمکاری بود. وی دستور داد که تمام مسیحیان باید یهودی شوند و گرنه محکوم به مرگ خواهند شد. سپس گودالهایی به طول و عمق هفت متر حفر کرد، و درون آن را پر از آتش نمود. سپس مسیحیان را یک به یک نزدیک آن گودالها می برد. آنها که به دین یهود می گرویدند آزاد می شدند، و آنها که امتناع می کردند، به درون گودال آتش افکنده می شدند. شخصی از مسیحیان یمن نزد پادشاه روم رفت و سرگذشت اسفناک صفحه ۲۰۷ مسیحیان کشورش را برای وی بازگو کرد. پادشاه روم از این داستان تلخ بسیار متأثّر شد، و گفت: فاصله روم تا یمن بسیار زیاد است، لذا نمی توانم اقدام نظامی کنم، امّا به پادشاه حبشه دستور می دهم به این موضوع رسیدگی کند. نجاشی پادشاه حبشه با دریافت پیام پادشاه روم لشکری عظیم فراهم آورد، و به یمن حمله کرد، و ذونواس را شکست داد، و مسیحیان را آزاد کرد». و بدین ترتیب شکنجه گران و صاحبان گودالهای آتش نابود شدند! ضمناً معلوم می شود که یهودیان صهیونیست از قدیم الایّام شکنجه گر بوده اند. نتیجه اینکه شکنجه در اسلام، آن قدر مذموم و زشت و ناپسند است که خداوند برای نابودی شکنجه گران چهار سوگند یاد کرده است.

رابطه قسم ها و مقسم له

خداوند متعال با قسم به آسمان و روز قیامت و شاهد و مشهود، سخن از نابودی شکنجه گران به میان آورده است. معنای این سخن آن است که حساب و کتاب حتّی در همین دنیا حاکم است، و ظالمان بالاخره به مکافات اعمال ظالمانه خود می رسند. اصحاب اُخدود در همین دنیا دچار مکافات عمل گشته، و نابود شدند. ما نیز باید از این مسأله درس عبرت گرفته، و مواظب و مراقب اعمالمان باشیم، و از آن غفلت نکنیم. از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو فریب وسوسه های شیطان و انسانهای شیطان صفت را (مبنی بر اینکه جهان آخرت نسیه است و خوشی و لذّت دنیا نقد، و نباید نقد را فدای نسیه کرد) نخوریم.

چرا که ممکن است قبل از عذاب الهی در جهان آخرت، در همین دنیا گرفتار مکافات عمل شویم. مخصوصاً که در روایتی از حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «تأثیر گناه بر روح و جان انسان، از تأثیر چاقو در گوشت بیشتر است!».(۱) ۱ . میزان الحکمه، باب آثار الذنوب، ج ۲، ح ۶۶۳۳ . صفحه ۲۰۸ و در روایت دیگری می خوانیم: «انسانهایی که بر اثر گناه و معصیت از دنیا می روند، بیش از کسانی هستند که بخاطر تمام شدن عمرشان می میرند!».(۱) معنای روایت فوق این است که اکثر مردم دچار مکافات عمل خود شده و از دنیا می روند، و اگر مکافات عمل نبود عمر طولانی داشتند. شکنجه ممنوع! شکنجه به هر شکل و صورت، از نظر اسلام ممنوع است ;بنابراین هیچ کس به هیچ بهانه ای نمی تواند انسانی را شکنجه کند. بلکه این کار نسبت به حیوانات، هر چند وحشی و موذی باشند، نیز جایز نیست. بدین جهت اسلام اجازه کشتن «کلب العقور، سگ درنده» را می دهد، امّا مثله کردن و قطعه قطعه نمودن اعضای بدنش را پس از مرگ اجازه نمی دهد.(۲) این مسأله از دیدگاه اسلام آن قدر مهم است که حضرت علی(علیه السلام) حتّی اجازه شکنجه ابن ملجم که أشقی الاخرین است، و از شمر و یزید شقاوتمندتر است، را نیز نمی دهد، و به فرزندانش توصیه می کند که در صورت تصمیم بر قصاص تنها یک ضربه شمشیر بر وی بزنند(۳). امّا در حکومتهای ظالم مدّعی حقوق بشر، که شعارهای دروغین آنها گوش عالم را کر کرده، شکنجه غوغا می کند! هنگامی که تنها یک نمونه آن، که در زندان ابوغریب بغداد انجام می شد، توسّط خبرنگاران به اطّلاع مردم دنیا رسید، تنفّر عجیبی از مدعیان دروغین حقوق بشر ایجاد کرد. این شکنجه گران هم مطمئن باشند که همانند اصحاب اُخدود به سزای اعمالشان در همین دنیا خواهند رسید، و گرفتار مکافات اعمالشان خواهند شد. ۱ . میزان الحکمهٔ، باب آثار الذنوب، ج ۳، ح ۶۶۴۲ . ۲ . بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۴۶ و ۲۵۷ . ۳ . نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۷ . صفحه۲۰۹

۴. سوگندهای سوره تین

توضیح

قسم به انجیر و زیتون یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس، سوگند به «طور سینین»، و قسم به این شهر امن = مکّه، که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم، سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، که برای آنها پاداشی تمام شدنی است!

نظریّات سه گانه در تفسیر قسم های چهارگانه

در تفسیر قسم های مورد بحث آرا و نظریّات مختلفی بیان شده، که به سه نظریّه عمده و مهمّ آن در این بحث اشاره می کنیم: نظریه اوّل قسمهای چهارگانه اشاره به چهار منطقه از مناطقی است که خاستگاه وحی الهی بوده است. «تین» اشاره به کوهی است در سرزمین شام که در آن کوه بر عدّه ای از پیامبران الهی وحی نازل می شده، و از آنجا که آن کوه درختان انجیر فراوانی داشته، کوه تین نامیده شده است. صفحه ۲۱۰ و امّا «زیتون» اشاره به کوهی در بیت المقدّس است، که انبیای بزرگی به آنجا رفته، و در آن منطقه بر آنان وحی نازل می گشته است. و با توجّه به اینکه این کوه مشتمل بر درختان زیتون فراوانی بوده، به کوه زیتون مشهور شده است. و «طور سینین» همان کوه طور معروف است، که محلّ نزول وحی بر حضرت موسی(علیه السلام) بوده است. و منظور از «البلد الامین» مکّه مکرّمه، محل نزول وحی بر پیامبر اسلام، حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) است. خلاصه اینکه طبق این نظریّه، آیات مورد بحث به چهار منطقه ای اشاره دارد که بر پیامبران الهی وحی نازل شده است. و از آنجا که وحی سبب هدایت و وسیله سعادت و نجات انسانهاست، و پیامبران الهی از طریق وحی پیامهای پروردگار را به انسانها منتقل می کردند، خداوند به مناطقی که

در آن وحی نازل شده، قسم خورده است. نظریّه دوم سوگندهای چهارگانه، به چهار پیامبر بزرگ اشاره دارد. «تین» اشاره به حضرت آدم(علیه السلام) دارد، و منظور از «زیتون» حضرت نوح(علیه السلام)است، و «طور سینا» به حضرت موسی(علیه السلام)، و «البلد الامین» به حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)اشاره دارد. سؤال: رابطه مکّه با حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)، و طور سینا با حضرت موسی(علیه السلام) روشن است، امّا چه رابطه ای بین «تین» با حضرت آدم، و «زیتون» با حضرت نوح(علیه السلام) وجود دارد؟ در پاسخ این سؤال گفته اند: هنگامی که حضرت آدم(علیه السلام) در بهشت از درخت ممنوع خورد، و لباسهای بهشتی اش فرو ریخت، و خود را عریان دید، با استفاده از برگ درختان انجیر برای خود لباسی تهیّه کرد، و خود را پوشانید. بدین جهت در این سوره بوسیله درخت انجیر به آن حضرت اشاره شده است. و امّا در مورد رابطه حضرت نوح(علیه السلام) با درخت زیتون، گفته شده هنگامی که آن حضرت و مؤمنان به او، و تعدادی از حیوانات سوار بر کشتی شده، و طوفان شروع صفحه ۲۱۱ شد، و خداوند کفّار و افراد بی ایمان را از بین برد، و طوفان فرو نشست، حضرت نوح برای اطّلاع از اینکه آیا زمین سر از آب بیرون کرده، و آبهای جوشیده از زمین و نازل شده از آسمان در زمین فرو رفته یا نه؟ کبوتری را به سمت زمین فرستاد تا خبر آورد. کبوتر با شاخه کوچکی از زیتون بازگشت، و این نشانگر آن بود که درختان از آب بیرون آمده، و امکان فرود بر زمین فراهم گشته است. لذا زیتون را اشاره به حضرت نوح(علیه السلام)می دانند. ضمناً بدین جهت هم اکنون نیز شاخه زیتون را نشانه صلح و امنیّت و آرامش و دوستی می شمارند. نتیجه اینکه خداوند متعال در این سوره، به چهار پیامبر بزرگ که هر یک نقش مهمّی در هدایت مردمِ زمان خویش ایفا کرده اند، سوگند یاد کرده است. نظریّه سوم منظور از «تین» همان میوه معروف، و مادّه غذایی مشهور در بین مردم، یعنی انجیر است. و مراد از «زیتون» نیز همان دانه های روغنی پرخاصیّت و مغذّی است. و «طور» و «بلدامین» هم همان کوه طور و شهر مکّه است. خداوند متعال به دو مادّه غذایی، که خواصّ غذایی فراوانی دارد، و مربوط به جسم انسان است، و دو مکان معنوی ارزشمند که مربوط به روح انسان است و غذای معنوی بشر محسوب می شود، سوگند یاد کرده است. تا بشر هم در غذاهای جسمانی خویش اندیشه بیشتری کند، و هم به فکر غذاهای روحی خود باشد. نتیجه اینکه طبق این تفسیر خداوند متعال به دو مادّه غذایی جسم، و دو مادّه غذایی روح بشر قسم یاد کرده است. در پایان این بحث یادآوری چند نکته لازم است: ۱. ساختمان میوه ها، شاهکار عجیب خلقت ساختمان میوه ها، از جمله عجایب خلقت و آفرینش است، که در سایه تفکّر و اندیشه برای انسان متفکّر جلوه گری می کند. میوه های متفاوت و مختلفی که از نظر شکل ظاهری، لطافت و ظرافت، بو و مزه، خواصّ گیاهی، غذایی، طبّی، صنعتی و صفحه ۲۱۲ مانند آن، و فواید دیگر آن (که بسیار متنوّع و متفاوت است) از یک زمین و آب بوجود آمده است. آیا به آفریدگار و آفریننده آن فکر کرده ایم که چگونه از خاکی تیره، و آبی زلال، و در قطعه زمینی کوچک، میوه های گوناگون و متنوّع فراوانی می آفریند؟! در گوشه ای از این زمین میوه ای شیرین و خوش طعم، در گوشه دیگر میوه ای ترش و لذیذ، و در قسمت سوم میوه ای با طعم و مزه ای متفاوت می آفریند. در گوشه ای از زمین میوه ای سرشار از چربی، و در قسمتی از آن میوه ای سرشار از قند، و در گوشه ای میوه ای بر ضدّ قند و چربی، و خلاصه در هر گوشه ای میوه ای با خاصیّت و طعم و رنگ و بوی متفاوت آفریده، در حالی که آب و خاک و هوای همه آنها یکسان بوده است! آیا این شاهکار خلقت نیست؟ افسوس که بر اثر عادت، و عادی شدن این نعمتهای الهی، کمتر پیرامون آن می اندیشیم. ۲. طور سینین «سینین» در لغت به معنای «کثیر الخیر و البرکة ;پر خیر و برکت» است، «سینا» و «سینین» که به عنوان وصف کوه طور به کاربرده می شود هر دو به یک معناست. و علّت اینکه کوه طور را «سینین» نامیده اند، امور مختلفی ذکر شده است، از جمله: ۱. با توجّه به اینکه در آن مکان مقدّس بر حضرت موسی(علیه السلام) وحی نازل می شد آنجا را پر خیر و برکت نامیدند. و روشن است که وحی با برکت تر از هر چیزی است. ۲. کوه طور مملوّ از درختان است، به گونه ای که درختان سطح این کوه را پوشانیده اند ;بدین جهت کوه با برکتی است. ۳. از آنجا که درختان موجود در کوه طور همگی درختان میوه بوده، بنابراین آن مکان را «طور سینا» و کوه پر خیر و برکت دانسته اند. نتیجه

اینکه سینین به معنای پر خیر و برکت است، و علّت آن یکی از امور سه گانه فوق است. صفحه ۲۱۳ ۳. مکّه و نعمت امنیّت بلد در قرآن مجید و عربی قدیم به شهر اطلاق می شد، هر چند امروز به کشور نیز اطلاق می گردد، و منظور از «البلاد الاسلامیه» در عربی جدید، کشورهای اسلامی است. به هر حال «بلد» در آیه شریفه به معنای شهر است، و منظور از «البلد الامین» شهر مکّه است. سؤال: چرا خداوند متعال از میان امتیازات فراوان شهر مکّه، فقط به امتیاز امنیّت این شهر اشاره کرده، و آن را با این وصف توصیف فرموده است؟ پاسخ: این تعبیر قرآن مجید نشان می دهد که نخستین مسأله ای که در همه جا لازم و ضروری است، و حرف اوّل را می زند، امنیّت و آرامش است. اگر امنیّت نباشد هیچ چیز نخواهد بود. نه اقتصاد سالم، نه صنعت قابل قبول، نه زراعت و تجارت مفید، و نه حتّی معنویّت و روحانیّت در حدّ انتظار. آری! همه چیز در پرتو امنیّت بوجود خواهد آمد. بدین جهت هنگامی که حضرت ابراهیم(علیه السلام) دست به دعا بلند کرد، تا برای شهر مکّه دعا نماید، اوّلین خواسته اش امنیّت و آرامش این شهر مقدّس بود (رَبِّ اجْعَلْ هَـذَا بَلَداً آمِناً)(۱) و پس از آن مسائل رفاهی و تقاضاهای دیگر را مطرح کرد. بدین جهت، صرف هر مقدار هزینه برای ایجاد امنیّت، و یا ثبات و پایداری آن، بجا و سزاوار است. اگر در جنگ هشت ساله، برای بدست آوردن یا حفظ این نعمت، جوانان برومند و عزیزی را از دست دادیم، برای ما قابل تحمّل است. قرآن مجید به شدّت با کسانی که مخلّ به امنیّت جامعه اسلامی اند برخورد کرده، و برای چنین کسانی (که محارب نامیده می شوند) مجازات سختی در نظر گرفته است. کسانی که در جامعه اسلحه می کشند، و به این ترتیب در منطقه وسیعی ناامنی ایجاد می کنند، محارب محسوب می شوند، هر چند دست آنها به خون هیچ کس آلوده نشود. کسانی که با پخش وسیع مواد مخدّر امنیّت جامعه را به مخاطره می اندازند، و جوانان مردم را ۱ . بقره، آیه ۱۲۶ . صفحه ۲۱۴ به دام اعتیاد گرفتار می سازند، مجازات محاربین را دارند. افرادی که در محدوده وسیعی از جامعه اسلامی با دایر کردن مراکز متعدّد فحشا و فساد، آرامش مردم مسلمان را برهم می زنند نیز مشمول این حکم هستند. کسانی که با قلم، زبان، کتاب، روزنامه، مجلّات، نشریّات فاسد، و حتّی برنامه های ناسالم اقتصادی ایجاد ناامنی وسیعی نمایند، حکومت اسلامی باید با آنها برخورد نموده، تا آسایش و امنیّت جامعه دستخوش خطر نگردد. خداوند متعال در آیه شریفه ۶۱ و ۶۰ سوره احزاب می فرماید: «(لَّئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلاَّ قَلِيلاً * مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلاً ;)اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند، دست از کار خود بر ندارند، تو را بر ضدّ آنان می شورانیم، سپس جز مدّت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند و از همه جا طرد می شوند، و هر جا یافت شوند گرفته خواهند شد، و به سختی به قتل خواهند رسید». این آیه شریفه تهدید عجیبی است نسبت به کسانی که امنیّت جامعه اسلامی را متزلزل می کنند ;هر چند این کار با پخش شایعات در سطح وسیعی از جامعه اسلامی باشد. خلاصه اینکه مهمترین ویژگی شهر مکّه امنیّت حاکم بر آن است، بدین جهت در آیه مذکور مورد عنایت پروردگار قرار گرفته است.

مقسم له

سؤال: سوگندهای چهارگانه، با توجّه به اهمیّتی که دارد و شرح آن گذشت، برای چه چیزی بیان شده است؟ به تعبیر دیگر، چرا خداوند متعال در این سوره شریفه چهار قسم با عظمت یاد کرده است؟ و به عبارت سوم، مقسم له در این سوره چیست؟ جواب: پاسخ این سؤالات در آیات زیر آمده است: صفحه ۲۱۵ «(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيم * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُون ;)ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم، سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی تمام نشدنی است!». آری! خداوند برای تفهیم ارزش و قیمت انسان، سوگندهای چهارگانه را یاد کرده است. خداوند قسم می خورد که مرا به ارزش وجودیم آگاه

کنـد، تا خود را بشـناسم، و به بهای کم نفروشم. پروردگارم به این وسـیله زنگ بیدار باش می زند که بدانم گل سـر سـبد آفرینش هسـتم، و نعمتهای فراوان و بعضاً منحصـر به فردی به نوع بشر داده که به هیچ موجودی نداده است، تا بتوانم با استفاده از این سرمایه های بزرگ به جوار قرب الهی برسم. انسانی که قرآن مجیـد ترسیم می کنـد و از او به احسن تقویم یاد می کند، می تواند به جایی برسـد که به جز خدا نبیند، و در نتیجه خلیفهٔ الله شود، و در جوار قرب پروردگار آرام گیرد. امّا اگر ارزشـهای وجودی خویش را به فراموشـی بسپرد، و در قوس نزولی قرار گیرد، آن قـدر تنزّل می نماید که از حیوان هم پست تر شده، و به اسـفل سافلین سـقوط می کند. توضیح چند نکته ۱. معنـای تقـویم تقویم معـانی متعـدّدی دارد، که از جمله می توان به «بهـا دادن به چیزی»، «سامـان دادن»، «صورت زیبـا دادن»، «قوام دادن» و «اسـاس و پایه دادن» اشاره کرد. آری! همه این معانی در مفهوم کلمه تقویم جمع است. بنابراین، خداونـد متعـال انسـان را به بهایی سـنگین و صورتی زیبا، و اساس و پایه ای محکم سامان داده است. ۲. ارزش انسان از دو دیـدگاه شنـاخت انسـان به عنوان یکی از موضوعـات علوم انسانی همواره مورد بحث صـفحه ۲۱۶ دانشـمندان بوده است. علما و دانشـمندان مادّی که اعتقادی به ماورای طبیعت و جهان دیگر ندارنـد، انسان را به قـدری پایین آورده اند که وی را در ردیف میمون قرار داده، و بشـر را تکامل یافته شانپانزه می داننـد! برخی از این دانشـمندان می گویند: «دانشـمندان خیال می کردند انسان موجود برتر و تافته جـدابافته ای از سـایر حیوانـات است، در حـالی که چنین نیست، و انسـان تکامـل یـافته میمون است. و ما با این اعتقاد درّه عمیق بین انسـان و حیوان را پر کرده، و فاصـله میـان این دو را برداشـته ایم، و آدمی را به حیوانات ملحق نموده ایم!». امّا دانشـمندان معتقـد به جهان ماورای طبیعت، به تبعیّت از تعلیمات الهی اعتقاد دیگری دارنـد. آنها انسان را گل سرسـبد آفرینش می دانند، چرا که خداوند متعـال در آغـاز آفرینش چهـار امتیـاز و ویژگی منحصـر بـه فرد برای انسـان ذکر کرد کـه در هیـچ یـک از موجـودات دیگر، حتّی فرشـتگان یافت نمی شود. توجّه کنیـد: الف) نماینـدگی پروردگار خداوند متعال در آیه ۳۰ سوره بقره، خطاب به فرشـتگان فرمود: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً ;)من در روی زمین جانشـینی = نماینده ای قرار خواهم داد». یعنی شما فرشتگان شایستگی نمایندگی مرا در زمین نداریـد، بلکه موجـودی برتر و بالاـتر به نـام انسـان خلق خواهم کرد، که خلیفه من بر روی زمین خواهـد بود. ب) روح خـدایی! در دو آیـه از قرآن کریم تعـبیر (نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُّوحِی)(۱) آمـده است، و این تعبیر فقـط در مورد انسـان دیـده می شود، نه موجودات دیگر، و این نشانه عظمت و بزرگی بشر است. ۱ . حجر، آیه ۲۹ و ص، آیه ۷۲ . صفحه ۲۱۷ سؤال: منظور از روح خدایی چیست؟ آیـا منظور این است که خداونـد روح و جسم دارد، و بخشـی از روح خویش را در جسم انسـان دمیـده است؟ پاسـخ: قطعاً منظور این نیست، چرا که چنین عقیده ای باطل و بی اساس است. بنابراین، منظور از «روحی» در دو آیه فوق یک روح والا، برجسته و بـا عظمـت اسـت که از شـدّت بزرگی و والاـیی، خداونـد آن را به خـود نسـبت داده است، و به اصـطلاح طلبگی اضـافه در کلمه روحی، اضافه تشـریفیّه است. این امتیاز نیز ویژه انسان است و بایـد هم چنین باشـد، چرا که موجودی لیاقت خلیفـهٔ اللهی را پیـدا می کنـد که از روح بـا عظمت منسـوب به پروردگـار در او دمیـده شـده باشـد. ج) معلّم فرشـتگان! پس از گفتگویی که بین خداونـد و فرشـتگان پیرامون آفرینش موجودی جدید به نام انسان صورت گرفت، و فرشتگان به چنین کاری رأی منفی دادند، خداوند آنها را با جمله: «من حقایقی می دانم که شما نمی دانید»(۱) قانع کرد، و انسان را آفرید، فرشـتگان را به آزمون «علم الاسماء» فرا خواند، تا از این طریق برتری انسان بر فرشـتگان برای آنان عینیّت یافته و ملموس شود. فرشتگان که از این امتحان موفّق بیرون نیامدند، خطاب به پروردگار عرضه داشـتند: «منزّهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای نمی دانیم».(۲) آنگاه آنان را بسوی آدم رهنمون شد، و به وی دسـتور داد علم الاسـما را به فرشـتگان تعلیم دهد. هنگامی که حضـرت آدم(علیه السلام) به فرمان پروردگار فرشتگان را از علم الاسـماء آگاه کرد، خداوند مطلبی را که قبلا بصورت کوتاه و سربسـته به آنها گوشـزد کرده بود، با شرح بیشتری بیان کرد که: «آیـا بـه شـما نگفتـم که من، غیب آسـمانها و زمین را می دانم؟ و نیز می دانم آنچه را شـما آشـکار می کنیـد، و آنچه را پنهـان می داشتید».(۳) و ملائکه فرموده خـدا را تصدیق کردند، و علم اجمالی آنها در مورد ۱ . بقره، آیه ۳۰ . ۲ . بقره، آیه ۳۲ . ۳ . بقره، آیه

۳۳ . صفحه۲۱۸ برتری انسان تبدیل به علم تفصیلی شد، و بدین وسیله آدم معلّم فرشتگان شد، و این نیز از امتیازات ویژه انسان است. سؤال: علم الاسماء چیست؟ پاسخ: در تفسیر «علم الاسماء» نظریّه های متفاوتی ارائه شده، که یکی از تفاسیر آن آگاهی از اسرار عالم هستی است. جهان هستی، بلکه تنها یکی از موجودات این جهان به نام انسان، بلکه یک عضو و عنصر کوچک انسان یعنی سلول بدن وی، اسرار و رموز فراوانی دارد. تا آنجا که یکی از دانشمندان فقط در مورد سلول بیش از پنج هزار صفحه نوشته است! علاوه بر این، یافته های ما در مورد اسرار موجودات هستی، در برابر نایافته های ما چیز کمی است. خداوند علم اسرار هستی را به آدم تعلیم کرد. د) مسجود فرشتگان پس از آنکه فرشتگان در گام اوّل لفظاً تصدیق کردند که انسان موجود برتر است، و بعد از تلمّذ و شاگردی در محضر حضرت آدم(علیه السلام)، در گام دوم قلباً نیز به این معنا اعتقاد پیدا کردند، باید مرحله سوم این تصدیق، که تصدیق عملی است را نیز به انجام رسانند. و لذا فرمان سجده بر آدم خطاب به فرشتگان صادر شد. همه فرشتگان در راستای ارج نهادن به این آفرینش ویژه، و به منظور اطاعت فرمان الهی در پیشگاه حضرت آدم، سر بر سجده سائیدند. و فقط یک نفر تخلّف کرد، و او ابلیس بود! کسی که جزء فرشتگان نبود، بلکه از جنّیان بود، و بخاطر تکبّر و نافرمانی اش در صف کافران قرار گرفت. و چه خوب که ابلیس بر آدم سجده نکرد، چرا که او لیاقت این عبادت الهی را نداشت. آری! نمایندگی پروردگار، برخورداری از روح خدایی، احراز مقام استادی فرشتگان، و مسجود ملائکه شدن چهار ویژگی ممتاز و منحصر به فرد انسان است، که هیچ یک از موجودات آن را در اختیار ندارند. صفحه ۲۱۹ آیا انسانی که قرآن مجید توصیف می کند ;با آنچه دانشمندان مادّی در مورد آدم می گویند، قابل مقایسه است!؟ سؤال: آنچه از منظر قرآن در مورد فضیلت انسان گفته شد، در مورد حضرت آدم(علیه السلام) بدون شک قابل قبول است. ولی آیا این فضایل در مورد انسانهای دیگر نیز صادق است؟ پاسخ: از آیات دیگر قرآن مجید استفاده می شود که ویژگیهای مذکور اختصاص به آدم ندارد، و شامل نسل و ذریّه او تا قیام قیامت نیز می گردد. شاهد این مطلب آیاتی از سوره مؤمنون است. خداوند متعال در آیات اوّلیه سوره مؤمنون مراحل خلقت و آفرینش انسان را (نطفه، علقه، مضغه و...) بیان می کند، سپس در آیه ۱۴ همان سوره می فرماید: «(ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ ;)سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم (و از روح خود در آن دمیدیم) پس آفرین بر خدایی که بهترین آفرینندگان است». بنابراین فضیلتهای مذکور اختصاص به حضرت آدم(علیه السلام) ندارد، بلکه در مورد تمام انسانهاست. خوشا به حال کسانی که در قوس صعودی قرار گیرند، و بتوانند این فضیلتها را حفظ کنند. ۳. اسفل سافلین چیست؟ برخی از انسانهای سعادتمند، با اتّکای بر همّت و اراده خویش، و با استعانت از پروردگار متعال از این امتیازات نهایت استفاده را کرده، و آن را سکّوی پرش خویش قرار داده، و به «قاب قوسین او ادنی»(۱) صعود می کنند. آنها به جایی می روند که حتّی ملائکه و فرشتگان توان رفتن بدانجا را ندارند. ۱ . نجم، آیه ۹ . صفحه ۲۲۰ امّا برخی از انسانها قدر این ویژگیها و زمینه های سعادت را ندانسته، و آن قدر سقوط می کنند که به مرحله اسفل سافلین می رسند ;جایی که پایین تر از آن تصوّر نمی شود. راستی اسفل السافلین کجا و به چه معناست؟ برخی از مفسّران اسفل سافلین را به اَرْذَلِ الْعُمُرِ(۱) (دوران پیری و پایان عمر انسان) تفسیر کرده اند، که این تفسیر عجیبی به نظر می رسد، زیرا با آیه پس از آن یعنی (إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) سازگار نیست. زیرا این استثنا نمی تواند استثنای ارذل العمر که سیر طبیعی عمر انسان است، باشد. بنابراین تفسیر فوق بدون شک صحیح نیست. تفسیر صحیح آن است که اسفل سافلین در دنیا همان (بَلْ هُمْ أَضَلُّ)(۲) و آخرین نقطه توحّش و بربریّت و درّنده خویی است. همان چیزی که اکنون در گوشه و کنار جهان به وفور دیده می شود. انسان نماهایی که ماشین بمب گذاری شده را در کنار بیمارستان، یا مسجد یا حسینیّه پر از جمعیّت، یا بازار یا مناطق شلوغ دیگر منفجر می کنند، و زن و مرد، بزرگ و کوچک، گناهکار و بی گناه را به بدترین شکل می کشند، مصداق اسفل السافلینند. آن دسته از مدّعیان دروغین حقوق بشر که بمبهای ده تُنی را بر روی مردم بی گناه هیروشیما و ناکازاکی خالی کرده، و جان هزار نفر انسان مظلوم را گرفتند، از مصادیق روشن بل هم اضل هستند. کسانی که در گوشه و کنار جهان آتش جنگ را شعلهور نموده

تـا کارخانه های اسـلحه سازی آنها از حرکت باز نایسـتاد، و مهمّات ویرانگرشان به فروش برود، و بر دلارهایشان روز به روز افزوده گردد، حیوانـات درّنـده ای هسـتند که لباس انسان به تن کرده انـد. و اسـفل السافلین در جهان آخرت قعر جهنّم، و پایین ترین نقطه دوزخ است! و این قوس نزولی و آن قوس صـعودی بـا این دامنه وسـیع، یکی از امتیـازات انسـان است. سؤال: چه کنیم که در قوس نزولی قرار نگرفته، و به اسفل السافلین سقوط نکنیم؟ ۱ . این تعبیر در آیه ۷۰ سوره نحل و آیه ۵ سوره حج آمده است. ۲ . این تعبیر در آیه ۱۷۹ سوره اعراف، و ۴۴ سوره فرقان آمده است. صفحه ۲۲۱ جواب: برای فرار از سقوط در اسفل السافلین، و قرارگرفتن در مـدار صـعودِ به احسن تقویم، نیـاز به برنـامه ریزی جـامع خودسـازی است، که یکی از موادّ آن انتخـاب دوست مناسب است. نقش دوست آن قـدر مهم است که امکـان دارد انسان را بهشتی کنـد، همان گونه که اگر فرد نامناسبی باشـد ممکن است آدم را جهنّمی نماید. یک دوست می تواند دروازه سـعادت را بسوی انسان بگشاید، همان طور که می تواند پیام آور شوم شقاوت و بدبختی باشد. یک دوست ممکن است زمینه ساز رسیدن انسان به فوز عظیم شهادت باشد، یا او را به صف دشمنان خدا ملحق کند!

نقش مهمّ دوست

برای پی بردن به اهمیّت انتخـاب دوست، به آیات ۲۷ تا ۲۹ سوره فرقان توجّه فرماییـد: «(وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ ;)و (ای پیامبر مـا! به خـاطر آور) روزی را که سـتمکار دست خود را (از شـدّت حسـرت) به دنـدان می گزد!». در ادبیّات فارسـی برای نشان دادن نهایت بـدحالی یک شـخص گفته می شود که: «فلانی انگشت به دهان گزید» امّا در ادبیّات عرب تعبیر به شـکل دیگری است، می گوینـد: «از شـدّت حزن و اندوه پشت دو دست خود را به دندان گرفت» حال باید دید چه مصـیبتی برای این شـخص ظالم رخ داده که این گـونه عکس العمـل نشـان می دهـد؟ پاسـخ این سـؤال در ادامه آیه منعکس شـده است. توجّه کنیـد: «(يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلا ;)ای کاش با رسول خـدا راهی برگزیده بودم!». آن ظالم سـتمگر در روز قیامت افسوس می خورد که چرا تمام پلهای پشت سر خود را خراب کرده است! او حسرت می کشد که چرا تمام ارتباطهای خویش را با پیامبر و دین و مذهب قطع نموده است! قطع ارتباط این سـتمکار با رسول خدا(صـلی الله علیه وآله)نتیجه انتخاب یک دوست بد و نامناسب بوده است. بدین جهت با هزاران آه و حسـرت و افسوس می گوید صفحه ۲۲۲ «(يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ;)ای وای بر من، کاش فلان (شـخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!». ای کاش شخصی که درِ گناهان را به رویم گشود و همای سعادت، که بر روی شانه هایم نشسته بود، را از من دور کرد، به عنوان دوست خود بر نمی گزیـدم! ای کـاش با شخصـی که مرا از یاد و نام حضـرت دوست غافل کرد و شیطان را قرین و همراهم ساخت، دوست نمی شدم. امّا این آه و حسـرت ها، در یوم الحسرهٔ فایده ای ندارد. بلکه در این دنیا باید به فکر چـاره بود. شـأن نزول آیـات مورد بحث «عقبه» که از متمّکنین مـدینه به شـمار می رفت، و انسـان خوش باطنی بود، و امکانات مالی نسـبتاً مناسبی داشت، علیرغم اینکه شـخص مشـرکی بود، با پیامبر(صـلی الله علیه وآله)دوست بود. بدین جهت گه گاه خدمت آن حضـرت می رسـید و آیاتی از قرآن مجیـد را گوش می کرد، و گام به گام به اسـلام نزدیکتر می شـد. امّا هنوز رسـماً اسـلام را نپذیرفته بود. پس از بازگشت از یک سفر، اعیان و اشراف قوم و قبیله اش را به ضیافتی دعوت کرد، و از دوستش پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز برای شـرکت در آن میهمانی دعوت بعمل آورد. حضرت فرمود: «به یک شرط دعوت تو را اجابت می کنم، و آن اینکه شهادتین را بر زبان جاری نموده، و به صفوف مسلمانان بپیوندی! فاصله میان من و تو شرک است، اگر شهادتین را بگویی این فاصـله از بین می رود». عقبه در حضور مردم شهادتین را گفت، و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز طبق وعده ای که داده بود در میهمانی او شـرکت کرد. خبر اسـلام آوردن عقبه در شهر پیچید و نقل مجالس شد. «اُبیّ» دوست دیگر عقبه، هنگامی که این خبر را شنیـد، به نزد وی آمـد، و او را بخـاطر این کار سـرزنش و شـماتت کرد، گفت: «شـنیده ام دین آبا و اجـدادت را رها کرده ای، و از پرسـتش آن بتهای زیبا و متنوّع دست کشـیده ای، و به عبادت خـدای نادیـده محمّـد پرداخته ای! پس آن غیرت و حمیّت قبیله ای و

عشیره ای تو چه شد!؟» خلاصه این دوست ناباب آن قدر عقبه را سرزنش و شماتت کرد که وی از کارش پشیمان شد و گفت: «برای جبران این کار چه کنم؟». اُبیّ صفحه۲۲۳ گفت: «همان گونه که در حضور مردم اسلام را پذیرفتی، در حضور آنان از اسلام بیزاری بجوی و به محمّد توهین کن». عقبه که درهای سعادت به رویش گشوده شده بود، بر اثر وسوسه های این دوست بد فریب خورد، و در حضور جمع به ساحت قدس پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) توهین کرد، و از اسلام بیزاری جست! سپس آیات فوق که بیانگر حالات عقبه در قیامت است، نازل شد. آیات سه گانه فوق هر چند در مورد عقبه نازل شده، ولی بی شک منحصر به او نیست، بلکه هشداری است برای تمام کسانی که در انتخاب دوست دقّت نمی کنند، و خود را با انتخاب دوستان ناباب در معرض هلاکت و نابودی قرار می دهند. اگر شما از مبتلایان به موادّ مخدّر علّت اعتیاد آنان را به این بلای خانمانسوز بپرسید، غالب آنان عامل آن را رفیق بد معرّفی می کنند! دوست بد حتّی از حیوانات گزنده و درنده خطرناک تر است، چرا که: مار بد بر جسم انسان می زند یار بد بر جسم و بر جان می زند دوست بد در کلام امیرمؤمنان(علیه السلام) این بحث را با حدیث زیبایی از امیر سخن، حضرت علی(علیه السلام) به پایان می بریم. آن حضرت طبق آنچه در کتاب غررالحکم و دررالکلم آمده، فرمودند: «صُحْبَةُ الاَشْرارِ تَکْسِبُ الشَرَّ کَالرِّیحِ اذا مَرَّ بِالنَّتِنِ حَمَلَتْ نَتِناً ;همنشینی با بدان باعث آلودگی انسان می شود، همان گونه که نسیم دلنواز اگر از روی مزبله ها و مکانهای بدبو عبور کند، بدبو می شود». روح انسان، مخصوصاً جوانان عزیز بسان آن نسیم با طراوت و دل انگیز است که اگر از روی گلها بگذرد و همنشین باغ گل شود، عطر خوش گلها را به همراه می آورد. و چنانچه از روی مزبله ها و جاهای بدبو عبور نموده، و همنشین زباله ها و کثافات گردد، به رنگ و بوی آنها درخواهد آمد.(۱) ۱ . شاعر در مورد شخص گناهکاری که بر اثر گناه، بوی بدی از او به مشام می رسد می گوید: بوی بد هر گناه داری آئینه دل سیاه داری برخیز و طهارتی به دل دار تا جاری آشک و آه داری آمرزش خواه چو عطر خوشبوست گر منزلتش نگاه داری صفحه ۲۲۴ نتیجه اینکه برای باقی ماندن در مدار احسن تقویم، و پرهیز از قرار گرفتن در چاه اسفل سافلین، شرط اوّل انتخاب دوست مناسب است. هر چند پرهیز از رسانه های آلوده، که بدترین بلاهای دنیای امروزند، نظیر سایت های فاسد، ماهواره های بدآموز، مطبوعات آلوده و مانند آن، که به نوعی دوست انسان محسوب می شوند، نیز لازم است. به امید آنکه در سایه تعلیمات قرآنی در مسیر احسن تقویم گام نهیم، که البتّه این توفیق بدون استمداد از او حاصل نمی شود.

ایمان و عمل صالح، ارکان اساسی احسن تقویم

خداوند متعال تمام انسانها را مبتلا به سیر در قوس نزولی اسفل سافلین می داند، مگر کسانی که بر خوردار از دو عنصر مهمّ حیات معنوی، یعنی ایمان و عمل صالح باشند.(۱) این گروه از انسانهای سعادتمند همچنان در آسمان زیبا و نورانی احسن تقویم پرواز کرده و به صعود خویش ادامه داده، و از برکات آن بهره مند می شوند. جمله (امَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)بطور وسیع و گسترده در قرآن مجید بکار رفته است تا آنجا که این تعبیر در نزدیک به شصت آیه دیده می شود، و بسیاری از این آیات معیار و مدار امور مهمّی قرار گرفته است، به عنوان نمونه به چند مورد آن توجّه کنید: ۱. خداوند متعال در سوره والعصر تمام انسانها را در ضرر و زیان معرّفی کرده است، سپس انسانهای با ایمان، که دارای عمل صالح هستند و دیگران را نیز دعوت به کارهای شایسته می کنند، را استثنا کرده است. طبق این آیه شریفه مدار خروج از خسران و زیان، بار یافتن به ضیافت سفره ایمان و عمل صالح است. ۱ . همان گونه که از سوره والعصر استفاده می شود. صفحه ۲۲۵ ۲. خداوند متعال در آیه ۵۵ سوره نور، حکومت جهانی را تنها به مؤمنان وارسته ای که لباس عمل صالح را پوشیده اند، وعده داده است. توجّه کنید: «وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذَلِکَ فَأُوْلَئِکَ هُمْ الْفَاسِقُونَ ;)خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام

داده انـد وعـده می دهـد که قطعاً آنـان را حکمران روی زمین خواهـد کرد، همـان گونه که به پیشـینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید، و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت ;و ترسشان را به امنیّت و آرامش مبدّل می کند. (آنچنان) که تنها مرا می پرسـتند، و چیزی را شـریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسـقانند». طبق آیه شـریفه فوق، ایمان و عمل صالح مدار حکومت جهانی الهی خواهد بود، و لهذا خداوند وعده قطعی آن را فقط به مؤمنان صالح العمل داده است. ۳. در آیه هفتم سوره بیّنه، خیرالبریّه (بهترین مخلوق) کسانی معرّفی شده اند که در صف مؤمنان صالح العمل قرار گرفته باشند. هر چند در احادیث معروف بین شیعه و اهل سنّت، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) مصداق روشن خیرالبریّه را حضرت علی(علیه السـلام) و شـیعیان آن حضـرت معرّفی کرد، و ما شـرح آن را در کتاب «آیات ولایت در قرآن» نوشته ایم، امّا این روایات وظیفه سـنگینی بر دوش شـیعیان امیرالمؤمنین می گذارد که بدون نهادینه کردن ایمان در درون جان و انجام اعمال صالح و شایسته، تحمّل آن وظیفه سـنگین امکانپذیر نمی باشد. ۴. هدف از نزول قرآن، و فرسـتادن پیامبر(صـلی الله علیه وآله) به سوی مردم، در آیه ۱۱ سوره طلاـق بـدین شـکل تبیین شـده است: «(لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً يُـدْخِلْهُ جَنَّات تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الاْنْهَارُ خَالِـدِينَ فِيهَا أَبَـداً قَـدْ أَحْسَنَ اللهُ لَهُ رِزْقاً ;)صـفحه۲۲۶ تـا کسـانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده انـد، از تاریکیها بسوی نور خارج سازد و هر کس به خـدا ایمان آورده و اعمال صالـح انجام دهد، او را در باغهایی از بهشت وارد سازد که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن می ماننـد، و خداونـد روزی نیکویی برای او قرار داده است». طبق این آیه شـریفه، تنهـا در سایه ایمان و عمل صالـح می توان جامعه، محیط، اطرافیان، کشور، اجتماع و انسانها را از وادی ظلمت به سوی نور و رحمت هـدایت کرد. از آیات فوق، که تنها چنـد نمونه از حـدود شـصت مورد اسـتعمال (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) در قرآن بود، اسـتفاده می شود که مسائل مهم و سـرنوشت ساز زنـدگی انسان بر محور ایمان و عمل صالـح دور می زنـد، اگر بخواهیم در آسـمان سـعادت پرواز کنیم، و به اوج قلّه احسن تقویم صـعود نماییم، اگر مایل باشـیم از صف زیانکاران خـارج شـویم، اگر طـالب وعـده الهی در مـورد حکـومت جهـانی هسـتیم، اگر از ظلمت و تـاریکی متنفّر و مشـتاق رسـیدن به نور و روشنایی هستیم، اگر اشتیاق بهشت و نعمتهای آن را داریم، همه اینها در سایه ایمان و عمل صالح ممکن الوصول خواهد بود.

تعریف ایمان

سؤال: راستی ایمـان که گوهری گرانبهـا، و طبق آنچه از قرآن مجیـد اسـتفاده می شود منبع تمـام خیرات و برکات است، چیست؟ و تعریف آن کدام است؟ پاسخ: ایمان آن باور درونی است که هر شـخص مؤمنی نسـبت به خدا و معاد و نبوّت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) دارد. طبق این تعریف گفتن شـهادتین برای صـدق ایمـان کـافی نیست، بلکه علاـوه بر آن بایـد این بـاور در قلب و روح انسان نفوذ کند، و بذر آن در دل انسان کاشته شود، و شاخه های آن در اعمال و کردار ظاهر گردد. تعبیر به اصول و فروع دین، هر چنـد در روایـات به چشم نمی خـورد، امّـا تعبیر صـفحه ۲۲۷ زیبـایی اسـت. در این تعبیر، دین به درخت تنومنـدی تشـبیه شـده که خداشناسـی و معادشناسـی و پیامبرشناسـی ریشه های آن محسوب می شود. و نماز و روزه و حـج و جهاد و خمس و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و تولّی و تبرّی شـاخه هـای آن درخت، و اخلاـق نیکو و شایسـته میوه آن است. بنـابراین، ایمان بایـد زاینـده باشـد، و سرچشـمه حرکت و تلاش و فعالیّت. ایمان بایـد دارای ریشه ها و شاخه هایی باشد، و شاخه های آن پربار از میوه ها. ایمان بایـد همچون درختی پربـار، همواره میوه هـای آن در دسترس و قابل اسـتفاده باشـد، و هیچگاه فصل خزان به خود نبینـد. و در یک جمله ایمـان بایـد همچـون درختِ تنومنـد ریشه دارِ همیشه بهـار باشـد. ایمـان بـاوری است که تمـام وجـود انسـان را به رنـگ خود درآورد. بـاوری همچون باور سوزانـدگی آتش! آیا هیـچ انسان عاقلی را سـراغ داریـد که با دست خویش شـعله ای از آتش را در دست گیرد؟ چنین انسانی را در بین عقلا نخواهیـد یافت، چون تمام عقلا باور دارنـد که آتش می سوزانـد، و ایمان به سوزانـدگی

آتش مانع تماس آنها با آن می گردد. قرآن مجید خوردن مال افراد بی سرپرست و یتیم را همچون خوردن آتش می داند. آیا کسی که به قرآن ایمان دارد، و آن را باور کرده، ممکن است فکر خوردن مال یتیم به مغزش خطور کند؟ پاسخ قطعاً منفی است، همان گونه که هیچگاه به خوردن شعله ای از آتش فکر نمی کند. اگر کسی آلوده اموال یتیمان شود، بدون شک ایمان وی ضعیف است، و قرآن را باور نکرده است. انسان مؤمن خداوند متعال را شاهد و ناظر اعمال خویش می داند. امّا کسی که در زندگی خود برای خداوند حتّی به اندازه یک پلیس، نقشی قائل نیست، چه نامی می توان برای او انتخاب کرد؟ خلاصه اینکه ایمان باور قلبی و درونی نسبت به خدا و پیامبر و جهان آخرت است.

عمل صالح چیست؟

عمل صالح دو رکن اساسی دارد ;یکی نیّت پاک و دیگری کار مفید. بنابراین، عمل صفحه ۲۲۸ صالح منحصر در نماز و روزه، و حجّ و زکات و خمس و دعا و زیارت نیست (;هر چند اعمال مذکور از مصداقهای روشن اعمال صالح است) بلکه هر کار مفیدی که با نیّت پاک انجام پذیرد عمل صالح شمرده می شود. و عجیب اینکه عمل صالح هر چند اندک و ناچیز باشد، آثار بزرگ و مهمّی در پی خواهد داشت، و گاه یک عمل صالح کوچک زندگی انسان را متحوّل و دگرگون می کند. به چند نمونه آن توجّه کنید: الف) آبیاری گوسفندان حضرت موسی(علیه السلام) از مصر فرار کرد، و تحت تعقیب مأموران فرعون بود. او ترسان و هراسان به سمت مدین حرکت نمود، تا به دروازه این شهر رسید. حضرت موسی(علیه السلام) نه امنیّت جانی و نه امکانات مالی و نه آشنایی در مدین و نه پناهگاهی در آن شهر دارد، لذا در سایه درختی به استراحت می پردازد. چاه آبی که چوپانها در اطراف آن جمع شده بودند توجّه او را جلب کرد. همه چوپانها به نزدیک چاه رفته، گوسفندان خود را سیراب نموده، سپس به سمت خانه هایشان حرکت می کنند. امّا دو دختر با حجاب که گله کوچکی دارند، در کناری ایستاده و نزدیک چاه نمی شوند. موسی(علیه السلام)به نزد آنها رفته و می پرسد: «شما چرا گوسفندانتان را سیراب نمی کنید؟» می گویند: ما منتظریم چوپانهای مرد کارشان تمام شود و از اینجا بروند، سپس به سیراب کردن گوسفندان خود بپردازیم، زیرا نمی خواهیم با افراد نامحرم مخلوط شویم. حضرت موسی به نزدیک چاه رفت، و مقداری آب کشید، و گوسفندان آن دختران را سیراب کرد و پس از انجام این کار مفید کوچک که به قصد قربت بود به محل استراحت خود بازگشت. دختران زودتر از هر روز به خانه بازگشتند. پدر پیرشان علّت بازگشت زودهنگام آنها را جویا شد. آنان داستان را برای پدر بازگو کردند. حضرت شعیب گفت: چرا اجر زحمت آن جوان را ندادید؟ بروید او را به خانه صفحه ۲۲۹ بیاورید تا مزد زحماتش را بدهم. آری! حضرت موسی با یک عمل صالح کوچک صاحب زن و زندگی شد، و توفیق تلمّذ و شاگردی در محضر پیامبری بزرگ را یافت، و در حقیقت دوران پیش دانشگاهی و پیش نبوّت خود را در نزد حضرت شعیب گذراند، تا آماده دریافت رسالت و نبوّت و مأموریّتی عظیم گردد. آری! تمام این توفیقات نتیجه آن عمل صالح کوچک بود. ب) حضانت فرزندی یتیم اعراب ساکن مکّه و مدینه فرزندان خویش را به دایه های بادیه نشین، که از شجاعت و قدرت زیادی برخوردار بودند، و مبارزه با سختی ها را به نیکی می دانستند، می سپردند تا فرزندانشان شجاع و پر قدرت تربیت شوند. امّا دایه ها حاضر نبودند حضانت فرزند عبدالله بن عبدالمطلب را که از نعمت پدر محروم بود، بپذیرند. چرا که برای حضانت چنین طفل شیرخواری طبیعتاً اجرت مناسبی پرداخت نمی شد. حلیمه سعدیّه، که از قبیله مشهور بنی سعد، و از جمله دایه های بادیه نشین بود که حضانت شیرخواران را بر عهده می گرفت، سرنوشت یتیم عبدالله او را کنجکاو کرد. هنگامی که متوجّه شد دایه ها بخاطر اینکه او یتیم است از پذیرفتنش صرفنظر می کنند، انگیزه ای الهی در درون جانش قوّت گرفت، و بر اساس آن انگیزه حضانت محمد بن عبدالله را پذیرفت، و از او همچون فرزندانش، بلکه بهتر از آنان، نگهداری کرد. این عمل صالح حلیمه سعدیّه باعث جاودانگی نام و یاد او شد. تمام دایه های مکّه به وادی فراموشی سپرده شدند، و از آنها هیچ اثری در تاریخ بجای نمانده

است، امّا نام حلیمه سعدیّه در کنار نام پرافتخار پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، تا قیام قیامت بر تارک جهان خواهد درخشید. و این نیست مگر اثر کار پسندیده ای که قرین با نیّت پاک بود. علاوه بر این، هنگامی که جنگ هوازان و بنی سعد و طوایف دیگر رخ داد، و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) پیروز شد، و زنان و مردان زیادی از طایفه حلیمه سعدیّه اسیر شدند، صفحه ۲۳۰ مسلمانان ناگهان مشاهده کردند که زنی خدمت رسول الله(صلی الله علیه وآله) رسید، و پس از سلام و احوالپرسی، عرض کرد: «من «یشما» دختر حلیمه سعدیّه، خواهر رضاعی شما هستم!» پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حضور جمع مسلمانان عبای خویش را روی زمین پهن کرد، و دست خواهرش را گرفت، و او را بر روی عبا نشانید. سپس خطاب به وی فرمود: چه مشکلی دارید؟ و از من چه می خواهید؟ یشما گفت: قبیله ما در جنگ با شما شکست خورده، و مسلمانان زنان و مردان ما را اسیر کرده اند. تقاضا دارم اسرای ما را آزاد کنید. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) رو به اصحابش کرد و فرمود: اسیران جنگی تعلّق به همه مسلمانان دارند. من می خواهم سهم خود از اسرا را به خواهرم یشما ببخشم. نظر شما چیست؟ مسلمانان عرض کردند: ما تابع شما هستیم. ما هم نسبت به سهم خودمان از آنان می گذریم. و بدین ترتیب تمام اسرای بنی سعد آزاد شدند. آری! یک عمل صالح حلیمه سعدیّه نه تنها باعث شد که نام او در تاریخ جاودانه شود، بلکه آن کار جان قبیله ای را نجات داد و به آن حیات و زندگی تازه ای بخشید. ج) یک شب میهمان داری خانمی علیرغم حکومت نظامی عبیدالله بن زیاد در کوفه، و تهدیدهای فراوان او، به نماینده امام حسین(علیه السلام)، حضرت مسلم پناه داده، و از او پذیرایی کرد. به هنگامی که طوعه با نیّت پاک این عمل مفید را انجام داد، صدها زن ثروتمند و معروف در کوفه وجود داشت که نام آنها بر سر زبانها بود. امّا گذر زمان نام تمام آنها را به فراموش خانه تاریخ سپرد، ولی نام طوعه پس از هزار و چند صد سال هر سال در مجالس سوگواری امام حسین(علیه السلام) به نیکی برده می شود. آنچه گذشت سه نمونه از اعمال صالح کوچک بود که آثاری بزرگ از خود بجای گذاشت، که گاه وسعت آن به اندازه وسعت تاریخ است. و نمونه های بسیار زیاد دیگری نیز هست که از ذکر آن صرفنظر می گردد. نتیجه اینکه عمل صالح، که عبارت است از عمل مفیدی که با نیّت پاکی انجام می شود، هر چند کم و کوچک باشد، قیمتی و ارزشمند است. صفحه ۲۳۱

گستره عمل صالح

همان گونه که گذشت عمل صالح بسیار گسترده است، و اختصاص به نماز و روزه و زیارت و مانند آن ندارد. راه سازی، تعلیم و تربیت، فراهم کردن وسائل ازدواج جوانان، اصلاح ذات البین، تلاش برای آزادی زندانیان، کمک به بیماران صعب العلاج، ساخت مساجد و مدارس و حسینیّه ها، فراهم کردن کار برای بیکاران، کمک به قطع وابستگی کشورهای اسلامی و مانند آن، که همراه با نیّت پاک انجام پذیرد، همه جزء اعمال صالح شمرده می شود. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) دایره عمل صالح را گسترده تر از آنچه ذکر شد بیان کرده است، فرمود: «اَلْاِیمانُ بِضْعَةٌ وَ سَبْعُونَ شُعْبَةً، اَعْلاها شَهادَةُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، وَ اَدْناها اِماطَةُ الاْذی عَنِ الطَّریقِ؛ ایمان هفتاد و چند شعبه دارد، مهمترین آن شهادت بر یگانگی پروردگار عالم، و کمترین آن برطرف کردن موانع از سر راه مسلمانان است».(۱) یعنی اگر هنگام عبور از کوچه، پوست میوه ای را مشاهده کردید که اگر پای کسی روی آن قرار گیرد، ممکن است به زمین بخورد و صدماتی بر وی وارد گردد، و یا حتّی ضربه مغزی شود، و شما این مانع را از وسط کوچه برداشتید، عمل صالحی انجام داده ای که خداوند ثواب آن را در پرونده اعمال شما ثبت و ضبط می کند. بنابراین زمینه انجام اعمال صالح برای همه وجود دارد، و این کار نیاز به ابزار و امکانات خاصّی ندارد تا در انحصار گروه خاصّی در آید. نتیجه اینکه تمام انسانها در معرض سقوط به اسفل سافلین هستند، مگر کسانی که بذر ایمان را در نهال خانه دل کاشته، و با اعمال صالح آن را رشد داده، و از میوه های آن خود و دیگران بهره مند می شوند. ۱ . عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۳۱. روایت مذکور با کمی تفاوت در صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ۱۲، ح ۵۸ نیز آمده است. متن آن حدیث چنین است: «الایمان بضع و سبعون، او بضع و ستون شعبهٔ، فافضلها

قول لا اله الا الله و ادناها اماطهٔ الاذی عن الطریق و الحیاء شعبهٔ من الایمان». روایت فوق با اندکی تفاوت در مسند احمد، ج ۲، ص ۳۷۹ نیز آمده است. صفحه ۲۳۲ سؤال مهم: مخترعان و کاشفان بزرگ جهان با اختراعات و اکتشافات خویش خدمات بزرگی به بشریّت کرده اند. مخترعی که داروی بیماری لاعلاجی را ساخته، کاشفی که نیروی برق را کشف کرده و تمام جهان را روشن کرده، کسی که هواپیما را اختراع کرده و سفرهای سه تا شش ماه حجّاج به مکّه مکرّمه را به سه ساعت تقلیل داده، و سایر مخترعان و کاشفان که هر کدام با اختراع و اکتشاف خود خدمت بزرگی به جامعه بشریّت کرده اند، آیا در نزد خداوند پاداشی دارند؟ پاسخ: باید انگیزه مخترعان را از اختراعاتشان بررسی کرد. آیا هدف آنها رسیدن به شهرت بوده؟ یا مقصودشان کسب درآمد بیشتر بوده؟ یا انگیزه آنها خدمت به جامعه بشری بوده است؟ اگر به دنبال شهرت و اشتهار در بین مردم جهان بوده اند که پاداش خود را گرفته و شهره آفاق شده اند. و اگر درآمد بیشتر آنها را وادار به اختراع و اکتشاف کرده، به گونه ای که ساختن دارویی که بیمار را از مرگ نجات می دهد، با ساختن بمبی که بی گناه و گناهکار را می کشد، برایشان فرقی نمی کرده، بلکه هر کدام که درآمد بیشتر داشته به سراغ آن می رفته، چنین اشخاصی هم به هدف خود رسیده اند. این دو گروه طلبی از خداوند متعال ندارند، چرا که اعمال آنها صالح نبوده، و به آنچه می خواسته رسیده اند. امّا گرو سوم، که هدفشان خدمت به جامعه بشری بوده، نه شهرت و درآمد، آنان عندالله مأجورند، و اجر و مزدشان در نزد پروردگار محفوظ است. هر چند چگونگی پاداش آنها را نمی دانیم، چرا که هم عملی مفید انجام داده، و هم نیّتشان پاک و سالم بوده است. دلیل این مطلب آیاتی از قرآن مجید است: از جمله آیه شریفه: «(إِنَّ اللهَ لاَ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ ;)بی شک خداوند اجر محسنین را ضایع نمی کند».(۱) مخترع و مکتشف و مبتکری که نه به انگیزه شهرت، و نه به هدف پول و ثروت، بلکه به منظور خدمت به بشریّت دست به اختراع و ابتکار و اکتشافی می زند، مشمول ۱ . توبه، آیه ۱۲۰ . صفحه۲۳۳ آیه شریفه است و پروردگار اجر و مزدش را می دهد. سؤال: آیه شریفه (مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَاد اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْم عَاصِف ;...)اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی!». دلالت می کند که اعمال انسانهای بی ایمان هیچ ارزشی ندارد، بنابراین آیه فوق مخصوص افراد با ایمان است. جواب: آیه مذکور ناظر به کفّاری است که به انگیزه شهرت و ثروت کاری انجام می دهند و شامل کسانی که هدفشان خدمت به جامعه بشری بوده (نه ثروت و شهرت) نمی شود. علاوه بر آیات قرآن، در روایات اسلامی نیز نسبت به بعضی از محسنین و غیر مسلمانان انگشت نهاده شده، و در مورد اجر آنان سخن به میان آمده است. مثلا حاتم طایی که به فقرا و نیازمندان کمک می کرد، و سفره احسانش برای همگان پهن بود، عندالله مأجور است. خلاصه اینکه عمل صالح در نزد پروردگار بی پاداش نمی ماند، حتّی اگر عامل آن غیر مسلمان باشد. بنابراین، برای پیاده کردن مضامین بلند این آیات باید بسوی ایمان مستحکم و عمل صالح گام برداریم و طیّ این مسیر برای همه ممکن است، هر چند هر کس به اندازه استعداد و توانایی و سعی و تلاش و اخلاصش موفّق خواهد شد. صفحه ۲۳۷

فصل چهارم: سوگندهای سه گانه

۱. سوگندهای سوره بلد

توضیح

همان گونه که در مباحث پیشین نیز بیان شد، سوگندهای قرآن از جهات مختلف، از جمله از نظر تعداد قسمها متنوّع است. در مباحث قبل پیرامون سوگندهای یازدهگانه، پنجگانه، و چهارگانه بحث شد. اینک به شرح و تفسیر سوگندهای سه گانه می پردازیم. قسم های سه گانه در شش سوره از سوره های قرآن آمده است «;بلد»، «صافّات»، «مدّثر»، «تکویر»، «لیل» و «العادیات» که

از سوره بلد شروع می کنیم: قسم به این شهر مقدّس = مکّه، شهری که تو در آن ساکنی، و قسم به پدر و فرزندش = ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل ذبیح، که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از رنجهاست).

چرا سوگند به مکّه؟

اوّلین سوگند از قسم های سه گانه سوره بلد، سوگند به شهر مکّه است. چرا خداوند متعال به این شهر مقدّس قسم یاد کرده است؟ در پاسخ این سؤال دلایل متعدّدی ذکر شده است ;از جمله: ۱. شهر مکّه قدیمی ترین عبادتگاه و معبد جهان را در خود جای داده است. صفحه ۲۳۸ عبادتگاهی که از زمان حضرت آدم(علیه السلام)محل عبادت عابدان بوده، وتا قیام قیامت خواهد بود. واقعاً هنگامی که انسان در گوشه ای از مسجدالحرام می نشیند، و به خانه کعبه می نگرد، و تاریخ گذشته را بخاطر می آورد، که هزاران پیامبر و پیروانشان برگرد این خانه چرخیده اند، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و حضرت صدیقه طاهره و ائمّه دوازده گانه(علیهم السلام) و اصحاب و یاران باوفای پیامبر بر دور آن طواف نموده اند، و او اکنون می خواهد قدم جای قدمهای آنان بگذارد، و اشواط هفتگانه طواف را بجا آورد، انسان با این تفکّر و اندیشه، در پوست خود نمی گنجد، و لذّتی زاید الوصف سراسر وجودش را فرا می گیرد. آیا شایسته نیست به چنین شهری با این قدمت قسم یاد شود؟ ۲. ممکن است خداوند متعال به خاطر اهمیّت بنیانگذار خانه کعبه، حضرت شیخ الانبیا ابراهیم خلیل(علیه السلام) به شهر مکّه قسم خورده باشد. عظمت معمار و بنّای این معبد قدیمی موجب شده که خداوند متعال به آن سوگند یاد کند. ۳. از آنجا که دحوالارض در شهر مکّه رخ داده، و بخاطر اهمیّت این حادثه این شهر مقدّس جایگاهی ویژه یافته، خداوند به آن سوگند یاد کرده است. سؤال: دحوالارض چیست؟ پاسخ: دحوالارض از نظر معنای لغوی به معنای کشیده شدن زمین است. و منظور از آن در اینجا اینکه: کره زمین در ابتدای خلقت و هنگامی که از سایر کرات جدا شد، تحت بارش بارانهای شدید و سیلابی قرار گرفت. پس از سپری شدن این دوران، و قطع بارانهای سیلابی، آبهای موجود بر روی کره زمین که سراسر آن را فرا گرفته بود و هیچ نقطه خشکی روی آن دیده نمی شد، تدریجاً در سوراخها و گودالهای زمین فرو رفت، و آهسته آهسته زمین از زیر آب خارج شد. اوّلین نقطه کره زمین که از زیر آب خارج شد، شهر مکّه و مخصوصاً محلّ خانه کعبه بود.(۱) بدین جهت خداوند به این ۱ . این حادثه مهم روز بیست و پنجم ذی القعده رخ داد. بدین جهت در این روز نسبت به روزه گرفتن، ذکر و یاد خدا را به صورت دسته جمعی گفتن، و نماز و دعای خاص این روز را بجا آوردن، سفارش شده است. شرح این اعمال را در کتاب مفاتیح نوین، ص ۷۹۳، مطالعه فرمایید. صفحه۲۳۹ شهر قسم یاد کرده است. ۴. علاوه بر نکات سه گانه فوق، می توان به نکته چهارمی که از خود آیات سوره بلد استفاده می شود اشاره کرد، و آن اینکه خداوند بخاطر سکونت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)در مکّه معظّمه به این شهر قسم یاد کرده است. زیرا عرب می گوید: «شرف المکان بالمکین ;شرافت مکان به کسی است که در آن سکونت دارد». سرزمین مکّه و حتّی خانه کعبه در عصر جاهلیّت مملوّ از بت و بت پرستان بود، و سراسر این باغ را علفهای هرزه فرا گرفته بود، امّا باغبان توانا اراده کرده بود در میان این باغ مملوّ از علفهای هرز درختی تنومند و برومند پرورش دهد، تا میوه های آن در سراسر جهان و تا ابدیّت برای تمام انسانها قابل استفاده باشد. او محمّد را در میان همین مردم آفرید، و پرورش داد و سپس به پیامبری برگزید، و بخاطر وجود مبارکش به شهر مقدّس مکّه قسم یاد کرد.

کدام پدر و فرزند؟

دومین و سومین قسم در این سوره شریفه، سوگند به پدر و فرزند است. امّا منظور کدام پدر و کدام فرزند است؟ مفسّران عالیقدر قرآن، دراینجا نیز احتمالات متعدّدی مطرح کرده اند، که به دو نمونه قابل قبول تر آن اشاره می کنیم: الف) منظور از والد حضرت ابراهیم(علیه السلام)، و منظور از ولد حضرت اسماعیل(علیه السلام)است. یعنی قسم به سرزمین مقدّس مکّه که محلّ سکونت پیامبر

خاتم است، و سوگند به ابراهیم و اسماعیل(علیهما السلام) که آن خانه را ساخته اند. ب) منظور از والد و ولد، تمام پدران و فرزندان است. قسم به حضرت آدم و فرزندان او در طول تاریخ. صفحه ۲۴۰

فلسفه سوگندهای سه گانه

همان گونه که قبلاـ نیز بیان شد، انتخاب موضوعات خاص برای قسم، و آنچه بدان قسم خورده می شود، برای تحریک حسّ کنجکاوی بشر است، تا پیرامون آن اندیشه و تفکّر و مطالعه بیشتری کند. بنابراین باید هم پیرامون شهر مقدّس مکّه، بویژه خانه کعبه،اندیشهوتفکّرنماییم،وهم به خلقت نوع بشرکه گل سر سبد هستی است،بیندیشیم. سؤال: راستی چرا خداوند به نوع انسان قسم یاد کرده است؟ پاسخ: چون عجیب ترین مخلوق عالم هستی است، و لذا خداوند تنها پس از آفرینش انسان به خود آفرین گفت. دانشمندان درباره روح و جسم انسان و تک تک اعضای او کتابهای فراوانی نوشته اند. حتّی یکی از دانشمندان پیرامون کوچکترین جزء زنده بدن انسان، یعنی سلول، چندین جلد کتاب که حدود پنج هزار صفحه دارد نوشته است. امّا علیرغم تمام تلاشهایی که برای شناخت روح و جان انسان شده، یکی از دانشمندان کتابی به نام «انسان موجودی ناشناخته» به رشته تحریر درآورده، که نشان از پیچیدگی عجیب ساختمان جسم و روح بشر می دهد. نزدیکترین موجود به انسان خود اوست ;چرا انسان در اسرار وجودی خویش فکر نمی کند؟ از هنگامی که نطفه در رحم قرار می گیرد تا هنگام تولّد را مطالعه کن، ببین چه غوغایی است. پس از آن دوران طفولیّت، سپس دوران نوجوانی، و در پی آن دوران جوانی، سپس دوران بزرگسالی و کهنسالی و بازگشت به ضعف و سستی. در هر مرحله ای از این مراحل درسهای مهمّی نهفته، که با تفکّر و اندیشه قابل فراگیری است. اینکه خداوند برای سوگند به پدر و فرزند از واژه «والد و ولد» استفاده کرده، در حالی که می توانست از واژه های معادل و هم مضمون بهره بگیرد، نشان می دهد که عنایتی روی مسأله ولادت و تولّد داشته است. لهذا شایسته است در این مبحث سیری کوتاه در عالم جنین کنیم، چرا که مطالعه دوران جنینی و جنین شناسی یک دوره درس خداشناسی است. صفحه ۲۴۱

دنیای عجیب جنین

خداوند متعال در آیه ۶ سوره زمر می فرماید: «(خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْس وَاحِدَة ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ الاَنْعَام ثَمَانِيَةَ أَزْوَاج يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقاً مِّنْ بَعْدِ خَلْق فِي ظُلُمَات ثَلَاث ذَلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ;)او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گِل) او خلق کرد ;و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد ;او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه گانه می بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست ;هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!». ثلاث چیست؟ اکثر مفسّرین و شاید تمام آنان، معتقدند که منظور از ظلمت اوّل «پوست شکم مادر» است. و ظلمت دوم که در درون شکم مادر قرار دارد «رحم» است. و ظلمت سوم که در درون رحم جای می گیرد «مشیمه» است ;مشیمه پوست محکمی است که روی جنین کشیده شده، و در درون آن مایع لزجی است که جنین در درون آن شناور است. زیر اعضای جنین آن قدر لطیف و نرم است که اگر روی هم قرار گیرد آسیب می بیند و لهذا در آن آب مخصوص شناور، و در حالت بیوزنی است، به گونه ای که حتّی اگر مادر به زمین بخورد معمولا صدمه ای جنین را تهدید نمی کند. خداوند جنین را در این ظلمات ثلاث از قطره ای آب به نام نطفه خلق کرد (;فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ). نقّاشان هر قدر ماهر و چیره دست باشند روی آب نمی توانند نقش بزنند ;بلکه باید صفحه ای در اختیار داشته باشند ;چه از کاغذ باشد، یا آهن، یا سنگ، یا چوب یا مانند آن. علاوه بر این نیاز به نور کافی دارند، آنها هرگز نمی توانند در تاریکی و ظلمات اثر بدیع و شگفتی خلق کنند. صفحه۲۴۲ امّا بزرگ نقّاش عالم هستی، بر روی یک قطره آب، و بدون استفاده از

نـور، بلکه در تـاریکی مطلق و ظلمـات ثلاـث، عـالیترین، زیبـاترین و بهـترین نقشـها را زده است. آری! او نقش بر آب زده، آن هم نقشی پایدار و ماندگار. آیا چنین نقّاش و خالقی نباید به خویشتن آفرین گوید؟

این همه سوگند برای چه؟

سؤال: پس از آنکه معـانی قسم هـای سه گانه، و مصادیق آن روشن شـد، و به گوشه ای از اهمیّت و شـگرفی آن مضامین اشاره ای داشتیم، حال بایـد ببینیم خداوند برای تذکّر و توجّه دادن به چه موضوع مهمّی، این سوگندها را یاد کرده است؟ جواب: آیه شـریفه زیر پاسـخ این سؤال را می دهـد. توجّه کنیـد: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنسَانَ فِی کَبَد ;)سوگند به شـهر مقدّس کعبه، که مسـکن و مأوای رحمةً للعـالمین است، و قسم به حضـرت ابراهیم و فرزنـدش اسـماعیل، و سوگنـد به حضـرت آدم و فرزنـدانش، که ما انسان را در رنـج و زحمت و سـختی و مشقّت آفریدیم. کلمه «کبد» در اصل به معنای بیماری خاصّی است که به انسان دست می دهد، سپس به کبد او سرایت می کند ;ولی بعداً به هر درد و رنجی اطلاق شده است. یعنی ای انسانها! اگر تصوّر می کنید که زندگی دنیا بدون مشکل و زحمت و ناراحتی است، این فکر اشـتباهی است. آدمی در گذران زندگی با مشـکلات فراوانی روبرو می شود، لذا در سراسر جهان انسانی را نخواهید یافت که مشکلی نداشته باشد. نقل می کنند که در زمانهای گذشته شخصی دچار بیماری افسردگی(۱) شده بود، و ۱ . بیماری افسـردگی از بیماریهای سـخت و ناراحت کننده ای است که متأسّـفانه در عصر و زمان ما فراوان است، و علل و عوامل مختلفی دارد. از جمله مهمترین علـل آن فقـدان یـا ضـعف ایمـان است. کسـی که ایمـان قوی و مسـتحکمی دارد، محال است دچار چنین بیماری شود، و در نتیجه دست به خودکشـی بزنـد. این ادّعای ما نیست بلکه مسـتند به آیات قرآن مجیـد است ;لذا در آیه ۶۴ سوره یونس می خوانیم: (لَهُمُ الْبُشْـرَی فِی الْحَیَـاةِ الـدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ ;)افراد با ایمان در دنیا و آخرت خوشـحال و شادماننـد (و دچار افسـردگی نمی شونـد)» چون در برابر مشـکلات و ناملایمات و سـختیها، صبر و مقاومت و شـکیبایی را پیشه خویش می کنند، و در عین بیماری و سـختی شاکر هسـتند. بنابراین مهمترین درمان افسـردگی تقویت ایمان آنان است. صفحه۲۴۳ روز به روز بیمـاری اش بـدتر می شـد. حکیمی بـه او گفت: «اگر فرد بی غم و غصّه ای را بیـابی، و پیراهنش را بگیری و بر تن کنی، بیمـاری ات بهبـود می یابـد». اطرافیـان بیمـار دست به جسـتجو و تفحّص در بین بسـتگان و همسایگان و آشـنایان و دیگر همشـهریان زدنـد، امّا با هر کس گفتگو می کردند او را دارای غصّه و مشـکلی می یافتند. به ناچار دامنه تحقیقات را به خارج از شهر، به روستاها و بیابانها کشاندند، و شب و روز مشـغول پرس و جو از این و آن شدنـد. امّا هر چه بیشتر تلاش می کردند، نتیجه ای نمی گرفتند، و کم کم گرد وغبار یأس و ناامیدی چهره آنها را فرا گرفت، تا اینکه روزی در بیابان چوپانی را دیدند که شاد و خوشـحال مشغول نواختن نی و رقص و شادمانی است. برق امید در چشـمانشان درخشـید، به نزد او رفتند و از غم و غصّه و مشـکلاتش پرسیدند. او نه مشکل همسر داشت، نه مشـکل فرزند، نه مشـکل همسایه، نه مشکل اداری، نه مشکل مسکن، نه مشکل بیماری، نه مشکل بدهی، و نه هیچ مشکل دیگر. گفتنـد: ما نیاز به پیراهن تو داریم، که بر تن بیمارمان کنیم تا شـفا یابد. گفت: متأسّـفانه پیراهن ندارم! بیمار افسـرده دل هنگامی که فهمید در دنیا هیچ انسان بی مشـکلی را نمی توان پیدا کرد بر افسردگی خود غلبه کرد و با اطّلاع از ناملایمات و مشکلات دیگران، افسـردگی خود را فراموش کرد. این قصّه چه واقعی باشـد یـا یـک افسـانه، در هر حال حاکی از حقیقت انکارناپـذیری است که آیه شریفه به آن اشاره دارد ;و آن اینکه: تمام انسانها دارای رنجها و ناراحتیها و مشـکلاتی هسـتند. و خداوند برای توجّه دادن ما به این حقیقت سوگندهای سه گانه را یاد کرده است.

رنجها و بلاها و مشکلات

توضیح

سؤال: فلسفه این همه رنج و زحمت و مشکلات، که نوع بشر با آن گلاویز است، صفحه ۲۴۴ چیست؟ زلزله ها، سونامی ها، طوفانهای کاترینا و ریتا، بیماریهای سخت و صعب العلاج، صاعقه ها، و دیگر حوادث سخت که انسان را به رنج و زحمت می اندازد، چه پیامی برای بشر دارد؟ پاسخ: این بلاها ومشکلات فلسفه های گوناگونی دارد که به مهمترین آنها اشاره می کنیم:

۱. بیدار کردن انسان از خواب غفلت

اگر این مشکلات نبود، غالب مردم در خواب غفلت عمیق فرو رفته، و خدا و دین و پرستش و بندگی را فراموش می کردند، و از این ناحیه ضربه مهمّ و مهلکی می خوردند.(۱) با این همه مشکلات باز هم افراد زیادی غافلند، اگر این مشکلات نبود غفلت تا کجا پیشروی می کرد؟ آدمی هنگامی که دورنمای زیبای زندگی بعضی از مردم را می بیند، تصوّر می کند که آنان غرق در نعمت و آسایش و آرامش هستند، و هیچ مشکلی ندارند. امّا هنگامی که وارد زندگی آنها می شود، شاهد مشکلات متعدّدی می گردد، که حاضر نیست آن زندگی به ظاهر زیبا را در مقابل آن مشکلات بدست آورد. به داستان زیر توجّه کنید: شخص فقیری همسایه ثروتمندی بود، که تمام امکانات یک زندگی مرفه را در اختیار داشت. این شخص که دورنمای زندگی همسایه اش را می دید، و از مشکلات او خبر نداشت، همواره افسوس چنان زندگی را می خورد. تا اینکه روزی به مناسبتی او را برای ضیافت شام دعوت کردند. شخص فقیر، که منتظر چنین دعوتی بود برای زمان موعود لحظه شماری می کرد. شب موعود فرا رسید. زنگ خانه همسایه را زد، ۱ . خداوند متعال در آیه ۴۱ سوره روم می فرماید: «(ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ ;)فساد در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است ;خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) باز گردند!». چنین مشکلات و بلایای که انسان را بسوی خدا باز می گرداند، و او را از خواب غفلت بیدار می کند، در حقیقت بلا نیست بلکه رحمت و نعمت است. همان گونه که داروی تلخ طبیب، هر چند در ظاهر تلخ و ناگوار است، امّا در حقیقت عامل شفا و سلامتی است. صفحه ۲۴۵ در باز شد، وارد حیاط شد. عجب حیاط بزرگ و با صفایی. انواع درختان و گلها حیاط همسایه را همچون بهشت مصفّا کرده بود. در حالی که با حسرت به گلها و گیاهان و درختان و ماشینهای متعدّدی که در حیاط پارک شده بود نگاه می کرد، به سمت سالن غذاخوری هدایت شد. میز و صندلی های بسیار شیک و زیبا، در یک سالن بزرگ با دکورهای قشنگ و متعدّد، و انواع غذاهای خوشمزه که نام بعضی از آنها را نمی دانست، و برخی از آنها را برای اوّلین بار می دید روی میز غذاخوری چیده شده بود. میهمانهای دیگر نیز آمدند. هنگام غذا خوردن رسید. دستور داده شد غذای مخصوص صاحب خانه را بیاورند. او که از این همه غذا مات و مبهوت شده بود، منتظر بود که غذای مخصوص چیست؟ ناگهان مشاهده کرد که ظرف حاوی تکه نان نیمه سوخته ای را جلوی صاحب خانه نهادند! آری اشتباه نمی کرد. صاحب خانه بخاطر مرض قند و مشکل دیابت، از آن همه غذای متنوع و خوشمزه محروم بود، و فقط می توانست آنها را نگاه کند و حسرت ببرد، و باید به همان نان نیم سوخته قناعت کند. هنوز نان نیم سوخته اش را نخورده بود که هنگام تزریق انسولین فرا رسید، او را برای تزریق انسولین بردند! شخص فقیر که این درد بی درمان و آن صحنه دردآور را دید، خداوند را بر نعمت سلامتی اش شکر کرد، و دیگر هرگز افسوس زندگی همسایه اش را نخورد. زیرا او حتّی برای یک روز حاضر نبود سلامتی اش را در مقابل تمام آن زندگی مرفّه معاوضه کند. نتیجه اینکه زندگی بدون مشکل وجود ندارد، و انسان نباید به دنبال چنین زندگی باشد، بلکه با قبول این حقیقت که (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَد) باید خود را با مشکلات تطبیق دهد، و راه مقابله با آنها را فرا گیرد، تا بر ناملایمات غلبه کند. «تهامی» یکی از شعرای زبردست عرب، که مرحوم علامه امینی(رحمه الله) از اشعار او در کتاب «شهداء الفضیله» استفاده کرده، شعری دارد که شعر او به عنوان بهترین مرثیه انتخاب شده است. این شاعر توانا و با ذوق، فرزند

رشیدی داشت که او را در ایّام جوانی از دست داد. صفحه ۲۴۶ شاعر مورد بحث که علاقه فوق العاده ای به جوانش داشت و در مرگ او می سوخت، تمام استعدادش را بسیج کرد و بهترین مرثیه را در سوگ فرزندش سرود. مرثیه او با این بیت آغاز می شود: حکم المنیهٔ فی البریهٔ جاری ما هذه الدنیا بدار قراری طبعت علی کدر وانت تریدها صفواً علی الاقدار و الاقذار... حکم مرگ درباره همه مردم بدون استثنا جاری است، و این دنیا جای قرار و آرامش نیست. طبیعت دنیا کدورت و زحمت و سختی است، چطور شما انتظار دارید که صاف و با صفا باشد. آن کس که در دنیا به دنبال زندگی بی رنج و زحمت و سختی می گردد، بسان کسی است که به درون استخر پر از آب رفته، و در زیر آبها به دنبال آتش می گردد. این شاعر دلسوخته در حقیقت همان آیه شریفه را در قالب شعر ریخته است. نتیجه اینکه زندگی دنیا آمیخته با سختیها و مشکلات است، و انسان نباید به دنبال زندگی عاری از رنج و زحمت باشد، بلکه باید با مشکلات کنار آید و راه مبارزه با آنها را فرا گیرد، و مشکلات او را از خواب غفلت بیدار کند.

۲. تقویت روح و جسم انسان

انسانهای راحت طلب و نازپرورده در دنیا و آخرت به جایی نمی رسند. به قول شاعر: نازپرورده تنعّم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد ولی آنان که در زیر کوه مشکلات پرورش یافته اند به جایی می رسند. بدین جهت مولای متقیان فرمود: «آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت تر، امّا درختان کناره جویبار را پوست نازک تر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند آتش چوبشان شعلهورتر و پردوام تر است».(۱) ۱ . نهج البلاغه، نامه ۴۵ . صفحه ۲۴۷

۳. مشکلات خود ساخته

بسیاری از مشکلات و ناملایماتی که گرفتار آن هستیم ساخته و پرداخته خود ماست. قرآن مجید در آیه ۷۹ سوره نساء در این رابطه می فرماید: «(مَا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَهٔ فَمِنَ اللهِ وَمَا أَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَهٔ فَمِنْ نَفْسِکَ (؛)آری!) آنچه از نیکیها به تو می رسد، از طرف خداست ؛و آنچه از بدی به تو می رسد، از سوی خود توست». از آنجا که مقدّمات و زمینه های خوبیها را پروردگار فراهم می کند، بدین جهت خداوند نیکیها را به خود اسناد می دهد. و چون مشکلات و سختیها بر اثر سوء اختیار خود ماست، و لهذا آنها را به خود ما نسبت می دهد. مثلا انسانی که بدون مطالعه کافی، و بی آنکه با کسی مشورت نماید، کار و کسبی فراهم می کند و پس از مدّتی بر اثر کم تجربگی، و ناآگاهی به فنون کار ورشکست می شود، و فریاد اعتراضش گوش فلک را کر می کند، مشکل این شخص از سوء تدبیر و اندیشه خود او نشأت گرفته است، و لذا نباید جز خویشتن کسی را ملامت کند. یکی از بلاهای دامنگیر بشر، مخصوصاً در مناطق زلزله خیز، مشکلات و خسارات ناشی از زلزله است. زلزله ای که چند سال پیش در بم آمد متأسّفانه ۴۰ هزار کشته بر جای گذاشت، و هنوز پس از چندین سال آثار آن از بین نرفته است، امّا مشابه همان زلزله بلکه با شدّت بیشتر در کشور ژاپن به وقوع پیوست، ولی تلفات آن از انگشتان دست تجاوز نمی کرد. چرا؟ بخاطر اینکه آنها پیش بینی چنین حوادثی را می کنند، و بر اساس آن ساختمانهای مستحکمی می سازند، که در برابر زلزله مقاوم هستند. اگر در کشور ما، بودجه این همه سمینارها و مسافرتهای خارجی و مانند آن، که بسیاری از آنها غیرضروی است، صرف بناها و استحکام ساختمانها گردد، بدون شک شاهد این همه تلفات جانی و مالی زلزله های مختلف نخواهیم بود. راستی زلزله تهران که هر از چندی پیرامون آن سخن گفته می شود، اگر بوقوع بپیوندد، چه فاجعه عظیمی رخ خواهد داد؟ صفحه ۲۴۸ نتیجه اینکه برخی از بلایا و مشکلات قابل پیشگیری است، امّا با سوء تدبیر خود ما بوقوع می پیوندد.

۴. نتیجه گناهان

به شـهادت قرآن مجید، و حوادث تاریخی و تجربیّات عینی، بخشـی از مشـکلات و رنجها و بلایا، نتیجه گناهان و معصـیتهاست، که در همین دنیا دامنگیر ما می شود. به چند نمونه از آیات قرآن مجید که دلالت بر این مطلب دارد توجّه فرمایید: الف) در آیه شـریفه ۳۰ سوره شوری می خوانیم: «(وَمَـا أَصَـابَكُمْ مِّنْ مُّصِـيبَةٍ فَبِمَا كَسَـبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِير ;)هر مصـیبتی به شـما می رسـد بخاطر اعمالی است که انجام داده ایـد، و بسـیاری را نیز عفو می کنـد!». طبق آیه فوق، خداوند متعال در دنیا تنها مجازات برخی از گناهان را دامنگیر ما می کنـد، نه همه آن را. ب) در آیه ۳۶ سوره روم نیز آمده است: «(وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ;)و هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم، از آن خوشـحال می شونـد ;و هر گاه رنـج و مصـیبتی بخاطر اعمالی که انجام داده انـد به آنان برسـد، ناگهان مأیوس می شونـد!». هنگامی که حادثه ای برای انسان رخ می دهـد، باید به گذشـته اش برگردد و افکار و اعمال و کردار خود را به مطالعه بنشـیند که با کنکاش در گذشته غالباً سرنخ هایی یافته، و متوجّه می شود که فلاـن کـار خطا را مرتکب شـده و در نتیجه گرفتار فلان مشـکل گردیـده است. ج) خداونـد متعال در آیه ۴۹ سوره مبارکه مائـده می فرمایـد: «(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيـدُ اللهُ أَنْ يُصِـيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ;)و اگر آنها (از حکم و داوری تو)، روی گردانند، بـدان که خداونـد می خواهـد آنـان را به خـاطر پـاره ای از گناهانشان مجازات کنـد و بسیاری از مردم فاسقند». صفحه ۲۴۹ این مجازاتهـا که نتیجه گناهـان انسـان است گـاه به صورت بلایای طبیعی، گاه به شـکل سـلب توفیق، گاه در چهره قساوت قلب، و گاه به اَشـکال دیگر جلوه می نمایـد. برخی از زوّار خانه خدا را مشاهده کردم که علیرغم اینکه سـفر اوّل آنها بود از زیارت کعبه مقدّس هیچ لذّتی نمی بردند، و این سـفر معنوی کمترین تأثیر و تغییری در آنها ایجاد نکرده بود! چرا که گذشته آنها پرونده سیاهی را تشکیل داده بود که حاصل آن سلب توفیق و قساوت قلب بود.

۵. بازگشت بسوی خدا

خداونـد برای اینکه بنـدگانش را به در خانه اش آورد، و به آنها محبّت کند، و رحمتش را شامل حالشان گرداند، گاه آنان را مبتلا به مشکلاتی می کند. در آیه شریفه ۹۴ سوره اعراف می خوانیم: «(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ;)و مـا در هیـچ شـهر و آبـادی پیـامبری نفرسـتادیم مگر اینکه اهل آن را به ناراحتیها و خسارتها گرفتار ساختیم ;شایـد (به خود آیند و بسوی خدا) باز گردند و تضـرّع کنند!». و این در حقیقت همان قاعده لطف است که در علم کلام و اصول عقاید به آن اسـتدلال می شود. یعنی خداوند متعال زمینه های هدایت مردم را سـمت صـراط مستقیم فراهم می سازد و مقدّمات آن را فراهم می گرداند. در روایات اسـلامی آمده است که در آسـتانه قیام امام زمان(عجّل الله تعالی فرجه الشـریف) مردم گرفتار مشکلات عظیم و مهمّی می شوند، به گونه ای که دسـتشان از همه جا کوتاه، و امیدشان از همه جا قطع می گردد.(۱) تا مردم بدانند عالَم اسباب عالَم کوچکی است، و مهم، مسبّب الاسباب است. اگر او اراده کند مقتدرترین دولتهای عالم علیرغم همه پیشرفتی که در صنعت و دیگر زمینه ها داشـته، در مقابل طوفان کاترینا و ریتا عاجز و ناتوان خواهـد شـد. به گونه ای که گویا هماننـد انسان های ما قبل ۱ . اصول کافی، ج ۱، کتـاب الحجّـة، باب التمحیص والامتحان، ح ۳ و ۶. صفحه ۲۵۰ تاریـخ در برابر چنین حـادثه ای بی دفـاع است. آری! خداوند متعال برای اینکه بشر را به آغوش خود باز گرداند، او را دچار بلاها می کند.

۶. بلایا برای آزمایش

در حـال عادی هر کس ادّعایی دارد. به عنوان مثال می گویـد: «اگر جنگ بود جان و مالم را فـدا می کردم». امّا هنگامی که جنگ هشت ساله رخ داد جوانان مخلص و فداکار از مدّعیان توخالی جدا شدند. کسانی که قادر بر حضور در جبهه نبودند، از دریغ مال و

ثروت خویش دریغ نکردند، هر چند مدّعیانی بودند که در این جهت نیز رو سیاه شدند. شاعر گوید: خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد این مطلب در آیه شریفه ۱۵۵ سوره بقره نیز آمده است. توجّه کنید: «(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیْء مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْص مِنْ الاَمْوَالِ وَالاَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرْ الصَّابِرِینَ ;)قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مالها و جانها و میوه ها آزمایش می کنیم، و بشارت ده به استقامت کنندگان». آری! یکی از علل و فلسفه های بلایا و رنجها و زحمات و مشکلات، آزمایش و امتحان است.

۷. مشکل ظاهری و نعمت واقعی

برخی از مشکلات در ظاهر مشکل و بلا، و در حقیقت نعمت و رحمت است، که بواسطه کوتاهی فکر آن را نعمت ندانسته، بلکه نقمت می شماریم. همانند بچه شیرخواری که پس از پایان دوران شیرخوارگی مادر او را از شیر می گیرد. شیری که هم غذای بچّه بوده و هم داروی او محسوب می شده، و هم جنبه نوشیدنی برای او داشته، و هم احساسات و عواطف مادر از طریق آن به وی منتقل می شده، وخلاصه همه چیز او بوده است. مادر او را از شیر می گیرد و پدر هم به او کمک می کند. مادر گاه صفحه ۲۵۱ چیزهای تلخ و بد مزّه ای به نوک پستانش می زند تا اگر نوزاد هوس خوردن شیر کرد، با خوردن آن چیز تلخ وبدمزّه پستان را رها کند. این کودک شیرخوار اگر زبان داشت می گفت: ای مادر بی رحم و ای پدر سنگدل! چرا مرا از شیری که تمام هستی ام در آن است محروم می کنید!؟ امّا او نمی داند که این کار پدر و مادر به نفع اوست، زیرا اگر از شیر گرفته نشود دوران تکامل پس از شیرخوارگی اش سپری نمی گردد. بنابراین، این کار نعمتی است که در ظاهر مشکلِ بزرگی جلوه می کند. خداوند متعال در آیه ۲۱۶ سوره بقره به این مطلب اشاره کرده است: «(كُتِبَ عَلَیْكُمْ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَی أَنْ تَكْرَهُوا شَیْئاً وَهُوَ خَیْرٌ لَكُمْ وَعَسَی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللّهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ ;)جهاد در راه خدا بر شما مقرّر شد، در حالیکه برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است، و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است و خدا می داند و شما نمی دانید». باید از خداوند بخواهیم که قدرت تشخیص مشکلات از نعمتها را به ما عنایت فرماید.

۲. سوگندهای سوره صافّات

اشاره

سوره صافّات دومین سوره ای است که حاوی قسم های سه گانه است. توجّه فرمایید: سوگند به (فرشتگان) صف کشیده (و منظّم)، و (قسم) به نهی کنندگان (و بازدارندگان)، و (سوگند) به تلاوت کنندگان پیاپی آیات الهی که معبود شما یگانه است ;پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشرقها.

تفاوت سوره های مکّی و مدنی

سوره صافّات از جمله سوره های مکّی است. سوره هایی که در مکّه بر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نازل شده را سوره مکّی، و آنچه در مدینه بر آن حضرت نازل گشته را سوره های مدنی می گویند. بیش از هشتاد سوره از سوره های قرآن مجید مکّی و بقیّه مدنی است. دو تفاوت مهم بین سوره های مکّی و مدنی وجود دارد که به آن اشاره می کنیم: صفحه ۲۵۴ ۱. تفاوت محتوایی سوره های مکّی غالباً درباره مبدأ، معاد، توحید، خداشناسی، صفات خدا، قیامت، بهشت، جهنّم، عالم برزخ و مانند آن سخن می گوید. و به تعبیر دیگر به اصلاح اعتقادات مسلمانان پرداخته و این کار مقتضای عقل و حکمت و قاعده لطف است. زیرا دوران پیامبری

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در مکّه، دوره سازندگی زیربناهای اعتقادی است. بدین جهت طبق روایتی تمام تلاش آن حضرت در مدت ده سال مکّه تبلیغ شعار لا ـ اله الا الله بود. همه زحمتها، شکنجه ها، محرومیّتها، محاصره ها، سرزنش ها، تهمتها و تحمّل سایر مشکلات برای جا انداختن این شعار اساسی وبنیادی بود. امّا سوره های مدنی چنین هدفی را پی نمی گیرد، بلکه به مسائل اجتماعی، اخلاقی، احکام، آداب، جنگ و صلح، فروع دین و اموری که مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است، می پردازد. ۲. تفاوت شکلی آهنگ و چینش سوره های مکّی کوتاه و کوبنده است. یعنی آیات آن کوتاه و لحن آیات داغ و کوبنده است، برخلاف سوره های مدنی که آیاتش طولانی ولحن آیات آن ملایمتر است ;و این یکی از ابعاد فصاحت وبلاغت قرآن مجید به شمار می رود. به تعبیر دیگر، خداوند متعال آیات را به تناسب اوضاع و شرایط نازل کرد ;در مکّه که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) با مشرکان و دشمنان اسلام درگیری و برخورد بیشتری داشت، آیات کوبنده و کوتاه نازل می شد، ولی در مدینه که بیشترین برخورد پیامبر(صلی الله علیه وآله) با مسلمانان بود لحن آیات تغییر کرد، لحنی نرم و ملایم و آیاتی نسبتاً طولانی و بلند. برای اثبات این مطلب سوره صافّات را، که از سوره های مکّی است، با سوره بقره که از سوره های مدنی است مقایسه ای کوتاه می کنیم: سوره صافّات که ۱۸۲ آیه دارد تنها هفت صفحه است، امّا سوره بقره که ۴۸ صفحه از قرآن را فرا گرفته، ۲۸۶ آیه دارد ;یعنی تعداد آیات سوره بقره دو برابر آیات سوره صفحه۲۵۵ صافّات هم نیست، امّا تعداد صفحات این سوره مدنی تقریباً هفت برابر سوره صافّات است. و این نشان می دهد که آیات سوره بقره نسبت به سوره صافّات طولانی تر است. سایر سوره های مدنی نیز چنین هستند. نتیجه اینکه سوره های مکّی پیرامون مبدأ و معاد سخن می گوید، امّا سوره های مدنی به مسائل دیگری می پردازد. علاوه بر این، آیات سوره های مکّی کوتاه و کوبنده، امّا آیات سوره های مدنی بلند و ملایم تر است.

تفاسیر سه گانه، برای سوگندهای سه گانه

قبل از بیان تفاسیر سه گانه، لازم است معنای سه واژه ای که به آن سوگند یاد شده، بیان شود. ۱. «صافّات» این کلمه به معنای صف کشیدگان است، و «صفاً» به معنای صفوف منظّم. ۲. «زاجرات» به کسانی گفته می شود که جلوی مشکلات و مفاسد را می گیرند. ۳. «تالیات» کسانی هستند که پیوسته ذکر خدا را بر لب جاری می سازند. تفسیر اوّل: فرشتگان طبق این تفسیر، که غالب مفسّران آن را انتخاب کرده اند، خداوند متعال به سه گروه مختلف از فرشتگان سوگند خورده است: ۱. فرشتگانی که صف کشیده اند فرشتگانی که صف کشیده اند، و در صفوفی منظّم آماده انجام مأموریّتهای الهی هستند، چرا که خداوند فرشتگان فراوانی دارد که در گروه های متعدّدی آماده انجام وظایف خویشند. سؤال: مگر نه اینکه خداوند هر کاری را اراده کند، آن کار بوقوع می پیوندد (إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ)(۱) پس چه نیازی به فرشتگان مختلف، که مأموریّتهای ۱ . مضمون آیه مذکور در آیات متعدّدی به چشم می خورد، ولی آیه مذکور آیه ۸۲ سوره یس است. صفحه ۲۵۶ پروردگار را انجام دهند؟ پاسخ: برای خداوند انجام هر کاری بدون واسطه کار سهل و آسانی است، امّا برای اینکه عظمت و جبروت و بزرگیش را به ما بفهماند، عالم اسباب را چیده، و کارها را از طریق اسباب انجام می دهد. او می توانست نطفه مرد را پس از جای گرفتن در تخمک زن بلافاصله تبدیل به جنین کاملی کند تا زن زایمان نماید، امّا مراحل مختلف جنین و رشد تدریجی آن را در نظر گرفت، تا انسان به عظمت آفرینش و ولادت کودک آشنا گردد، و بر پیشگاه خالق آن سر تعظیم فرود آورد. بدین جهت فرشتگان فراوانی آفرید، تا برخی از آنان مأمور عبادت پروردگار باشند. عبادت کنندگانی که بعضی از آنان از ابتدای خلقت تا انتهای آن فقط در سجده اند، و تمام این زمان طولانی را در یک سجده به سر می برند! و برخی از آنها فقط در رکوعند و تمام عمر عالم هستی را به یک رکوع سر می کنند! و خلاصه مأموران عبادت هر کدام به شکلی عبادت می کنند، تا انسان ناسپاس به عبادات محدود و نمازهای ناقص خود مغرور نشود، و تصوّر نکند که خداوند نیازی به عبادات او دارد. خداوندی که به عبادت فرشتگان نیازی ندارد، قطعاً نیازی به عبادت انسانها

ندارد ;امّا برای تربیت خود انسان به او دستور انجام برخی از عبادات را داده است. عده ای دیگر مدبّرات امرند، و به تدبیر امور می پردازند. و طایفه سوم مأمور ابلاغ وحی الهی به پیامبران و انبیا هستند، و گروهی نیز صف کشیده اند و آماده انجام دستورات پروردگار هستند. آری! فرشتگانی که مأمورین گوش به دستور و چشم بر فرمان هستند، شایستگی آن را دارند که قسم به آنها یاد شود. ۲. فرشتگانی که حالت بازدارندگی دارند، و محافظ و مراقب انسانها محسوب می شوند. از آیات قرآن مجید استفاده می شود که فرشتگان بسیاری هستند که از بندگان با ایمان پروردگار مراقبت نموده، آنها را از لغزش و خطرات نجات می دهند. این مطلب مخصوصاً با توجّه به اینکه انسان در معرض وسوسه های شیطان است، جالب است. یعنی خداوند همان گونه که انسان را در معرض فریب و القائات شیطان صفحه ۲۵۷ قرار داده، به همان شکل مورد تأیید و حفاظت فرشتگان نیز قرار داده است. و جالبتر اینکه موارد استعمال کلمه «الملائکه» در قرآن مجید، مساوی با استعمال کلمه «الشیطان» است. مساواتِ در تکرار این دو کلمه، رمز و راز و حساب و کتابی دارد، و مطالعه بر روی آمار و ارقام و حسابهای عددی قرآن می تواند حقایقی را فاش نماید. به چند نمونه از آیاتی که دلالت بر مراقبت و محافظت و نصرت فرشتگان نسبت به افراد با ایمان دارد توجّه کنید: الف) خداوند رحیم در آیه ۳۰ سوره فصّلت می فرماید: «(إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِکَةُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ ;)به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!». آری! ملائکه بر مؤمنان با استقامت نازل می شوند، و به یاری آنها می شتابند. مؤمنان هر چند ملائکه را نمی بینند، امّا امدادهای غیبی آنها را درک می کنند. آیه شریفه دلالت دارد که جمعی از فرشتگان مأمور امداد رسانی به مؤمنینی هستند که دارای دو ویژگی باشند: نخست اینکه به پروردگار خویش و وعده های او ایمان داشته باشند، و دیگر اینکه در راه حفظ و تبلیغ ایمان خویش مقاومت کنند. ب) در آیه ۵ سوره شورا می خوانیم: «(وَالْمَلَائِکَةُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَلاَ إِنَّ اللهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ;)و فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند، و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند ;آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است». یکی از افتخارات مؤمنان این است که فرشتگان برای آنها استغفار می کنند. طبق آیه فوق، نصرت و یاری فرشتگان از طریق استغفار شامل حال افراد با ایمان می شود ;یعنی آنها با استغفار عذاب را از انسانهای مؤمن باز می دارند. صفحه۲۵۸ ج) در آیه ۱۱ سوره رعد صفت بازدارندگی فرشتگان بدین صورت ترسیم شده است: «(لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللهِ ;)برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو و از پشت سرش او را از فرمان خدا = حوادث غیر حتمی حفظ می کنند». فرشتگان محافظ همواره از انسان مراقبت و نگهداری می کنند. راستی بچّه های کوچک و کودکان شیرخوار یا تازه از شیر گرفته شده، که خطرات متعدّدی آنها را تهدید می کند، چگونه از میان طوفان حوادث سالم عبور می کنند؟ اگر یک نیروی محافظ الهی همواره مراقب آنها نباشد جان به سلامت نخواهند برد. خلاصه اینکه عدّه ای از فرشتگان بازدارنده هستند، بازدارنده خطرات و بلاها و مشکلات و عذابها از مؤمنان، خداوند به این دسته از فرشتگان قسم خورده است. ۳. فرشتگان حامل وحی الهی فرشتگانی که حاملان وحی الهی هستند، و آن را به پیامبران و انبیای الهی نازل می کنند، و خود نیز دائماً در حال ذکر و تسبیح و تقدیس پروردگارند. نتیجه اینکه طبق تفسیر اوّل، منظور از «صافات» و «زاجرات» و «تالیات» سه گروه از فرشتگانند، که هر کدام مأموریّت ویژه ای دارند، و بخاطر اهمیّت خاصّی که مأموریّت آنها دارد، خداوند به این سه گروه از ملائکه سوگند یاد کرده است. تفسیر دوم: رزمندگان اسلام معتقدین به نظریّه دوم، سوگندهای سه گانه را به رزمندگان اسلام تفسیر کرده اند. «صافات» رزمندگانی هستند که در صفوف منظّم و حساب شده به سمت جبهه حرکت کرده، و در راه خداوند با دشمن به نبرد می پردازند. و «زاجرات» اشاره رزمندگانی است که موانع را از سر راه عقب می زنند، و به صفوف دشمن و خطّ مقدم سپاهان اهریمن نزدیک و با آنها درگیر می شوند. و «تالیات» حاکی از رزمندگانی است که در حال مبارزه نام خداوند را همواره بر صفحه ۲۵۹

زبان جاری می سازند، و پیروزی را از جانب او می دانند، و شعار آنان (وَمَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ)(۱) است. خداوند به رزمندگانی که دارای صفات و ویژگیهای مذکور هستند قسم خورده است. ما در طول هشت سال دفاع مقدّس و جنگ تحمیلی، شاهد بروز و ظهور صفات سه گانه فوق در رزمندگان دلیر و شجاعی بودیم که جز رضایت پروردگار چیز دیگری آنها را آرام نمی کرد. دلاورمردانی که در حریم قلبشان کسی و چیزی جز او لانه نمی کرد. رزمندگانی که علیرغم نابرابری توان نظامی با دشمن تا دندان مسلّح، در صفوفی منظّم و دست در دست یکدیگر، به سمت جبهه ها حرکت می کردند، و تمام موانع ایذایی دشمن را علیرغم تمام نوآوریها و پیشرفتی که داشت برطرف می کردند، و با یاد و نام پروردگار، و توسّل به اولیاءالله بی مهابا به قلب دشمن می زدند، و به (إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ)(۲) می رسیدند. زمزمه های شب جمعه، زیارت عاشورا، دعا و توسّل، نمازهای شب و حتّی شوخیهای شب حمله برای کسانی که مرگ را در چند قدمی خود می دیدند، تفسیری جز عشق آنها به پروردگار، و شوق آنها برای رسیدن به محبوب نداشت. خلاصه اینکه طبق تفسیر دوم منظور از گروههای سه گانه رزمندگان هستند. تفسیر سوم: علما و دانشمندان گروه دیگری از مفسّران، سوگندهای مذکور را به علما و دانشمندان تفسیر کرده اند. سوگند به علما و دانشمندانی که در صفوف مختلف برای خدمت به جامعه انسانی صف کشیده اند. قسم به دانشمندانی که شیاطین را از جامعه انسانی دور کرده، و خطّ و رسم شیطان صفتان را نابود می سازند، و بدین وسیله مردم را از شرّ وسوسه ها و توطئه های آنها حظ می کنند. سوگند به علمایی که همواره به یاد خدا هستند و نام او ۱ . آل عمران، آیه ۱۲۶ . ۲ . توبه، آیه ۵۲ . صفحه ۲۶۰ را بر لب دارند. پیام آیات سه گانه طبق تفسیر سوم این است که عالِم و دانشمند نباید خاموش و ساکت باشد، بلکه باید سخنور و گویا باشد، و آنچه را می داند در اختیار مردم نهاده و به هدایت خلق الله بپردازد. باید از سلاح قلم استفاده کند و پاسخ شبهات شبهه افکنان را داده، و جوانان مسلمان را از گمراهی نجات دهد. به تدریس بپردازد و علومی را که از گذشتگان فرا گرفته به آیندگان منتقل نماید. عالم باید در مقابل کژی ها و شرور و آفات معنوی و دینی سکوت اختیار نکند، بلکه با تمام توانش با آن بجنگد و علم و آگاهی خویش را ابراز نماید.

مقسم له، یا چیزی که برای آن سوگند یاد شده

پس از روشن شدن معانی قسم های سه گانه و بیان تفسیرهای متفاوت آن، اکنون باید مقسم له را مورد بررسی قرار دهیم تا روشن شود که خداوند متعال برای بیان چه مطلب مهمّی به صفوف مختلف فرشتگان و رزمندان و دانشمندان قسم خورده است؟ آیه زیر پاسخ این سؤال را می دهد. توجّه کنید: «(إِنَّ إِلَهَکُمْ لَوَاحِدٌ ;)معبود شما یگانه است».(۱) آری! تمام این سوگندها و قسم ها برای بیان این حقیقت مهم است که معبود همه انسانها واحد و یگانه است. توجّه به نکاتی در شرح و تفسیر آیه مذکور لازم است. الف) تفاوت «اله» و «الله» «اله» با «الله» تفاوت دارد. الله ذات مقدّسی است که جامع تمام صفات جمال و جلال است ;امّا «اله» فقط به معنای معبود است. توضیح اینکه وقتی از زاویه قدرت به خدا می نگریم او را قادر می خوانیم. و هنگامی که از زاویه علم و آگاهی به حضرتش نظاره می کنیم او را عالم می نامیم. و زمانی که سخن از رزق و روزی اش به میان می آید ۱ . صافات، آیه ۴ . صفحه ۲۶۱ او را با کلمه رزاق مخاطب می سازیم. بنابراین «اله» نگاه به خداوند از زاویه عبادت است. امّا «الله» نگاه به آن ذات مقدّس از تمام زوایای صفات جلال و جمال است، و لهذا به هنگام شروع نماز و آغاز هر کار با ارزشی نام الله را بکار می بریم. ب) کارآیی بت ها از نظر بت پرستان آیه شریفه (إِنَّ إِلَهَکُمْ لَوَاحِدٌ) در حقیقت عقیده و تفکّر و اعمال بت پرستانی را نفی می کند که به پرستش انواع بتهایی که با دست خود ساخته بودند، می پرداختند. بتهای خانگی، بتهای قبیلگی، بتهای عمومی، بتهای خصوصی، بتهای مخصوص سفر، بتهای در وطن، و بتهایی از این قبیل که تمام اینها مورد پرستش بت پرستان بود. البتّه عوامل بت پرستی، اسباب وعلل انتشار آن در برخی جوامع، عواقب زیانبار این کار زشت و نامعقول، و چگونگی مبارزه پیامبران با بت پرستان، و مباحثی مانند

آن، داستان مفصّلی دارد که اینجا جای شرح آن نیست. امّا باید به این نکته اشاره کرد که بت پرستان برخلاف تصوّر وهّابیها، به بت ها فقط به عنوان واسطه بین خود و خدا نگاه نمی کردند، تا در نزد خداوند برای آنها شفاعت کنند ;بلکه بت های خود را مدبر و مدبّر و رازق می دانسته، و آنها را سبب نزول باران و رحمت الهی به حساب می آوردند. بنابراین آنها فقط مشرک در عبودیّت نبودند، بلکه شرک در ربوبیّت نیز داشتند. پس این تصوّر وهّابیها که بت پرستان فقط بت ها را شفیع در نزد خدا می دانسته، و بدینوسیله به اعتقاد در مورد شفاعت حمله می کنند، و آن را شرک می پندارند تصوّر باطلی است. شرح این مطلب را در کتاب وهّابیت بر سر دو راهی نوشته ایم. نتیجه اینکه آیه شریفه فوق، ریشه تمام بت پرستی ها را می زند، و پرستش و بندگی را منحصر در ذات پروردگار می داند. ج) اثبات اعتقادیّات با سوگند! سؤال: چگونه می توان با قسم مطلب مربوط به اصول دین را ثابت کرد؟ آیا امکان صفحه ۲۶۲ دارد با چند سوگند پی در پی توحید عبودیّت را به اثبات رساند؟ پاسخ: مسائل اعتقادی نیاز به دلیل و برهان عقلی دارد، و با قسم ثابت نمی شود، بدین جهت در آیه بعد، که نوعی استدلال عقلی در آن نهفته می خوانیم: «(رَبُّ السَّماوَاتِ وَالاْرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ;)پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشرقها». یعنی خداوندی که ربوبیّت و تدبیر تمام عالم هستی، از جمله آسمانها و زمین و مشرقها، به دست اوست، شایسته عبودیّت است. به تعبیر دیگر، خداوند ابتدا ثابت می کند که تدبیر تمام جهان هستی به دست یک نفر است، سپس می گوید: «عبادت نیز شایسته همان کسی است که تدبیر جهان هستی بدست اوست» بنابراین عبودیّت تابع ربوبیّت است. سؤال دیگر: به چه دلیل (رَبُّ السَّماوَاتِ وَالاْرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ) با معبود یکی است؟ جواب: پاسخ این سؤال به ادلّه اثبات توحید و یکتاشناسی بر می گردد. توضیح اینکه برای اثبات یگانگی خداوند عالم راههای زیادی وجود دارد، یکی از آنها مطالعه نظام هستی است. انسان وقتی نظام آفرینش را مطالعه می کند توحید ذات و صفات برایش روشن می گردد. مثلا هنگامی که می بیند قانون واحدی بر سراسر عالم هستی حاکم است در می یابد که مدبّر واحدی همه عالم را تدبیر می کند. به عنوان مثال قانون جاذبه در سراسر جهان حاکم است و در هیچ جا استثنا ندارد. یا مطالعات دانشمندان نشان می دهد که موادّی که عالم هستی را تشکیل می دهد و موادّ اوّلیه آن به شمار می رود، حتّی در کرات دیگر نیز مانند کره خاکی ماست. دانشمندان این مطلب را با تجزیه نوری که از کرات دیگر به ما می رسد بدست آورده اند، چرا که با تجزیه نور می توان دریافت که موادّ اصلی تشکیل دهنده کرات دیگر چگونه است. علاوه بر این، تمام موجودات عالم از موجودات بسیار ریز و کوچکی به نام اتم تشکیل شده است. هنگامی که اتم شکافته شد دارای مرکزی بود و اجزایی که برگرد صفحه ۲۶۳ مرکز می چرخیدند. و این، خصیصه تمام اتم ها در سراسر نظام آفرینش است. هر چند ممکن است برخی مرکز کوچکتر و اجزای کمتر، و برخی مرکز بزرگتر و اجزای بیشتری داشته باشند. امّا بدون شک ساختمان تمام اتم ها شبیه به هم است. و عجیب اینکه ساختمان منظومه شمسی با تمام عظمتش همچون ساختمان یک اتم است ;یعنی دارای مرکزیّتی است که سایر سیاره ها بر گرد آن می چرخند. تمام حیوانات علیرغم تنوّع آنها (چهارپایان، خزندگان، پرندگان، چرندگان، حیوانات دریایی، صحرایی، هوایی و مانند آن)، وقتی شکافته می شوند واحد اصلی آنها چیزی به نام سلول یا یاخته است. آری! سراسر جهان بسوی وحدت و یگانگی پیش می رود و نظام واحد دلیل بر خالق واحد، مدبر واحد، و معبود واحد است. خداوند متعال در آیه ۳ و ۴ سوره ملک در این باره می فرماید: «(الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَات طِبَاقاً مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُت فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُور * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِيرٌ (;)خداوند متعال) همان کسی است که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید ;در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضادّ و عیبی نمی بینی! بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟! بار دیگر به عالم هستی نگاه کن، سرانجام چشمانت بسوی تو باز می گردد در حالی که خسته و ناتوان است». هر چه به عالم هستی بنگری نشانه ای از بی نظمی و پراکندگی نمی بینی. همه جا، نشان از وحدت و یکپارچگی است. خدایی که مدبّر عالم هستی است، حتماً واحد و یگانه است. چرا که وحدت نظام هستی نشانه وحدت ذات پاک اوست، و چنین خدایی باید معبود و اله

باشـد. د) تفسـیر المشـارق دو سؤال پیرامون جمله فوق مطرح است: صـفحه ۲۶۴ سـؤال اوّل: در آیه ۴۰ سوره معـارج تعبیر به (رَبِّ الْمَشَـارِقِ وَالْمَغَـارِبِ) شـده است، چرا در اینجا فقـط ربّ المشـارق گفته است؟ جـواب: قرآن مجیـد مملوّ از فصـاحت و بلاـغت، و گوینده آن خداوند فصیح و بلیغ است. فصاحت و بلاغت اقتضا می کند که تکرار جز در موارد ضـرورت صورت نپذیرد. و از آنجا که در آیه مـذکور مغـارب آمـده در موارد دیگر می توان مغـارب را به قرینه مشارق فهمیـد، و لهـذا نیازی به تکرار آن نمی باشـد. سؤال دوم: مشـارق جمع مشـرق است، در حالی که مشـرق یکی بیش نیست، چرا این واژه به صورت جمع ذکر شـده است؟ پاسـخ: خورشـید در دو روز پشت سـر هم هرگز از یـک نقطه طلوع، و در یکجـا غروب نمی کنـد، لهـذا خداونـد متعـال تعبیر به مشـارق و مغارب کرده است. توضـیح اینکه: خورشـید ۲۳ درجه میـل شـمالی و ۲۳ درجه میـل جنـوبی دارد ;یعنی در ابتـدای بهـار روی خطّ استواست و از آنجا طلوع می کند، و به تدریج به سمت شمالِ خطّ استوا حرکت می کند و این حرکت ادامه دارد تا فصل بهار تمام شود، که در مدّت این سه ماه ۲۳ درجه از خطّ استوا به سمت شمال حرکت کرده است. از ابتدای فصل تابستان به تدریج مسیر رفته را بـاز می گردد. به گونه ای که در ابتـدای فصـل پـاییز به نقطه اوّل بـاز می گردد. از ابتـدای فصل پاییز حرکت خورشـید به سـمت جنوب خطّ اسـتوا شروع می شود و این حرکت نیز سه ماه طول می کشد، و در این مدّت نیز ۲۳ درجه از خطّ استوا به سمت جنوب رفته است. از ابتدای فصل زمستان به سمت مبدأ حرکت، یعنی خطّ استوا باز می گردد، و در ابتدای فصل بهار در نقطه اوّل قرار می گیرد. بنـابراین، خورشـید در هر روزی از سـال از نقطه خاصّـی طلوع و در نقطه خاصّـی غروب می کنـد، و در روز بعـد از آن نقطه طلوع نمی کند و در آن نقطه غروب نمی نماید، و لهذا ربّ المشارق و المغارب گفته شده است. و اینکه در بعضی از آیات مغربین و مشرقین گفته شده منظور طلوع و غروب خورشید در ابتدای بهار و پاییز است که از روی خطّ استوا صورت می گیرد. صفحه ۲۶۵ حرکت خورشـید به سمت شمال و جنوب خطّ استوا و بازگشت به حالت اوّلیّه، برکات زیادی به دنبال دارد. که از جمله می توان به پیـدایش فصول چهارگـانه بهـار و تابسـتان و پاییز و زمسـتان اشاره کرد. رسـیدن میوه ها، نزول بارانهای پربرکت، و ماننـد آن نیز از برکات همین تغییر وتحوّلات است. ضـمناً این نظام هدفمند حرکت خورشید و سایر نظامهای هدفمند عالم آفرینش که میلیونها سال بصورت منظّم ادامه دارد و لحظه ای از حرکت خویش بـاز نمی مانـد، نشـان می دهـد که نظم عجیبی بر سراسـر عـالم هستی حـاکم است. بنابراین خداوند واحد، نظم حاکم بر نظام هستی واحد، مدیر و مدبّر عالم هستی واحد، و معبود نیز واحد و یکتاست. تفسـیری دیگر برای مشـارق ومغارب آنچه در تفسـیر قبلی مشارق و مغارب گفته شـد، بیانگر مشارق و مغارب زمانی بود، امّا در تفسـیر دوم، سخن از مشـارق و مغـارب مکـانی است. مثلاـ مـا که در ایران هستیم عراق مغرب مـا و افغانسـتان مشـرق ماست، امّا مغرب و مشـرق افغانسـتان مکان دیگری است. بنابراین مشرق و مغرب هر منطقه و شهر و کشوری متفاوت است. بدین جهت خداوند در قرآن کریم آن را بصـورت جمع بیـان کرده است. ضـمناً از این تفسـیر یـک نکته مهم علمی روشن می شود. و آن اینکه این تفسـیر در صورتی صحیح است که زمین کروی شـکل باشد ;امّا اگر صاف ومسـطّح باشد مشـرق و مغرب تمام مردم روی زمین یکی خواهد بود. پس می توان آیه شـریفه را طبق این تفسـیر، یکی از معجزات علمی قرآن به شمار آورد هـ) بت های عصر ما! آیا نقطه مقابل «اله واحد» فقط مشـرکان عرب هستند که بت پرست بودند، و اکنون که بساط بت پرستی برچیده شده دیگر مشرکی وجود ندارد؟ صفحه ۲۶۶ در پاسخ این سؤال باید گفت که در عصـر و زمان ما بت های خطرناکتری وجود دارد، که بت های زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مقابل آن هیـچ است. به دو آیه از قرآن توجّه کنیـد: ۱. خداوند متعال در آیه ۴۳ سوره فرقان می فرمایـد: «(أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ;)آیا دیـدی کسـی را که هوای نفس خود را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می توانی او را هدایت (یا به دفاع از او بر خیزی)؟!». آری پرسـتش هوای نفس از آن زمان بوده، و اکنون شدیدتر دنبال می شود. جالب اینکه پیامبر(صـلی الله علیه وآله) نمی تواند چنین اشخاصـی را هدایت کند، درحالی که آن حضرت بسیاری از بت پرستان را هدایت نمود! ۲. مضمون آیه فوق بصورت شدیدتر در آیه ۲۳ سوره جاثیه نیز آمده است. توجّه کنید: «(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ

عَلَی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَی بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ أَفَلَا تَذَکَّرُونَ ;)آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته، و بر گوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده ای افکنده است؟! با این حال چه کسی غیر از خدا می تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکّر نمی شوید؟!». سؤال: آیا حقیقتاً خداوند با هوا پرستان چنین برخورد شدیدی دارد؟ پاسخ: این عکس العمل طبیعی هواپرستی است، زیرا هواپرست فقط به هوای نفس خویش توجّه نموده و غیر از آن چیز دیگری نمی بیند، و لهذا چنین کسی همانند شخصی است که نه چشمش حقایق را می بیند، و نه گوشش آن را می شنود، و نه قلبش آن را درک می نماید. بنابراین، هواپرستی یکی از شاخه های بت پرستی است. بلکه تاریخ شهادت صفحه ۲۶۷ می دهد که هواپرستی منشأ بت پرستی بوده است، همانند آن عالم هواپرستی که، هواپرستی او را مجبور کرد که در مقابل شیطان سر بر سجده ساید و بت شیطان را بپرستد. خدای برخی از مردم پول است. بسیاری از رجال سیاسی دنیا فقط به پرستش دلار می پردازند، و حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، حقوق زنان، آزادی مطبوعات، آزادی عقیده، کنوانسیون محو اَشکال تبعیض علیه زنان، معاهده منع گسترش سلاح های شیمیایی و مانند آن برای آنها ابزاری است جهت رسیدن هر چه بیشتر به بت پول و ثروت. و لهذا کسانی که در راستای اهداف و اغراض و منافع آنان حرکت کنند بهترین کشورها هستند، هر چند هیچ یک از اصول انسانی در کشورشان مراعات نشود و کشورهایی مانند ایران اسلامی که در تضاد با منافع نامشروع آنان است، تروریست و ناقض حقوق بشر و تولید کننده سلاح های شیمیایی معرّفی می شود، هر چند پایبندترین کشورها به اصول انسانی باشند.

حدیث طلا و نقره!

مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی در سفینهٔ البحار جمله ای از ابن عبّاس نقل کرده که به نظر می رسد از استادش حضرت علی(علیه السلام) یا پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) گرفته باشد. حدیث مذکور به شرح زیر است: «اوّلین سکّه طلا و نقره که زده شد، و به عنوان نقد معامله رواج پیدا کرد، شیطان نگاهی به آن نمود، و فریادی از خوشحالی کشید. سپس آن را روی چشمان، و پس از آن روی سینه اش نهاد، دوباره آن را به سینه اش چسبانید و گفت: «قُرَّةُ عَیْنِی وَ ثَمَرَةُ فُؤادی ما اُبالی مِنْ بَنی آدَمْ اِذا اَحَبُّوکُما اَنْ لا یَعْبُدُوا وَثَناً ;ای نور چشمان و میوه قلب من! اگر انسانها فریفته شما شوند (و شما را پرستش کنند) غمی نیست که دیگر بت پرستی را رها نمایند!».(۱) ۱ . بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۵ . صفحه ۲۶۸ شیطان می داند که می تواند از طریق پول پرستی انسان را آلوده تمام گناهان کند. قاچاق موادّ مخدّر، رشوه خواری، جنگهایی که برای سرپا نگه داشتن کارخانه های اسلحه سازی در گوشه و کنار دنیا به راه می اندازند، خرید و فروش اعضای انسان و مانند آن، همه و همه برای رسیدن به درهم و دینار است. اشخاص را می توان با پول و مال امتحان کرد، و چه بسا افراد زیادی که در این آزمایش موفّق نشوند. چه بسیارند فرزندانی که مادران خویش را بخاطر تقسیم ارث از خانه بیرون کرده، و آنها را آواره ساخته اند! چه بسیارند برادران و خواهرانی که بر سر تقسیم ارث سالهای متمادی با هم قهر کرده، و رابطه ای با یکدیگر ندارند. البتّه مردم دین و ایمان خویش را با قیمتهای متفاوتی می فروشند، برخی ارزانتر و بعضی گرانتر. یکی با دیدن یک میلیون تومان متزلزل می شود، دیگری در برابر عدد هفت رقمی مقاومت می کند امّا هنگامی که عدد هشت رقمی می شود تاب و تحمّل از کف می دهد. عدّه ای دیگر با ارقام بالاتر می لغزند، و خلاصه افرادی که در مقابل هیچ رقمی خم به آبرو نمی آورند کم هستند. مولای متقیان حضرت امیرمؤمنان(علیه السلام) از جمله این افراد است ;لهذا می فرماید: «اگر تمام جهان هستی را به من بدهند که به ظلم دانه جوی را از دهان مورچه ای بازستانم، این کار را نخواهم کرد».(۱) به امید آنکه ما نیز به پیروی از امام متقین روز به روز از هواپرستی فاصله گرفته، و به پرستش معبود واحد نزدیک و نزدیکتر شویم.
۱ . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ . صفحه ۲۶۹

۳. سوگندهای سوره مدّثر

توضیح

از جمله سوره هایی که قسم های سه گانه دارد، سوره مدّثر است. به آیات ۳۲ تا ۳۷ این سوره توجّه کنید: این چنین نیست (که آنها تصوّر می کنند و قیامت را انکار می نمایند) سوگند به ماه، و(قسم) به شب هنگامی که (دامن بر چیند و) پشت کند، و (سوگند) به صبح هنگامی که چهره بگشاید، که آن (حوادث هولناک قیامت) از مسائل مهم است. هشدار و انذاری است برای همه انسانها، برای کسانی که می خواهند پیش افتند یا عقب بمانند = بسوی هدایت و نیکی پیش روند یا نروند. سوره مدّثر از سوره های مکّی است، همان گونه که سبک و سیاق آیات این سوره مؤیّد این مطلب است. مضمون آیات آن، در مورد معاد و جهان پس از مرگ سخن می گوید، نیز شاهد دیگری بر مکّی بودن این سوره است. صفحه ۲۷۰

اوّلین سوره ای که بر پیامبر نازل شد!

در مورد اینکه اوّلین سوره ای که بر حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) نازل شد کدام سوره بود، در میان مفسّران اختلاف است. عدّه ای معتقدند سوره علق اوّلین سوره ای است که در ابتدای بعثت بر آن حضرت نازل شد، همان گونه که توجّه به آیات سوره مذکور نیز قرینه ای بر این ادّعاست. تعدادی از مفسّران نیز معتقدند اوّلین سوره ای که بر قلب پاک و مبارک پیامبر بزرگوار اسلام(صلی الله علیه وآله) نازل شد، سوره مدّثر است. آن هنگام که حضرت رسول از غار حرا به پایین آمده، وپارچه ای به خود پیچید و مشغول استراحت بود، آیاتی از سوره مدّثر بر آن حضرت نازل شد که: ای رسول ما! اکنون وقت استراحت نیست، برخیز و مردم را انذار کن و آنان را به آیین حق فرا خوان. به عقیده ما اوّلین سوره ای که در ابتدای بعثت بر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نازل گشت، و با نزول آن، حضرت به پیامبری برگزیده شد، و مأمور ابلاغ دین جدید گشت، سوره علق است. امّا مأموریّت حضرت در آغاز دعوت پنهانی بود، و این مأموریّت پنهانی سه سال طول کشید. پس از سه سال دعوت پنهانی، خداوند متعال بوسیله آیاتی از سوره مدّثر مرحله جدیدی از تبلیغ دین اسلام را به رسولش اطّلاع داد، و با نزول آیات مذکور تبلیغ علنی حضرتش شروع شد. بنابراین آغاز دعوت پنهانی، و شروع بعثت و نبوّت با نزول آیات سوره علق، و اعلان دعوت علنی و آشکار با نزول آیات سوره مدّثر همراه بوده است. دلیل بر این ادّعا اینکه سوره مدّثر مشتمل بر داستان مراجعه مشرکان عرب به ولید بن مغیره، سیاستمدار و حکیم عرب است. آنان به نزد او رفتند و ادّعای پیامبر اسلام و گرویدن تعدادی از مردم به آن حضرت را به ولید خبر دادند، و از او خواستند که روش صحیح و مؤثّری برای مبارزه با پیامبر اسلام به آنها تعلیم دهد. راهی که نتیجه ای چشمگیر داشته باشد. ولید از آنها مهلت خواست تا پیرامون این موضوع اندیشه کند. پس از مدّتی دوباره نزد او رفتند و او در پاسخ گفت: «(إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ * إِنْ هَذَا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ ;)این قرآن چیزی جز افسون و سحرهای پیشینیان صفحه ۲۷۱ نیست، این فقط سخن انسان است (نه گفتار خدا)».(۱) ولید به آنها پیشنهاد داد که به قرآن وصله جادو، و به پیامبر وصله جادوگری بچسبانند. یعنی اگر قرآن جذبه ای دارد و مردم را بسوی خود جذب کرده، بسان جذبه جادوگری دوام و ثباتی نخواهد داشت. خلاصه اینکه حکایت فوق که در سوره مدّثر آمده، دلیلی است بر اینکه این سوره پس از پایان یافتن دوران تبلیغ پنهانی و آغاز دعوت علنی نازل شده، و اشاره به فعالیّتهای حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) در دوران تبلیغ پنهانی دارد.

سوگندهای سه گانه

بهر حال در این سوره نیز سه سوگند وجود دارد که هر سه مهم است و با یکدیگر پیوند و ارتباط خاصّی دارد، که باید آن را

بررسی کنیم.

سوگند اوّل: قسم به ماه

خداونـد متعـال در ابتـدا به کره مـاه قسم می خورد، تـا با این قسم انـدیشه ما را به حرکت درآورد، و آن را جولان دهـد، تا پیرامون عظمت و برکات آن فکر کنیم. و لهـذا در اینجا به چنـد نمونه از آثار و برکات ماه اشاره می نماییم: ۱. تقویم طبیعی ماه هر چند در این زمینه قبلا بحث کردیم، ولی با توجّه به اهمیّت آن شرح بیشتری لازم دارد. توجّه کنید: قرص ماه از نشانه های عظمت پروردگار است، و برنـامه ای منظّم دارد. در طـول بیست و هفت یـا هشت روز یـک دور به گرد کره زمین می چرخـد، و در همین مـدّت یک دور هم به گرد خودش می چرخـد، و لهـذا همیشه یـک سـمت مـاه به طرف ماست. و این برنامه منظّم سـبب شـده که یک تقویم و روزشمار آسمانی و طبیعی در اختیار همه انسانها قرار گیرد. زندگی انسان نیاز به زمانبندی دارد، و زمانبندی محتاج روزشمار است، و حرکت ماه این روزشمار را در ۱ . مدّثر، آیات ۲۴ و ۲۵ . صفحه۲۷۲ اختیار انسانها قرار می دهد. از حرکت خورشید هم می توان تقویمی تهیّه کرد، امّـا این کـار هر کسـی نیست. نیـاز به تخصّـص و تجربه دارد. امّـا تقویم طبیعی مـاه برای همه کس، با سواد و بی سواد، دهاتی و شهری، زن و مرد، سیاه و سفید، و در همه جا قابل استفاده است. با طلوع ماه پی می برد که ماه قبل به پایان رسیده و ماه جدیـد آغاز شـده است. با کامل شـدن قرص ماه، متوجّه می شود که شب چهاردهم ماه است ;و حتّی با دقّت در نیمه خالی و پر مـاه می توان تشـخیص داد که در چه شـبی از شـبهای مـاه هسـتیم. و این تقویم طـبیعی نتیجه حرکت منظّم و دائمی قرص مـاه است. بنـابراین، هنگـامی که خداونـد به قرص مـاه سوگنـد یاد می کنـد، گویا به نظم و برنامه ریزی قسم خورده است، نظمی که بر جهان آفرینش حاکم هست و بایـد در زنـدگی انسانها نیز جریان پیـدا کنـد، نظم حاکم بر کره ماه و کره خاکی ما، آن قدر دقیق و حساب شـده است که به دانشـمندان عـازم کره مـاه امکان داد محاسـباتی انجام دهنـد که در چه ساعتی و در کـدام قسـمت از کره ماه فرود آیند. و علیرغم اینکه سـفینه فضایی آنها سه شبانه روز در حرکت بود، امّا دقیقاً در همان زمان و مکان فرود آمدند، و چرخش زمین و مـاه خللی در پیش بینی آنهـا ایجـاد نکرد. و این هنر بشـر نیست، بلکه هنر پروردگـاری است که حرکت ماه و زمین را به گونه ای مقرّر فرموده، که انسان می تواند این قدر دقیق محاسـبه و پیش بینی کند. بدین جهت امام سـجاد(علیه السـلام)، هنگامی که چشمان مبارکشـان به هلاـل مـاه می افتـاد، می فرمودنـد: «اَیُّهَا الْخَلْقُ الْمُطیعُ، الـدّائِبُ السَّریعُ، الْمُتَرَدِّدُ فی مَنازِلِ التَّقْـدیرِ، الْمُتَصَـرِّفُ فی فَلَکِ التَّدْبیرِ. آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِکَ الظُّلَمَ، وَ اَوْضَحَ بِکَ الْبُهَمَ، وَ جَعَلَکَ آیَةً مِنْ آیاتِ مُلْکِهِ، وَ عَلامَةً مِنْ عَلاماتِ سُـلْطانِهِ، فَحَدَّ بِکَ الزَّمانَ، وَ امْتَهَنَکَ بِالْکَمـالِ وَ النُّقْصـانِ، وَ الطُّلُوعِ وَ الاُفُولِ وَ الْإِنـارَةِ وَ الْکُسُوفِ، فی کُلِّ ذلِکَ اَنْتَ لَهُ مُطیعٌ، وَ اِلی اِرادَتِهِ سَـریعٌ. سُـبْحانَهُ ما اَعْجَبَ مـا دَبَّرَ فی اَمْرِکَ، وَ اَلْطَفَ مـا صَـنَعَ فی شَأْنِکَ، جَعَلَکَ مِفْتاحَ شَـهْرِ حادِثٍ لِاَمْرٍ حادِثٍ ;...ای مخلوق فرمانبردار پیوسته (در حرکت) و شـتابان، و رفت و آمد کننده در منزلهای معیّن و گردش کننده در مدار تدبیر، ایمان دارم به آن خدایی که تاریکیها را به صفحه۲۷۳ تو روشن کرده، و راههای ناپیـدا و مبهم را به تو آشـکار نموده، و تو را نشانه ای از نشانه های فرمانروواییش، و علامتی از علامـات سـلطنتش قرار داده، و زمـان را به تـو محـدود سـاخت، و تو را واداشت به کمـال و نقصـان و طلوع و غروب و پرتوافکنی و گرفتن، و در تمام آنها تو در تحت فرمان او فرمانبرداری، و بسوی اراده اش شـتابان. منزّه است خدا که چه شـگفت انگیز تدبیری در امر تو بکار برد، و چه دقیق است صـنعتی که در کار تو انجام داده، تو را کلیـد ماه نو قرار داده برای کاری نو...».(۱) امام سجّاد(علیه السـلام) زمـانی این فقرات زیبـا و إعجاب آور دعا را بر زبان آورد که هیئت بطلمیوس بر تمام محافل علم هیئت جهان حکومت می کرد. در این نظریّه ماه هیـچ حرکتی نداشت ;بلکه در فلک بلورینی قرار داشت، ومجموعه فلک در حرکت بود، است. امّا قرص ماه بصورت مسـتقلّ حرکتی نداشت. امام سـجّاد(علیه السلام) در آن عصر و زمان اشاره ای اجمالی به حرکت مستقلّ ماه و دیگر آثار و برکـات آن کرده است. امام سـجاد(علیه السـلام) می فهمـد که نظم حاکم بر کره ماه که میلیون ها سال ادامه دارد نشان از قـدرت و

تـدبیر مـدبّری توانا و علیم می دهد که در برابر او باید خشوع و کرنش کرد. ۲. نورافشـانی ماه ماه در حقیقت حکم آینه ای را دارد که در برابر خورشـید قرار گرفته، و نـور آن را منعکس می کنـد. نـوری لطیـف و آرامش بخش ;نه آن قـدر روشن است که انسـان حریص به سـراغ کسب و کار برود، و نه آن قدر ضـعیف و تاریک که قابل اسـتفاده نباشد و انسان نتواند مسیر خویش را بیابد. بلکه به گونه ای است که هم مضـرّ به آرامش شـبانه نیست، و هم در دل شب هـدایتگر انسانها به سـمت مقصـدشان می باشد. ۳. آبیاری مزارع میلیونهـا نخل در حاشـیه دریاها و دریاچه ها، مخصوصاً قسـمتهایی که محل ورود آب رودخانه هاست وجود دارد که توسّـط کره مـاه آبیاری می شود. در نقاطی که آب رودخانه به دریا می ریزد آب شـیرین رودخانه و آب شور دریا به سـرعت مخلوط نمی گردد، بلکه مـدّتها آب شـیرین در دل آب شـور به پیش ۱ . مفاتیـح نوین، ص ۵۶۹ . صفحه ۲۷۴ می رود. ماه دوبار در شـبانه روز جذر و مدّ دارد. جاذبه ماه که باعث مدّ آب دریا می شود آب را به سمت بالا می کشد، وقتی که آب به سمت بالا آمد آب شیرین از مسـیری که آمده بود، باز می گردد و به نخلسـتانها سـرازیر می گردد، و تمام درختان را سیراب می کند. و هنگامی که جذر آب دریـا شـروع می شود دوباره آبها به دریا باز می گردد. در هر شـبانه روز دوبار این عملیّات آبرسانی تکرار می گردد، و نخلها کاملا سیراب می شود. راستی چه کسی باور می کند که یک کره آسمانی کار هزاران هزار باغبان ورزیده و تلمبه های آبی قوی را انجام دهد؟! اینجاست که امام سـجاد(علیه السلام)می فرماید: «وَ جَعَلَکَ آیَةً مِنْ آیاتِ مُلْکِهِ، وَ عَلامَةً مِنْ عَلاماتِ سُلْطانِهِ». آنچه گفته شد فقط سه نمونه از آثار و برکات کره ماه است که خداوند در این سوره به آن قسم یاد کرده، والبتّه منحصر به آن نیست.

سوگند دوم: قسم به شب

شب نیز آثـار و برکـاتی دارد و منشأ نعمتهـایی است ;لهـذا خداونـد به آن قسم یاد کرده است. از میان برکات شب به دو نمونه آن قناعت می کنیم: ۱. شب سبب تعدیل حرارت اگر شب نبود و آفتاب سه روز پشت سر هم می تابید همه چیز آتش می گرفت. همان گونه که اگر روز نبود و شـبها پی در پی و متّصـل به هم بود، سـرما امکان زنـدگی را از بشـر می گرفت. روز کره ماه به انـدازه ۱۴ شبانه روز کره زمین است و شب آن هم به همین مقدار، و لهذا اگر کسـی در وسط روزِ کره ماه بر آن فرود آید، حرارت و گرما او را ذوب می کنـد. همـان گونه که اگر در نیمه شب وارد کره مـاه شود، سـرما او را از پـای در می آورد. بنـابراین شب، حرارت کره زمین را تعدیل نموده و آن را از خطر آتش گرفتگی و سوختن حفظ می کند، و این از برکات مهمّ شب است. صـفحه ۲۷۵ ۲. شب مـایه آرامش برکـت دیگر شـب، کـه برای همـه انسانهـا قابـل درک اسـت، آرامش و سـکون آن اسـت. تـاریکی شب اثر عمیقی بر اعصاب خسـته انسان دارد، و لهـذا نمی توان خواب شب را با هیچ چیز دیگری در تأثیری که بر آرامش اعصاب انسان دارد مقایسـه کرد. کسانی که تا نیمه های شب بیدارند و تا نیمه های روز می خوابند انسانهای سالمی نیستند. و بی جهت نیست که خداوند متعال فرمود: (وَجَعَـلَ اللَّیْـلَ سَـکَناً). چرا سوگنـد به آخر شب؟ جمله «اِذْ اَدْبَرَ» که در سوگنـد دوم به عنوان قیـد «لیـل» ذکر شـده، به معنای انتهای شب و سـحر است. چرا خداوند به سـحر و آخر شب سوگند یاد کرده است؟ پاسخ: برکات شب مخصوصاً برکات معنوی آن در آخر شب فزونـتر است. نمـاز شب، که خیرات و برکـات فراوانی دارد به هنگـام سـحر انجـام می شود. نمـاز شب یکی از اسـباب سعـادت انسان است. لطف و صـفایی که نماز شب دارد در نمازهای دیگر دیـده نمی شود. زیرا هنگام سـحر که چشم غافلان بسـته است، انسـان بهتر از هر زمان دیگر می توانـد با خـدای خویش راز و نیاز کنـد. چون مزاحمتها و عوامل پراکنـدگی حواس و تشـتّت خـاطر به حـداقل می رسـد. نه تلفنی، نه سـر و صـدایی، نه مزاحمتهای دیگر ;و لهـذا انسان حضور قلب عجیبی در خود احساس می کنـد. عزیزان! اگر نمی توانیـد تمام شب ها برای نماز شب برخیزید، لااقل هفته ای یک شب را به این کار اختصاص دهید ;که نماز شب ایمان را تقویت و رزق و روزی انسان را توسعه می دهـد، و اوّلین درس سالکان الی الله است. بـدون شک یکی از عوامل مهمّ تقرّب تمام کسانی که در مقام قرب الی الله به جایی رسیده اند، همین نماز شب است. نماز شب را می توان خیلی ساده برگزار کرد.

چهار دو رکعتی همچون نماز صبح به نیّت نافله شب، و یک دو رکعتی به نیّت نافله شفع، و یک رکعت به نیت نافله وتر، که در قنوت و سجده آخر به هر مقدار که مایل باشید می توانید دعا کنید، و هر حاجتی که صفحه ۲۷۶ از خدا دارید از او بخواهید. برای پی بردن به اهمیّت بیشتر نماز شب، به آیاتی از قرآن و روایاتی از معصومان(علیهم السلام) توجّه کنید: نماز شب در آیات قرآن به چند نمونه از آیات قرآن پیرامون این موضوع توجّه کنید: ۱. خداوند متعال در آیه ۷۹ سوره اسراء می فرماید: «(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً ;)و پاسی از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان! این یک وظیفه اضافی برای توست ;امید است پروردگارت تو را به مقامی در خورِ ستایش برانگیزد». مقام پیامبر(صلی الله علیه وآله) مقامی بس والاست، ولی می تواند با نماز شب به مقام بالاتری، یعنی مقام محمود نائل گردد. سؤال: آیا مقام محمود اختصاصی به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) دارد؟ جواب: اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه هر کس به تناسب استعداد و شأن و لیاقتش از یکسو، و انجام این عبادت با ارزش از سوی دیگر، می تواند به درجاتی از مقام محمود برسد. ۲. سیمای نماز شب در آیات ۱۵ تا ۱۸ سوره ذاریات به شکل زیر ترسیم شده است: «(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلاً مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ;)به یقین، پرهیزکاران در باغهای بهشت و در میان چشمه ها قرار دارند، و آنچه پروردگارشان به آنها بخشیده دریافت می دارند، زیرا پیش از آن (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند! آنها کمی از شب را می خوابیدند و در سحرگاهان استغفار می کردند». استغفار، که از خصیصه های نماز شب شمرده شده، اختصاص به نماز خواننده ندارد. بلکه او برای خود و دیگر مؤمنان دعا می کند، بلکه برخی از مؤمنان برای تمام صفحه۲۷۷ مؤمنین و مسلمین در سراسر تاریخ استغفار و دعا می کنند! ۳. در آیه ۶ سوره مزّمّل نیز می خوانیم: «(إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَأَقْوَمُ قِيلاً ;)مسلّماً نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است!». «ناشئة اللیل» طبق آنچه در روایات آمده، به نماز شب تفسیر شده است. نماز شب در روایات جمعی در زمانهای دور معتقد بودند که اگر مادّه ای به نام کیمیا یا اکسیر یافت شود و آن را به مس بزنند، تبدیل به طلا می شود. این مطلب یک تصوّر و خیال بود و هیچگاه به حقیقت نپیوست، هر چند برای آن تلاش فراوان و گسترده ای صورت گرفت، که نتیجه آن علم شیمی شد. شیمی نام لاتین همان کیمیاست. البتّه اگر کیمیا یافت هم می شد و به مس می زدند و مس ها طلا می شد، مشکل حل نمی شد، چون وقتی تمام مس ها طلا شود، ارزش طلا بر اثر وفور و فراوانی همسان ارزش مس می گردد، بلکه شاید از مس هم کم ارزش تر شود. زیرا مس کمیاب خواهد شد. امّا علما و دانشمندان دینی معتقدند که در عالم معنویّت چنین اکسیر و کیمیایی وجود دارد که اگر به مس وجود انسان بزنیم، آن را تبدیل به طلای ناب می کند. یکی از این کیمیاها نماز شب است! و لهذا هر چه در مورد نماز شب گفته شود، کم است. نورانیّت و صفا و معنویّت و حفاظت انسان از آلودگی، و جبران گناه ها، گوشه ای از برکات این کیمیای با ارزش است. در مباحث گذشته به سه نمونه از آیات قرآن پیرامون نماز شب اشاره شد، اینک توجّه شما را به سه حدیث ناب در این رابطه جلب می نماییم: ۱. پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در مورد اینکه چرا حضرت ابراهیم(علیه السلام) متّصف به صفت خلیل اللّهی شد، می فرماید: «مَا اتَّخَذَ اللهُ اِبْراهیمَ خَلیلا اِلَّا لِاِطْعامِهِ الطَّعامَ وَ صَلاتِهِ بِاللَّیْلِ وَ النّاسُ نِیامٌ ;علت صفحه ۲۷۸ اینکه خداوند حضرت ابراهیم را به عنوان خلیل خود برگزید دو امر بود: نخست اینکه آن حضرت گرسنگان را سیر می کرد، و اهل بذل و بخشش وجود و کرم بود. دیگر اینکه به هنگامی که غافلان از مردم در خواب بودند، آن حضرت به نماز شب می ایستاد».(۱) انسان باید از فضای مناسب سحر، که فضایی معنوی و خاموش و بدون مزاحمت است استفاده کند. پس از استراحت شبانه، با فکر و جسمی آسوده به راز و نیاز با خدا بپردازد. ۲. آن حضرت در حدیث دیگری فرمودند: «اِنَّ الْعَبْدَ اذا تَخَلّی بِسَیِّدِهِ فی جَوْفِ اللَّیْلِ وَ ناجاهُ اَثْبَتَ اللهُ النُّورَ فی قَلْبِهِ... ثُمَّ یَقُولُ جَلَّ جَلالُهُ لِمَلائِکَتِهِ: یا مَلائِکَتی اُنْظُرُوا اِلی عَبْدی فَقَدْ تَخَلّی بی فی جَوْفِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ وَ الْباطِلُونَ لاهُونَ، وَ الْغافِلُونَ نِیامٌ، اَشْهِدُوا عَنّی قَدْ غَفَرْتُ لَهُ ;هنگامی که بنده ای در دل شب با خدای خود خلوت کند، و مشغول مناجات با مولای خویش گردد، خداوند نور معرفت را در قلب او پایدار می کند.

سپس خطاب به ملائکه می گویـد: ای فرشـتگان من! به بنده ام نگاه کنید هنگامی که اهل باطل در لهو و لعب فرو رفته و غافلان در خواب بسـر می برند، او در دل شب با من خلوت کرده و مشـغول عبادت من است. شما را شاهد می گیرم که این بنده ام را بخشیدم و از گناهانش درگذشتم و او را مشمول آمرزش خود قرار دادم».(۲) ۳. امام صادق(علیه السلام) در مورد پاداش نماز شب فرمودند: «خداونـد متعـال پاداش همه اعمال نیک مهم را در قرآن مجیـد بیان فرموده، امّا اجر و ثواب نماز شب را معیّن نکرده است، آنجا که فرمود: «(فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ)(۳ ;)هیچ کس نمی داند چه پاداشـهای مهمی که مایه ۱ . میزان الحکمـه، ج ۵، حرف الصاد، بـاب ۲۳۱۱، ح۱۰۷۳۸ . ۲ . همـان مـدرک، بـاب ۲۳۱۲، ح ۱۰۷۵۱ . ۳ . سـجده، آیـه ۱۷ . صفحه۲۷۹ روشـنی چشـمهاست برای آنها نهفته شـده، این پاداش کارهایی است که انجام می دادنـد».(۱) اگر گفته شـود آیه مورد اسـتدلال امـام صـادق(علیه السـلام) چه ارتبـاطی بـا نمـاز شب دارد؟ می گوییم آیه مـذکور پس از آیه شـریفه (تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَـاجِعِ...) کـه در مـورد نمـاز شـب اسـت آمـده و نـاظر بـه آن است. خلاصه اینکه طبق این روایت، هیـچ کس حتّی حضـرات معصومین(علیهم السـلام) از پـاداش دقیق نمـاز شب اطّلاع کافی نـدارد، و فقط ذات مقـدّس پروردگار از آن آگاه است. امیـد آنکه پروردگار متعال به همه ما توفیق دهـد که به هنگام إدبار لیل از رختخواب جـدا شده، و با کیمیای نماز شب وجود مسـین خویش را طلا کنیم.

سوگند سوم: قسم به روشنایی صبح

پروردگـار متعـال پس از سوگنـد به ماه و سـحرگاهان، به صـبح هنگامی که چهره می گشایـد سوگنـد یاد کرده است. راستی لحظه طلوع فجر صادق چه زیبا و تماشایی است. آن قدر صفحه آسمان پرجاذبه و جمیل است که گویی آن را نقره پاشان کرده اند. طلوعِ صبح حالت نشاط عجیبی به انسان می دهد، و شاید به همین علّت آن لحظه را آغاز وقت نماز صبح قرار داده اند.

ارتباط سوگندهای سه گانه

سـؤال: از مبـاحث قبـل روشـن شـد که خداونـد متعـال در سـوره مـدّثّر سه سوگنـد مهم یـاد کرده است. سوگنـد به مـاه، سوگنـد به سحرگاهان، و سوگنـد به سپیـده صبح. راستی این سه قسم چه ارتباطی با یکـدیگر دارنـد؟ پاسخ: خداوند متعال در این سه قسم در حقیقت بر نظام نور و ظلمت تکیه کرده است. قمر نمادی از نور است، همان گونه که سپیـده صبح نیز نوید بخش نور می باشد. ۱ . تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۰۹، چاپ بیروت. صفحه ۲۸۰ و شب نمادی از ظلمت و تاریکی است. بنابراین، خداونـد در حقیقت به نظـام نور و ظلمت سوگنـد یاد کرده است. و این دو از نعمتهای پروردگار است ;هم نور و هم ظلمت ;زیرا اگر ظلمت نباشـد نور قابل اسـتفاده نخواهـد بود. خداونـد متعال بر ضـرورت وجود نور و ظلمت در زنـدگی بشـر تأکید کرده، و در آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره قصـص تعبیرات زیبـایی در مورد آن به کـار برده است. «(قُـلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ جَعَـلَ اللهُ عَلَیْکُمُ اللَّیْلَ سَـرْمَداً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَـةِ مَنْ إِلَهٌ غَیْرُ اللهِ یَأْتِیکُمْ بِضِـیَاء أَفَلاَ تَسْـمَعُونَ * قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَیْکُمُ النَّهَارَ سَرْمَداً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَیْرُ اللهِ یَأْتِیکُمْ بِلَیْلٍ تَسْکُنُونَ فِیهِ أَفَلاَ تُبْصِـرُونَ * وَمِنْ رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْـکُنُوا فِیهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْـلِهِ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ;)بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شـما جاویـدان سازد، آیا معبودی جز خدا می تواند برای شـما روشـنایی بیاورد؟! آیا نمی شـنوید؟!» بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاویدان کند، کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابیـد؟ آیـا نمی بینیـد؟!» و از رحمـت اوست که برای شـما شب و روز قرار داد تـا هم در آن آرامش داشـته باشـید. و هم برای بهره گیری از فضـل خـدا تلاش کنیـد. و شایـد شـکر نعمت او را بجا آوریـد». اینکه خداونـد می فرمایـد: «و شایـد شـکر نعمت او را بجا آورید» معلوم می شود که نور و ظلمت هر کدام در جای خود نعمت است، که شایسته شـکر و قدردانی است. جالب اینکه خداوند

این دو نعمت را در سراسر کره خاکی بطور عادلانه و مساوی تقسیم کرده است، یعنی در سراسر کره زمین همه مردم سالیانه شش ماه شب و شش ماه روز دارند ;هر چند شب ها و روزهای فصول مختلف سال از جهت کوتاهی و بلندی متفاوت است. مثلا در نقطه ۹۰ درجه قطب، یک روزِ شش ماهه و یک شبِ شش ماهه دارند! از این نقطه به سمت پایین تر تا نقطه ۶۷ درجه (یعنی نقطه ۹۰ تا ۶۷ درجه) مقدار شب و روزها به هم می خورد، بعضی مناطق روز و شب یک ماه است، و بعضی مناطق روز آن به اندازه نصف ماه و شب آن نیز معادل نصف ماه است. از نقطه صفحه۲۸۱ ۶۷ درجه به پایین، شب و روز بصورت متناوب است، هر چند در برخی مناطق ممکن است شب یک ساعت و روز بیست و سه ساعت یا بالعکس باشد. خلاصه اینکه هرچند شبها و روزها در سراسر کره زمین در طول سال از نظر کوتاهی و بلندی متفاوتند ;امّا در مجموع همه جا بطور مساوی و عادلانه از این دو نعمت برخوردارند ;همه شش ماه از تاریکی استفاده می کنند، و شش ماه از نعمت نور برخوردارند. آری! هر یک از نور و ظلمت در جای خود نعمت است ;و چنانچه برچیده شود بشر قادر بر ادامه زندگی نخواهد بود. سؤال: چطور ممکن است نور برچیده شود و ظلمت تمام جهان را فرا گیرد، و یا به تعبیر دیگر شب جاودانه گردد؟ یا ظلمت برچیده شود، و نور تمام جهان را فرا گیرد و روز جاودانه شود؟ جواب: چنانچه کره زمین از حرکت باز ایستد آن سمت زمین که به طرف خورشید قرار گرفته همواره روز، و سمت دیگر آنکه خورشید بر آن نمی تابد همواره شب خواهد بود.

مقسم له (آنچه برای آن سوگند خورده شده):

سوگند به ماه تابان، سوگند به سحرگاهان، و سوگند به سپیده صبح که روز قیامت موضوع بسیار مهمّی است. قسم های سه گانه برای اهمیّت روز قیامت و توجّه به این موضوع خطیر است. دادگاهی که تمام اعمال انسان، حتّی کوچکترین اعمال خوب و بد وی را محاسبه، و سپس پاداش یا کیفر می دهد (فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه�ْ خَیْراً یَرَه * وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهْ شَرّاً یَرَهُ).(۱) دادگاهی که قاضی آن خداوند متعال، کادر اجرایی آن فرشتگان، شهودش اعضای بدن آدمی و زمین و زمان است. دادگاهی که هیچ سفارش و رشوه و هدیه ای نمی پذیرد. واقعاً چه روز با عظمتی است ;روزی که افراد بدکار نامه ۱ . زلزله، آیات ۷ و ۸ . صفحه ۲۸۲ اعمالشان را دریافت نموده، و فریاد می زنند که ای کاش هرگز پرونده اعمالمان را ندیده، و شاهد این رسوایی نبودیم. ای کاش خاک بودیم و آفریده نمی شدیم و چنین روزی را نمی دیدیم. حقیقتاً روز قیامت روز بزرگی است (إِنَّهَا لَاِحْدَی الْکُبَرِ * نَذِیراً لِّلْبَشَرِ) روز قیامت برای انذار انسانهاست. آری آن روز هم نذیر است و هم بشیر ;برای مجرمان و بدکاران و معصیت کاران نذیر است و برای نیکوکاران و محسنین و مطیعان بشیر. تناسب قسم (نور و ظلمت) با مقسم له (انذار و تبشیر) بسیار جالب است. همان گونه که نور و ظلمت از نعمتهای الهی به شمار می رود، بشارت وانذار نیز جزء نعمتهای الهی است. حسّ «جلب منفعت» و «دفع مضرّت» در درون انسان وجود دارد، و این احساس ذاتی و فطری است. خداوند متعال از اهرم دفع ضرر استفاده می کند تا انسان را از دوزخ و عذاب الهی برهاند، و از اهرم جلب منفعت برای رساندن وی به بهشت و نعمتهای بی بدیل آن استفاده می کند. آری! خداوند متعال با استفاده از دو اهرم جلب منفعت و دفع ضرر، و برای رساندن بشر به درجات بالای قرب الی الله، او را انذار و تبشیر می کند. جالب اینکه انذار و تبشیر درباره همه انسانها حتّی پیامبران و امامان اعمال می گردد. پیامبران و اولیا نیز از تخلّف فرمان الهی بیمناکند، لهذا آنها را انذار می کند. آنان ممکن است بوسیله ترک اَولی مورد عتاب و عقاب پروردگار قرار گیرند، همان گونه که حضرت آدم(علیه السلام) بر اثر ترک اَولی از بهشت اخراج شد، و حضرت یونس(علیه السلام)بخاطر این کار گرفتار زندان شکم ماهی گردید، و حضرت یعقوب(علیه السلام) مبتلا به فراق یوسف(علیه السلام) گشت. بنابراین، پیامبران نیز نیازمند انذارند، تا گرفتار ترک اَولی نشوند. ترک اَولی چیست؟ ترک اَولی گناه نیست، و گاه مکروه و مباح هم نمی باشد ;بلکه مستحب است. صفحه ۲۸۳ به دو مثال زیر توجّه کنید: ۱. شخصی می خواهد در ماه مبارک رمضان اطعام کند. در اطعام نیازمندان، همسایگان نیازمند نسبت به

دیگر نیازمندان اولویّت دارند، هر چند اطعام آنان نیز مستحب است. حال اگر این شخص اطعام همسایگان را ترک نموده، و به دیگر نیازمندان اطعام کند مرتکب ترک اولی شده است. با اینکه کار حرام یا مکروه یا مباحی نکرده، بلکه کار مستحبّی انجام داده، و مستحب بالاتر را ترک نموده است. ۲. در مسجدی پنجاه نفر به امام جماعت اقتدا می کنند، امّا در مسجد محلّه دیگر ۵۰۰ نفر در نماز جماعت شرکت می کنند. در چنین فرضی شرکت در نماز جماعت دورتر، که جمعیّت بیشتری دارد، در اولویّت است. لهذا اگر شخصی نماز جماعت دورتر را ترک کند و در مسجد کم جمعیّت تر نماز بخواند، مرتکب ترک اولی شده، و مستحب بالاتر را ترک نموده است. هر چند آنچه انجام داده نیز مستحب بوده است. ترک اولی برای افراد عادی اشکال ندارد، امّا پیامبران و امامان نباید آن را بجا آورند. و اگر مرتکب آن شوند پروردگار آنان را مجازات می کند. در مورد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)و ائمه(علیهم السلام) ترک اولی نیز ندیده ایم. نتیجه اینکه بشارت و انذار برای همه، حتّی پیامبران و امامان(علیهم السلام) نیز لازم است. «(لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ;)خداوند نظام نور و ظلمت و بشارت و انذار را آفرید و در اختیار بشر قرار داد تا هر کس می خواهد از این نعمتهای الهی استفاده کند و به سمت جلو یعنی سعادت و خوشبختی و بهشت حرکت کند. و آنکه می خواهد از حرکت باز ایستد و راه جهنّم و شقاوت و بدبختی در پیش گیرد. شاعر در این باره می گوید: راهی بسوی جنّت فردوس می رود راهی بسوی هاویه، این گه مخیّری و شاعر دیگری گوید: راهست و چاه و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش چندین چراغ دارد و بیراه می رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش صفحه ۲۸۴ صفحه ۲۸۵

۴. سوگندهای سوره تکویر

توضیح

چهارمین سوره مشتمل بر سوگندهای سه گانه، سوره تکویر است. این سوره که از سوره های مکّی به شمار می رود، همچون سایر سور مکّی، پیرامون مسائل اعتقادی سخن گفته، و به سه موضوع مهم معاد، قرآن و نبوّت پرداخته است.

نشانه های دوازده گانه آغاز قیامت

خداوند متعال در آیات اوّلیه سوره تکویر، دوازده نشانه از علامتهای پایان عمر دنیا و آغاز قیامت را مطرح کرده، سپس سوگندهای سه گانه و سخن از نبوّت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به میان آورده است. به این نشانه ها توجّه فرمایید: ۱. درهم پیچیدگی و افول خورشید (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ). ۲. بی فروغ شدن ستارگان (وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ). ۳. به حرکت درآمدن کوهها (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ). ۴. به فراموشی سپردن اموال با ارزش (وَإِذَا الْعِشَارُ(۱) عُطِّلَتْ). ۵. هنگام اجتماع حیوانات وحشی (وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ). ۶. برافروخته شدن دریاها (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ(۲)). ۱ . عشار به معنای شتران باردار است. و در اینجا کنایه از اموال قیمتی و پرارزش است، که صاحبان آن از فرط ترس و وحشت آن را رها می کنند و آن اموال معطل می ماند. ۲ . آب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده، که هر یک از این دو آتش زاست. اگر جرقّه ای به اکسیژن برسد شعلهور می شود، همان طور که با جرقّه کوچکی می توان هیدروژن را مشتعل ساخت. امّا خداوند قادر حکیم با ترکیب این دو ماده آتش زا و قابل اشتعال، محصول جدیدی درست کرده که ضدّ احتراق و آتش است. امّا در آستانه قیامت هیدروژن و اکسیژن آب دریاها را از هم جدا می کند، و تمام آن به آتش کشیده می شود! صفحه ۲۸۶ ۷. هر کس با همسان خود قرین گردد (وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ). ۸. هنگامی که از دختران زنده به گور شده بپرسند (وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ). ۹. گشوده شدن نامه اعمال (وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ). ۱۰. پرده آسمان بر گرفته شود (وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ). ۱۱. دوزخ شعلهور گردد (وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ). ۱۲. بهشت نزدیک گردد (وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ).

خداوند متعال پس از بیان نشانه های دوازدهگانه می فرماید: «(عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ (؛)در آن هنگامه آغاز قیامت) هر کس می داند چه چیزی آماده کرده است». چرا که تمام اعمال و کردار و افکار و اندیشه ها در مغز او حاضر می شود، و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشد. پروردگارا! اکنون به ما عنایت خاصّ و ویژه ای کن که با اعمال صالح زمینه ساز آینده ای خوب و شایسته باشیم.

سوگندهای سه گانه

خداوند متعال پس از بیان نشانه های دوازده گانه، به قسمهای سه گانه پرداخته و می فرماید: سوگند به ستارگانی که باز می گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند و قسم به شب، هنگامی که پشت کند و به آخر رسد و (سوگند) به صبح هنگامی که تنفّس کند. صفحه ۲۸۷ سوگند اوّل: پنج ستاره معروف در اینکه: منظور از «الخنس، الجوار، والکنس» چیست؟ بین مفسّران اختلاف نظر وجود دارد. ولی معروف و مشهور آن است که کلمات سه گانه فوق، که اوّلین سوگند را تشکیل می دهند، اشاره به پنج ستاره معروف است: ۱. عطارد، ۲. زهره، ۳. مریخ، ۴. مشتری، ۵. زحل. (ترتیب مذکور بر اساس نزدیکی آن به خورشید است). این پنج ستاره تعدادی از اعضای خانواده منظومه شمسی هستند که با چشم غیر مسلح دیده می شوند. خانواده مذکور چهار عضو دیگر دارد. یکی از آنان کره خاکی ما زمین است، و «اورانوس» و «نپتون» و «پلتون» سه عضو دیگرند که با چشم عادی دیده نمی شوند بلکه باید چشم مسلّح به تماشای آنها نشست. نکته دیگر در مورد ستاره ها، اینکه برخی از آنها ثوابت هستند و برخی متحرّک ؛ثوابت به ستاره هایی گفته می شود که فاصله بین آنها همواره یکسان باقی می ماند، امّا فاصله بین ستاره های متحرک متغیّر است. برای روشن تر شدن تفاوت این دو دسته از ستارگان به مثال زیر توجّه کنید: پارچه مشکی بزرگی را به طول مثلا ده متر در نظر بگیرید که مرواریدهایی در فواصل مشخص و معیّن بر روی پارچه دوخته باشند. هر چندبار پارچه مذکور را از جلوی چشمان ما عبور دهند فاصله مرواریدها یکسان و غیر متغیّر است، اینها شبیه ستاره ای ثوابت هستند. امّا اگر پنج مروارید را به روی این پارچه رها کنیم بدون اینکه دوخته شده باشد، هر زمان که پارچه را از جلوی چشمانمان بگذرانیم فاصله آن پنج مروارید متغیّر و متفاوت است. اینها ستاره های متحرّک هستند. پنج ستاره ای که در منظومه شمسی با چشم غیر مسلّح دیده می شوند جزء ثوابت نیستند ؛زیرا فاصله بین آنها متغیّر است. سؤال: آیا ستاره های ثوابت حقیقتاً ساکن و بی حرکت هستند؟ جواب: این ستاره ها نیز حرکت دارند، ولی آن قدر از ما دورند که بر اثر بُعد ۲۸۸صفحه مسافت حرکت آنها مشاهده نمی شود، و لذا انسان تصور می کند که ثابتند. نتیجه اینکه منظور از خنّس در سوگند اوّل ستارگان پنجگانه منظومه شمسی است که با چشم عادی دیده می شود. و آنها عبارتند از: عطارد، مریخ، مشتری، زهره و زحل. خنّس، جوار و کنّس: «خنّس» جمع خانس (طبق آنچه در مجمع البیان آمده) به معنای پنهان شونده است. و از آنجا که ستاره ها در شب آشکار شده و در روز بر اثر نورآفتاب پنهان می شوند به آنها خنّس گفته شده است. «جوار» جمع جاریه به معنای حرکت و سیر کردن است. اگر آسمان را به اقیانوسی تشبیه کنیم، ستاره های پنجگانه همچون کشتی هایی است که بر سطح این اقیانوس در حرکت است. این کلمه در حقیقت اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است. زیرا هیأت بطلمیوس هنگام نزول آیات قرآن بر قلب مبارک پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بر سراسر محافل فلکی جهان حکومت می کرد، و تا هزار سال این حکومت ادامه داشت، تا اینکه در عصر گالیله و با اکتشافی که او کرد خطّ بطلانی بر آن کشیده شد. هیئت بطلمیوس معتقد بود که تمام ستارگان در دل یک فلک بلورین قرار گرفته و بر سقف آن فلک چسبیده اند. و هیچگونه حرکتی بطور مستقل ندارند، بلکه این فلک بلورین است که حرکت می کند. امّا قرآن مجید در آیه فوق سخن از حرکت استقلالی ستاره ها می گوید، و صدها سال قبل از گالیله هیئت بطلمیوس را باطل کرده است. خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره یس نیز به این معجزه علمی اشاره کرده است: «(لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهَا أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلاَ اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَک یَسْبَحُونَ ؛)نه

خورشید را سزاست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد ؛و هر کدام در مسیر خود شناورند». صفحه ۲۸۹ این آیه هم بر خلاف هیئت بطلمیوس معتقد به حرکت استقلالی ستارگان است. امّا در مورد واژه «کنّس»، برخی همچون مرحوم طبرسی معتقدند که تفاوتی با خنّس ندارد، و همان معنا پنهان شدن را می رساند. بنابراین تأکیدی بیش نیست. ولی مرحوم فیروزآبادی، طبق آنچه در کتاب قاموس آمده، معتقد است که کنّس معنای متفاوتی دارد. ایشان گوید: «خنّس» چیزی است که می رود و باز می گردد، و «کنّس» چیزی است که پنهان و مخفی می گردد. و شیطان را از آن جهت خنّاس گفته اند که برای وسوسه انسان مرتّب می رود و می آید و هرگز ناامید نمی شود. ستارگان پنجگانه مورد بحث از آن جهت که شب هنگام ظاهر و روزها از دیدگان ما پنهان می شوند، کنّس نامیده شده اند. و از آن جهت که حرکت آنها شبیه حرکت زیگزاگ است و گویا می رود و باز می گردد ـ لا اقل به تصوّر ما ـ لهذا خنّس نامیده شده اند. با توجّه به توضیحات بالا، سوگند اوّل بدین شکل ترجمه می شود: سوگند به پنج ستاره عطارد، زهره، مشتری، زحل و مریخ، که در صفحه آسمان جریان دارند و در رفت و آمدند، و شبها ظاهر و روزها پنهان می گردند. سوگند دوم: قسم به سحرگاهان «(وَاللَّیْلِ إِذَا عَسْعَسَ ؛)قسم به شب هنگامی که نور و روشنایی آن کم می شود». تاریکی شب یکسان نیست، هر چه خورشید در افق پنهان تر شود شب تاریکتر می گردد، تا اینکه به هنگام سحر به اوج تاریکی می رسد، و با طلوع سپیده صبح دوباره کم کم روشن می شود. خداوند در این آیه شریفه به تمام شب قسم نخورده، بلکه به بخشی از شب که همان سحرگاهان و اوج تاریکی شب است، سوگند یاد کرده است. سوگند سوم: قسم به صبحگاهان «(وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ؛)سوگند به صبح هنگامی که تنفّس می کند». صفحه ۲۹۰ چه تعبیر عجیبی! گویا روز در زیرپنجه هیولای شب گرفتار شده، به گونه ای که نمی تواند نفس بکشد. طلوع فجر صادق بشارت روز است، و آهسته آهسته صبح ـ که طلیعه روز است ـ نفس می کشد. نفسهای صبحگاهی نه تنها برای زمین بلکه برای انسانها نیز ارزشمند است. بدین جهت سفارش شده که در آن هنگام تحرّک و ورزش بیشتری نموده و نفس عمیق بکشیم. خلاصه اینکه خداوند متعال در این سوره به ستاره های پنجگانه و سحرگاهان و صبحگاهان و در حقیقت به نظام نور و ظلمت قسم یاد کرده است.

این همه قسم برای چه؟

قسم به این موضوعات مهم و با ارزش برای چیست؟ چرا خداوند متعال به ستارگان و سحرگاهان و صبحگاهان سوگند خورده است؟ آیه شریفه زیر در حقیقت مقسم له است و منظور از قسم های سه گانه را بیان می کند: «(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُول کَرِیم ؛)قسم به ستارگان و صبحگاهان و سحرگاهان که این قرآن سخن فرستاده خدا به پیامبر اسلام است، و زاییده فکر بشر و اندیشه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)نمی باشد. سوگند به امور سه گانه بالا که قرآن وحی آسمانی است که توسط فرستاده خداوند، حضرت جبرئیل، بر پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نازل شده است. خداوند متعال در اینجا پنج صفت برای جبرئیل بیان کرده، و گویا می خواهد به همه اعلان کند که فرستادگانشان باید دارای این صفات پنجگانه باشند: ۱. «کریم ؛»اوّلین ویژگی یک رسول و فرستاده اینکه شخص کریم و بزرگواری باشد. انسانهای پست و بی شخصیّت را نباید مأمور کارهای ارزشمند کرد. ۲. «ذی قوّة ؛» دومین صفت فرستاده اینکه قوّت و توانایی انجام کار مورد نظر را داشته باشد. انسانهای ضعیف و ناتوان برای چنین کارهایی انتخاب نشوند. ۳. «عند ذی العرش مکین ؛»ویژگی دیگر یک فرستاده این است که در پیشگاه صفحه ۲۹۱ پروردگار مقام و مرتبه خوبی داشته باشد. فقط صفات مادّی و دنیایی کافی نیست، علاوه بر آن فرستاده باید در سطح عالی از تقوا باشد. ۴. «مطاع ؛»همان گونه که حضرت جبرئیل در میان فرشتگان مطاع بود و ملائکه سخن او را می پذیرفتند، رسول و فرستاده شما هم باید از میان کسانی انتخاب شود که پذیرش مردمی و اقبال عمومی دارند، نه کسی که مردم به حرف و سخن او وقعی نمی نهند و وجهه اجتماعی مناسبی ندارد. ۵. «امین ؛»آخرین ویژگی اینکه علاوه بر ویژگیهای چهارگانه فوق، لازم است امانتدار باشد. رعایت امانت

از صفات بسیار زیبایی است که رسول باید واجد آن باشد. خلاصه اینکه رسول خداوند حضرت جبرئیل دارای ویژگیهای پنجگانه فوق بوده، و شایسته است مسلمانان و مؤمنان نیز فرستادگان خود را از بین کسانی انتخاب نمایند که این ویژگیها را داشته باشد. در حدیثی آمده است که به هنگام نزول این آیات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به جبرئیل فرمود: «چه خوب خداوند تو را ستوده است... نمونه ای از قدرت و امانت خود را بیان کن! جبرئیل در پاسخ عرض کرد: امّا نمونه قوّت من اینکه مأمور نابودی شهرهای قوم لوط شدم، و آن چهار شهر بود، و در هر شهر چهارصد هزار مرد جنگجو، به جز فرزندان آنها وجود داشت. من این شهرها را از زمین برداشتم و به آسمان بردم، تا آنجا که فرشتگان صدای حیوانات آنها را شنیدند، سپس به زمین آوردم، و زیر و رو کردم! و امّا نمونه امانت من این است که هیچ دستوری به من داده نشد، که از آن دستور کمترین تخطّی کرده باشم».(۱) نتیجه اینکه خداوند متعال به ستارگان پنجگانه (با ویژگیهای سه گانه) و سحرگاهان و صبحگاهان سوگند یاد کرده که قرآن مجید حاصل مأموریّت حضرت ۱ . تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۹۴، ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۲۹۲ جبرئیل (با ویژگیهای پنجگانه آن) است، که از سوی خداوند متعال بر قلب مبارک پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نازل کرده، و هرگز تصوّر نکنید که این کتاب آسمانی ساخته و پرداخته ذهن بشر می باشد.

هدایتهای قرآن

اکنون که سخن از قرآن به میان آمد، شایسته است آشنایی بیشتری با این کتاب آسمانی مصون از تحریف، و مشحون از معارف الهی داشته باشیم. برای این منظور راههای زیادی وجود دارد که یک راه آن مطالعه نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) است. بدین جهت جملاتی چند از کلام آن حضرت در خطبه ۱۷۶ را مورد بررسی قرار می دهیم: «وَاعْلَمُوا اَنَّ هذَا الْقُرْآنَ هُوَ النّاصِحُ الَّذی لا یَغُشُّ ;همه مردم در سراسر عالم و در طول تاریخ تا قیام قیامت بدانند که این قرآن با عظمت، نصیحت کننده ای است که هیچ غش و خیانتی در نصایح او نیست». انسانهایی که به نصیحت دیگران می پردازند گاه به دنبال منافع خویش بوده و مصلحت خود را در نظر می گیرند، و در نتیجه ممکن است به انسان خیانت کنند. امّا قرآن مجید ناصحی است که هرگز خیانت نمی کند. «وَالْهادِی الَّذی لا یُضِلُّ ;هدایت کننده ای است که گمراه نمی سازد». کسانی که عهده دار مقام خطیر هدایت می شوند ممکن است بر اثر وسوسه های شیطان و هوای نفس یا ناخودآگاه و سهواً انسان را به بیراهه ببرند، امّا هدایتگری وجود دارد که هدایتهای او بی عیب و نقص است و هرگز انسان را به بیراهه نمی برد و آن قرآن مجید است. «وَالْمُحَدِّثُ الَّذی لا یَکْذِبُ ;وسخنگویی است که هرگز دروغ نمی گوید». سخنور هر چه بیشتر سخن بگوید ضریب خطای سخنانش بیشتر می شود. امّا قرآن مجید سخنگویی است که هرگز دروغ نمی گوید، و واقعیّت ها را وارونه یا صفحه ۲۹۳ بزرگتر از آنچه هست، جلوه نمی دهد ;بلکه هر چه را همان گونه که هست بیان می دارد، و هیچ فاصله ای بین انسان و حقیقت ایجاد نمی کند. آیا شایسته نیست با کتابی که در نصیحتش خیانت نمی کند، و در هدایتش گمراهی نیست، و در سخنانش دروغ نمی گوید، بیشتر آشنا شویم و خود را با آن محک بزنیم؟ جمله زیر محک خوبی است، توجّه کنید: «وَ ما جالَسَ هذَا الْقُرْآنَ اَحَدٌ اِلاّ قامَ عَنْهُ بِزِیادَةٍ اَوْ نُقْصان، زِیادَةٍ فی هُدًی، اَوْ نُقْصان مِنْ عَمًی ;هیچ مؤمنی را نخواهید یافت که همنشین قرآن گردیده و مصاحب او شده، مگر اینکه این همنشینی یا بر هدایت او افزوده و درجه ای بر درجاتش اضافه نموده، و یا مقداری از نابینایی ها و کوردلی های وی کاسته، و بخشی از رذائل اخلاقیش اصلاح گردیده است». سؤال: آیا در هر جلسه ای که قرآن تلاوت می کنیم این مطلب تحقّق پیدا می کند؟ جواب: طبق ظاهر روایت فوق، در هر جلسه ای که مؤمنی همراز و هم کلام با قرآن می شود باید این اثر در وی حاصل گردد. در ضمن معنای جملات مذکور این است که هدایتهای قرآن مجید پایان ناپذیر است. همان گونه که برخی از آیات قرآن نیز دلالت بر این مطلب دارد. به آیه ۱۲۴ سوره توبه توجّه کنید: «(وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِیمَاناً فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِیمَاناً

وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ;)و هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از آنان (به دیگران) می گویند: «این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟!» (به آنها بگو:) امّا کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان افزوده ;و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند. و امّا آنها که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند». آری همنشینی با قرآن برای مؤمنان سبب ازدیاد ایمان، و برای کفّار موجب زیاد صفحه ۲۹۴ شدن پلیدی آنان است. سؤال دیگر: چگونه ممکن است قرآن بر پلیدی کفّار بیفزاید؟ جواب: قرآن عامل ازدیاد پلیدی و کفر آنها نمی شود، بلکه زمینه ها و قابلیّتهای آنان که به مخالفت با قرآن بر می خیزند عامل این عذاب الهی می گردد. به قول شاعر: باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس پروردگارا! ما را جزء کسانی قرار ده که با تلاوت هر آیه ای از قرآن درجه ای بر درجات ایمانمان افزوده، و بخشی از رذائل اخلاقیمان زدوده شود. پروردگارا! به ما توفیق تدبّر و تفکّر و اندیشه بیشتر پیرامون آیات قرآن عنایت فرما. سؤال سوم: می دانیم که قرآن مجید فقط برای تلاوت نازل نشده، بلکه هدف اصلی تدبّر و اندیشه و تفکّر در مضامین عالی آن، و سپس عمل به دستوراتش می باشد. همان گونه که خداوند در آیه ۲۹ سوره ص می فرماید: «(كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُوا الاَلْبَابِ ;)این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکّر شوند». بنابراین، هدف اصلی تدبّر درآیات قرآن است. ولی از سوی دیگر، در روایات مختلف از تفسیر به رأی نهی شده، و می دانیم که رأی به معنای عقل و اندیشه است، یعنی درباره آیات قرآن تدبّر و اندیشه نکنید. آیا این دو با یکدیگر در متضاد نیستند؟ جواب: همان گونه که دانشمندان بزرگ فرموده اند، منظور از تفسیر به رأی، پیشداوریها و ذهنیّت های غیر منطقی است. به تعبیر دیگر تفسیر قرآن به دو شکل امکان پذیر است: نخست اینکه: در محضر قرآن مجید زانو بزنیم و خود را شاگرد قرآن و قرآن را استاد خویش بدانیم و به آنچه از قرآن استخراج می شود پایبند باشیم. صفحه ۲۹۵ دوم اینکه: قبلا تصمیماتی گرفته و پیشداوریهایی داشته باشیم، سپس بدنبال تأیید آن از قرآن مجید باشیم. این، تفسیر به رأی است و باطل می باشد. صاحبان عقیده های فاسد در بسیاری از جرائد و مطبوعات به دنبال آیات متشابهی هستند که آن آیات را مطابق عقیده خویش تفسیر نمایند. چنین اشخاصی جایگاهشان در جهنّم و در عمق دوزخ است! ومتأسّفانه در دستگاه معاویه چنین کاری انجام می شد ;آنها افرادی را اجیر کرده بودند که آیاتی در تمجید قاتل علی، عبدالرحمن بن ملجم، و در مذمّت آن حضرت(علیه السلام) بیابند! خلاصه اینکه تدبّر و اندیشه پیرامون آیات قرآن آری، ولی پیشداوری و تفسیر به رأی هرگز! سؤال آخر: ظاهر آیه شریفه (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُول كَرِيم) این است که قرآن مجید سخن جبرئیل است، در حالی که به اعتقاد همه مسلمانان قرآن سخن پروردگار است. و یک کلمه بلکه یک حرف از آن کاسته نشده، همان گونه که چیزی بر آن افزوده نشده است. این دو مطلب چگونه با هم جمع می شود؟ جواب: به دو شکل می توان به شبهه مذکور پاسخ گفت: نخست اینکه: در خود آیه مذکور قرینه ای وجود دارد که قرآن کلام پروردگار است، نه سخن جبرئیل، زیرا جبرئیل فرستاده خداست و سخن فرستاده در حقیقت سخن کسی است که او را فرستاده است، چرا که فرستاده از خود چیزی نمی گوید. به تعبیر دیگر، جبرئیل فقط یک واسطه است و سخنان پروردگار را منعکس می کند. بنابراین کلمه «رسول» در آیه شریفه قرینه مناسبی است که قرآن کلام جبرئیل نیست، بلکه کلام خداوند است که توسّط جبرئیل بر قلب مبارک پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)نازل شده است. دیگر اینکه: بر فرض که پاسخ اوّل را نپذیریم و آیه شریفه ابهام و اجمالی داشته باشد،می توان این ابهام را بوسیله آیات دیگری از قرآن مجید که پیرامون همین موضوع وارد شده برطرف کرد، ازجمله می توان به آیات اوّلیه سوره الرحمن اشاره کرد: صفحه ۲۹۶ «(الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ;)خداوند رحمان قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفریده و به او «بیان» آموخت». این آیات شریفه صریحاً قرآن را نسبت به خداوند داده و سخن او معرّفی کرده است. بنابراین اگر آیه مورد بحث ابهامی داشته باشد می توان بوسیله آیات اولیه سوره الرحمن یا آیات مشابه ابهام آن را برطرف کرد.

آسمان در قرآن

در زمانهای گذشته، که علم و دانش پیشرفتی نداشت، انسانهای نخستین هنگامی که به آسمان نگاه می کردند، تصوّرشان این بود که آسمان گنبدی مینایی به رنگ آبی است، که فاصله چندانی با ما ندارد. بر سقف این گنبد میخهای نقره ای کوبیده اند که نور خورشید و ماه را به سمت زمین منعکس می کند. و دو کره به نام خورشید و ماه نیز بر سقف این گنبد چسبانیده شده، که به همراه گنبد دوّار می چرخد ;هر چند ماه و خورشید و ستارگان همه ثابت و غیر متحرّک هستند. هر چه علم پیشرفت بیشتری کرد عظمت عالَم در نظر انسان بیشتر شد، و به حقیقتهای جدیدی دست یافت. به یقین در زمان جاهلیّت عرب، تصوّر مردم محیط جزیرة العرب از آفرینش آسمانها یک تصوّر ابتدایی همانند انسانهای نخستین بود. امّا قرآن مجید پرده از روی عظمت آسمانها برداشت، ومطالب شگرفی را بیان کرد که به تصوّر عرب جاهلی هم نمی آمد، که ما در این بحث نگاهی گذرا به این آیات می افکنیم. کلمه سماء ۱۲۰ مرتبه و کلمه سماوات ۱۹۰ بار در قرآن مجید تکرار شده، و این نشان می دهد که کتاب آسمانی ما بطور گسترده پیرامون آسمانها بحث کرده است. آیات مذکور را می توان در چهار محور به شرح زیر دسته بندی کرد: ۱. آیاتی که پیرامون آفرینش آسمانها سخن می گوید از جمله این آیات، آیه ۵۷ سوره غافر است. توجّه کنید: صفحه ۲۹۷ «(لَخَلْقُ السَّماوَاتِ وَالاَرْضِ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ ;)آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر است، ولی بیشتر مردم نمی دانند». آفرینش آسمانها آن قدر مهم و فوق العاده است که حتّی از آفرینش انسان با تمام پیچیدگی و رموزی که دارد، مهم تر است. ۲. آیاتی که در مورد مجموعه ستارگان سخن می گوید از جمله این آیات می توان به آیه ۷۵ و ۷۶ سوره واقعه اشاره کرد: «(فَلاَ أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ ;)سوگند به جایگاه ستارگان (و محلّ طلوع و غروب آنها)! و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید!». برای «مواقع» دو تفسیر ذکر کرده اند: الف) منظور از مواقع مدارهای ستارگان است، که در آن مدارهای خاص حرکت می کنند. ب) منظور ازمواقع هنگام طلوع و غروب ستاره است، که هر ستاره ای در لحظه خاصّی طلوع، و در زمان معیّنی غروب می کند. در حقیقت خداوند متعال به نظمی سوگند می خورد که بر جهان ستارگان و مدارات آن و هنگام طلوع و غروب آن حاکم است. و این سوگند، بسیار مهم است. ۳. آیاتی که در مورد ستارگان خاصّی سخن می گوید از جمله می توان به آیات مورد بحث در همین سوره تکویر اشاره کرد، که خداوند متعال به پنج ستاره معروف عطارد، زهره، زحل، مریخ و مشتری قسم یاد کرده است. ۴. آیاتی که در مورد ستاره خاصّی سخن می گوید آیه شریفه ۴۹ سوره نجم شاهد خوبی برای این دسته از آیات است. توجّه کنید: ۲۹۸صفحه «(وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَی ;)و اینکه اوست پروردگار ستاره «شعرا»!». در عصر نزول قرآن تمام اطّلاعات مردم جزیرة العرب در مورد ستاره «شعرا» در جملات زیر خلاصه می شد: «شِعرا ستاره بسیار پرنور و کم نظیری است. دو ستاره شعرا داریم: یکی ستاره شعرای یمانی است که در جنوب جزیرة العرب است. و دیگر شعرای شامی، که در شمال آن قرار دارد». امّا گذشت زمان عظمت و شگفتیهای این ستاره پر رمز و راز را آشکار کرد. و پرده از روی برخی از اسرار آن برداشت، که به چند نمونه آن اشاره می شود: الف) حرارت بی نظیر! خورشید که منبع حرارت است، حرارت سطح آن در حدود ۶ هزار درجه سانتیگراد است. البتّه در آنجا همه چیز در حال ذوب شدن و بخار است. در حالی که در سطح ستاره شعرا حرارت به ۱۲۰ هزار درجه می رسد. یعنی درجه حرارت ستاره شعرا بیست برابر درجه حرارت خورشید است! و این حقیقتاً حرارتی بی نظیر است. ب) حجمی بزرگ! اگر ۱/۲۰۰/۰۰۰ کره زمین راکنار هم بگذاریم حجم آن به اندازه خورشید می شود، یعنی خورشید یک میلیون و دویست هزار مرتبه بزرگتر از کره زمین است. امّا همین خورشید بزرگ و با عظمت، در مقابل ستاره شعرا احساس کوچکی می کند ;زیرا چنانچه بیست قرص خورشید را کنار هم بچینیم تازه حجم آن برابر با ستاره شعرا می شود. بنابراین حجم ستاره شعرا، ۲۴ میلیون برابر کره خاکی ماست! ج) جاذبه ای خیره کننده! می دانیم وزن اجسام ارتباط مستقیمی با نیروی جاذبه دارد. وزن سنگ

یک کیلویی صفحه ۲۹۹ در کره زمین، برابر با پنجاه تن در ستاره شعرا خواهد بود! زیرا جاذبه ستاره شعرا پنجاه هزار برابر جاذبه کره زمین است. د) فاصله بسیار دور فاصله خورشید با ما ۱۵۰ میلیون کیلومتر است. و فاصله شعرا با ما یک میلیون برابر فاصله خورشید با کره زمین است. حاصل ضرب دو عدد فوق، عدد بزرگ و پانزده رقمی (۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۱۵۰) می شود! راستی به هنگام نزول قرآن، و سخن گفتن از ستاره شعرا و تدبیر آن توسّط پروردگار متعال، چه کسی از اسرار شگفت انگیز این ستاره بزرگ خبر داشت؟! این آیه شریفه در حقیقت از معجزات علمی قرآن کریم است. قرآنی که از عظمت موجودات جهان سخن می گوید، تا مردم را به تفکّر و تأمل وادار کند.

۵. سوگندهای سوره لیل

توضیح

یکی دیگر از سوره هایی که قسم های سه گانه دارد، سوره لیل است. توجّه فرمایید: قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند. و سوگند به روز هنگامی که تجلّی کند. و قسم به آن کس که جنس مذکّر و مؤنّث را آفرید. که سعی و تلاش شما مختلف است: امّا آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند، ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم. امّا کسی که بخل ورزد و (از این راه) بی نیازی طلبد، و پاداش نیک (الهی) را انکار کند، بزودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم، و در آن هنگام که (در جهنّم) سقوط می کند، اموالش به حال او سودی نخواهد داشت. صفحه ۳۰۲

سوگند اوّل و دوم: قسم به شب و روز

سؤال: خداوند متعال برای بار دیگر به شب و روز قسم خورده است. آیا تکرار این قسم ها با فصاحت و بلاغت قرآن مجید ناسازگار نیست؟ چرا که این سومین بار است که در طیّ مباحث گذشته به روز و شب قسم یاد شده است ;یا این قسم ها با هم فرق دارد، و هر کدام سوگند تازه ای محسوب می گردد؟ پاسخ: اگر در آیات مورد بحث دقّت کنیم تصدیق خواهیم کرد که این سوگندها تکراری نیست. و نه تنها منافاتی با فصاحت و بلاغت قرآن مجید ندارد، بلکه خود گواه و شاهدی بر فصاحت و بلاغت آن است. زیرا هر چند در ظاهر در هر سه مورد به شب و روز قسم یاد شده، ولی در حقیقت در هر مورد به بخشی از لیل و نهار سوگند خورده است. توجّه کنید: در یک جا می فرماید: «(وَاللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ ;)قسم به شب هنگامی که پشت می کند» در اینجا قسم به مجموعه شب نیست، بلکه به هنگامی است که از نیمه بگذرد. و در جای دیگر فرموده است: «(وَاللَّیْلِ إِذَا عَسْعَسَ ;)سوگند به شب هنگامی که تاریکی آن کم رنگ می شود». دراینجا هم سوگند به زمان خاصّی از شب است، نه تمام شب. و آن نزدیکیهای اذان صبح است، که هوا رو به روشنایی می رود و به طلوع فجر صادق نزدیک می شویم. و در آیات مورد بحث، سوره لیل می خوانیم: «(وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی ;)قسم به شب هنگامی که تاریکی او جهان را می پوشاند» در اینجا هم قسمت خاصّی از لیل، یعنی اوّل شب، مورد سوگند واقع شده است. بنابراین، خداوند به سه زمان مختلف از شب سوگند خورده، و به هیچ وجه تکراری صورت نگرفته است. و امّا در آیات مربوط به روز، در یکجا فرموده است: «(وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ;)قسم به صبح هنگامی که تنفّس می کند» و این اشاره به آغاز صبح و ابتدای روز دارد. و در جای دیگر فرموده: «(وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ;)قسم به صبح هنگامی که کاملا روشن می شود» در اینجا قسم به هنگام طلوع آفتاب است. صفحه ۳۰۳ و در آیه سوم فرموده است: «(وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی ;)قسم به روز هنگامی که کاملا- تجلّی و بروز کند» که نزدیکی های ظهر منظور است. پس در این سه مورد هم قسم ها یکسان نیست، بلکه سه حالت

مختلف روز انتخاب شده است ;در اوّلی به ابتدای طلوع فجر صادق، و در دومی به ابتدای طلوع خورشید، و در سومی به هنگام اوج خورشید در پهنای آسمان سوگند یاد شده است. و این عین فصاحت و بلاغت قرآن مجیداست.خداوند می خواهدبه مابفهماندکه مجموعه روزیک نشانه نیست،سرتاسر شب یک نشانه نیست، بلکه حالات مختلف شب و روز هر کدام یک نشانه مستقل و جداگانه است.همان گونه که در آیات ۲۰ و ۲۱ سوره ذاریات در مورد انسان می فرماید: (وَفِی الاَرْضِ آیَاتٌ لِّلْمُوقِنِینَ * وَفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ). یعنی وجود هر انسان تنها یک آیه و نشانه از عظمت پروردگار نیست، بلکه در وجود هر انسانی آیات و نشانه های متعدّدی وجود دارد. یکی از آیات عجیب پروردگار در وجود انسانها این است که انسان یک نوع غذا می خورد، امّا این غذا هنگامی که به استخوان انسان می رسد تبدیل به استخوان، و زمانی که به خون می رسد تبدیل به خون، و اگر به چشمان انسان برسد تبدیل به اشک چشم، و خلاصه به هر عضوی از اعضای انسان برسد تبدیل به همان عضو شده، و به رنگ آن عضو در می آید. همان گونه که در طبیعت نیز این مسأله را مشاهده می کنیم که از آب و هوا و زمین واحد، گیاهان مختلف و درختان گوناگون و میوه های متفاوتی بدست می آید. اینها هر کدام نشانه ای مستقل از نشانه های پروردگار است. آغاز شب، وسط شب، پایان شب، ابتدای روز، هنگام طلوع آفتاب، هنگام ظهر، هر کدام ویژگی خاصّی دارد که خداوند به تک تک این لحظات سوگند یاد کرده است. محیط آرام و آماده استراحتی که شب برای انسانها، بلکه حیوانات، و حتّی درختان فراهم می کند که همه موجودات عالم از آن برای استراحت خود استفاده می کنند(۱) نعمت بزرگی است که شایستگی قسم یاد ۱ . دانشمندان معتقدند که فقط زنبور عسل در تمام عمر خواب و استراحت ندارد، و در طول شبانه روز مشغول کار و تلاش است. گویا کارهای زنبور عسل به قدری زیاد است که فرصت استراحت به او نمی دهد! صفحه ۳۰۴ کردن را دارد. نتیجه اینکه قسم اوّل در آیات سوره لیل، سوگند به ابتدای شب است که تاریکی آن جهان را فرا می گیرد. و قسم دوم سوگند به نیمه های روز است که روشنایی آن بصورت کامل جهان را فرا گرفته است.

سوگند سوم: قسم به جنس نر و ماده

توضیح

«(وَمَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْأُنْثَی ;)قسم به آن کس که جنس مذکّر و مؤنّث را آفرید». سومین سوگند در سوره لیل، سوگند به خداوندی است که جنس مذکّر و مؤنّث را خلق کرد. جالب اینکه مذکّر و مؤنّث را بصورت مطلق و بدون تقیید به انسان مطرح می کند، گویا نظر به تمام زوجیّتهای موجود در جهان آفرینش دارد. همان گونه که این مطلب صریحاً در آیه شریفه ۴۹ سوره ذاریات آمده است. توجّه کنید: «(وَمِنْ کُلِّ شَیْء خَلَقْنَا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ ;)و از هر چیز یک جفت آفریدیم، شاید متذکّر شوید». بنابراین قانون زوجیّت در تمام عالم آفرینش، اعمّ از انسانها، حیوانات، نباتات و بلکه جمادات نیز حاکم است. زیرا هسته اولیّه تمام جمادات را اتم تشکیل می دهد، و در دل هر اتمی دو عنصر الکترون و پروتون وجود دارد که یکی مثبت و دیگری منفی است. یکی مذکّر و دیگری مؤنّث است ;و به هر حال عالم زوجیّت عالم عجیبی است، هر چند ما به خاطر عادی شدن این امور، به آن اهمیّت چندانی نمی دهیم. به عنوان نمونه یک گل را در نظر بگیرید که در وسط آن میله های ظریف و باریکی وجود دارد که گرده گل در قسمت فوقانی این میله هاست، و این قسمت نر گل را تشکیل می دهد. گرده های مذکور توسّط حشرات یا باد و مانند آن به قسمت پایین میله های مذکور، که به شکل یک طبق است، ریخته شده و کم کم نمو کرده و به سمت پایین یعنی به طرف بن گل می رود،و در آنجا با نطفه مادّه ترکیب شده،وتخم میوه جات بدست می آید. صفحه ۳۰۵ چقدر زنبورهای عسل را بر روی شاخه های گل دیده ایم، امّا هیچ به این موضوع نیندیشیده ایم. چند بار نسیم های آرام را به هنگام تکان خوردن درختان و گلها لمس کرده

ایم، امّا به مأموریّت آنها فکر نکرده ایم! اینها همه نشانگر عظمت و قدرت پروردگار است. بی جهت نیست که خداوند متعال بخاطر ایجاد قانون زوجیّت به ذات پاک و مقدّس خویش سوگند یاد می کند.

دو جنسی ها و تغییر جنسیّت

علاوه بر جنس نر و ماده که غالب جمعیّت انسانها را تشکیل می دهد، گاه انسانهای دو جنسی یافت می شود که واجد دو جنس مذکّر و مؤنّثند! که خداوند متعال آنها را به عنوان نمونه و عبرت دیگران آفریده است. این افراد استثنایی بر دو دسته اند: ۱. کسانی که یک جنس آنها اصلی و جنسیّت دیگرشان فرعی است. مثل اینکه جنسیّت اصلی زن و جنسیّت مرد فرعی است، یا بالعکس. چنین افرادی با یک عمل جرّاحی، جنسیّت فرعی خود را از بین برده و با تقویت جنسیّت اصلی بوسیله هورمونها وماننـد آن یک جنسی کامل العیار می شوند. به این عملیّات جراحی، تغییر جنسیّت گفته می شود. ۲. کسانی که هر دو جنسیّت آنها اصلی است، که البتّه این دسته بسیار کم و نادرند و در برخی از روایات آمده که یک نمونه از این دسته در عصر حضرت علی(علیه السلام) وجود داشت. زنی که از همسرش بچّه دار شد، و بر اثر آمیزش با کنیزش او را بچّه دار کرد!(۱)در چنین فرضی نیز می توان یک جنسیّت را با عمل جرّاحی از بین برد، و جنسیّت دوم را تقویت کرد و یک جنسی شد. ۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۷، ابواب میراث الخنثی، باب ۲، ح ۳ . صفحه ۳۰۶ تغییر جنسیّت های صوری تغییر جنسیّت در دو صورت بالا شرعاً نیز اشکالی ندارد(۱)، ولی در غیر این دو مورد مشروع نیست ;زیرا تغییر جنسیّت حقیقی صورت نمی گیرد. و متأسفانه این نوع تغییر جنسیّت ها در غرب عموماً و در آمریکا بالخصوص فراوان است. مردان کامل العیاری که با تغییری ظاهری خود را به شکل زنان در می آورند! و زنان کامل العیاری که با تغییری ظاهری خود را به شکل مردان در می آورند! این کار نوعی بیماری محسوب می شود، و سرچشمه های مختلفی دارد، که به برخی از آنها بصورت خلاصه اشاره می شود: ۱. استفاده بی جا از هورمونهای جنس مخالف ;زنان از هورمونهایی که ویژگیهای مردانه ایجاد می کند، و مردان از هورمونهایی که ویژگیهای زنان ایجاد می کند، استفاده می نمایند. ۲. رفتار نامناسب پدر و مادر، در طرز لباس پوشانیدن بچّه ها، و نوع تربیت آنها، و حتّی شکل نوازش فرزندان، در چنین واکنشهای غیر طبیعی مؤثّر است. در هر حال، تغییر جنسیّتهای کاذب یکی از مفاسد دنیای امروز به شمار می رود، که البتّه بخشی از آن جنبه تفنّنی و خوشگذرانی دارد! علی(علیه السلام) و حلّ مشکلات لاینحل در برخی از روایات می خوانیم که گاه افراد دو جنسی را نزد ائمّه(علیهم السلام) می بردند، تا در مورد مشکلات آنها قضاوت نموده، یا راه حلّی ارائه نمایند. و آن حضرات علیرغم عدم پیشرفت علم پزشکی در آن عصر و زمان، و نبودن امکانات آزمایش و مانند آن، راه حلّهای کارگشایی ارائه می نمودند. از جمله شخصی را خدمت حضرت علی(علیه السلام)آوردند، که ظاهری زنانه داشت ;موهایش بلند و لباس زنانه پوشیده بود. حضرت ۱ . البتّه چون این کار غالباً مستلزم نظر و لمس حرام است، باید تنها به موارد ضرورت قناعت کرد. در ضمن مشروح مباحث تغییر جنسیّت، در سه جلد استفتائات جدید، فصل احکام پزشکی آمده است. صفحه ۳۰۷ طبق راهکاری فرمود: این شخص مرد است، ولذا بلافاصله دستور داد موهایش را بتراشند، و لباسهای زنانه اش را درآورند و لباس مردانه بپوشد.(۱) آری! علی(علیه السلام) پناهگاه مردم در معضلات مختلف علمی، اجتماعی، دینی و غیر آن بود.

زمامدار مسلمین

سؤال: فرض می کنیم که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در طول دوران نبوّت هیچ سخنی در مورد جانشین پس از خود نگفته باشد. فرض می کنیم که داستان غدیر و مسأله جانشینی حضرت علی(علیه السلام)، و روایات فراوان و متواتر غدیر وجود نداشت.

فرض می کنیم داستان دوات و قلم و موضع گیری غلط بعضی از مسلمانان با این موضوع، تحقّق نمی یافت. و خلاصه فرض می کنیم هیچ آیه و حدیث و مطلبی در مورد تعیین شخصی به عنوان خلیفه پس از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) وجود نداشت. مسلمانان به حکم عقل و وحی باید چه کسی را انتخاب می کردند؟ جواب: قرآن مجید پاسخ این سؤال را بطور کلّی می دهد، و تاریخ فردی را که با شرایط مطرح شده در قرآن تطبیق دارد به ما معرّفی می کند. هنگامی که بنی اسرائیل برای انتخاب فرمانده ای شجاع و لایق، خدمت پیامبر زمانشان حضرت اشموئیل(علیه السلام)رسیدند، تا شخص مناسبی را برای مبارزه با جالوتِ ظالم ستمگر معرفی نماید، آن حضرت جوان دلاوری به نام طالوت را به عنوان فرمانده آنها برگزید. بنی اسرائیل که از این انتخاب شگفت زده شده بودند، و پذیرش فرماندهی جوانی بی پول، که دستش از مال دنیا تهی و خالی بود، برایشان مشکل بود، لب به اعتراض گشودند، و خود را به خاطر امکانات مالی برای این مسئولیّت خطیر شایسته تر دانستند. برخی از آنها معیار اصلی را برای این گونه امور پول و ثروت می دانستند، و حاکمیّت را سزاوار پولدارترین افراد. گویا تفکّر فئودالیست در بین برخی از آنها وجود داشت. ۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۷۶، ح ۳ و ۵. صفحه ۳۰۸ حضرت اشموئیل(علیه السلام)، طبق آنچه در آیه ۲۴۷ سوره بقره آمده، در پاسخ آنها فرمود: «إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ;خداوند او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرتِ) جسم، وسعت بخشیده است، خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد می بخشد، و احسان خداوند وسیع است». یعنی شرایط لازم برای رهبری عمدتاً دو چیز است: «دانایی و توانایی»، «علم و قدرت» نه «پول و ثروت». آنها علیرغم میل باطنی فرماندهی طالوت را پذیرفته، و در سایه علم وقدرت و تدبیر طالوت، بر دشمن دیرینه خود پیروز شدند. طبق آنچه از آیات مذکور استفاده می شود، شایسته ترین فرد برای زمامداری مسلمین کسی است که از همه قدرتمندتر و عالم تر باشد; شخصی که برتری علمی و جسمی خویش را عملاـ برای همه ثابت کرده باشد. اکنون برای یافتن کسی که در بین اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) واجد این دو ویژگی باشد تاریخ را ورق می زنیم. هنگامی که جنگهای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را بررسی می کنیم، قدرتمندتر از جوانی خوشنام و دلاور بنام علی(علیه السلام)نمی یابیم. تا آنجا که هنگامی که علی(علیه السلام)در جنگ احزاب در مقابل عمروبن عبدود قرار گرفت، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) رویارویی آنها را تقابل اسلام و کفر تعبیر کرد، و پس از پیروزی رؤیایی، و شیرین علی(علیه السلام)، تلاش و موفقیّت آن حضرت را برتر از عبادت و پرستش جن و انس دانست،(۱) چرا که مبارزه علی(علیه السلام)اسلام را نجات داد. در جنگهای دیگر، از جمله جنگ خیبر، بدر، احد و سایر نبردهای مسلمین نیز شجاعت علی(علیه السلام)عامل مهمّی در پیروزیهای مسلمین بود. بنابراین شکی نیست که حضرت علی(علیه السلام)قدرتمندترین فرد مسلمان در بین اصحاب و یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، هر چند در سنین جوانی قرار داشت و از نظر مالی تهیدست بود. و امّا از نظر علم و دانایی، تنها به ذکر دو روایت از منابع اهل سنّت قناعت می کنیم. توجّه کنید: ۱ . بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲ . صفحه ۳۰۹ ۱. حاکم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل به نقل از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین آورده است: «قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَشَرَةَ اَجْزاءَ فَاُعْطِيَ عَلِيّاً تِسْعَةَ اَجْزاءَ ;حکمت و دانش به ده قسمت تقسیم گردیده ;که نُه قسمت آن به علی بن ابی طالب داده شده است!».(۱) ۲. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) طبق آنچه در صحیح ترمذی آمده، فرمود: «اَنَا دارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بابُها ;من خانه (علم) و حکمتم، و علی بن ابی طالب درِ آن است!».(۲) علاوه بر این، چه آثار علمی از صحابه پیامبر باقی مانده است؟ آیا در بین تمام آثار علمی صحابه، همانند خطبه اشباح علی(علیه السلام) یافت می شود؟ نتیجه اینکه علی(علیه السلام) قدرتمندترین و آگاهترین مسلمان پس از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) بود. و مطابق هدایتهای قرآنی، باید او پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان جانشین آن حضرت انتخاب می شد.

شأن نزول

مرد ثروتمندی در منزلش درخت خرمایی داشت، که قسمتی از شاخه های آن فضای حیاط همسایه را گرفته بود. در فصل خرما، که صاحب درخت برای چیدن خرما به بالای درخت می رفت، گاه تعدادی از خرماها در خانه همسایه می ریخت، و بچّه های همسایه که خانواده فقیر و نیازمندی بودند، خرماها را می خوردند. صاحب نخل که انسان بسیار بخیلی بود، وقتی که این صحنه را می دید از درخت پایین می آمد و به منزل همسایه می رفت و خرماها را از بچّه ها می گرفت. علاوه بر این، کار عجیبی می کرد، اگر بچّه ها خرمایی در دهان داشتند انگشت در دهان آنها می کرد و خرمای نیمه جویده را نیز از دهانشان خارج می ساخت!(۳) پدر بچّه ها، که این صحنه ها برایش ۱ . شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۹، ح ۱۱۶ . ۲ . صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷ . ۳ . سؤال شرعی: در چنین مواردی کسی که شاخه های درخت همسایه فضای خانه اش را اشغال کرده، چه حقّی دارد؟ پاسخ: او می تواند یکی از دو کار را انجام دهد: یا از صاحب درخت بخواهد که شاخه های مذکور را قطع کند، و یا مال الاجاره باقی ماندن شاخه ها را در فضای خانه اش از صاحب درخت مطالبه کند. و چنانچه صاحب درخت به هیچ یک از این دو راضی نشد، او حق دارد خودش برای قطع شاخه های مزاحم اقدام کند! صفحه ۳۱۰ سخت و آزاردهنده بود، خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید و از همسایه اش شکایت کرد. پیامبر فرمود: به شکایتت رسیدگی می کنم. صاحب نخل را دید، و داستان شکایت همسایه اش را برای وی بازگو کرد. سپس فرمود: این درخت را به من بفروش، من درختی در بهشت برای تو ضمانت می کنم! مرد بخیل عرض کرد: من درختان نخل فراوانی دارم، امّا این بهترین درخت نخل من است، بدین جهت حاضر به فروش آن نیستم! بخل تنها یک صفت رذیله نیست، بلکه انسان را به سوی بی ایمانی سوق می دهد. یکی از اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) به نام ابوالدحداح(۱) که گفتگوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با آن مرد شنید، پس از جدا شدن آن مرد بخیل از پیامبر، به خدمت حضرت رسید و عرض کرد: اگر من آن درخت را بخرم و مالک آن شوم، همان معامله را با من انجام خواهی داد؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: بله! این کار را می کنم. ابوالدحداح به سراغ صاحب نخل رفت و از او خواست که درخت مورد نظر را به او بفروشد. صاحب نخل گفت: این درخت، بهترین درخت نخل من است و لهذا قیمت آن گران است! شخص بخیل که به خاطر بخل راه بی ایمانی را طی می کرد، قدم به جاده بی انصافی نیز نهاد و گفت: آن را با چهل نخل معاوضه می کنم، و به کمتر از این قیمت نمی فروشم! ابوالدحداح که اموال دنیا در نظرش بی ارزش و به فکر جهان آخرت و درخت بهشتی بود، حاضر شد درخت مذکور را به همان قیمت بخرد. صاحب درخت که ابوالدحداح را آدم ساده لوحی تصوّر می کرد که حاضر بود در برابر یک درخت چهل درخت بدهد، به سرعت مقدّمات معامله را آماده کرد ;قولنامه نوشته شد، و شهود آن را امضا کردند ;و ابوالدحداح چهل نخل را تحویل داد. و آن نخل را تحویل گرفت. سپس خدمت ۱ . «دحداح» در لغت عرب به کسی گفته می شود که همچون مرغابی یا کبک راه می رود. یعنی بصورت متعادل و صاف حرکت نمی کند، بلکه بر اثر کوتاهی قد و چاقی هنگام راه رفتن کمی لنگر می زند و نامتعادل حرکت می کند و از آنجا که شخص مذکور چنین حالتی داشت، او را ابوالدحداح نامیدند. صفحه ۳۱۱ پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید و قولنامه را تقدیم آن حضرت کرد. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) نیز درخت را به همسایه آن مرد بخیل بخشید. و به این ترتیب آن خانواده فقیر صاحب یک درخت خرما در دنیا، وابوالدحداح صاحب نخلی در بهشت شد. در برخی از کتب تفسیری آمده که هر زمان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نخلی را مشاهده می کرد که شاخه های آن به فضای خانه دیگری رفته، به یاد درخت نخل ابوالدحداح در بهشت می افتاد. سؤال: آیا داستان مذکور شأن نزول آیات اوّلیّه سوره لیل است، یا مصداقی از مصادیق آن می باشد؟ به تعبیر دیگر آیا این داستان قبل از نزول آیات مذکور رخ داده، سپس آیات مورد بحث در رابطه با آن داستان نازل شده، که اصطلاحاً آن را شأن نزول می گویند، یا ابتدا آیات نازل شده و بعداً چنین حادثه ای رخ داده و آن حادثه مصداقی از مصادیق متعدّد آیات مورد بحث شده است؟ پاسخ: ظاهراً داستان مورد اشاره شأن نزول نیست، بلکه مصداق آیات مذکور است. چرا که سوره لیل همان گونه که از مضمون و نحوه آیاتش پیداست و مفسّران نیز به آن تصریح کرده اند، از سوره های مکّی است. و می

دانیم که درخت نخل در مکّه که سرزمین خشک و بی آب و علفی است، وجود نداشت. و لهذا نمی توان باور کرد قصّه مذکور در مکّه و به هنگام نزول آیات مورد بحث رخ داده است، بلکه به نظر می رسد در مدینه اتّفاق افتاده، و مصداق آیات مورد بحث می باشد.

مقسم له

اشاره

پس از بیان داستان فوق ـ چه شأن نزول باشد، یا مصداق ـ به شرح و تفسیر مقسم له می پردازیم، توجّه کنید: «(إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی;) سوگند به شب تاریک، قسم به روز روشن، و سوگند به خالق مذکّر و مؤنّث، که تلاش و کوشش شما انسانها متفاوت است. برخی همچون ابوالدحداح سخاوتمندند و به فکر آسایش خویش در جهان آخرت هستند. و برخی نیز همچون صاحب نخل بخیلند و فقط به این دنیا می اندیشند. و در نتیجه هر گروه صفحه ۳۱۲ تلاشهایشان را در راستای عقاید خویش ساماندهی می کنند. خداوند متعال سپس طرز تفکّر، و چگونگی عملکرد، و عاقبت هر یک از دو گروه را بیان می کند: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَی وَاتَّقَی * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی * فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی). و امّا گروهی که اهل بخشش و سخاوتند، و این کار را برای جلب رضایت پروردگار انجام می دهند، و قیامت را باور دارند (همچون ابوالدحداح که با عمل خویش نشان داد که معتقد به قیامت است) برای چنین اشخاصی دنیا و آخرت را آسان می کنیم. مشکلات زندگیشان را حل کرده، و در قیامت راه بهشت را به رویشان می گشاییم. (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَی * وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی * فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی * وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّی). و امّا گروهی که اهل بخشش و انفاق نیستند، و آلوده به صفت رذیله بخل هستند، و تصوّر می کنند که با بخل ورزیدن مستغنی و ثروتمند می شوند، و در نتیجه بخل عملا قیامت و نعمتهای بهشتی را منکر می شوند (همچون صاحب آن نخل) زندگی دنیا و آخرت را بر آنان سخت خواهیم گرفت. هم در دنیا از اموالشان بهره نمی برند، و هم در جهان آخرت به هنگامی که در آتش جهنّم سقوط می کنند ثروت و داراییشان سودی به حالشان نخواهد داشت. آیات مذکور، که مقسم له شمرده می شود، پیرامون قیامت و جهان پس از مرگ سخن می گوید، و سخاوت و بخل را نیز از آثار باور و عدم باور قیامت می شمرد. بنابراین اگر معاد و جهان آخرت را به عنوان مقسم له معرّفی کنیم مطلب ناصحیحی نگفته ایم.

توصیف سخاوت از زبان معصومین(علیهم السلام)

روایات فراوانی از حضرات معصومین(علیهم السلام) در مورد سخاوت وجود دارد، که در این بحث به دو نمونه آن قناعت می کنیم: الف) پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) فرمودند: صفحه ۳۱۳ «اِنَّ السَّخاءَ شَجَرَةٌ مِنْ اَشْجارِ الْجَنَّةِ لَها اَغْصانٌ مُتَدَلِّیَةٌ فِی الدُّنْیا، فَمَنْ کانَ سَخِیّاً تَعَلَّقَ بِغُصْن مِنْ اَغْصانِها، فَساقَهُ ذلِکَ الْغُصنُ اِلَی الْجَنَّةِ ;سخاوت و بخشش درختی بهشتی است، که شاخه های آن به سمت دنیا آویزان شده، و سخاوتمندان هر کدام به شاخه ای از درخت سخاوت تمسّک نموده، تا آنها را به سوی بهشت رهنمون شود!».(۱) روایت مذکور در حقیقت مضمون آیات مورد بحث را به شکل دیگری بیان کرده، و عاقبت سخاوتمندان را عاقبتی خیر و خوش پیش بینی نموده است. ب) امام صادق(علیه السلام) ویژگیهای متعدّدی برای سخاوت بیان کرده است. توجّه کنید: «اَلسَّخاءُ مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبیاءِ ;سخاوت از ویژگیهای اخلاقی پیامبران است». حضرت ابراهیم(علیه السلام) بسیار سخاوتمند بود، همان گونه که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین بود. «وَ هُوَ عِمادُ الْاِیمانِ ;ستون ایمان (و پایه اساسی آن) سخاوت است». «وَ لا یَکُونُ مُؤْمِنٌ إِلاّ سَخِیّاً ;هیچ مؤمنی نیست، مگر اینکه سخی است». معنای جمله فوق این است که انسان بخیل ایمان درستی ندارند. «وَ لا یَکُونُ سَخِیّاً اِلّا ذُو یَقین وَ هِمَّةٌ عالِیَةٌ ;سخاوتمند به مرحله یقین و باور قلبی رسیده و دارای همتی والاست». و به تعبیر دیگر هر

کسی نمی تواند جود و بخشش کند و متّصف به صفت زیبای سخاوت گردد، مگر اینکه قبلا دو صفت زیبای «یقین» و «همّت بلند» را در وجود خویش تقویت نموده باشد. «لِاَنَّ السَّخاءَ شُعاعُ نُورِ الْیَقینِ ;زیرا سخاوت شعاع نور یقین است» و طبیعی است که تا نوری وجود نداشته باشد، شعاعی هم وجود نخواهد داشت. «وَ مَنْ عَرَفَ ما قَصَدَ هانَ عَلَیْهِ ما بَذَلَ ;کسی که بفهمد در سخاوت و بذل و بخشش خود با چه کسی معامله می کند، سخاوت بر او آسان می شود».(۲) حقیقتاً که این روایات چه تصویر گویا و جالب و پرجاذبه ای از سخاوت ارائه ۱ . میزان الحکمه، ج ۴، حرف سین، باب ۱۷۷۴، ح ۸۳۵۰ . ۲ . همان مدرک، ح ۸۳۵۱ . صفحه ۳۱۴ می کند، به گونه ای که اگر جز این دو روایت، روایت دیگری در مورد سخاوت نبود، برای معرّفی و بیان حقیقت و آثار سخاوت کافی بود. نقش ایمان به آخرت در پرورش فضایل اخلاقی بی شک ایمان به آخرت نقش مهمّی در پرورش فضیلت های اخلاقی دارد. ایمان به آخرت روح سخاوت را پرورش می دهد، چون شخص سخیّ ایمان دارد که آنچه در نزد او بماند فانی شدنی است. و فقط آنچه در نزد پروردگار ذخیره گردد، باقی و جاودان خواهد بود (مَا عِنْدَکُمْ یَنفَدُ وَمَا عِنْدَ اللهِ بَاق).(۱) و این اعتقاد سبب می شود که با سخاوت و بذل و بخشش به نیازمندان، بر حساب پس اندازش در نزد پروردگار بیفزاید. سایر فضیلتهای اخلاقی نیز چنین است.

سخاوتمند حقیقی

حضرت علی(علیه السلام) و خاندانش سخاوتمندان حقیقی اند ;چرا که ایمان آنان به جهان آخرت قویتر و ریشه دارتر است. نمونه سخاوت بلکه ایثار آنها در سوره انسان (دهر) منعکس شده است. آن عزیزان همگی روزه بودند و سفره افطاری پهن شده بود، که مسکینی از آنان تقاضای کمک کرد. تمام غذای خویش را، که پنج قرص نان بود، به مسکین دادند، و آن شب را با آب افطار نمودند! روز بعد هم روزه گرفتند، به هنگام افطار یتیمی درِ خانه آنها را کوبید، و این بار افطاری خویش را به او داده و باز هم با آب افطار کردند! روز سوم اسیری آمد و همان داستان شبهای گذشته تکرار شد!(۲) نمونه دیگر سخاوت علی(علیه السلام)، بخشش انگشتر به هنگام رکوع نماز است که شیعه و سنّی آن را در کتابهای معتبر خویش ذکر کرده اند،(۳) و نمونه های فراوان دیگر. ۱ . نحل، آیه ۹۶ . ۲ . شرح این داستان و اسناد و مدارک آن را به نقل از کتب اهل سنّت، در کتاب ما، آیات ولایت در قرآن ملاحظه فرمایید. ۳ . همان مدرک. صفحه ۳۱۵ آری! علم و تقوا و سخاوت و شجاعت و قدرت و زهد و ساده زیستی و خلاصه همه صفات شایسته در علی جمع شده، و او مجسّمه همه خوبیهاست. سؤال: علی(علیه السلام) که به هنگام نماز آن قدر غرق در یاد خدا می شد که متوجّه عملیّات جرّاحی بیرون آوردن پیکان تیر از پایش نمی شد، چگونه صدای فقیر را در مسجد شنید و انگشترش را به وی داد؟ آیا این مطلب با حضور قلب آن حضرت در نماز منافات ندارد؟ جواب: درست است که آن حضرت به هنگام نماز همه چیز جز خدا را فراموش می کرد، امّا شنیدن صدای سائل و کمک به او نیز عبادتی است در راستای قرب الهی و منافاتی با نماز ندارد، و به تعبیر دیگر، حضرت دو عبادت (اقامه صلاة و اعطای زکات) را همزمان انجام داد، و عبادات تضادّی با همدیگر ندارند. آری! اگر حضرت در حال نماز به خودش توجّه می کرد منافات با حضور قلب داشت، امّا توجّه به تقاضای سائل که رسول خداست هیچ منافاتی با حضور قلب ندارد. بخل در روایات به دو نمونه از روایاتی که در مذمّت بخل وارد شده، توجّه کنید: ۱. پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) فرمودند: «تَقُولُ لِلْغَنِیِّ: یا مَنْ وَهَبَهُ اللهُ دُنْیا کَثیرَةً واسِعَةً فَیْضاً، وَسَأَلَهُ الْفَقیرُ الْیَسیرَ قَرْضاً فَأَبی اِلّا بُخْلا! فَتَرْدَرِدُهُ ;آتش جهنّم به ثروتمند بخیل می گوید: ای کسی که خداوند در دنیا به زندگیت وسعت داد، و در جواب شخص نیازمندی که کمک کوچکی از تو خواست، او را رد کردی و خواسته اش را بر اثر بخلت عملی نکردی، سپس او را می بلعد!».(۱) ۲. و در روایت دیگر از امام هادی(علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «اَلْبُخْلُ اَذَمُّ الاَخْلاقِ ;بخل مذموم ترین اخلاق رذیله است».(۲) ۱ . میزان الحکمه، ج ۱، حرف الباء، باب ۳۲۲، ح ۱۶۰۵ . ۲ . همان مدرک، باب ۲۳۱، ح ۱۵۸۱ . صفحه ۳۱۶ طبق

این حدیث در میان صفات زشت و رذیله کثیف تر از بخل یافت نمی شود، لهذا نه تنها تک تک مسلمانان نباید افراد بخیلی باشند، که جامعه اسلامی نیز نباید جامعه بخیلی باشد، بلکه باید متّصف به صفت زیبای سخاوت وجود باشد. البتّه سخاوت منحصر در کمک به فقرا و نیازمندان نیست، بلکه این کار با ارزش یک نوع آن است. ثروتمندی که از پول راکد خود در جهت سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال سالم برای جوانان بیکار بهره می جوید نیز به نوعی اهل جود و سخاست. عالمی که از پاسخ به سؤالات مردم دریغ نمیورزد و با صبر و حوصله شبهات و مشکلات دینی مردم را حل می کند، متّصف به صفت سخاوت شده است. شخص با نفوذی که از نفوذ اجتماعی اش در رفع مشکلات و گرفتاریهای مردم استفاده می کند، نیز سخاوت به خرج داده است. خلاصه هر کس که در حدّ توان به رفع مشکلات دیگران کمک کند، انسان سخاوتمندی است. صفحه ۳۱۷

۶. سوگندهای سوره والعادیات

توضیح

ششمین و آخرین سوره ای که سوگندهای سه گانه را در خود جای داده، سوره عادیات، صدمین سوره قرآن است. به آیات زیر توجّه کنید: سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می رفتند، و قسم به افروزندگان جرقه آتش (در برخورد سمهایشان با سنگهای بیابان)، و سوگند به هجوم آوران سپیده دم، که گرد و غبار به هر سو پراکندند، و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند، که انسان در برابر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است.

شأن نزول: غزوه ذات السلاسل، یا مراسم حج؟

دو شأن نزول برای این سوره بیان شده، و بر همین اساس در اینکه سوره مورد بحث مکّی است یا مدنی، اختلاف نظر پیش آمده است. شأن نزول اوّل: غزوه ذات السلاسل در سال هشتم هجری رخ داد، و سوره عادیات به مناسبت این جنگ نازل شد. توضیح اینکه: به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) خبر دادند صفحه ۳۱۸ که ۱۲ هزار نفر از مشرکین دست به دست هم داده، و در سرزمین یابس، که دو سه روز تا مدینه راه بود، جمع شده و قصد حمله به پایتخت اسلام، مدینه منوّره را دارند. آن حضرت که هدفش حتّی الامکان جلوگیری از جنگ و خونریزی بود و سعی می کرد بر اساس تعالیم عالیه اسلام تا آنجا که ممکن است مسائل را بدون برخورد نظام حلّ و فصل کند، هر چند به هنگام لزوم، شجاعانه دفاع می کرد، هیأتی از بزرگان مسلمانان را به سمت مشرکان گسیل داشت. فرستادگان پیامبر با سران مشرکان گفتگو کردند، امّا نتیجه ای حاصل نشد، و آنان همچنان اصرار بر جنگ ودرگیری داشتند. هیأت اعزامی بازگشت، و گزارش کار خود را به عرض پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) رساند. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)پس از ناامیدی از ممانعت از جنگ، علی(علیه السلام) راطلبید تا مشکل گشای مسلمانان این مشکل را نیز حل کند.(۱) حضرت علی(علیه السلام) لشکری از مسلمانان تهیّه، و به سمت دشمن حرکت کرد. از آنجا که لشکر اسلام شبانه و مخفیانه از مدینه حرکت کرده بود، دشمن متوجّه نشد و در محاصره لشکر اسلام قرار گرفت. مسلمانان شب هنگام به دشمن حمله نمی کردند، بلکه صبر کرده و با طلوع صبح حمله خود را آغاز می کردند. دشمن که کاملا غافلگیر شده بود، تعداد زیادی کشته داد و بقیّه به اسارت سربازان اسلام درآمدند. لشکریان پیروز اسلام برای جلوگیری از فرار اسرا آنها را با زنجیر به هم بستند (و لذا این جنگ را ذات السلاسل نامیدند) وسرفراز و پیروز به سمت مدینه حرکت کردند. جالب اینکه صبح روز پیروزی، در حالی که سربازان اسلام هنوز دو سه روز با مدینه فاصله داشتند، پیامبر اسلام، در نماز صبح پس از سوره حمد، سوره عادیات را تلاوت فرمود. مسلمانان پس از نماز با تعجّب پرسیدند: سوره جدیدی تلاوت ۱ . از آنجا که هر مشکلی در عصر رسول الله(صلی الله علیه

وآله) پیش می آمد، با دست با کفایت حضرت علی(علیه السلام) حل و فصل می شد، بدین جهت آن حضرت معروف به «مشکل گشا» شد. نه تنها در عصر حضرت رسول، بلکه در عصر خلفا نیز چنین بود. و این ادّعای ما نیست ;بلکه خلیفه دوم بارها به این مطلب اعتراف کرده است. از جمله می گوید: «اَللّهُمَّ لا تَبْقِنی لِمُعْضَلَهٌ لَیْسَ لَها اَبُوالْحَسَنْ ;خدایا! به هنگام بروز مشکلی که برای حلّ آن ابوالحسن علی بن ابی طالب حضور نداشته باشد، مرا زنده مگذار!» و این جمله بارها توسّط او تکرار شده است. صفحه ۳۱۹ فرمودید؟ پیامبر فرمود: آری، این سوره اخیراً و به مناسبت پیروزی سربازان اسلام بر مشرکان عرب نازل گشته است. و بزودی لشکریان اسلام پیروزمندانه، و به همراه غنایم و اسیران وارد مدینه خواهند شد. شأن نزول دوم: برخی معتقدند سوره عادیات مکّی است. و منظور از مرکبهایی که به آن قسم خورده شده، اسبها و شترانی است که حجّاج را به سمت عرفات می برند، و پس از انجام مراسم عرفات، به سوی مشعر حرکت نموده، و در صبح روز دهم به سمت منی روانه می شوند. بنابراین خداوند به مرکبهایی که جهت انجام مراسم حج مورد استفاده قرار می گیرند، قسم یاد کرده است. خلاصه اینکه طبق شأن نزول اوّل، سوره عادیات مدنی است ;امّا اگر شأن نزول دوم را بپذیریم سوره مذکور مکّی خواهد بود.

ادلّه طرفداران مکّی بودن سوره عادیات

شواهد سه گانه ای وجود دارد که نشان می دهد سوره مورد بحث مکّی است: الف) سوگندهای متعدّد ;می دانیم سوگندهای قرآنی غالباً در سوره های مکّی منعکس شده است. ب) کوتاه بودن آیات ;همان گونه که قبلا اشاره شد یکی از ویژگیهای سوره های مکّی این است که آیات نازل شده در آن، غالباً کوتاه و کوبنده است. ج) مضمون و محتوا ;قبلا گفتیم که سوره های مکّی معمولا- پیرامون مبدأ و معاد سخن می گوید، و سوره عادیات نیز سخن از معاد به میان آورده است. بنابراین با توجّه به نکات سه گانه فوق، باید سوره عادیات را مکّی دانست. البتّه اگر این سوره را مکّی بدانیم منافاتی با شأن نزول اوّل ندارد، زیرا همان گونه که قبلا گفته شد، می توان داستان غزوه ذات السلاسل را به عنوان مصداقی از مصادیق این سوره به شمار آورد. صفحه ۳۲۰

دلیل طرفداران مدنی بودن این سوره

این سوره نمی تواند مکّی باشد، زیرا مسلمانان در مکّه نه جهادی داشتند تا آیات سوره ناظر بر جنگ و نبرد آنان باشد. و نه حجّ گروهی و رسمی، تا آیات مذکور ناظر بر مرکبهای حجّاج مسلمان باشد. هر چند مشرکان عرب در ایّام حج در ماه ذی الحجّه، حجّی آمیخته با خرافات فراوان انجام می دادند. ولی آن حج ارزش چندانی نداشت که خداوند بر مرکب حجّاج آنها، قسم یاد کند. و لهذا بعید به نظر می رسد که این سوره مکّی باشد.

شرح و تفسیر قسمهای سه گانه

پس از آنکه روشن شد سوره مورد بحث مدنی است و از شأن نزول آن اطلاع پیدا کردیم، به تفسیر سوگندهای این سوره می پردازیم، توجّه کنید: «(وَالْعَادِیَاتِ ضَبْحاً ;)سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می رفتند». کلمه «عادیات» جمع «عادیه» به معنای حیواناتی است که دوان دوان حرکت می کنند. و واژه «ضبحاً» نفس نفس زدن مرکبهای راهواری را می گویند که دوان دوان به سمت میدان جنگ حرکت می کنند. سوگند به اسبهای دونده مجاهدان، که به فرماندهی علی بن ابی طالب(علیه السلام)، نفس نفس زنان به سمت مشرکان مخاصم با اسلام حرکت کردند. «(فَالْمُورِیَاتِ قَدْحاً ;)و سوگند به افروزندگان جرقه آتش (در برخورد با سنگهای بیابان)». «قدح»، ابزاری است همچون کبریت، که بوسیله آن آتش روشن می کردند. در گذشته که هنوز کبریت ساخته نشده بود، سنگی وجود داشت به نام سنگ چخماق، و قطعه آهنی که با کشیدن آن بر

روی آن سنگ جرقّه تولید می شد، و با نزدیک کردن چیزهای قابل اشتعال به سنگ و ایجاد جرقه، آتش بوجود می آمده و در صفحه ۳۲۱ بین عربها دو قطعه چوب مخصوص وجود داشت که کار سنگ چخماق و آن قطعه آهن را می کرد و به آن قدح می گفتند. و گاه در برخورد سم اسبان (که با سرعت حرکت می کردند) با سنگهای بیابان، که شاید سنگ چخماق بود، جرقّه هایی تولید می شد، که خداوند به آن جرقّه ها قسم یاد کرده است. «(فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً ;)وسوگند به هجوم آورندگان سپیده دم». این آیه اشاره به سربازان تحت فرمان حضرت علی بن ابی طالب(علیه السلام) است، که به فرمان آن حضرت با طلوع فجر صادق و به هنگام سپیده دم به دشمن حمله کردند و بر آنها غالب گشتند. «(فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً * فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً ;)که گرد و غبار به هر سو پراکندند، و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند». گویا خداوند به گرد و غباری که بر اثر حرکت مرکبهای رزمندگان در میدان نبرد در فضا پراکنده می شود، نیز سوگند یاد کرده است. و این اوج اهمیّت جهاد و جهادگران را می رساند، که خداوند برای روشن کردن ارزش بی بدیل جهاد، حتّی به مسائل در ظاهر کوچک جهاد نیز سوگند یاد کرده است. لهذا رزمندگان و مجاهدان باید قدر موقعیّت و منزلت خویش را بدانند. سوگندهای سه گانه بالا در حقیقت سوگند به جهاد است. اسبهای مجاهدان، جرقّه پای اسبهای مجاهدان که به سمت میدان جنگ حرکت می کنند، و کسانی که برای رضای خدا در سپیده دم به دشمن حمله می کنند، همه اینها چون در مسیر جهاد اسلامی است ارزش سوگند را یافته است. خداوند متعال با این سوگندهای سه گانه می خواهد ما را به اهمیّت جهاد و جایگاه رفیع آن در اسلام، و ارزش فوق العاده اش آگاه سازد، تا مسلمانان در ابعاد نظامی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و دیگر ابعاد آن دست از جهاد نشویند، و خود را از این فیض بزرگ محروم نسازند. و در سایه جهاد به آثار و برکات و میوه های ارزشمند این شجره طیّبه دست یابند، و ذلّت و خواری و زبونی را از خود دور ساخته و عزّت و عظمت و بزرگی خویش را به رخ جهانیان بکشند. صفحه۳۲۲

جهاد در قرآن مجید

برای پی بردن به جایگاه واقعی جهاد، کافی است اندکی در مضمون آیه ۱۱۱ سوره توبه تأمّل کنیم: «(إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنْ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ;)خداوند از مؤمنان، جانها واموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (;به این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند ;این وعده حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده ;و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این است آن پیروزی بزرگ». این آیه شریفه در تبیین ارزش جهاد فوق العاده است، زیرا خداوندی که خود خالق ماست و به ما جان داده، خریدار جان ما می گردد، و این کالا را به بالاترین قیمت که بهشت باشد خریداری می کند، و سند آن سه کتاب آسمانی بزرگ است. آیا مشابه این معامله که خریدار خدا، فروشنده انسان، متاع جان انسان که خریدار خود اعطا کرده، ثمن معامله بهشت، سند آن سه کتاب آسمانیِ قرآن، تورات و انجیل است، و در پایان خریدار به فروشنده بخاطر این معامله تبریک گفته، سراغ دارید؟ آیا کسی که با این طرز تفکّر به جهاد نگاه کند هیچگاه زیر بار ذلّت و زور می رود؟ جهاد قانون طبیعت علاوه بر این، جهاد قانون خلقت و طبیعت است، و بدون آن زندگی ممکن نیست. توضیح اینکه: بیماری «ایدز» که از بلاهای عصر ماست، و یکی از عمده ترین علل آن انحرافات جنسی است، بر اثر توقّف جهاد در کشور تن انسان بوجود می آید. سربازان سفید پوش و سرخپوش بدن انسان (گلبولهای سفید و قرمز) شجاعانه و صفحه ۳۲۳ بدون استراحت در مقابل ویروسها و میکروبها، که از طریق آب، غذا، هوا و جراحتهای سطح بدن، وارد بدن انسان می شوند، مبارزه و مقابله می کنند. اگر این سربازان فداکار دست از جهاد و تلاش بردارند، و بر اثر بیماری خاصّی توان دفاعی خود را از دست بدهند، کشور تن در مقابل سربازهای

دشمن بی دفاع مانده، و ظرف مدّت کوتاهی مغلوب می شود. بنابراین، قانون جهاد صرفاً یک قانون تشریعی نیست، بلکه یک قانون تکوینی است. کسانی که می خواهند آیات جهاد و شهادت را از کتابهای درسی دانش آموزان مسلمان در برخی کشورهای اسلامی حذف کنند، ابتدا این قانون را از جهان خلقت و آفرینش حذف نمایند. وای به حال سردمداران مزدور و غافلِ آن دسته از کشورهای اسلامی که این ذلّت را بپذیرند و با دست خود، خویشتن را خلع سلاح و بی دفاع کنند. نتیجه اینکه اوّلا: جهاد قانون خلقت و طبیعت است. و ثانیاً: در معارف دینی و مخصوصاً قرآن مجید جایگاه رفیع و ویژه ای دارد. جهاد دفاعی! علاوه بر این، آنچه در معارف اسلامی پیرامون جهاد مطرح شده، در مورد جهاد دفاعی است. شاهد این مطلب آیه ۶۰ سوره انفال است، توجّه کنید: «(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ ;)هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها = دشمنان، آماده سازید! و اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد)، تا بوسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید! و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را، که شما نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد! و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید، بطور کامل به شما بازگردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد!». طبق این آیه شریفه مسلمانان باید تمام توان و امکانات خود را بکار گرفته تا از هر صفحه ۳۲۴ جهت در آمادگی کامل باشند. امّا نه برای جنگ و خونریزی، بلکه برای اینکه فکر جنگ و کشتار را از سر دشمنان بیرون کنند. قرآن به ما می آموزد که ابزار و آلات جنگی، آمادگی رزمی، سیاسی، اجتماعی، نظامی، همه و همه، برای جلوگیری از جنگ است، نه اقدام به جنگ و درگیری. کشور ما در سایه عمل به این آیه شریفه فکر حمله را از سر دشمنان خود بیرون کرده است. آنان که به افغانستان هجوم بردند، و عراق را به آتش کشیدند، نقشه حمله به ایران را نیز در سر می پروراندند. امّا آمادگی نیروهای دفاعی ما در بسیج و سپاه و ارتش و نیروی انتظامی و نیروهای مردمی، اجازه چنین جسارتی به آنها نداده و نخواهد داد. همان گونه که عدم آمادگی دفاعی دو کشور عراق و افغانستان باعث حمله به آنان شد. آیه بعد (۶۱ سوره انفال) می گوید: اگر دشمن خیره سری کرد، و علیرغم توان نظامی لشکریان اسلام، دست به حمله زد و پس از شروع جنگ با دفاع دلیرانه سربازان رشید و سلحشور اسلام (آنها که برای معامله با خداوند متعال گوی سبقت را از یکدیگر ربوده، و جان خود را بر کف گرفته، و بی محابا بر قلب دشمن یورش می برند) روبه رو شد و به اشتباه خود در جنگ با سربازان اسلام پی برد، و تمایل به صلح نشان داد، با آتش بس موافقت کنید: «(وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ;)اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی و بر خدا توکّل کن، که او شنوا و داناست». بنابراین اسلام جهاد را به عنوان نیروی بازدارنده دشمن از نبرد و خونریزی قرار داده، و چنانچه بر اثر خیره سری دشمن مسلمانان مجبور شوند دست به اسلحه ببرند، این کار تنها در حدّ ضرورت جایز است. و هر زمان دشمن از کار خود پشیمان گردید و واقعاً طالب صلح بود باید دست از جهاد کشید و صلح کرد. نتیجه اینکه جهاد از منظر اسلام خشونت و خونریزی و کشتار و ویرانی و قتل و غارت نیست، بلکه در حقیقت سیستم دفاعی قوی و مستحکمی است که همچون صفحه ۳۲۵ سیستم دفاعی طبیعی نهادینه شده در بدن تمام موجودات، زندگی بدون آن امکان پذیر نیست و باعث جلوگیری از درگیریهای نظامی و خشونت دشمن می گردد. و چنین جهادی آن قدر ارزشمند و پربهاست که خداوند نه تنها به رزمندگان جان بر کف آن و مرکبهایی که رزمندگان را حمل می کند، بلکه به جرقّه حاصل از برخورد سمّ اسبان رزمندگان با سنگهای روی زمین سوگند یاد می کند! پروردگارا! توفیق جهاد در راهت را در تمام جبهه ها و صحنه های زندگی از ما دریغ مفرما.

این سوگندها برای چیست؟

خداوند متعال برای توجّه دادن ما انسانها به دو مطلب مهم، که دو نقطه آسیب محسوب می شود، سوگندهای سه گانه را یاد کرده

است: مطلب اوّل :انسان ناسپاس است «(إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ;)انسان در برابر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است».(۱) برای واژه «کنود» چندین معنا ذکر کرده اند. از جمله: ۱. «زمینی که گیاهی از آن نمی روید». بنابراین، انسانهایی که افراد بی خاصیّتی هستند و نفعی برای دیگران ندارند و اجازه استفاده و بهره برداری از امکاناتشان را به دیگران نمی دهند، و در یک جمله بخل میورزند، کنودند. ۲. عرب انسانهای ناسپاسی که کفران نعمت می کنند را نیز کنود می گوید. قسم به اسبهای رزمندگان اسلام، سوگند به جرقّه سمّ اسبها و گرد و غباری که در میدان جنگ بر می خیزد، و قسم به رزمندگان دلیری که در سپیده دم به دشمن حمله می کنند و از ۱ . عادیات، آیه ۶ . صفحه ۳۲۶ دادن ارزشمندترین سرمایه زندگی خود دریغ نمی کنند، سوگند به این امور سه گانه که انسانها کنود و ناسپاس هستند. غفلت منشأ ناسپاسی ها بی شک منشأ بسیاری از کفرانها غفلت است. انسانی که دچار مشکلی شده، یا مبتلا به بیماری گردیده، یا مقروض است، یا حادثه تلخی برایش پیش آمده و لب به اعتراض و ناسپاسی می گشاید، توجّه ندارد که حتّی در چنین شرایط سختی چه نعمتهای بزرگی در اختیار دارد که حاضر نیست آن را با تمام دنیا معاوضه کند. شما حتماً عزیزان جانباز قطع نخاع، که گوشه ای از جنایات صدام جنایتکار در جنگ تحمیلی هشت ساله هستند، را ملاحظه کرده اید! آنها بخاطر قطع نخاع تمام عمر را باید بر روی تخت بیمارستان باشند. آیا شما که بر اثر یک مشکل کوچک زبان به ناشکری گشوده ای، حاضری که نخاعت را قطع کنند و تمام دنیا را به تو دهند؟ هیچ گاه به نعمت بزرگ کبد در بدنت فکر کرده ای؟ آیا می دانی که پیوند کبد ۶۰ تا ۷۰ میلیون تومان هزینه می برد. تازه معلوم نیست که کبد پیوندی چقدر دوام خواهد داشت و آیا با بدن سازگار خواهد بود یا نه؟ سالها قبل یک قلب مصنوعی ساختند، و آن را در سینه انسانی که قلبش مشکل داشت کار گذاشتند، امّا این قلب مصنوعی ۳۰ میلیون تومانی تنها شش روز به عمر آن شخص اضافه کرد! یعنی برای هر روز پنج میلیون تومان جهت قلب مصنوعی هزینه شد. حال تعداد روزهای عمرت را در عدد پنج میلیون ضرب کن، ببین خداوند چه نعمت بزرگی را مجّانی در اختیارت نهاده، که گاه انسان در طول عمر حتّی لحظه ای به این نعمت فکر نمی کند! به عنوان مثال اگر شخص پنجاه ساله ای قرار بود در مقابل کارکرد قلبش روزی پنج میلیون تومان بدهد، باید برای پنجاه سال زندگی مبلغی حدود ۰۰۰/۰۰۰/۲۵۰/۹۱ تومان بپردازد! نعمت امنیّت از دیگر نعمتهایی است که از آن غافلیم. فراموش نمی کنم در دوران صفحه ۳۲۷ جنگ تحمیلی، ارتش صدام که در جبهه ها حریف رزمندگان جان بر کف ما نمی شد، دیوانهوار به شهرها حمله می کرد. به گونه ای که هیچ کس احساس امنیّت نمی کرد، و هر لحظه امکان حمله هوایی می رفت. آیا انسان عاقلی یافت می شود که نعمت امنیّت را با چیز دیگری مبادله کند؟ شخصی خدمت امام کاظم(علیه السلام) رسید و عرض کرد: «مشکلات فراوانی مرا تحت فشار قرار داده، به حدّی که کارد به استخوانم رسیده است. امام فرمود: آیا حاضری ولایت ما را از تو بگیرند و در مقابل مشکلاتت برطرف شود؟ عرض کرد: هرگز. امام فرمود: خدا را شکر کن که این نعمت بزرگ را در اختیار داری».(۱) آن شخص متوجّه شد که علیرغم وجود مشکلات چه نعمتهای بزرگی در اختیار دارد، و لذا به شکر نعمتهایی که در اختیار داشت پرداخت. شکر نعمت در روایات برای پی بردن به اهمیّت شکرگزاری و آثار کفران نعمت، به سه روایت توجّه کنید: ۱. امام علی(علیه السلام) فرمودند: «لا زَوالَ لِلنَّعْماءِ اذا شُکِرَتْ وَ لا ـ بَقاءَ لَها اذا کُفِرَتْ ;اگر شکر نعمتهای پروردگار بجا آورده شود خداوند آنها را نمی گیرد، و اگر ناسپاسی شود از بین خواهد رفت».(۲) این حدیث در حقیقت به آیه شریفه (لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ)(۳) اشاره دارد ;که شاعر ترجمه آن را اینگونه به شعر درآورده است: شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند ۲. امام صادق(علیه السلام) در حدیث جالبی فرمودند: «ما اَنْعَمَ اللهُ عَلی عَبْد فَعَرَفَها بِقَلْبِهِ وَ حَمِدَاللهَ ظاهِراً بِلِسانِهِ فَتَمَّ کَلامُهُ حتّی یُؤْمَرْ لَهُ ۱ . بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۴۷، ح ۱ . ۲ . اصول کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳ . ۳ . ابراهیم، آیه ۷ . صفحه ۳۲۸ بِالْمَزیدِ ;هرگاه خداوند نعمتی به بنده اش دهد و آن شخص قدر آن نعمت را از صمیم دل بداند، و با زبان هم شکر آن را بجای آورد، خداوند متعال پس از تشکّر او دستور می دهد که بر نعمت او بیفزایند».(۱) ۳. امام باقر(علیه السلام) نیز فرمودند: «لا یَنْقَطِعُ الْمَزیدُ

مِنَ اللهِ حتّی یَنْقَطِعَ الشُّکْرُ مِنَ الْعِبادِ ;همواره خداوند بر نعمتهایی که به انسان داده می افزاید، به شرط آنکه انسان شاکر نعمتهای الهی باشد».(۲) روایات مذکور اهمیّت شکرگزاری و آثار نامطلوب ناسپاسی و کفران را روشن می سازد. با این همه سفارشاتی که در آیات قرآن و روایات معصومان(علیهم السلام) آمده، باز در گوشه و کنار می بینیم افراد ناسپاسی را که همواره گله و ناله می کنند، در حالی که وضع معیشتی مردم نسبت به قبل از انقلاب اسلامی قابل مقایسه نیست. اگر در آن زمان کشور ما را محاصره اقتصادی می کردند و دروازه های کشور را بر روی جهان خارج می بستند، از گرسنگی می مردیم! چرا که قسمت عمده گندم مورد نیاز از خارج می آمد. امّا هم اکنون به برکت انقلاب ما هیچ نیازی به وارد کردن گندم نداریم، و در این زمینه به مرز خودکفایی رسیده ایم. آیا این، کم نعمتی است، و جای شکرگذاری ندارد؟ قبل از انقلاب خبری از این همه سدها، جادّه ها، دانشگاهها و دیگر خدمات اجتماعی نبود. قبل از انقلاب در کوچه و خیابانهای فرعی شهرستانها به ندرت ماشین دیده می شد، امّا اکنون بر اثر کثرت وسیله های نقلیّه، عبور و مرور به سختی صورت می گیرد. قبل ازانقلاب بسیاری از مردم لباسهای وصله دار می پوشیدند، پیراهن، شلوار و حتّی جوراب وصله دار مورد استفاده بود. امّا اکنون چند درصد مردم لباس وصله دار می پوشند؟! خلاصه اینکه با این همه نعمت، کفران نعمت و ناسپاسی جایی ندارد. ۱ . اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۹ . ۲ . میزان الحکمه، ج ۵، حرف الشین، باب ۲۰۶۶، ح ۹۵۹۵ . صفحه ۳۲۹ مطلب دوم: مال پرستی دومین مطلبی که خداوند متعال بخاطر آن سوگندهای سه گانه را یاد کرده، حسّ مال پرستی و پول دوستی افراطی برخی از انسانهاست. توجّه کنید: «(وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ ;)و او (انسان) علاقه شدیدی به مال دارد». کلمه «خیر» در این آیه شریفه به معنای مال است. مال اگر در جای خود مصرف شود بهترین بهترهاست. و اگر در جای نامناسب مصرف گردد، بدترین بدترهاست. آری! برخی انسانها علاقه افراطی به اموال و دارایی دارند; بدین جهت فکر نمی کنند که از چه راهی بدست می آید، بلکه فقط در فکر جمع آوری آن هستند. در حالی که در روز قیامت از جمله چیزهایی که مورد سؤال قرار می گیرد، و تا انسان پاسخ ندهد اجازه نمی دهند قدم از قدم بردارد، این سؤال است که: «از کجا بدست آورده ای، و در کجا مصرف نموده ای؟» اگر کسی معتقد به جهان آخرت باشد و اهل حساب و کتاب، هرگز دست به مال حرام نمی زند، و تنها در فکر افزودن دارایی خود نخواهد بود. گذشته از اینکه مال زیاد، با قطع نظر از تبعات اخروی آن، حقیقتاً مایه دردسر و زحمت است. هنگامی که ما در انارک نائین تبعید بودیم (شهرکی که در قلب کویر قرار داشت و جوانان برومند آب آشامیدنی ما را با موتور از اصفهان تأمین می کردند)، یکی از مؤمنین که وضعیّت سخت ما را در آنجا ملاحظه کرده بود، متأثّر شد و پس از بازگشت به محلّ زندگیش یک ماشین هندوانه برای ما فرستاد. برای مصرف این هندوانه های زیاد به زحمت افتادیم. شخصی بود هر شب با فرغون مقداری از هندوانه ها را می برد و بین مردم مستحق پخش می کرد. راستی شخصی که میلیاردها تومان از راه حلال و حرام جمع آوری می کند، این همه پول را برای چه و که می خواهد؟ مال و ثروت در حدّ معقول، و به مقدار رفع نیازها و احتیاجات و کمک به نیازمندان و کارهای خیر بسیار خوب، امّا بیش از آن مایه زحمت و سلب آسایش است. خلاصه اینکه خداوند متعال با قسم های سه گانه سوره العادیات، می خواهد آدمی صفحه ۳۳۰ را نسبت به دو بیماری که ممکن است دامنگیر او شود، بیدار و هشیار کند، تا مبادا در دام بخل و ناسپاسی و مال پرستی گرفتار گردد. انسان مذموم است یا ممدوح؟ سؤال: قرآن مجید در برخی از آیات، از جمله آیات مورد بحث، انسان را مذمّت کرده، و به خاطر صفات زشت و رذیله ای چون بخل، ناسپاسی، پول پرستی، مال اندوزی و مانند آن، او را نکوهیده است. و از سوی دیگر در برخی از آیات نیز از انسان فوق العاده تعریف وتمجید کرده، به گونه ای که گویا هدف از خلقت تمام موجودات و عالم آفرینش سعادت و کمال وی بوده، و همه باید در خدمت انسان باشند. از جمله در آیه ۷۰ سوره اسراء می خوانیم: «(وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّیِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَی کَثِیر مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلاً ;)ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم ;و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده ایم،

برتری بخشیدیم». چگونه می توان بین این دو دسته از آیات قرآن جمع کرد؟ جواب: اگر انسان به خوبی تربیت شود گل سرسبد عالم هستی و گوهری بی مانند خواهد شد، و آیاتی که به تعریف و تمجید انسان پرداخته، نظر به چنین انسانهایی دارد. و اگر تربیت نشود و در دام شیطان اسیر گردد و تحت سیطره هوای نفس قرار گیرد، از هر حیوان درنده ای درنده تر، و به اسفل السافلین سقوط می کند. و آیاتی که به مذمّت انسان پرداخته ناظر به این گروه از انسانهاست. همانند حیوانات انسان نمایی که در فلسطین و عراق و افغانستان، مردم مظلوم و بی دفاع را براحتی می کشند تا منافعشان به خطر نیفتد. باید به خدا پناه ببریم، و در سایه الطاف الهی و آیات قرآنی خود را تربیت کنیم، تا إن شاء الله جزء گروه اوّل باشیم.

فصل پنجم: سوگندهای دوگانه

۱. سوگندهای سوره قلم

توضیح

پس از پایان یافتن قسم های سه گانه، به سراغ قسم های دوگانه می رویم. در پنج سوره از قرآن قسم های دو گانه (یعنی دو سوگند پشت سر هم) دیده می شود، که سوره قلم یکی از آنهاست. توجّه کنید: ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند، که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی، و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است، و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری.

سوگند اوّل: قسم به قلم

واژه «قلم» دوبار در قرآن استعمال شده است. نخست در سوره قلم و آیات مورد بحث، و دیگر در سوره علق و در آغاز بعثت. خداوند در آیه چهارم سوره علق در توصیف خویش در مقام ربوبیّت می فرماید: «(الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ;)همان پروردگاری که بوسیله قلم تعلیم نمود». و واژه «اقلام» که جمع قلم است، نیز در دو آیه قرآن آمده است. الف) آیه ۲۷ سوره لقمان، آنجا که خداوند در توصیف عجز انسان از احصا و صفحه ۳۳۴ شماره کردن نعمتهای پروردگارش می فرماید: «(وَلَوْ أَنَّمَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللهِ إِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ ;)و اگر همه درختانِ روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکّب گردد، و هفت دریاچه بر آن افزوده شود، (اینها همه تمام می شود، ولی) کلمات خدا (مخلوقات پروردگار) پایان نمی گیرد ;خداوند عزیز و حکیم است». این آیه شریفه زمانی نازل شد که علم و دانش بشر بسیار محدود بود، و شاید در آن زمان تصوّر و سپس تصدیق مضمون این آیات کار آسانی نبود. امّا امروز ما به آسانی می توانیم مضمون آیه را در ذهن خود تحلیل و سپس باور کنیم. چرا که منظومه شمسیِ ما جزء کهکشانی است که دویست میلیارد ستاره دارد! و تازه کهکشان ما که کهکشان راه شیری است، یکی از کهکشانهای فراوانی است که عدد آن را بطور تقریبی تا ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۱ کهکشان گفته اند! بنابراین، با تمام وجود می توان لمس کرد که اگر تمام امکانات نوشتاری بسیج شود، نمی توان لیستی کامل از مخلوقات پروردگار تهیّه کرد. ب) آیه شریفه ۴۴ سوره آل عمران ;توجّه کنید: «(ذَلِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ (;)ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم ;و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قرعه کشی) به آب می افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود، و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی (;و همه اینها از راه وحی به تو گفته شد)». خلاصه اینکه واژه قلم دو بار به صورت مفرد و دوبار به شکل جمع در قرآن مجید آمده است. سؤال: منظور از قلم که خداوند به آن سوگند یاد کرده، قلم چه کسی است؟ جواب: سه احتمال ذکر شده است: صفحه ۳۳۵ الف) قلم وحی و علم

پروردگار. ب) قلم فرشتگانی که مأمور ثبت و ضبط اعمال هستند. ج) تمام انواع قلم. و احتمال سوم از همه قویتر به نظر می رسد. جالب اینکه قلم عصر نزول قرآن، قلم نی بود. یعنی حدود یک وجب از نی که در بیابانها می رویید را می گرفتند و نوک آن را می تراشیدند و با آن می نوشتند. خداوند به یک وجب نی، که نمونه های فراوانی از آن در بیابانها وجود داشت، قسم یاد کرده است. و این نشانه عظمت قلم است که در مباحث آینده پیرامون رمز اهمیّت آن بحث خواهیم کرد.

سوگند دوم: قسم به «ما یسطرون»

چهار احتمال در تفسیر «ما یسطرون» که سوگند دوم را تشکیل می دهد، مطرح شده است: الف) «ما یسطرون» سطوری است که نوشته می شود. یعنی قسم به قلم و آنچه می نویسد. ب) «ما یسطرون» چیزی است که به سطرها و خط ها نظم می بخشد. توضیح اینکه: در زمانهای گذشته که دفترها و کاغذها خط کشی شده نبود، و به همین جهت نوشته ها معمولا کج و غیر مستقیم نوشته می شد، برای تنظیم سطور و جلوگیری از اعوجاج در نوشتار، مقوّا یا فلزی به اندازه صفحه کاغذ تهیّه می کردند. که بر روی این صفحه کاغذی یا فلزی به اندازه سطور لازم بر روی کاغذی که می خواستند روی آن بنویسند سوراخ وجود داشت. نخهایی را بر روی این سوراخها از بالا به پایین کشیده بودند، کاغذ مورد نظر را روی این وسیله می گذاشتند و بر اثر فشار بر روی آن صفحه، خطرهای نامرئی روی صفحه کاغذ ایجاد می شد. سپس بر روی آن خطها می نوشتند، و بدین صورت نوشته ها مستقیم و بدون اعوجاج می شد. صفحه ۳۳۶ به این وسیله و ابزار مسطر گفته می شود. طبق این احتمال خداوند به این وسیله قسم یاد کرده است. قسم به قلم و آنچه بوسیله آن سطرها و نوشته ها را منظّم می کنند، تا قلم از مسیر مستقیم انحراف و اعوجاج پیدا نکند. ج) منظور از ما یسطرون، «ما یسطرون فیه» است، یعنی کاغذی که بر روی آن می نویسند. قسم به قلم و قسم به کاغذی که بر روی آن نوشته می شود. د) منظور «ما یسطرون به» است، یعنی جوهری که به کمک آن خط نوشته می شود ;قسم به قلم و مرکب. و بعید نیست که همه اینها در معنای ما یسطرون جمع باشد. یعنی قسم به قلم وحی و علم پروردگار، سوگند به قلم فرشتگان، قسم بر قلم انسانها، سوگند به مرکّب و کاغذ و سطرهای نوشته شده بر روی کاغذ و آنچه بوسیله آن سطرها را تنظیم می کنند. و تمام این قسمها به یک نکته اشاره دارد و آن اهمیّت فوق العاده قلم است. ارزش قلم برای پی بردن به ارزش فوق العاده قلم، به مطلب زیر توجّه کنید: دانشمندان دوران زندگانی انسان را به دو دوره تقسیم کرده اند: دوران ما قبل تاریخ و دوران تاریخ. و تفاوت این دو دوره در اختراع خط است. از زمانی که بشر توانست خطی اختراع کند و چیزی بنویسد و آثار خود را برای نسل های بعد به یادگار بگذارد، دوران تاریخ شروع شد. و قبل از آن، دوران ماقبل تاریخ است! بنابراین، پیدایش خط آن قدر مهم و سرنوشت ساز است که زندگی بشر را از گذشته متمایز کرده است. علاوه بر این، تمام تمدّنهای جوامع مختلف در سایه خط و قلم بوجود آمده، و تمام علوم و دانشها نیز از همین طریق از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. همان گونه که صنایع مختلف و اختراعات و اکتشافات و نوآوریها نیز مرهون و مدیون قلم هستند. جالب اینکه قرآن مجید زمانی به این شیء ارزشمند و سرنوشت ساز قسم خورد، صفحه ۳۳۷ که بشر به ارزش واقعی آن پی نبرده بود و آیات مربوط به قلم در محیطی نازل شد که افراد با سواد آنجا، که تنها قادر بر خواندن و نوشتن بودند، به عدد انگشتان دست و پا نمی رسید! و این، معجزه قرآن بود! همان گونه که ظهور اسلام و قرآن در عقب افتاده ترین کشورهای عصر پیامبر، نیز خود اعجازی دیگر بود. حقیقتاً آوردن سوره قلم توسّط پیامبری امّی، که به مدرسه نرفته بود، در محیطی تاریک و عقب افتاده، همچون حجاز، از کارهای فوق طاقت بشر و لذّت آفرین است. نقش قلم در عصر و زمان ما متأسّفانه قلم های مسموم در عصر و زمان ما، اگر زیادتر از قلمهای سالم نباشد، کمتر نیست. قلمهایی که در خدمت استعمار و ظلم و ستم هستند، قلم هایی که مأموریّت شبهه افکنی یافته اند، قلم های مسمومی که در روزنامه ها، مجلّات، نشریات و کتابها، فقط و فقط به حفظ منافع صاحبان خود می اندیشند. و در این مسیر از نشر هر چیزی که به اهداف آنها کمک کند، باکی ندارند. با کمال تأسّف گردانندگان

مهمترین مجلّات و روزنامه های دنیا در کشورهای مهمّی نظیر آمریکا و آلمان و ایتالیا و انگلستان صهیونیستها هستند! عجیب است که چهار میلیون صهیونیست بر مهمترین منابع اطّلاع رسانی جهان پنجه افکنده، و حوادث و اخبار را در راستای اهداف شوم خویش قلم می زنند، و در این مسیر چه ظلم ها و جنایاتی که روا نمی دارند! یک مقام دولتی در لبنان به طرز مشکوکی کشته می شود، و قاعدتاً باید این مسأله داخلی از طریق مقامات آن کشور پیگیری و عوامل آن مجازات شوند، امّا چون طرح این مسأله در مجامع بین المللی و متّهم کردن کشوری همچون سوریه به دست داشتن در قتل مقام مذکور به نفع صهیونیستهاست. آن را در سطح جهان و به صورت گسترده ای مطرح نموده، تا آنجا که سعی می کنند آن را به شورای امنیّت ببرند. امّا صفحه ۳۳۸ هزاران جنایتی که خود و هم پیمانانشان در گوشه و کنار مرتکب می شوند، انعکاس در جهان ندارد، و به مجامع بین المللی کشیده نمی شود. حتّی جنایاتی نظیر شکنجه در زندان ابوغریب بغداد، که توسّط نیروهای خود آنها فاش شد و کوس رسوایی آن در جهان پیچید، مسکوت باقی می ماند! قلم هنگامی که در اختیار پیروان شیطان قرار گیرد، نه تنها شیطان را به محاکمه نمی کشد، بلکه از شیطان فرشته ای ترسیم نموده، به مردم ارائه می کند! کاری که قلم بدستان مزدور با افکار عمومی مردم آمریکا کرده است، تا آنجا که آنها معتقدند اسرائیلها مردمی مظلوم و ستمدیده اند که مورد ظلم و ستم فلسطینی ها واقع شده اند! خلاصه اینکه قلم اگر در دست اهلش باشد بهترین وسیله تکامل بشر، و چنانچه در دست نااهلان باشد تبدیل به ابزار سقوط و مایه ترویج ظلم و فساد می گردد. آزادی قلم تا کجا؟ امروز سخن از آزادی قلم فراوان، و در اطراف این موضوع ما نور زیادی داده می شود، امّا راستی حدّ و حدود آزادی قلم تا کجاست؟ هر نشریّه و روزنامه ومجلّه ای که مرتکب خلافی می شود، و مسئولین امر با آن برخورد می کنند، فریاد عدّه ای از گوشه و کنار بر می خیزد که آزادی مطبوعات مخدوش شد! آیا آزادی قلم بدان معناست که مطبوعات آزادند هر مطلب صحیح و غلط، سالم و ناسالم، مفید و غیر مفیدی بنویسند، و هیچ کس حق اعتراض و برخورد با آنها را ندارد؟ قرآن مجید در این زمینه می فرماید: «(یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ ;)ای بندگان من! زمین وسیع است و شما آزاد هستید در هر کجا زندگی کنید، ولی در مسیر بندگی من گام بردارید. (آزادی شما باید در چهارچوبه بندگی من باشد)».(۱) ۱ . عنکبوت، آیه ۵۶ . صفحه ۳۳۹ بنابراین آزادی قلم و مطبوعات نیز باید در چهارچوبه بندگی پروردگار، و رعایت شئونات اسلامی و حریم های شرعی باشد; نه اینکه از توهین کنندگان به مقدّسات، تهمت زنندگان به افراد پاک، اختلاف ایجاد کنندگان، شبهه افکنان و مانند آن، به بهانه آزادی قلم و مطبوعات حمایت شود)، که چنین چیزی واقعاً شرم آور است. نتیجه اینکه باید برای آزادی قلم و مطبوعات چهارچوبه خاصّی تعیین کرد، و همه در آن چهارچوبه حرکت نموده و هرگز از آن تخطّی ننمایند. تا قلم دچار انحراف و اعوجاج نگردد، و از مسیر مستقیم خارج نشود، و ارزش قسم یاد کردن را پیدا کند، و همواره مقدّس و مورد احترام باشد. ارزش قلم از دیدگاه امام صادق(علیه السلام) طبق برخی از روایات آنچه در دنیا بوده، از جمله انسان و اعمال و نیّاتش، در روز قیامت وزن می شود. اینکه چه ترازویی در آنجاست که قادر بر وزن کردن اعمال و نیّات انسانهاست، و چگونه این کار انجام می شود؟ بر ما روشن نیست. البتّه وزن کردن انسانها به خاطر تعیین مقدار سنگینی آنها نیست، بلکه برای روشن کردن مقدار اعمال خوب و بد آنهاست. بدین جهت گاه یک انسان سنگین وزن و قوی پیکر را که وزن می کنند، هیچ وزنی نشان نمی دهد (لا یزن جناح بعوضة) چون از نظر اعمال خیر انسان بی مغز و توخالی و تهی دستی است. و بالعکس انسانهای به ظاهر سبک وزنی را در آن ترازو می نهند و عقربه ترازو چندین برابر وزن عادی آنها را نشان می دهد! چون خلوص نیّت، پاکی عقیده، و کردار درست داشته اند. و خوشا به حال چنین افرادی که به تعبیر قرآن مجید: (فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ * فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَّاضِیَةٍ).(۱) در آن روز خون تمام شهدای طول تاریخ بشریّت، از ابتدای خلقت آدم تا قیام قیامت، که در راه آزادی و دفاع از مظلومان و رضای خداوند ریخته شده در یک کفّه ترازو، و مرکّب قلم دانشمندانی که در طول تاریخ برای رضا و خشنودی پروردگار ۱ . قارعه، آیه ۶ و ۷. صفحه ۳۴۰ قلم زده اند نیز در کفّه دیگر ترازو نهاده می شود، و مرکّب قلم دانشمندان سنگینی می کند!(۱) چرا؟ در پاسخ به این سؤال می توان دلایلی ذکر کرد، از جمله:

۱. اگر قلم دانشمندان پشتوانه خون شهیدان نباشد، به زودی به فراموشی سپرده می شود. بنابراین قلم باعث جاودانگی خون شهید می شود، و لذا افضل است. ۲. اسلحه شهید با جسم دشمن سر و کار دارد و آن را از بین می برد، امّا قلم دانشمند با روح دشمن مبارزه می کند. و همان گونه که روح افضل از جسم است، آنچه با روح سر و کار دارد، نیز برتر از چیزی است که با جسم سر و کار دارد. ۳. قلم تکیه بر منطق دارد و شمشیر تکیه بر زور. هر چند توسّل به زور در مقابل زورمندان بی منطق که جز زبان زور نمی فهمند لازم و ضروری است. امّا به هر حال رجحان منطق بر زور ـ هر چند بجا باشد ـ امری بدیهی است. ۴. خون شهید در منطقه خاصّ و مکان محدودی اثرگذار است، امّا شعاع قلم محدود نیست و مکان و زمان نمی شناسد. راستی اگر تمام آنچه در مقام علم و دانش و اهمیّت قلم توسّط دانشمندان و شخصیّتهای مختلف گفته شده را یک طرف، و روایت مذکور را در سوی دیگر بنهیم، بی شک حدیث مذکور بر همه آنها ترجیح دارد، چرا که جایگاه ویژه قلم و دانش را به شایستگی ترسیم کرده است. از مباحث گذشته، اهمیّت و جایگاه ویژه قلم، در صورتی که بطور صحیح از آن استفاده شود، و خطرات فراوان و پیامدهای بسیار زشت و گاه جبران ناپذیرش، چنانچه بطور ناصحیح و غلط مورد استفاده قرار گیرد، روشن شد. بنابراین همه ما در مقابل این دو نوع قلم وظیفه داریم. وظیفه ما حمایت، تشویق، کمک و توسعه نوع اوّل، و اعتراض، برائت و بیزاری و برخود با قلم های ناسالم است. ۱ . بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۲۶، ح ۱۴۴ . صفحه ۳۴۱

این سوگندها برای چه؟

اشاره

در مباحث گذشته اهمیّت ویژه قلم و آنچه در ارتباط با قلم است روشن شد، تا آنجا که خداوند متعال دوبار به قلم و ابزار نوشتن قسم یاد کرده است.(۱) اکنون می خواهیم بدانیم که این سوگندهای مهم برای چه منظوری یاد شده است؟ خداوند برای بیان سه مطلب مهم سوگند یاد کرده است: ۱. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) مجنون نیست! اوّلین مطلبی که قسم های مورد بحث برای بیان آن یاد شده، اینکه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)مجنون نیست: (مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُون ;)سوگند به نوک قلم دانشمندان، سوگند به قلم فرشتگان، سوگند به قلم وحی و علم پروردگار، سوگند به ابزار نوشتن، که تو ای پیامبر اسلام! در سایه نعمت پروردگارت مجنون نیستی، و آنچه دشمنان اسلام به تو تهمت می زنند صحیح نیست، بلکه تو اعقل عقلای جهان هستی. ۲. پاداشی جاودانه برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) دومین مطلبی که سبب سوگندهای فوق شده اینکه خداوند به پیامبرش در برابر تحمّل ناملایمات روحی و جسمی و زخم زبانها و نسبتهای ناروا، پاداشی جاودانه و همیشگی و قطع نشدنی خواهد داد. همان گونه که در آیه سوم سوره قلم می خوانیم: «(وَإِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُون ;)و برای تو (پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)) پاداشی عظیم و همیشگی است». ۱ . سؤال: آیا خداوند به همه قلم و نوشته ها و کتابها قسم یاد کرده، یا تنها به نوشته های مفید و هدایتگر سوگند خورده است؟ پاسخ: قرآن مجید فقط به نوشته های سازنده و هدایتگر قسم خورده و آیات مذکور شامل نوشته های فاسد و مفسد که متأسّفانه در برخی محیط ها اکثریّت را تشکیل می دهد، نمی گردد. دلیل این ادّعا جمله (وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُق عَظِیم) است که به عنوان بخشی از مقسم له ذکر گردیده است. خداوند برای تأکید بر خلق عظیم و برجسته پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به چیزی بی ارزشی همچون نوشته های کتابهای فاسد و مفسد قسم نمی خورد، بلکه مناسبت قسم و مقسم له اقتضا می کند که منظور نوشته های سالم و مفید باشد. صفحه ۳۴۲ ۳. اخلاق عظیم پیامبر(صلی الله علیه وآله) سومین مطلب شهادت بر خلق و خوی نیکو و اخلاق عظیم و برجسته حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) است. «(وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظِیم ;)و (سوگند به قلم و ابزار نوشتن که) تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری». خداوند برای این سه مطلب مهم، آن دو سوگند عظیم را یاد کرده است.

مقسم له اوّل: برچسبهای ناروا

اشاره

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که دشمنان اسلام و مشرکان عرب، برای جلوگیری و ممانعت از پیشرفت اسلام، که به سرعت در حال گسترش بود، هر روز برچسب تازه ای به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می زدند، تا شاید بدین وسیله به مقصود خویش برسند. متأسّفانه این حربه در طول تاریخ مورد استفاده جبّاران و ظالمان بوده، و در عصر و زمان ما نیز در مقیاس وسیعی به کار گرفته می شود. اکنون آزادیخواهان گوشه و کنار جهان را به اتّهام تروریست نشانه می روند، تا شاید جلوی نشر آزادی را سد کنند. اسرائیل غاصب، که بزرگترین تروریست دولتی دنیا به حساب می رود، در نظر زورمداران دنیا تروریست نیست، امّا مردم مظلوم و بی دفاع فلسطین که برای دفاع از کشور و حیثیّت خود تلاش می کنند، تروریست نامیده می شوند! به هر حال، مهم ترین نسبتهای ناروایی که به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می زدند، درچهار محور زیر خلاصه می شود: الف) برچسب جنون! این نسبت ناروا، از جمله شایع ترین نسبتهایی بود که پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) را به آن متّهم می کردند، تا مردم دعوت آن حضرت را جدّی نگیرند. این مطلب در آیات مورد بحث، و دیگر آیات قرآن مجید آمده است. اینکه چرا آن حضرت را مجنون می خواندند؟ در مباحث آینده خواهد آمد. صفحه ۳۴۳ ب) برچسب جادوگری! یکی دیگر از شایع ترین برچسبهایی که نه تنها به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، بلکه به تمام پیامبران الهی نسبت داده می شد، نسبت سحر و جادوگری بود. آری نسبت جنون و سحر اختصاص به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نداشت. در آیه شریفه ۴ سوره ص می خوانیم: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُّنْذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَـذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ;)آنها تعجّب کردند که پیامبر بیم دهنده ای از میان آنان به سویشان آمده ;و کافران گفتند: این ساحر بسیار دروغگویی است». و در آیه ۵۲ سوره ذاریات چنین آمده است: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ رَّسُول إِلاَّ قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ;)این گونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد، مگر اینکه گفتند: او ساحر است یا دیوانه!». بنابراین، برچسب سحر و جنون مورد استفاده تمام کفّار در برابر همه پیامبران در طول تاریخ بوده است. در حالی که این دو با هم متناقضند. زیرا جادوگران معمولا انسانهای با هوش و زیرک و هوشیاری هستند، در حالی که مجنون به کسی گفته می شود که فاقد این صفات و ویژگیهاست. بنابراین، مجنون نمی تواند ساحر باشد. امّا انسانهای بی منطق، حساب سخنان خودشان را هم نمی کنند. هر چه بر سر زبانشان آمد می گویند، حتّی اگر برخلاف گفتار پیشین آنها باشد. ج) برچسب کاهن! در عصر جاهلیّت افراد زیرک و شیّادی بودند که با پیشگویی از آینده، مردم را فریب می دادند. آنها ادّعا می کردند که با اجنّه در ارتباط هستند، و اخبار و اطّلاعات مربوط به آینده را از جنّیان گرفته، و در اختیار افراد می گذارند. در حالی که بسیاری از اخبارشان دروغ بود، و برخی از پیشگوییها نیز جنبه کلّی داشت و قابل انطباق بر هر فردی بود. مثلا می گفتند: «دشمنی در کمین توست» یا «یکی از همسایگانت با تو صفحه ۳۴۴ ناسازگار است» یا «خطری در انتظار توست» و مانند این کلیّاتی که در زندگی هر کس ممکن است رخ دهد. چنین اشخاصی که با این کار به دنبال منافع مادّی خویش بودند را «کاهن» و کار آنها را «کهانت» می گفتند. دشمنان اسلام برای جلوگیری از نشر اسلام، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)را متّهم به کهانت کردند. در آیه ۲۹ سوره طور در این زمینه چنین آمده است: «فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِن وَلاَ مَجْنُون ;)پس تذکّر بده که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی». مشرکان چون بعضی از پیشگوییهای قرآن مجید را شنیده بودند، این تهمت ناروا را به پیامر اسلام(صلی الله علیه وآله) نسبت دادند. د) برچسب شاعر! طبق آنچه در آیه ۳۶ سوره صافّات آمده، یکی دیگر از برچسبها، برچسب شاعری بود. به این آیه توجّه کنید: «وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِر مَّجْنُون ;)و (کفّار) پیوسته می گفتند: آیا ما معبودان خود را بخاطر شاعری دیوانه

رهـا کنیم؟!». در اینجـا نیز کفّـار دچار تناقض گویی شـده بودنـد ;زیرا شاعر بودن و مجنون بودن با هم سازگار نیست. شاعر کسـی است که به فنون شـعر و لطـایف و ظرایف، و کنـایه و تشبیه و اسـتعارات شـعر آشـنایی کامـل دارد، در حـالی که مجنون اینهـا را از یکدیگر تشـخیص نمی دهد. این چهار برچسب، عمده ترین نسـبت های ناروای مشـرکان و کفّار مکّه در برابر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بود. که خداونـد متعـال به بهترین وجه از فرسـتاده خویش در برابر دشـمنان لجوج و عنود دفـاع کرد. امّـا راستی منشأ این برچسب ها چه بود؟ چرا کفّار پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) را به جنون، سـحر، کهانت و شعر متّهم می کردند؟ هر کدام از این امور منشأ و فلسفه ای دارد، که به آن اشاره می کنیم. صفحه ۳۴۵

فلسفه برچسب ها

عاقل از دیدگاه دنیاپرسـتان کسی است که نان ...]به نرخ روز بخورد، و در مسیر موافق آب شـنا کنـد، و برخلاف وزش باد حرکت نکند، و برای رهایی از مشـکلات و خطرات همرنگ جماعت شود. و از آنجا که پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) در مسیر مخالف عقایـد و کردار عمـوم مردم مکّه حرکت کرد، و برخلاـف آنهـا به پرسـتش خـدای یگـانه پرداخت، و از همراهی جمـاعت اجتنـاب ورزید، او را مجنون نامیدند. ابوطالب بیمار شد، مشرکان عرب و سران مکّه به بهانه عیادت حضرت ابوطالب و در حقیقت مذاکره با حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) به نزد ابوطالب آمدند. پس از عیادت از وی خواستند کسی را بدنبال برادرزاده اش بفرستد تا در مورد ادّعاهـایش و مشـکلاتی که از نـاحیه او برای مشـرکان عرب ایجـاد شـده، گفتگو کننـد. پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) به دعوت عموی بزرگوارش لبّیک گفت، و در جلسه حضور پیـدا کرد. سـران قریش رو به حضـرت نموده و از وی پرسـیدند: تو با طرح دین جدید به دنبال چه هستی؟ اگر طالب پست و مقامی، به تو مقام والایی خواهیم داد، به شـرط آنکه از بتهای ما دست برداشـته آنها را تحقیر نکنی. و اگر خواسـتار مـال و ثروتی، پول فراوان و سـرمایه عظیمی برایت فراهم می کنیم، مشـروط بر اینکه از دعوت مردم به آیین جدید دست بکشـی. و چنانچه همسـر زیبا و خوبی می خواهی، بهترین زنان عرب را برایت خواستگاری می کنیم! مقام، ثروت و شهوت، مهمترین امتیازات دنیاپرستان است، که برای رسیدن به آن مرتکب هر جنایتی می شوند. و کسی که به این امتیازات پشت پا بزنـد از منظر آنان انسان عاقلی نیست. پیامبر(صـلی الله علیه وآله) فرمود: «وَ لکِنْ یُعْطُونی کَلِمَـةً یَمْلِکُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَ یُدینُ لَهُمْ بِهَا الْعَجَمَ ;شـما در یـک جمله بـا من همراهی کنیـد، تـا در سـایه آن بر تمـام مردم دنیـا حکـومت کنیـد!». یکی از مشـرکان که ظـاهراً ابوسفیان بود، گفت: «نعم، و عشر کلمات ;آن جمله چیست؟ ما حاضریم در ده جمله با تو همراهی کنیم». صفحه ۳۴۶ پیامبر فرمود: «تَشْـهَدُونَ لا اِلهَ إِلاَّ اللهُ وَ اَنّی رَسُولُ اللهِ ;به صف موحـدان بپیونـدیـد و از شـرک دوری کنیـد». مشـرکان به یکدیگر نگاهی کردند و گفتند: تمام دعوای ما با شما در همین یک جمله است، که ما بتهایمان را رها نکنیم. تو می گویی ما ۳۶۰ بت را رها نموده و خدای واحد نادیده را عبادت کنیم!(۱) آری! بت پرستان کسانی که هماهنگ با افکار و تفکّرات آنها نبودند، و در مسیر باطل حرکت نمی کردنـد، و نان را به نرخ روز نمی خوردنـد، دیوانه می شـمردند. در حالی که چنین برچسبی این حقیقت را در طول تاریـخ فریاد می زند که: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) تسلیم امتیازات مادّی نشد، و در راه رسیدن قرب الی الله به آن پشت پا زد.

فلسفه برچسب جادوگری

از آنجا که کلام پیامبر(صلی الله علیه وآله) مخصوصاً هنگامی که آیاتی از قرآن مجید را تلاوت می کرد، اثر عجیبی در شنونده می گـذاشت، و هر کس را که به نزدش می رفت با چند جمله ای به خود جذب می کرد، به گونه ای که در برابر حضـرتش زانو زده و

به آوای دلنشین قرآن گوش می داد، بدین جهت او را ساحر و قرآن را سحر و جادو خواندند. آنها می خواستند مردم را با این برچسبها از پیامبر دور کنند، درحالی که ناخودآگاه اقرار به نفوذ فوق العاده کلام آن حضرت در اعماق دل مردم و تسخیر دلها با گفتگویی کوتاه می نمودند. داستان اسعد بن زرارهٔ شاهد گویا و جالبی بر این بحث است. توجّه فرمایید: اسعد بن زراره! از آنجا که قبیله اسعد بن زرارهٔ با قبیله ای دیگر مدّتها در جنگ و ستیز بود، وی به قصد تهیّه سلاح جنگی عازم مکّه شد. پس از ورود به این شهر، ابتدا آهنگ زیارت ۱ . بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۲ . صفحه ۳۴۷ خانه خدا نمود. هنگامی که به جلوی در مسجد الحرام رسید، شخصی جلوی او را گرفت و پرسید: کجا می روی؟ اسعد گفت: به زیارت خانه خدا می روم. آن مرد گفت: اشکالی ندارد، ولی مواظب باش! چون در کنار حجر اسماعیل ساحری نشسته، که با کلامش مردم را جادو می کند! این پنبه ها را در گوشت فرو کن تا صدایش به گوش تو نرسد، و از سحر او در امان باشی! اسعد به توصیه آن مرد عمل کرد، و مشغول طواف شد. هنگامی که از کنار حجر اسماعیل می گذشت، چهره زیبای رسول الله(صلی الله علیه وآله) توجّه او را به خود جلب کرد ;ولی سخنان آن حضرت را نمی شنید. با خود اندیشید که عجب آدم نادانی هستم! بهتر است حرفهای او را بشنوم، اگر خوب بود می پذیرم و گرنه قبول نمی کنم. پنبه ها را از گوش درآورد و آیاتی از قرآن را شنید. جذبه قرآن قلبش را تکان داد، و در اعماق روحش روشنایی و درخشش عجیبی ایجاد کرد. جلو آمد و در مقابل پیامبر زانو زد، و از حضرت خواست تا چند آیه دیگر تلاوت کند. اسعد با شنیدن این آیات شیفته آن حضرت شد و سرانجام مسلمان گشت. و موضوع اختلاف و ستیز قبیله اش را با قبیله دیگر، برای حضرت رسول بیان نمود، و از وی دعوت کرد که برای رفع این اختلاف به مدینه بیاید.(۱) اعتراف ولید بن مغیرهٔ مرحوم طبرسی(رحمه الله)، مفسّر بزرگ و عالیقدر قرآن، در مجمع البیان آورده است: مشرکان عرب برای حلّ معضل اجتماعی آن روز (که ظهور پدیده ای به نام اسلام بود) و برخورد مناسب با آن، و یافتن راهکارهای صحیح برای جلوگیری از نشر آن در بین جوانان و سایر مردم، در دارالندوهٔ جمع شدند. دارالندوه حکم مجلس شورای زمان جاهلیّت را داشت، که برای کارهای مهم در آنجا اجتماع کرده و با هم مشورت می کردند. بدون شک مشورت برای همه افراد و در همه امور مخصوصاً در کارهای مهم لازم است، و ضریب خطاها و اشتباهات انسان را می کاهد. اعضای شورای ۱ . فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۲ . صفحه ۳۴۸ مشورتی جمع شدند، و مغز متفکّر عرب ولید بن مغیرهٔ مخزومی نیز حاضر شد. ولید خطاب به مشرکان گفت: برای تأثیر بیشتر برنامه ها و مبارزات، باید سخنان ما هماهنگ شود، و در مراسم حج که مردم از نقاط مختلف دنیا گرد هم می آیند و در مورد دین نوظهور و آورنده آن می پرسند، پاسخ واحدی دهیم. عدّه ای گفتند: با برچسب «شاعر» تبلیغات او را خنثی می کنیم. ولید گفت: برچسب مناسبی نیست، زیرا آیات قرآن شباهتی به شعر ندارد ;نه از نظر وزن و آهنگ و فنون شعری، و نه از نظر مضمون و محتوا. برخی گفتند: بگوییم مجنون و دیوانه است، و بدین وسیله مردم را از اطرافش پراکنده کنیم. ولید گفت: این اسلحه هم کارساز نیست. شخص دیوانه چطور می تواند آیاتی با این جاذبه قوی و محتوای بلند بخواند. گروه سوم پیشنهاد دادند که آن حضرت را متّهم به سحر و جادوگری کنیم، زیرا همان گونه که جادوگران بین زنان و شوهرانشان جدایی می اندازند، پیامبر اسلام نیز بین فرزندان و خانواده هایشان جدایی انداخته است. جوانان به اسلام گرویده، و پدرانشان بر کیش آبا و اجداد خویش مانده اند. و سبب این جدایی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)است، و لهذا جادوگر است. ولید گفت: این بهتر از نسبت جنون و شعر است. در نتیجه هم تصمیم گرفتند که برای خنثی ساختن تبلیغات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از برچسب سحر استفاده کنند. امّا از این حربه نیز بهره ای نگرفتند و در پی زحمات طاقت فرسای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و یارانش، اسلام روز به روز گسترش یافت، و قلبهای تازه ای را فتح کرد، و بر شمار مسلمانان افزوده گشت. خداوند متعال با سوگند به قلم و آنچه مربوط به قلم است. و به تعبیر دیگر، با قسم یاد کردن به تمام کتابهایی که در طول تاریخ نوشته شده و ابزاری که برای نوشتن به کار گرفته شده، بخشی از برچسبها را در این سوره، و بقیّه را در دیگر سوره ها نفی می کند. صفحه ۳۴۹

فلسفه برچسب کهانت

از آنجا که کاهن، همان گونه که گذشت و در مباحث آینده هم خواهد آمد، خبر از آینده می دهد، و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز آیاتی از قرآن را تلاوت می فرمود که خبر از آینده می داد، لهذا به آن حضرت برچسب کهانت زدند. مثلا در آیات اوّلیّه سوره روم می خوانیم: «(غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَی الاَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ * فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلهِ الاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَیَوْمَئِذ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللهِ یَنصُرُ مَنْ یَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ;)رومیان ملغوب شدند (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد ;امّا آنان پس از (این) مغلوبیّت بزودی غلبه خواهند کرد... در چند سال. همه کارها از آن خداست ;چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی ;)و در آن روز، مؤمنان (بخاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد... به سبب یاری خدا ;و او هر کس را بخواهد یاری می دهد و او صاحب قدرت و رحیم است». این پیشگویی تحقّق یافت، و رومیان پس از چند سال بر ایرانیان غلبه کردند. امّا چقدر تفاوت است بین پیشگویی خداوند عالم الغیب و الخفیّات که از همه چیز حتّی نیّت انسانها اطّلاع دارد، با پیشگویی یک انسان عادی که بر اساس ظن و گمان و حدس، و به انگیزه دست یافتن به پول پیشگویی می کند؟ تفاوت از زمین تا آسمان است. سرچشمه های کهانت در مباحث پیشین اشاره ای اجمالی به ریشه های پیشگویی و کهانت داشتیم، امّا در این بحث به شکل مبسوط تر و منظم تری به آن می پردازیم. کهانت و پیشگویی سه ریشه و سرچشمه دارد: الف) هوش و ذکاوت کاهن: معمولا پیشگوها آدمهای با هوش و زرنگ و تیزبینی هستند، از قرائن و شواهد می توانند آینده افراد را تا حدودی حدس بزنند. صفحه ۳۵۰ همان گونه که سیاستمداران کهنه کار و حرفه ای، با ملاحظه آثار و نشانه ها و حوادث و و قرائن، آینده سیاسی یک کشور را حدس می زنند، و بعضاً تحلیل آنها درست در می آید. ب) ارتباط با شیاطین و اجنّه: برخی از کاهنها مدّعی اند که با جنیان و شیاطین ارتباط داشته، خبرها را از آنها می گیرند. آیه شریفه «(وَإِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ ;)و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند».(۱) نیز این ارتباط را ممکن می داند، همان گونه که ارتباط با اجنّه هم از نظر عقلی امکان پذیر است. امّا اینکه اینها در این ادّعا چقدر صادقند، بحث دیگری است. ج) کذب و دروغ: در بسیاری از موارد نه قرائن و شواهد کمکی به پیشگوها می کند، و نه ارتباطی با اجنّه و شیاطین حاصل می شود، بلکه پیشگویی آنها حدس و گمان بی پایه ای بیش نیست، و گذشت زمان هم کوس رسوایی آنها را به صدا در می آورد. امّا این افراد که سرمایه زندگی آنها دروغ است و با این سرمایه کسب درآمد می کنند، پس از افشای دروغهایشان ساکت ننشسته، بلکه به ناچار دست به توجیه دروغهای خود می زنند; مثل اینکه می گویند: «اطّلاعات شما ناقص بوده»، و یا «طبق دستورالعملی که دادیم عمل نکردید» و از این قبیل توجیهات نادرست. پیشگویی و کهانت از منظر شرع اسلام عزیز نه تنها پیشگویی و اخبار از آینده را نامشروع می داند، بلکه هرگونه خبر پنهانی و غیبی را تحریم کرده است. بنابراین کسانی که به نزد جادوگران می روند، یا از طریق هیپنوتیزم و خواب مغناطیسی خبر از آینده می دهند، یا اطّلاعات پنهانی افراد را کشف می کنند، یا از طریق رمل و اسطرلاب و حساب اعداد به این منظور می رسند، و یا بدین منظور با روح افراد یا اجنّه ارتباط برقرار می کنند، همه این امور برای انجام دهنده و مراجعه کننده حرام است. و این، نظر همه مراجع محترم تقلید ۱ . انعام، آیه ۱۲۱ . صفحه ۳۵۱ است، و جای شک و شبهه ندارد. به دو روایت در این زمینه توجّه کنید: ۱. پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد بن عبدالله(صلی الله علیه وآله) فرمودند: «مَنْ تَکَهَّنَ اَوْ تُکُهِّنَ لَهُ فَقَدْ بَرِءَ مِنْ دِینِ مُحَمَّد ;کسی که کهانت و پیشگویی کند و یا نزد پیشگو برود، از آیین اسلام برائت و بیزاری جسته است».(۱) ۲. امام صادق(علیه السلام) به نقل از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) فرمودند: «مَنْ مَشی اِلی ساحِر اَوْ کاهِن اَوْ کَذّاب یُصَدِّقُهُ فیما یَقُولُ فَقَدْ کَفَرَ بِما اَنْزَلَ اللهُ مِنْ کِتاب ;کسی که به سراغ جادوگر، یا پیشگو، یا آدمهای دروغگویی که از آینده خبر می دهند، برود، و گفتار آنها را تصدیق کند،

نسبت به قرآن مجید کفر ورزیده است!».(۲) طبق روایات مذکور، کسانی که برای یافتن گمشده خود به سراغ افرادی می روند که سر کتاب باز می کنند، مرتکب گناه بزرگی می شوند! چرا که اگر این باب گشوده شود، مفاسد بسیاری بدنبال خواهد داشت. مثلا پیشگو می گوید: «یکی از بستگانت مرتکب سرقت شده است» این شخص به تمام بستگانش بدبین شده، و هر یک از آنها را که می بیند تصوّر می کند او سارق است. و هنگامی که بر اثر سوء ظن اعتماد از میان مردم رخت بر بندد، زندگی اجتماعی بسیار مشکل خواهد شد. حتّی کسانی که برای کشف امور پنهانی، سراغ هیپنوتیزم و خواب مصنوعی می روند، مرتکب کار خلاف و گناه بزرگی می شوند. البتّه هیپنوتیزم برای درمان بیماریها اشکالی ندارد. مثل اینکه بیماران مبتلا ـ به افسردگی، یا کسانی که حساسیّت فوق العاده ای دارند، یا احساس شدید گناه می نمایند را با هیپنوتیزم درمان کنند، این کار اشکالی ندارد. و حتّی گاه برخی از بیماران را به هنگام جرّاحی هیپنوتیزم کرده، و از داروی بی حسّی استفاده نمی نمایند، این کار نیز اشکالی ندارد. امّا اگر کسی را خواب کنند تا اطّلاعاتی از او بگیرند و اسرار و اخبار پنهانی مردم را کشف کنند، کار حرامی است. ۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۲، ابواب ما یکتسب به، باب ۲۶، ح ۲ . ۲ . همان مدرک، ح ۳ . صفحه ۳۵۲ نتیجه اینکه نسبت کهانت به حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) نسبت بی پایه و اساسی است که خداوند آن را در قرآن مجید رد کرده، و اصل کهانت از نظر شریعت مقدّس اسلام از گناهان شمرده شده، و خداوند به مسلمان اجازه پیشگویی نداده است. همان گونه که به آنها اجازه نداده به نزد پیشگویان بروند.

فلسفه برچسب شاعر

قرآن مجید آیاتی موزون دارد، مخصوصاً آیات سوره های مکّی، و لهذا بت پرستان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را شاعر و قرآن را شعر توصیف می کردند، تا جاذبه قرآن را مرهون موزون بودن آن تلقّی کنند. در حالی که هر آشنای به شعر و شاعری با اندکی دقّت و تأمّل در آیات قرآن مجید، می فهمد که قرآن وزن شعری ندارد. امّا بت پرستان و مشرکان بسان غریقی بودند که به هر چیزی برای نجات خویش و خدایانشان متوسّل می شدند، تا شاید بتوانند جلوی موج اسلام را بگیرند، و خود را نجات دهند. جالب اینکه قرآن مجید در مورد شعر و شاعران می فرماید: «(وَالشُّعَرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وَادٍ یَهِیمُونَ * وَأَنَّهُمْ یَقُولُونَ مَا لاَ یَفْعَلُونَ * إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَکَرُوا اللهَ کَثِیراً وَانتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ (؛)پیامبر اسلام شاعر نیست) ؛شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند. آیا نمی بینی آنها در هر وادی سرگردانند؟ و سخنانی می گویند که (به آنها) عمل نمی کنند؟! مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می دهند و خدا را بسیار یاد می کنند و به هنگامی که مورد ستم واقع می شوند به دفاع از خویشتن (و مؤمنان) بر می خیزند (و از شعر در این راه کمک می گیرند ؛)آنها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست!».(۱) ۱ . شعراء، آیات ۲۲۴-۲۲۷ . صفحه ۳۵۳ خلاصه اینکه هیچ یک از برچسبهای چهارگانه مانع پیشرفت فعالیّتهای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نشد و تأثیر خاصّی نداشت.

مقسم له دوم: پاداش پیامبر(صلی الله علیه وآله)

خداوند متعال پس از اینکه اتّهام جنون را از ساحت مقدّس فرستاده اش، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) رد می کند، پیرامون پاداش زحمات وی چنین می فرماید: «(وَإِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ ؛)و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است». سه چیز در پاداشهای الهی مؤثّر است و ایفای نقش می کند: ۱. عمل هر چه پرزحمت تر باشد، پاداش آن نیز بیشتر است. همان گونه که این مطلب در حدیث معروف زیر آمده است: «اَفْضَلُ الاَعْمالِ اَحْمَزُها ؛برترین اعمال مشکل ترین آنهاست».(۱) ثواب حجّی که گذشتگان با آن

سختی ها و مرارت ها و مشکلات و خطرها انجام می دادند، با ثواب حجّی که امروز با این امکانات و وسائل راحت انجام می شود یکسان و برابر نیست ;چرا که خداوند حکیم است. ۲. هر چه نیّت انسان خالص تر باشد، به همان نسبت اجر و پاداشش بیشتر است; خلوص اکسیری است که مس اعمال را تبدیل به طلا می کند. ۳. هر چه عقل انسان بیشتر باشد، اعمالش در پیشگاه پروردگار ارزش بیشتری خواهد داشت. همان گونه که طبق برخی از روایات ثواب اعمال بر اساس اندازه عقل و هوش انسان داده می شود.(۲) به همین جهت ثواب دو رکعت نماز یک عالم با دو رکعت نماز یک انسان عادی قابل مقایسه نیست. بی شک کار پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و مأموریّت آن حضرت در ابلاغ وحی و پیامهای ۱ . بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱ و ۲۳۷ . ۲ . از جمله در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «اِنَّ الثَّوابَ عَلی قَدْرِ الْعَقْلِ» (میزان الحکمه، ج ۷، حرف العین، باب ۲۷۸۶، ح ۱۳۴۳). صفحه ۳۵۴ الهی، از مشکل ترین اعمال و اخلاص آن حضرت در بالاترین درجه و عقل و درایت آن حضرت در بالاترین حد تصوّر بود. و لهذا خداوند متعال برای آن حضرت اجر و پاداشی قطع نشدنی و جاودانه قرار داد. اینکه گفته می شود کار آن حضرت پر زحمت ترین کارها بود، یک ادّعا نیست. اگر تمام زحمات و مشکلات و سختیها و زخم زبانها و فشارها و توطئه ها و آزار و اذیّتهای دشمنان اسلام را نادیده بگیریم، و فقط سه سالی که آن حضرت و مسلمانان نخستین در شعب ابی طالب محاصره بودند را در نظر بگیریم، برای اثبات ادّعای ما کافی است. مکانی که هم اکنون انسان برای چند دقیقه، تحمّل گرمای آفتاب آن را ندارد. حال بر کسانی که سه سال در آنجا سکونت داشته، و در محاصره اقتصادی مشرکان مکّه بودند چه گذشت؟ فقط خدا می داند، لذا بی جهت نیست که خداوند حکیم برای پیامبرش «اجر غیر ممنون» و جاودانه در نظر می گیرد.

مقسم له سوم: اخلاق پیامبر(صلی الله علیه وآله)

اشاره

در دو جمله گذشته خداوند از پیامبرش دفاع کرد، و ساحت مقدّسش را از برچسبهای دشمن تبرئه نمود، و اجری جاودان و همیشگی برای او در نظر گرفت. به دنبال آن، به توصیف و تعریف آن حضرت پرداخته، و در یک جمله کوتاه امّا بسیار پرمعنا، اخلاق آن حضرت را چنین به تصویر می کشد: «(وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظِیم ;)و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری». درباره خلق و خوی آن حضرت بحثهای زیادی شده، و هر چه بحث شود کم است و می توان در این موضوع کتابهای فراوانی نوشت. خلق حَسَن پیامبر(صلی الله علیه وآله)نشانگر اهمیّت اخلاق در اسلام است. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) فوق العاده متواضع بود، به همه سلام می کرد، در مجلس ناشناخته بود. هنگام سفر بخشی از کارها را بر عهده می گرفت، و از اینکه همه کارها و زحمتها بر دوش دیگران باشد، اجتناب میورزید. صفحه ۳۵۵

عفو و بخشش پیامبر(صلی الله علیه وآله)

آن حضرت در عفو و بخشش سرآمد زمان خویش بود، که به دو نمونه اشاره می شود: الف) عفو همسایه یهودی حضرت همسایه ای یهودی داشت که وی را بسیار اذیّت می کرد، هر روز از پشت بام خاکستر همراه آتش بر روی سر آن حضرت می ریخت.(۱) این کار در ظاهر به عنوان ریختن زباله و خاکستر در کوچه، و در حقیقت به منظور ابراز خشم و کینه یهودی نسبت به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) انجام می شد، و پیامبر کریمانه از کنار آن می گذشت. تا اینکه یک روز خبری از مرد یهودی نشد،

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از غیبت آن مرد سؤال کرد. گفتند: خوشبختانه بیمار گشته، و بر اثر بیماری مزاحمتهایش قطع شده است. فرمود: باید به عیادتش برویم! به سمت خانه اش حرکت کرد. در خانه یهودی را کوبید. همسرش به پشت درآمد و سؤال کرد: کیست؟ حضرت فرمود: پیامبر مسلمانان به دیدار و عیادت همسایه بیمار خود آمده است! زن ماجرا را به شوهرش گفت. مرد یهودی که بسیار تعجّب کرده بود، و در مقابل عملی غیر قابل پیش بینی قرار گرفته بود، گفت: در را باز کن تا داخل شوند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد شد، و کنار بستر بیمار نشست. و از حال بیمار پرسید، و به گونه ای برخورد کرد که گویا هیچ اذیّت و آزاری از این مرد یهودی به آن حضرت نرسیده است. مرد یهودی که از فرط خجالت صورت خویش را می پوشانید و در برخورد با این اخلاق کریمانه پیامبر اسلام مبهوت شده بود، از آن حضرت پرسید:این نوع برخورد آیا اخلاق شخصی شماست، یا جزء دستورات دینی محسوب می شود؟ حضرت فرمود: جزء دستورات دینی است، و ما به همه مسلمین سفارش می کنیم که چنین کنند. مرد یهودی با برخورد زیبا و پرجاذبه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)مسلمان شد. حقیقتاً که در وصف چنین انسانی باید گفت: (وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُق عَظِیم). ۱ . در تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۷۱، اشاره کوتاهی به این داستان شده است. صفحه ۳۵۶ ب) عفو و بخشش مردم مکّه مکّه کانون تمام دشمنان اسلام بود. هر دسیسه و توطئه و جنگی که بر ضدّ اسلام رخ می داد از مکّه نشأت می گرفت، و مشرکان مکّه به نوعی در آن سهیم بودند. دوران ده ساله رسالت حضرت در مکّه از مشکل ترین دوران زندگی آن حضرت بود. مکّیان در جنگ احد پیشانی و لب و دندان آن حضرت را شکسته و حامی بزرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله)، حضرت حمزه(علیه السلام) را به همراه هفتاد تن از مسلمانان فداکار به شهادت رساندند و ;...امّا با همه این امور پیامبر(صلی الله علیه وآله) تدبیری به خرج داد که مکّه بدون کمترین خونریزی فتح شود. آن حضرت لشکر عظیمی از مسلمانان فداکار تهیّه کرد. جاده های منتهی به مکّه را بست. تا گزارشی از تصمیم مسلمانان در حمله به مکّه به مشرکان عرب نرسد. سپس به اتّفاق مسلمانان به سمت مکّه حرکت کرد. مشرکان مکّه هنگامی متوجّه قصد لشکریان اسلام شدند که مسلمانان، مکّه را در محاصره کامل قرار داده بودند. ابوسفیان گفت: در این شرایط اگر دست به شمشیر ببریم و در برابر مسلمانان مقاومت کنیم تمام ما کشته می شویم، و لهذا چاره ای جز تسلیم نیست. مکّیان تسلیم شدند، و لشکریان اسلام بدون هیچ درگیری و خونریزی مکّه را فتح کردند. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)پس از تحمّل آن همه سختی ها و آزارها، اکنون تمام آزاردهندگان را در اختیار دارد و به هر شکلی که مایل باشد می تواند از آنان انتقام گیرد. اگر فرد معمولی بود همچون متّفقین به هنگام فتح برلین، پایتخت آلمان، دستور قتل عام مردم را صادر کرد. و به مرد و زن، کوچک و بزرگ، سالم و بیمار رحم نمی کرد، و همه را از دم تیغ می گذراند. امّا او پیامبر رحمت است، و لذا به کنار خانه خدا کعبه معظّمه آمد. دست در دستگیره در خانه کعبه انداخت. نگاهی به اطراف کرد، همه مشرکان مکّه و سردمداران کفر و شرک در برابرش حاضر بودند. خطاب به آنان فرمود: «ماذا تَظُنُّونَ ;؟چه خیال می کنید؟» شما خود قضاوت کنید که با شما چه کنم؟ چه انتظاری دارید؟ گفتند: «اَنْتَ اَخٌ کَریم وَ ابْنُ اَخ کَریم ;تو هم خودت بزرگواری و هم بزرگوار زاده ای». ما جز عفو و بخشش از تو انتظار دیگری نداریم! صفحه ۳۵۷ حضرت فرمود: «اِذْهَبُوا فَاَنْتُمُ الطُّلَقاءُ»(۱) بروید همه شما را بخشیدم! نه شما را می کشم و نه به اسیری می برم، و نه فدیه ای می گیرم، بلکه تمامتان را در راه خدا آزاد می کنم و از تمام ناجوانمردیهایتان کریمانه گذشت می کنم! انصافاً که بر چنین گذشت بزرگوارانه و کریمانه ای باید گفت: (وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظِیم). سؤال: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) هنگامی که مکه را فتح کرد، دستور امان سه گروه را صادر کرد: الف) کسانی که در مسجد الحرام اجتماع کنند. ب) کسانی که در خانه های خود مانده، و در خانه را به روی خود قفل کنند. ج) کسانی که در خانه ابوسفیان جمع شوند. و بدین وسیله امتیازی به ابوسفیان داد، و آتش جنگ خاموش شد، و بدون خونریزی مکّه کاملا فتح شد و مشرکان تسلیم شدند. چرا حضرت علی(علیه السلام) با دادن امتیازاتی به معاویه و طلحه و زبیر از جنگهای زمان خود ممانعت نکرد؟ جواب: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) با دادن امتیاز مذکور دست ابوسفیان را برای همیشه از مناصب کلیدی حکومت اسلامی کوتاه کرد. در

حالی که معاویه و طلحه و زبیر به چنین امتیازاتی راضی نبودند. آنها سهمی از حکومت اسلامی را مطالبه می کردند که اگر حضرت موافقت می کرد باعث تجزیه حکومت اسلامی می شد. اگر حضرت حکومت معاویه بر شام را امضا می کرد، بی شک معاویه شام را از حکومت اسلامی جدا می کرد. بنابراین همان گونه که پیامبر برای حفظ حکومت اسلامی امتیاز داد، حضرت علی(علیه السلام) نیز برای حفظ حکومت اسلامی امتیاز نداد. ۱ . بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۶ . صفحه ۳۵۸ رابطه قسمها و مقسم له همان گونه که گذشت خداوند به تمام میراثهایِ مکتوبِ در طول تاریخ، تمام دست نوشته ها در جمیع قرون و اعصار، و به همه ابزار نوشتن قسم خورده که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) دارای اخلاق حَسَن، و خُلق و خوی برجسته است. حال این سؤال مطرح می شود که چه ارتباطی بین قلم، و خُلق حسن است؟ پاسخ: اگر قلم خوب بر روی کاغذ بچرخد و کتابهای مفید و سازنده و مثبتی نوشته شود، اخلاق مردم جامعه نیز بر اثر مطالعه آن کتب و عمل به آن خوب می شود. و چنانچه کتابهای فاسد و ناسالم و گمراه کننده ای نوشته و منتشر گردد، بدون شک خُلق و خوی مردم نیز فاسد و ناسالم خواهد شد. و به تعبیر دیگر، خلق حسن نتیجه قلم های سالم، و رذائل اخلاقی میوه قلم های ناسالم است.

تفسیر اخلاق عظیم

«اخلاق عظیم» که با این اهمیّت بیان شده و برای آن سوگندهای مهمّی یاد شده، چیست؟ در پاسخ سؤال فوق تفسیرهای متفاوتی بیان شده که مرحوم علاّمه طبرسی در مجمع البیان(۱) آنها را جمع آوری کرده است. توجّه کنید: الف) خُلُقْ به معنای دین و آیین است ;یعنی قسم به قلم و ابزار نوشتن که تو صاحب آیین عظیمی هستی. ب) خلق عظیم به معنای اخلاق اسلامی است. ای پیامبر ما! اخلاق اسلامی که به وسیله تو تبلیغ شده، اخلاق برجسته و سرنوشت سازی است. ج) خلق عظیم به معنای واجد صفات و ویژگیهای زیر بودن: استقامت ورزیدن، اهل بذل و بخشش بودن، و تدبیر امور بر اساس اصول سه گانه عقل و رفق و مدارا، تحمّل کردن سختیهای دعوت به سوی خدا، عفو و گذشت از ۱ . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶ . صفحه ۳۵۹ خطاهای مردم، کوشش فراوان جهت یاری مؤمنان، ترک حسد و حرص و مانند آن. د) خلق عظیم اشاره به صفات برجسته ای است که در آیات اولیّه سوره مؤمنون آمده است، توجّه کنید: «(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ *... وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ;)مؤمنان رستگار شدند ;آنها که در نمازشان خشوع دارند، و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند، و آنها که زکات را انجام دهند، و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفّتی) حفظ می کنند... ;و آنها که امانتها و عهدهای خود را رعایت می کنند، و آنها که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند، (آری!) آنها وارثانند.(وارثانی) که بهشت برین را ارث می برند وجاودانه در آن خواهند ماند». بنابراین کسانی که واجد صفات هفت گانه بالا باشند دارای خلق عظیم هستند. هـ) منظور از خلق عظیم محافظت بر نمازهاست. بنابراین، انک لعلی خلق عظیم، یعنی ای پیامبر بی شک تو به نماز اهمیّت می دهی و بر آن مواظبت داری. و) احتمال ششم که در تفسیر مجمع البیان نیامده و ما آن را مطرح می کنیم اینکه: تمام آنچه در احتمالات پنجگانه بالا آمد از مصادیق خلق عظیم است ;هر چند منحصر در آن نیست. بنابراین تفسیر، خداوند به قلم و ابزار نوشتن سوگند یاد می کند که پیامبرش تمام اخلاق ویژگیهای اخلاقی برجسته را دارد. اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی، اخلاق میدان جنگ، اخلاق به هنگام صلح، اخلاق خانه و خانواده، اخلاق جامعه، اخلاق در سفر، اخلاق در وطن و خلاصه اینکه آن حضرت واجد تمام صفات فضیلت اخلاقی هست و از همه رذیله های اخلاقی پاک و مبرّا می باشد.

اخلاق اسلامی

اکنون که فهمیدیم برجستگیهای اخلاقی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در چه جایگاه رفیعی صفحه ۳۶۰ قرار دارد، شایسته است سیری کوتاه در اخلاق اسلامی داشته باشیم، و دورنمایی از آن را بیان کنیم. به چند روایت جالب در این زمینه توجّه فرمایید. ۱. طبق روایتی که در کتب معتبر شیعه و اهل سنّت آمده، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمودند: «اِنَّما بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الاَخْلاقِ ;من مبعوث شدم (و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شدم) که فضایل اخلاقی را تکمیل کنم».(۱) طبق این حدیث پر معنا، هدف از بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) تکمیل فضایل اخلاقی در جامعه اسلامی است. براستی اگر اخلاق اسلامی تا این درجه از اهمیّت است، باید برای پیاده کردن آن در وجود خویش و جامعه تلاشی مضاعف انجام داد. ۲. پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در روایت دیگری فرمود: «اَوَّلُ ما یُوضَعُ فی میزانِ الْعَبْدِ یَوْمَ الْقِیامَةِ حُسْنُ خُلْقِهِ ;نخستین چیزی که روز قیامت در ترازوی سنجش اعمال می گذارند، اخلاق خوب انسانهاست».(۲) طبق این حدیث خلق و خوی خوش آن قدر مهم است که در روز قیامت حتّی قبل از نماز و روزه و جهاد و خمس و زکات مورد سنجش قرار می گیرد. ۳. در حدیث سوم از وجود مبارک نبیّ مکرّم اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «اَکْمَلُ الْمُؤْمِنینَ ایماناً اَحْسَنُهُمْ خُلْقاً ;کسی که دارای حسن خلق برتری است، ایمانش از همه کاملتر است».(۳) معمولا انسان مایل است وسیله سنجشی برای مقدار ایمان و اعتقاداتش داشته باشد. و دوست دارد برترین مؤمنان را بشناسد. حدیث فوق ملاک و معیار مناسبی برای این دو منظور است. ۴. ما همه مشتاق بهشتیم، و بدنبال عواملی هستیم که ما را به بهشت رهنمون گردد. در روایت زیر به دو سبب از اسباب ورود به بهشت، که بیشترین عامل ورود انسان ها ۱ . میزان الحکمه، ج ۳، حرف الخاء، باب ۱۱۱۱، ح ۵۰۵۹ و کنزالعمّال، ح ۵۲۱۷ . ۲ . میزان الحکمه، ج ۳، حرف الخاء، باب ۱۱۰۱، ح ۵۰۱۵ . ۳ . همان مدرک، باب ۱۱۰۳، ح ۵۰۲۴ . صفحه ۳۶۱ به بهشت محسوب می شود، اشاره شده است. توجّه فرمایید: «اَکْثَرُ ما تَلِجُ بِهِ اُمَّتی الْجَنَّةَ تَقْوَی اللهِ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ ;بیشترین عامل ورود مردم به بهشت، تقوا و خلق و خوی خوش است».(۱) خلق حسن که در روایات فوق مورد تأکید قرار گرفته دو معنا دارد: نخست، برخورد خوب با اشخاص، اظهار محبّت، تواضع و فروتنی، عشق و علاقه به مردم، جوشیدن با خلق و مدارا کردن با آنان. و دیگر، متخلّق شدن به تمام صفات نیکو مثل شجاعت، سخاوت، ایثار، راستگویی، عفّت، تقوا، ادب و مانند آن، و پاک شدن از تمام صفات رذیله نظیر بخل، حسد، کینه، دروغگویی و مانند آن.

اخلاق اسلامی در جامعه اسلامی

در مباحث گذشته از بایدها و نبایدهای اخلاقی بحث شد. اکنون شایسته است وضعیّت صفات شایسته و رذائل اخلاقی را در جامعه بررسی کنیم، تا روشن شود که آیا اخلاق اسلامی آن گونه که اسلام می گوید در جامعه حاکم است، یا فاصله جامعه با صفات شایسته اخلاقی، فاصله زیادی است؟ سری به ادارات می زنیم. آیا برخورد کارمندان ادارات با ارباب رجوع بر اساس اخلاق اسلامی است؟ برخی از کارمندان که متأسّفانه عدّه آنها زیاد نیست اصول اخلاق اسلامی را مراعات می کنند. امّا عدّه زیادی از آنها، در پشت میز ریاست یا معاونت یا کارمندی تصوّر می کنند، ارباب مردمند! و بر اساس این تصوّر، برخوردشان ناشایست و برخلاف آداب اسلامی است. گویا نمی دانند که این پست را مردم در اختیار آنها نهاده و حقوقشان را از مردم می گیرند و در حقیقت خدمتگزار مردم هستند. متأسّفانه برخی از ادارات شبیه زمین فوتبال، و مردم بسان توپ فوتبال، و هر یک از کارمندان ارباب رجوع خود را به دیگری حواله می دهد! رییس به معاون، ۱ . بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۷۵، ح ۶ . صفحه ۳۶۲ معاون به کارمند، کارمند به بایگانی و... آیا این اخلاق اسلامی است؟ اخلاق اسلامی آن است که با روی باز از ارباب رجوع استقبال شود، و با دلسوزی و

احترام مشکلات آنان پیگیری گردد، و تقاضای آنها در کوتاهترین زمان ممکن بررسی شود. راستی اگر آداب اسلامی بر ادارات و جامعه ما بطور کامل و فراگیر حکمفرما بود، حقیقتاً زندگی گلستان می شد. پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در حدیث ناب و جالبی خطاب به فرزندان عبدالمطلب فرمودند: «با اموال و ثروت خویش نمی توانید مردم را راضی نگه دارید (زیرا توقّعات و تقاضاهای مردم نامحدود و امکانات شما محدود است) ;سعی کنید با اخلاق خوش و برخورد پسندیده آنها را راضی کنید، که اخلاق حسن سرمایه فناناپذیر و نامحدودی است».(۱) البتّه ارباب رجوع نیز گاه آداب اسلامی را مراعات نمی کنند، و برخورد آنها طلبکارانه و آمرانه است، که این خلق و خوی نیز مذموم و ناپسند است. هم مسئولین، و کسانی که مردم به آنها رجوع می کنند، و هم خود مردم و ارباب رجوع، همگی باید اخلاق اسلامی را رعایت کنند که این کار به نفع همه آنهاست و ثمرات آن عاید هم می شود. چرا که اگر این دستورات اسلامی عملی گردد، بسیاری از مشکلات حل می شود. باز هم به سراغ روایات پیشوایان دینی برویم که مجسّمه کامل اخلاق اسلامی بوده اند. از حضرت امام صادق(علیه السلام) در مورد مکارم اخلاق که هدف بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بوده، پرسیدند، آن حضرت فرمود: «اَلْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ ;بخشیدن کسی که به تو ستم کرده است». اسلام نسبت به عفو و بخشش سفارش زیادی کرده، و مسلمانان را از انتقامجویی برحذر داشته است. البتّه در جایی که عفو مورد سوء استفاده قرار گیرد، که در غالب موارد چنین نیست، عفو شایسته نیست. ۱ . بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۹، ح ۳۶ . صفحه ۳۶۳ «وَصِلَةُ مَنْ قَطَعَکَ ;برقرار کردن ارتباط با کسی که رابطه اش را با تو قطع کرده است». اگر برادرت بخاطر مشکلی بگوید: «دیگر هرگز به خانه ات نمی آیم» تو مقابله به مثل مکن، بلکه عذرخواهی نما و به خانه اش برو. «وَ اِعْطاءُ مَنْ حَرَمَکَ ;محروم نکردن کسی که تو را محروم کرده است». مثل اینکه بر اثر مشکل خاصّی نیاز به وامی داشتی، به یکی از دوستانت که قادر بر پرداختن وام بود مراجعه کردی،تو را از وام محروم کرد. پس از چندی او نیاز به وام پیدا کرد و به تو مراجعه کرد و تو هم قادر بر تأمین خواسته اش هستی، امام صادق(علیه السلام)فرماید او را محروم نکن. مبادا کار زشت او را یادآوری کنی و شرمنده اش نمایی، تو با خدا معامله کن. «وَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ لَوْ عَلی نَفْسِکَ ;حق را بگو هر چند به ضرر و زیان تو باشد».(۱) حضرت علی(علیه السلام) می فرماید: «از علایم ایمان آن است که راست بگویی هر چند به ضرر تو باشد و از دروغ بپرهیز، هر چند به نفع تو باشد».(۲) امام صادق(علیه السلام) در روایت دیگری سه چیز را به عنوان مکارم الاخلاق بیان می کند: «اَلصَّفْحُ عَنِ النّاسِ وَ مُواساةُ الرَّجُلِ اَخاهُ فی مالِهِ وَ ذِکْرُ اللهِ کَثیراً ;مدارا کردن با مردم و رعایت مواسات در اموال و زیاد به یاد خدا بودن از مصادیق مکارم الاخلاق است».(۳) ۱ . میزان الحکمه، ج ۳، حرف الخاء، باب ۱۱۱۰، ح ۵۰۵۵. ۲ . نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۵۸ . ۳ . میزان الحکمه، ج ۳، حرف الخاء، باب ۱۱۱۰، ح ۵۰۵۶.

۲. سوگندهای سوره حاقّه

توضیح

یکی دیگر از سوره هایی که دو سوگند پی در پی دارد، شصت و نهمین سوره قرآن، یعنی سوره حاقّه است. این سوره که پنجاه و دو آیه دارد، از سوره هایی است که در مکّه نازل شده، و همان ویژگیهای سوره های مکّی را دارد ;یعنی آیاتش کوتاه و کوبنده است و پیرامون قیامت و نبوّت سخن می گوید. و از آنجا که کلمه «الحاقه» در آیه اوّل و دوم این سوره آمده، آن را سوره حاقّه نامیده اند. حاقّه به معنای چیزی است که قطعیّت و واقعیّت دارد. این کلمه در حقیقت اشاره به جهان آخرت و روز قیامت است، که واقعیّت دارد و قطعی الوقوع است. در اواسط این سوره دو سوگند وجود دارد که موضوع بحث ماست. توجّه فرمایید: سوگند به آنچه می بینید، و آنچه نمی بینید، که این گفتار رسول بزرگواری است و گفته شاعری نیست، امّا کمتر ایمان می آورید! ونه گفته

کاهنی، هر چند کمتر متذکّر می شوید. کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است. صفحه ۳۶۶

سعادت و ابزار آن

خداونـد انسان را برای رسـیدن به سـعادت آفریـده و ابزار سـعادت را نیز در اختیار وی قرار داده است: ابزار تکوینی سـعادت و ابزار تشـریعی. ابزاری که در بدن ما قرار داده و به سـعادت ما کمک می کند ابزار تکوینی است. همچون عقل، ابزار شناخت (نظیر چشم و گوش و حواسّ دیگر)، قوّت و قـدرت و امکانات متعـدّد و نعمتهای فراوانی که به رایگان در اختیار ما نهاده، و بدون آن تحصـیل سعادت امکان پذیر نیست. اینها همه ابزار تکوینی سـعادت است. علاوه بر اینها، پیامبران، کتابهای آسمانی امامان و اوصیای پیامبران و احکام و قوانین الهی، که بدون آنها رسـیدن به قلّه سعادت حقیقی میسور نمی شود، را نیز در اختیار ما قرار داده، که ابزار تشریعی سعادت محسوب می شود. راستی مگر ممکن است شـخص حکیمی هدفی را تعقیب کند، امّا ابزار رسیدن به آن هدف را پیش بینی نکنـد؟ این همان قاعده لطف است که علمای علم عقاید در علم کلام به آن اسـتدلال می کنند. و بر اساس همین قاعده است که ما معتقدیم پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)باید جانشینی از سوی آن حضرت تعیین شده باشد. و گرنه مردم به بیراهه رفته و از شاهراه سـعادت دور می شونـد. همان گونه که مقتضای قاعـده مـذکور اعطای عقل و قوّت و قدرت و ابزار شـناخت و إنزال کُتُب و ارسال رُسُل می باشد. نتیجه اینکه خداوند متعال ابزار تکوینی و تشریعی سعادت را اختیار انسان قرار داده است.

چشم، یکی از مهمترین ابزارهای شناخت

یکی از ابزار تکوینی شـناخت، که خداونـد حکیم در اختیـار انسانهـا نهـاده، چشم است. این نعمت بزرگ رابـط بین انسـان و جهان خـارج از وجود اوست. چشـمی که بسـیار از مشـکلات بـا کمـک آن حل می شود و بی شک بسیاری از پیشـرفت ها، اختراعات و ابتکارات مرهون تلاشـهای آن است. پیشـرفتهایی که جهان بشـریّت در صـفحه ۳۶۷ زمینه زراعت، صـنعت، پزشـکی، علوم مختلف، سیاست، فنون نظامی، و دیگر زمینه ها شاهـد آن است. بدون کمک و فداکاری چشم میسور نبود. البتّه در میان نابیناها نیز نوابغی به چشم می خورد، امّـا آن یک اسـتثناست و تعـدادش محـدود و کم. ساختمان چشم از عجیب ترین ساختمانهای عالم هستی است، به گونه ای که می توان ادّعـا کرد: «اگر خداونـد بزرگ هیـچ مخلوقی جز چشم نیافریـده بود، برای پی بردن به عظمت او کافی بود!». شرح طبقـات هفتگـانه ساختمـان چشم، معماری عجیب هر یک از طبقات، دسـتگاه فیلمبرداری چشم و ظرائف آن، عضـلات چشم، سیسـتم آبیاری چشم، و تبـدیل خون به اشک شـفّاف، سیسـتم تخلیه اضافات اشک، جاری شدن اشک به هنگام غم و غصّه و مانند آن، واقعاً مثنوی هفتاد من کاغذ است. لذا در عصـر و زمان ما نه تنها چشم متخصّـص جدایی دارد، بلکه در رشـته چشم پزشکی نیز شعبه هـا و رشـته هـای متفاوتی وجود دارد، که هر کـدام از آن متخصّـص جـدایی نیاز دارد. اگر فیلمبرداران ماهرِ عصـر ما بخواهند صحنه ای را بطور کامل به تصویر بکشـند، باید چندین دوربین فیلمبرداری همزمان از جهات مختلف از آن صـحنه فیلمبرداری کند، و قبـل از شـروع به کـار نور کـافی تنظیم گردد، و این نور به همـان نسـبت تـا پایان فیلمبرداری موجود باشـد و کم و زیاد نگردد، و دوربین ها در فاصـله معیّنی مستقر شود، و فیلمبرداران از مهارت خاصّی برخوردار باشند، و نوارهای کاست به اندازه کافی مهیّا شده باشـد. به گونه ای که در هر یک از امور فوق، اختلالی رخ دهـد، فیلمبرداری متوقّف می شود. امّا خداونـدِ قادرِ حکیم در ساختمان چشم ما، همه این تمهیـدات را اندیشـیده است. یعنی این دوربین خدایی همزمان کار چندین دوربین را انجام می دهد، و هرگز نوار آن تمـام نمی شود، و کم و زیـاد شـدن نور هرگز کـار فیلمبرداری آن را متوقّف نمی سازد. بلکه در مـدّت زمان کوتاهی خود را با محیط تطبیق داده و به مأموریّتش ادامه می دهـد! اینجاست که بایـد بر قـدرت و حکمت این خـدای بزرگ آفرین گفت، و در برابر عظمتش سر بر خاک سائید. عضلات اطراف صفحه ۳۶۸ چشم، که چشم را به جهات ششگانه می چرخاند، از نعمتهای بزرگ الهی

است. راستی اگر این عضلات نبود انسان چقدر در زحمت و رنج بود؟ اگر می خواست به سمت چپ نگاه کند باید تمام بدن را بدان سمت می چرخاند، و هر گاه اراده می کرد به سمت راست نگاه کند باید تمام بدن را بدان جهت می چرخاند. و برای نگاه به بالا تمام سر را به عقب، و برای نگاه به پایین تمام سر را به سمت پایین می آورد. حیرت انگیزتر از همه اینکه این قطعه کوچک با تمام آثار و خواصّش هشتاد سال یا کمتر یا بیشتر فعّالیت می کند. آیا نباید در برابر خالق آن خشوع و خضوع کرد؟

سوگندهای دوگانه:دیدنیها و نادیدنیها

خداوند متعال در این سوره به دیدنیها و نادیدنیها سوگند یاد کرده است. در مورد دیدنیها و ابزار و وسیله آن سخن گفته شد. امّا نادیدنیها چه هستند؟ اگر ادّعا کنیم که آنچه را نمی توانیم ببینیم بیش از دیدنیهاست، گزاف نگفته ایم. که به چند نمونه آن اشاره می شود: ۱. نوری که با چشم می بینیم و زمینه ساز امکان رؤیت چیزهای دیگر هم می شود، دارای طول موج خاصّی است که بالاتر از آن طول موج و پایین تر از آن را نمی توانیم ببینیم، در حالی که وجود خارجی دارد. به هنگامی که رنگین کمان تشکیل می شود نور آفتاب به هفت قسمت تقسیم می گردد، قسمت بالایی آن به رنگ بنفش و قسمت پایینی آن به رنگ قرمز است. آیا بالاتر از رنگ بنفش و پایین تر از رنگ قرمز نداریم؟ بله داریم، ولی ما نمی بینیم. بالاتر از رنگ بنفش همان اشعه مافوق بنفش، و پایین تر از رنگ قرمز همان اشعه مادون قرمز است، که بشر قادر بر دیدن آن نیست. ممکن است بسیاری از حیوانات و پرندگان و حشرات نیز وجود داشته باشند که بشر قادر بر دیدن آنها نباشد. ۲. بشر امواج زلزله را تشخیص نمی دهد، و در برابر آن عاجز است. امّا حیوانات صفحه ۳۶۹ حتّی قبل از دستگاههای زلزله سنج آن را تشخیص می دهند، و لهذا وحشت نموده و فرار می کنند. ۳. امواج دیگری نیز در فضای اطراف ما وجود دارد که آن را نمی بینیم. مخصوصاً در عصر و زمان ما اگر فضا را با دقّت و ابزار لازم بررسی کنیم، مملوّ از امواج رادیویی، ماهواره ای، تلویزیونی است. اگر گیرنده های قوی داشته باشیم شاید هزاران کانال مختلف را بتوان گرفت. این امواجِ فراوان وجود دارد، امّا چشمان ما قادر بر دیدن آن نیست. ۴. جاذبه یکی از امواج مرموز عالم هستی است، که آثار و نشانه ها و ثمرات آن را دیده و با تمام وجود لمس می کنیم، امّا خود آن را نمی بینیم. ۵. اشعه ایکس (X) که به هنگام فیلمبرداری از درون جسم انسان مورد استفاده قرار می گیرد، وجود دارد امّا ما قادر به دیدن آن نیستیم. ۶. ارواح، فرشتگان و شیاطین و جنّیان همگی وجود خارجی دارند، ولی ما نمی توانیم آنها را ببینیم. ۷. بالاتر از همه ذات پاک و مقدّس خداوند قادر و حکیم با هیچ چشمی قابل رؤیت نیست، ولی بدون شک وجود دارد ;چرا که سراسر جهان هستی شهادت بر وجود او می دهد. و چیزهای دیگری که قابل رؤیت نمی باشند. بنابراین «ما تبصرون» محدود، و «ما لا تبصرون» نامحدود است! نتیجه اینکه خداوند حکیم در سوره حاقّه به تمام دیدنیها و نادیدنیها، که در حقیقت تمام جهان هستی را در بر می گیرد سوگند یاد کرده. و این قسم بسیار مهم است، و حتماً هدف بسیار مهمّی را دنبال می کند.

شکر نعمت ولایت

جمعی از مسلمانان، که پیرو مکتب اهل بیت(علیهم السلام) نیستند، معتقدند که خداوند در روز قیامت با همین چشم عادی دیده می شود. این عدّه که تعدادشان کم نیست بخاطر صفحه ۳۷۰ دورماندن از مکتب اهل بیت(علیهم السلام) مرتکب چنین اشتباه بزرگی شده اند. از این بدتر تعداد کمی از مسلمانان، که مجسّمه نامیده شده اند، اعتقاد دارند که در این جهان نیز خداوند را می توان دید! در حالی که بطلان این اعتقاد روشن و واضح است. زیرا خدایی که با چشم دیده شود جسم دارد، و چیزی که جسم داشته باشد دارای اجزایی است، و محدودیّت دارد و دارای عرض است، و اینها هیچ کدام با ذات واجب الوجود سازگاری ندارد; چرا که واجب الوجود ذاتی است که نه جسم دارد، نه اجزا، نه عرض، نه محدودیّت، نه زمان و نه مکان. بنابراین خداوند متعال از

جمله چیزهای غیر قابل رؤیت است. همان گونه که خطاب به حضرت موسی(علیه السلام) فرمود: «(لَنْ تَرَانِی (؛)ای موسی!) هرگز مرا نخواهی دید».(۱) کلمه «لن» در ادبیّات عرب برای نفی ابد است ؛یعنی در جایی استعمال می شود که انجام کار مورد نظر عقلا محال و غیر قابل انجام است. بنابراین طبق آیه شریفه رؤیت پروردگار برای بشر محال است. حضرت علی(علیه السلام) در پاسخ کسی که سؤال کرده بود آیا خدایی که ندیده ای عبادت و پرستش می کنی؟ فرمود: من خدایی را که نبینم عبادت نمی کنم! پرسید: چگونه خدا را دیده ای؟ فرمود: «لا تُدْرِکُهُ الْعُیُونَ بِمُشاهَدَةِ الْعِیانَ وَ لکِنْ تُدْرِکُهُ الْقُلُوبُ بِحَقائِقِ الْایمانِ ؛دیده ها هرگز او را آشکار نمی بینند، امّا دلهای با ایمان درست او را در می یابند».(۲) و اگر نبود هدایتهای الهی و عنایات اهل بیت(علیهم السلام)، ممکن بود که ما هم همچون مجسّمه یا گروه دیگر اهل سنّت به چنین اشتباهات بزرگی دچار شویم. اینجاست که انسان با تمام وجود روایت ثقلین مخصوصاً جمله آخر آن را «ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا اَبَداً ؛تا زمانی که به ذیل دامان قرآن و عترت چنگ بزنید گمراه نمی شوید» درک می کند. امّا هر گروهی که فقط یکی از این دو را بگیرد و دیگری را رها کند بی شک گمراه می شود. ۱ . اعراف، آیه ۱۴۳ . ۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹ . صفحه ۳۷۱ ما باید قدردان پدران و اجداد خویش باشیم که ما را با نعمت ولایت و خاندان اهل بیت(علیهم السلام) آشنا کردند، تا افتخار پیروی و تبعیّت از آن بزرگواران را داشته باشیم و در سایه هدایتهای آنان قرار بگیریم. الْحَمْدُ للهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا اللهُ.

این سوگندهای مهم برای چه؟

خداوند متعال برای اثبات حقانیّت قرآن کریم، کتاب آسمانی مسلمانان، به تمام دیدنی ها و نادیدنیها، و در یک جمله به مجموعه جهان هستی قسم یاد کرده است (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُول کَرِیم). سؤال: آیا معنای آیه شریفه (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُول کَرِیم) این نیست که قرآن ساخته و پرداخته جبرئیل است، نه وحی و کلام پروردگار؟ جواب: همان گونه که در مباحث پیشین گذشت آیه مذکور چنین دلالتی ندارد و قرینه و شاهد بر این مطلب آیه شریفه (تَنزِیلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعَالَمِینَ) است، که صریحاً قرآن مجید را به خداوند نسبت می دهد و فرستاده او می شمرد. امّا جبرئیل، رسول خدا و فرستاده وحی و واسطه بین پروردگار و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است. بنابراین، جبرئیل تنها واسطه وحی است و قرآن کلام خداست. رابطه قسم و مقسم له سؤال: چه رابطه ای بین دیدنیها و نادیدنیها، که خداوند به آنها قسم یاد کرده، و قرآن مجید وجود دارد؟ رابطه قسم و مقسم له چیست؟ جواب: خداوند به آنچه می بینید و نمی بینید قسم یاد کرده است. و می دانیم که جبرئیل امین، آورنده قرآن کریم که قسم به او یاد شده، از جمله موجوداتی است که دیده نمی شود. و با این توضیح رابطه قسم و مقسم له روشن می شود. صفحه ۳۷۲ اثبات حقانیّت قرآن با سوگند! سؤال: همان گونه که گفتیم سوگندهای دو گانه سوره حاقّه (قسم به مجموعه جهان هستی) برای اثبات حقانیّت قرآن است. ولی آیا خداوند متعال برای اثبات حقانیّت قرآن و اینکه این کتاب آسمانی ساخته و پرداخته ذهن بشر نیست بلکه از سوی پروردگار نازل شده، فقط قسم یاد کرده است؟ آیا سوگند یاد کردن برای اثبات مطلبی که در این سطح از اهمیّت است کافی است؟ پاسخ: خداوند متعال برای اثبات مطلب مذکور تنها به قسم قناعت نکرده، بلکه در آیات بعدی یک استدلال عقلی محکم نیز بیان کرده است. توجّه فرمایید: «(تَنزِیلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الاَقَاوِیلِ * لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ (؛)این قرآن) کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است! اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم».(۱) اگر شخصی مدّعی نبوّت شود و معجزه ای ارائه کند، چنانچه دروغگو باشد مقتضای قاعده لطف آن است که خداوند او را رسوا و نابود نماید. و اگر نابودش نکرد معلوم می شود واقعاً پیامبر و فرستاده خداست. خداوند متعال در آیات فوق به همین حقیقت اشاره می کند که اگر قرآن ساخته و پراخته ذهن پیامبر بود، ما به او فرصت ادامه زندگی نداده و رگ قلبش را قطع می کردیم. و از آنجا که خداوند با پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین نکرد، بلکه در موارد مختلف به یاری آن حضرت شتافت،

معلوم می شود که او در ادّعـایش صـادق بوده و کتـابش کتاب آسـمانی است. نتیجه اینکه خداونـد متعال برای اثبات حقانیّت قرآن مجید، به سوگند اکتفا نکرده، بلکه پس از آن، به اسـتدلال عقلی محکم و متینی، که نشأت گرفته از قاعده لطف است، نیز تمسّک جسته است. ۱ . حاقه، آیات ۴۳-۴۶ . صفحه۳۷۳ کریم کیست؟ خداونـد متعال جبرئیل امین را با واژه «کریم» توصـیف کرده است. بدین مناسـبت بحث فشرده ای پیرامون فضیلت مذکور خواهیم داشت. کریم گاه به خداوند متعال گفته می شود ;همان گونه که در آیه ۴۰ سوره نحـل آمـده است. و گـاه در وصف فرشـتگان و ملائکه آورده می شود، همـان گونه که در آیات مورد بحث جبرئیل امین بـا این وصف توصـیف شـده است. و در بعضـی موارد به عنوان یکی از ویژگیهـای پیامبران و فرسـتادگان پروردگار مطرح می شود، همانطور که در آیه ۱۷ سوره دخان آمده است. و گاه حتّی نامه ای که از سوی شـخص مهم و محترمی نوشته شده با این واژه تعریف می شود، همـان گونه که بلقیس به هنگـام دریـافت نـامه حضـرت سـلیمان(علیه السـلام) گفت: (أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتَابٌ کَرِیمٌ).(۱) خلاصه اینکه این صـفت، در مورد خداونـد، فرشـتگان، پیـامبران و نامه پیامبران به کار برده شـده، و با این درجه از اهمیّت شایسـته است معنای آن را بـدانیم. امام حسن مجتبی(علیه السـلام) که به کریم اهل بیت(علیهم السـلام) معروف است، در پاسخ سؤال کسـی که از معنای کریم پرسیده بود، فرمودند: ۱. «اَلْاِبْتِداءُ بِالْعَطِیَّةِ قَبلَ الْمَسْأَلَةِ ;کسـی که قبل از تقاضا کمک می کند» کریم هنگامی که آثـار و نشـانه های نیاز را در شخصـی مشاهـده می کنـد، فرصت سؤال و تقاضای کمک نمی دهـد، و قبل از آنکه نیازمنـد تقاضای کمـک کنـد، نیـاز او را برطرف می سازد. واین کار مهم است، هر چنـد کمک کردن به فقیر پس از تقاضا نیز کار با ارزشـی است. حال که خداوند، فرشتگان و پیامبران کریمند، شایسته است ما هم کریم باشیم، تا مشمول لطف و کرم خداوند کریم قرار گیریم. ۲. «وَ اِطْعـامُ الطَّعامِ فِی الْمَحَلِّ ;کسـی که در محلّش اطعام طعام کنـد».(۲) جمله فوق دو معنـا دارد: ۱. در جـایی که لازم است و محلّ واقعی اطعـام است، این ۱ . نمـل، آیه ۲۹ . ۲ . میزان الحکمـه، ج ۹، حرف الکـاف، باب ۳۴۷۰، ح ۱۷۴۹۴ . صفحه ۳۷۴ کار انجام دهـد. نه اینکه فقـط ثروتمنـدان و اغنیـا را به سـفره اش دعوت کنـد ;کاری که موجب اعتراض پیشوای مسـلمین حضـرت علی(علیه السـلام) به اسـتاندارش عثمـان بن حنیف شـد. طبق این احتمال غـذا دادن به نیازمنـدان و سیر کردن شـکم گرسـنگان از ویژگیهای شخص کریم است. ۲. برخلاف آنچه امروز مرسوم شده، که مردم برای پرهیز از زحمت ریخت و پاش و شستشو، مهمانی های خود را به خارج از منزل منتقل کرده و در رستورانها برگزار می کنند، امام می فرماید: کریم کسی است که در منزل خودش سفره غذا را پهن کنـد که این کـار بـاعث برکت و دور کردن بلاهـا و حوادث نـاگوار و بیماریهـا از منزل صاحب اطعام می گردد. البتّه آنچه در روایت امـام حسن مجتبی(علیه السـلام) آمـده، دو مصـداق از مصـادیق فراوان کریم است و روشن است که منحصـر به آن دو مورد نیست. زیرا مصـادیق فراوان دیگری برای تحقّق صـفت زیبای کرم در روایات به چشم می خورد.(۱) ۱ . میزان الحکمه، ج ۹، حرف الکاف، باب ۳۴۷۰، ح ۱۷۴۹۴.

۳. سوگندهای سوره قیامت

توضیح

سوره قیامت آخرین سوره ای است که دو سوگنـد پی در پی دارد. این سوره همانند غالب سوره های حاوی سوگند، مکّی و دارای چهل آیه است، اکثر آیات آن مربوط به قیامت، و مقـداری هم در رابطه با قرآن مجیـد سـخن می گویـد. به آیات مورد بحث توجّه کنیـد: سوگنـد به روز قیامت، و سوگند به (نفس لوّامه و) وجدان بیدار و ملامتگر (که رسـتاخیز حق است!) آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟! آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتّب کنیم.

سوگند اوّل: قسم به روز قیامت

راستی چرا در آیات قرآن مجید، مخصوصاً سوره های مکّی، این قدر در مورد قیامت بحث شده و بارها به آن قسم یاد شده است؟ پاسخ این سؤال روشن است. زیرا جهان هستی بدون قیامت و جهان آخرت پوچ و بی معنا خواهد بود. اگر انسان هفتاد یا هشتاد سال یا کمتر یا بیشتر در دنیا زندگی کند، صفحه ۳۷۶ و با انواع بیماریها و مشکلات و سختیها و رنج ها و زحمات و بلاها و مصیبت ها و غم ها وغصّه ها گریبانگیر باشد، و بالاخره بمیرد و خاک شود و نابود گردد. آیا این مطلب با حکمت خداوند حکیم سازگار می باشد؟ جهان هستی بدون قیامت همانند دوران جنینی است که به دنبال آن تولّد و زندگی در دنیا نباشد. اگر جنین عقل و شعور داشته باشد می گوید: چنانچه قرار است پس از تمام شدن دوران جنینی نابود شوم، پس تحمّل این دوران سخت، در محیطی تنگ و تاریک که حتّی نمی توانم چشم باز کنم و باید از خون تغذیه نمایم، چه حکمتی دارد؟ امّا اگر پس از طی دوران جنینی قرار باشد به دنیا آید، و حدود نود سال عمر کند یعنی صد برابر زمانی که در شکم مادر بوده، تمام مشکلات و سختیهای آن دوران برایش با معنا و قابل تحمّل می گردد. ما انسانها هم در صورتی زندگی برایمان با طراوت و هدفمند و قابل تحمّل خواهد بود که جهان آخرتی وجود داشته باشد، تا نتیجه اعمال خود را در آنجا ببینیم. علاوه بر این اگر جهان آخرت نباشد عدل الهی زیر سؤال می رود. انسانهای فراوانی را در عصر و زمان خویش می شناسیم که ظلم فراوانی کرده اند، به حدّی که این دنیا به هیچ وجه ظرفیّت مجازات آنها را ندارد. و در مقابل انسانهای بیشتری را نیز دیده ایم که کارهای شایسته و خدمات مهم و عبادات فراوانی انجام داده اند که اعطای پاداش به آنها نیز در دنیا امکان پذیر نیست. عدالت خداوند اقتضا می کند که جهان دیگری وجود داشته باشد که گنجایش عقوبت و مجازات ظالمین و ستمکاران، و پاداش و جزای خوبان و محسنین و عبادت کنندگان را داشته باشد. مگر می شود پاداش شهدای کربلا که تمام هستی خویش را در راه دفاع از اسلام و اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) در طبق اخلاص نهاده اند، و همچنین مجازات جنایتکاران کربلا که خون پاک کاملترین انسان عصر و زمان خویش یعنی امام حسین(علیه السلام) و یاران و فرزندان مظلومش را ریختند در دنیا داد؟ باید جهانی دیگر باشد که گنجایش و ظرفیّت آن پاداشها و این عقوبتها را داشته باشد. صفحه ۳۷۷ بنابراین، قیامت مقتضای عدالت پروردگار است. و بخاطر این ویژگیهای مهم این قدر در قرآن مجید به آن توجّه شده است.

سوگند دوم: قسم به وجدان بیدار

دومین قسم، سوگند به نفس لوّامه است، آن وجدان بیدار ملامتگری که به هنگام آلوده شدن انسان به کار خلاف ناراحت شده، او را سرزنش می کند. در درون جان انسانها وجدانی است که سه حالت دارد: حالت اوّل: نفس امّاره گاه وجدان انسان آن قدر ضعیف و ناتوان می شود که هوا و هوس بر آن مسلّط می گردد، و همواره انسان را به بدیها و زشتیها فرمان می دهد. این حالت وجدان را نفس امّاره می گویند. همان حالتی که زلیخا پس از آنکه نفس لوّامه اش بیدار شد، و به گناهان اقرار نمود، و به ملامت خویش پرداخت، به آن اشاره کرد و گفت: «(وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ ;)من هرگز خود را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می کند مگر آنچه را پروردگار رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است».(۱) باید از شرّ این نفس به خداوند پناه برد. حالت دوم: نفس لوّامه گاه وجدان انسان از آن حالت ضعف خارج شده، رشد و ترقّی نموده، و تسلیم محض هوا و هوس نمی گردد، بلکه در مقابل آن موضع گیری می نماید، و درون انسان را تبدیل به دادگاهی نموده که انسان را بر کارهای خلاف و ناشایست ملامت و سرزنش، و به هنگام انجام کارهای شایسته و خوب، تشویق و ترغیب می نماید، این ۱ . یوسف، آیه ۵۳ . صفحه ۳۷۸ مرحله را نفس لوّامه می نامند. چقدر خوب است که لااقل انسان از نفس امّاره عبور کند و به ایستگاه نفس لوّامه برسد. نفس لوّامه گاه به صورت گذرا و موقّتی بیدار می شود، و به ملامت انسان خطاکار می پردازد، و پس از مدّت کوتاهی دوباره به خواب می رود، و جای خود را به نفس امّاره می دهد. همان گونه که در آیات

مربوط به داستان شکستن بتها توسّط حضرت ابراهیم و بت پرستان، این مطلب مشاهده می شود. به این آیات توجّه کنید: «(قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ (؛)هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند: «تو این کار را با خدایان ما کرده ای، ای ابراهیم؟!» گفت: «بلکه این کار را بزرگشان کرده است ؛از آنها بپرسید اگر سخن می گویند» آنها به وجدان خویش بازگشتند ؛و (به خود) گفتند: «حقّا که شما ستمگرید!».(۱) امّا نمی توانستند زیاد به توصیه نفس لوّامه گوش فرا دهند، چون اگر می پذیرفتند که این بتها توان سخن گفتن ندارند، اصل عبادت و بت پرستی آنها زیر سؤال می رفت. و اگر مدّعی می شدند که آنها توان سخن گفتن دارند، خود می دانستند این ادّعا دروغ است و بزودی رسوا می شوند. و لذا خیلی زود حکم وجدان خود را به فراموشی سپردند. توجّه کنید: «(ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ * أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنتُمْ فَاعِلِينَ ؛)سپس بر سرهایشان واژگونه شدند ؛ و (حکم وجدان را به کلّی فراموش کردند و گفتند:) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند. ابراهیم گفت: آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می رساند؟! (نه امیدی به سودشان دارید و نه ترسی از زیانشان) اف بر شما و آنچه جز خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟!» گفتند: «او را ۱ . انبیا، آیات ۶۲-۶۴ . صفحه ۳۷۹ بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است».(۱) آری وجدان بیدار بت پرستان دوباره به خواب رفت، و منطق را به فراموشی سپردند، و همچون همه زورمندان بی منطق به تهدید حضرت ابراهیم پرداختند. و بالاخره دستور اعدام آن حضرت را آن هم از نوع سوزاندن صادر کردند. آدمهای بی منطق همیشه تکیه بر زور می کنند. اکنون هم زورمداران دنیا با تکیه بر زور و قدرت خویش کشورهای دیگر را تهدید به محاصره اقتصادی و سیاسی و حتّی جنگ می نمایند. و اگر وجدان خفته آنها برای لحظه ای بیدار شود، بزودی آن را فراموش می کنند، حاضر نیستند تسلیم حقیقت شده و از آن دفاع نمایند. البتّه گاهی از اوقات نیز نفس امّاره کاملا تبدیل به نفس لوّامه می شود، و به سرزنش صاحبش نسبت به اعمال زشت گذشته می پردازد. نقل می کنند خلبانی که اوّلین بمب اتمی را بر روی یکی از شهرهای ژاپن انداخت و آن شهر را تبدیل به خاکستر کرد و جوائز متعدّدی برای این جنایت گرفت، نفس لوامه اش در اواخر عمر بیدار شد و آن قدر او را سرزنش کرد که منتهی به جنون وی گردید، تا آنجا که گویا فریاد می زد: «من با یک بمب، سیصد هزار انسان را کشتم!». خوشا به حال آنها که نفس لوامه شان بیدار است و به سرزنش آنها می پردازد، چرا که بالاخره باعث نجات آنها خواهد شد. حالت سوم: نفس مطمئنّه کسانی صاحب نفس مطمئنّه هستند که یک حالت ثبات، استقرار و خالی از لغزش پیدا کرده باشند. انبیا و اولیا و بسیاری از بزرگان نفس مطمئنّه دارند. آنان هوای نفس را در بند کشیده و مسلطّ بر آن هستند. قرآن مجید در مورد صاحبان نفس مطمئنّه و پاداش فوق العاده آنان در اواخر سوره فجر می فرماید: ۱ . انبیا، آیات ۶۵-۶۸ . صفحه ۳۸۰ «(يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي ؛)تو ای روح آرام یافته! بسوی پروردگارت باز گرد. در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو!». خداوند متعال در این آیات چهارگانه، چهار پاداش برای صاحبان نفس مطمئنّه در نظر گرفته است: ۱. آن قدر به آنان نعمت می دهد که از خداوند راضی می شوند. ۲. بالاتر از پاداش اوّل اینکه خداوند متعال نیز از آنها راضی است. تمام نعمتهای بهشتی یک طرف، و نعمت رضایت خداوند یک طرف ؛حقیقتاً مقام رضای پروردگار افتخار والا و مقام بسیار با ارزشی است. ۳. آنان در صف بندگان خاص خدا قرار می گیرند. ۴. بهشتِ صاحبانِ نفسِ مطمئنّه، با بهشت دیگران متفاوت است. راه رسیدن به نفس مطمئنّه برای رسیدن به نفس مطمئنّه، و درک پاداشهای چهارگانه فوق، راه دور و دراز و پر پیچ و خمی در پیش است. باید خودسازی کرد، و برای این منظور رعایت مراحل چهارگانه مشارطه، مراقبه، محاسبه و معاقبه شرط است. همه روز باید مراقب اعمال و رفتار و حتّی نیّتهای خویش بود، و هر روز یا هر هفته و یا لااقل هر ماه اعمال خود را به محاسبه کشید. اگر

مرتکب خلاف شده خود را مجازات کند، نفسش را از برخی مباحات مخصوصاً آنچه را دوست دارد محروم نماید. و اگر کار خوبی کرده، خدا را بر آن سپاس گوید. البتّه در این مسیر باید خود را به خداوند بسپارد و بر او توکّل نماید، که طیّ این راه بدون لطف و عنایات پروردگار امکانپذیر نیست. همان گونه که در داستان حضرت یوسف(علیه السلام)، در مبارزه با نفس امّاره به این مطلب اشاره شده است، آنجا که فرمود: صفحه ۳۸۱ «(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَنْ رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ;)آن زن (زلیخا) قصدِ او (یوسف) کرد ;و او نیز ـ اگر برهان پروردگار را نمی دید ـ قصد وی می نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم ;چرا که او از بندگان مخلص ما بود».(۱) حضرت یوسف(علیه السلام) در مقابل تهدیدات زلیخا و برای رهایی از گناه و معصیت، خطاب به پروردگار عرض کرد: «(رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِّنَ الْجَاهِلِينَ ;)پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند. و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود».(۲) و بالاخره آن حضرت در راه مبارزه با نفس آن قدر موفّق شد که به لطف پروردگار به تخت سلطنت نشست و در دنیا و آخرت عزیز شد. رابطه قیامت و نفس لوّامه سؤال: چه رابطه ای بین قسم اوّل (قیامت) و قسم دوم (نفس لوّامه) وجود دارد که خداوند به این دو قسم یاد کرده، و آنها را در کنار هم نهاده است؟ جواب: ارتباط این دو آشکار و روشن است ;نفس لوّامه دادگاه کوچکی است که در درون انسان تشکیل می شود و وجدان بیدار، قاضی و نفس متّهم آن است. و قیامت دادگاه بزرگی است که در جهان دیگر تشکیل می شود و خداوند قاضی، و نفس انسانی متّهم آن است. به تعبیر دیگر نفس لوّامه دلیل بر قیامت است، زیرا خدایی که در این دنیا دادگاهی در وجود انسان آفریده، تا نفس خویش را محاکمه کند، آیا در جهان آخرت دادگاهی به مراتب بزرگتر و دقیقتر برپا نخواهد کرد؟ ۱ . یوسف، آیه ۲۴ . ۲ . یوسف، آیه ۳۳ . صفحه ۳۸۲ قسم به این دو دادگاه (دادگاه کوچک درون وجود انسان، و دادگاه عظیم جهان آخرت) که خداوند متعال قادر بر آفرینش دوباره انسان برای حضور وی در دادگاه جهان آخرت خواهد بود. انسان وقتی به این نکات و ظرائف قرآن فکر می کند در می یابد که الفاظ و تعبیرات قرآن چقدر دقیق و حساب شده است.

مقسم له: معاد

سؤال: خداوند متعال برای توجّه به چه مطلب مهمّی به دادگاه کوچک وجدان بیدار انسانها در دنیا، و دادگاه بزرگ روز قیامت در جهان آخرت سوگند خورده است؟ پاسخ: معاد جسمانی مطلب مهمّی است که خداوند برای اثبات آن، دو قسم یاد کرده است. توجّه کنید: «(أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّنْ نَّجْمَعَ عِظَامَهُ ;)آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟!» برخی از مفسّران قرآن معتقدند که آیه فوق جمله محذوفی دارد که آن را تفسیر می کند. یعنی آیه مذکور قرینه و شاهد بر آن جمله محذوف است. آن جمله به شرح زیر است: «لتبعثنّ جمیعاً یوم القیامة ;بدون شک تمام انسانها در روز قیامت مبعوث می شوند». آیه مورد بحث شبیه آیات آخر سوره یس است. طبق آنچه در آن آیات آمده، مرد عرب بیابانی استخوان پوسیده ای پیدا کرد و با خود گفت: «لَأَخْصِمَنَّ مُحَمَّداً» دلیل دندان شکنی برای نفی معاد که پیامبر مسلمانان از آن دفاع می کند یافتم. این استخوان را در جلوی آن حضرت خرد می کنم، و روی زمین می ریزم، سپس از او می پرسم چه کسی قادر است این استخوان خرد شده را دوباره به شکل انسان بازگرداند؟ خدمت صفحه ۳۸۳ حضرت رسید، و آنچه را قصد کرده بود عملی کرد. خداوند داستان مذکور را در آیات ۷۸ تا ۸۱ سوره یس بدین شکل بیان کرده است: «(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ;)و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟!» بگو: «همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را

آفرید، و او به هر مخلوقی داناست. همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما بوسیله آن، آتش می افروزید» آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، نمی تواند همانند آنان = انسانهای خاک شده را بیافریند؟! آری (می تواند)، و او آفریدگار داناست». خداوند متعال در پاسخ آن مرد بیابانی استدلال ساده و در عین حال متقن و قانع کننده ای کرده است، می فرماید: آفرینش ابتدایی انسان، که کاری سخت تر بود توسّط ما انجام گرفت، آفرینش دوباره انسان که کار سختی نیست. کسی که وسیله ای اختراع می کند، آیا نمی تواند پس از اوراق کردن آن، دوباره همانندش را بسازد؟! اینگونه آیات که دلالت بر معاد جسمانی می کند، هر چند در گذشته روشن بود، امّا امروز در سایه تحوّلات شگرف علمی که در دانش شبیه سازی و کلونیسم رخ داده، روشن تر شده است. بدن انسان میلیاردها سلول دارد، سلولهایی که بسان آجرهای یک ساختمان عظیم است. با استفاده از دانش شبیه سازی می توان هر یک از این سلولها را تبدیل به یک انسان کرد. بنابراین، اگر تمام انسانهای روی کره زمین نابود شوند و تنها یک انسان باقی بماند، می توان با استفاده از سلولهای او میلیاردها انسان دیگر پرورش داد! و این کار نسبت به حیوانات صورت پذیرفته، و موفّقیّت آمیز بوده است. هر چند نسبت به انسان بخاطر اصول اخلاقی ممنوع است، وعقلای جهان آن را تحریم کرده اند، امّا صفحه ۳۸۴ شاهد خوبی بر معاد جسمانی است. معاد در حقیقت همانند فصل بهار است که شرایط رویش دوباره گیاهان و درختان را فراهم می سازد، بدین جهت در قرآن مجید مکرّر نسبت به زنده شدن زمین و سبز شدن گیاهان و درختان تذکّر داده شده، و یادآوری گردیده است. چرا استخوانها؟ سؤال: چرا در آیه مورد بحث، در بین اعضای مختلف بدن، خصوص استخوان (عظام) مطرح شده است؟ پاسخ: ممکن است این آیه شریفه نیز اشاره به شبهه آن عرب بیابانی، و پاسخی بر اشکال او باشد. و لذا همان گونه که او استخوان بدست خدمت پیامبر رسید و اشکال کرد، خداوند نیز موضوع سخن را استخوان قرار داد. و ممکن است علّت آن این باشد که استخوان اسکلت بدن و ستونهای اصلی جسم انسان است. هنگامی که خداوند قادر بر آفرینش ارکان و اسکلت اصلی چیزی باشد، خلقت شاخ و بزرگ آن کار سختی نیست. قدرت نمایی پروردگار خداوند متعال علاوه بر ردّ شبهه منکران معاد جسمانی، که آن مرد عرب بیابانی یک نمونه از آنان بود، قدرت فوق العاده خویش را به رخ منکران می کشد، و می فرماید: ما نه تنها قادر بر آفرینش مجدّد استخوانها و رویاندن گوشت بر روی آن هستیم، بلکه تمام ظرافتهای خلقت اوّلیّه، از جمله خطوط سرانگشت دستان شما را هم به همان شکل سر و سامان می دهیم (بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ). بنان در لغت عرب دو معنا دارد: ۱. انگشت ۲. نوک انگشتان. بلکه جمعی از مفسّران عصر ما، معتقدند که بنان اشاره به خطوط سرانگشتان است. خطوطی که در حکم شناسنامه افراد و مهر اختصاصی آنان است، چرا که در سرتاسر کره زمین دو نفر صفحه ۳۸۵ یافت نمی شوند که خطوط سرانگشتان آنها از هر جهت مشابه همدیگر باشد! و لهذا بهترین وسیله شناسایی اشخاص محسوب می شود، و بدین جهت برای شناسایی افراد آنها را به انگشت نگاری برده و اثر انگشتانشان را می گیرند. قرآن مجید می فرماید: خداوند نه تنها قادر بر آفرینش مجدّد استخوان و انگشتان انسان است، بلکه می تواند خطوط انگشتان وی را نیز به همان شکل سابق نقّاشی کند. اگر بنان را به انگشتان تفسیر کنیم، علّت ذکر خصوص انگشتان اهمیّت فوق العاده آن برای انسان است، به گونه ای که اگر انگشتان نبود، و دست انسان (مثلاً) همانند دست شتر بود، آدمی نه قادر بر نوشتن بود و نه توانایی خلق صنایع مهم را داشت و نه می توانست آفرینش های هنری داشته باشد. خلاصه اینکه خداوند متعال با دو قسم بسیار مهم (دادگاه کوچک وجدان بیدار و دادگاه عظیم قیامت) پاسخ شبهه مهم منکران معاد جسمانی را داده، به علاوه قدرت فوق العاده خویش را به رخ آنان می کشد. معاد جسمانی و روحانی همه مسلمانان معاد روحانی را قبول دارند، امّا در مورد معاد جسمانی اختلاف نظر وجود دارد، برخی آن را پذیرفته و عدّه ای منکر آن شده اند. توضیح اینکه عدّه ای معتقدند علاوه بر بازگشت روح به هنگام قیامت و اخذ پاداش و عقاب در برابر کارهایی که در آن شریک بوده، جسم انسان نیز باز می گردد، و پاداش کارهای خوب و مجازات کارهای بد خود را می بیند، زیرا جسم و روح به اتّفاق یکدیگر کارهای خوب یا بد را انجام داده اند، و لهذا باید مشترکاً پاداش گرفته یا مجازات شوند. اما عدّه ای

معـاد جسـمانی را منکر شـده و تنها معتقـد به معاد روحانی و بازگشت روح هسـتند، و پاداش و عقاب را مخصوص روح می داننـد. قرآن مجید در آیات فراوانی تأکید بر معاد جسمانی کرده و عقیده منکران معاد جسمانی را تخطئه نموده است، که آیه مورد بحث و آیاتی از سوره یس که به آن اشاره صفحه ۳۸۶ شد از جمله این آیات است. آیات مربوط به معاد جسمانی فوق العاده زیاد است، تا آنجا که می توان گفت: «تمـام آیـات مربوط به معـاد به نوعی دلالـت بر معاد جسـمانی دارد» مثلا آیه ۴ سوره انفطـار «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ;)و آن زمان که قبرها زیر و رو گردد (و مردگان خارج شوند)»، دلالت صـریح بر معاد جسمانی دارد، چرا که قبر برای جسم و محلّ دفن بدن است و معنا ندارد که روح از قبر خارج شود. نتیجه اینکه بدون شک معاد جسـمانی نیز خواهد بود، و اساساً تعجّب مشـرکان و بت پرسـتان از معاد جسـمانی بود و گرنه معاد روحانی که تعجبی نـدارد. امید آنکه زمان خارج شدن از قبرها و تشـکیل مجـدّد بـدن هـا و بـازگشت روح به جسـدها و حضور در دادگـاه عظیم قیـامت که هیـچ چیز قابل انکار نیست، با دستی پر و اعمالی صالـح، و رویی سـفید و سـری بلنـد، در برابر پروردگـار مهربـان حاضـر شویم. نفس امّاره در کلام مولای متّقیان علی(علیه السـلام) حضـرت علی(علیه السـلام) که بـا خـدعه هـا و نیرنـگ هـا و فعالیتهای اغواگر نفس امّاره آشـناست، و به خوبی از پس مبارزه با آن برآمـده، تـابلوی گویایی از نفس امّاره به تصویر کشـیده است. توجّه فرماییـد: «اَلنَّفْسُ الاَمّارَةُ الْمُسَوَّلَـةُ تَتَمَلَّقُ تَمُلُّقَ الْمُنافِقِ، وَ تَتَصَنَّعُ بِشـیمَةِ الصَّدیقِ الْمُوافِقِ، حتّی اِذا خَدَعَتْ وَ تَمَکَّنَتْ تَسَلَّطَ الْعَدُوِّ ;نفس امّاره فریبکار همچون انسانهای دو رو چاپلوسـی می کنـد و (این دشـمن خطرناک) در لباس دوستی مهربان جلوه می کند تا خدعه و نیرنگش مؤثر شود، آنگاه چهره واقعی اش را نشان می دهـد و همچون دشـمنی قدرتمنـد بر انسـان مسـلّط می شود!».(۱) حضـرت علی(علیـه السـلام) دو ویژگی برای نفس امّـاره ذکر نموده، که توجّه به آن می توانـد انسان را از شرّ وسوسه هایش نجات دهـد: ۱ . میزان الحکمـه، ج ۱۰، حرف النون، باب ۳۹۱۶، ح ۲۰۴۶۵ . صـفحه ۳۸۷ نخست اینکه نفس امّـاره موجودی تسویـل گر، حقّه بـاز و فریبکـار است. ابتـدا درِ بـاغ سبز به انسان نشان می دهـد، سـپس ضـربه می زنـد. دیگر اینکه دو چهره و منافق است، در ابتـدای کار چهره واقعی خویش را نشان نمی دهـد، بلکه از در دوستی و دلسوزی وارد می شود، تا بتوانـد انسان را از بنـدگی خدا منصـرف کند. مثلا هنگامی که کسـی موفّق به انفاق نمی شود و در زیر ضـربات شلّاق نفس لوّامه قرار می گیرد، به او می گوید: «اشکالی ندارد، زیرا هدف تو کاری مهمتر، یعنی تأمین آتیه همسر و فرزنـدانتان بوده است!» یـا اگر کـار خیر دیگری را ترک کرده و مورد سـرزنش نفس لوّامه قرار گرفته، به او می گویـد: «اشـکالی ندارد، زیرا قبلا کار خیری انجام داده ای!» یا به جوانی که از مجالس معصـیت گریزان است، می گوید: «چنین مجالسی برای جوانی مثل تو لازم است، چون جوان نیاز به تفریـح و سـرگرمی دارد. بعـداً توبه می کنی!» و هنگامی که انسان را آلوده گناه و معصـیت، و ترک عبادت و خیرات کرد، چهره واقعی اش را نشان می دهد و همچون دشـمنی خطرناک و بی رحم بر انسان مسـلّط می گردد، تا آنجا که انسان بی اجازه او قدم از قدم بر نمی دارد و کاملا رام و مطیع او می گردد.

۴. سوگندهای سوره طارق

توضیح

چهارمین سوره ای که حاوی قسم های دوگانه است، سوره طارق است. به آیات مربوط به این بحث، آیه یکم تا نهم، توجّه فرمائید: سوگنـد به آسـمان و کوبنده شب! و تو نمی دانی کوبنده شب چیست؟ همان سـتاره درخشان وشـکافنده تاریکیهاست! (به این آیت بزرگ الهی سوگنـد) که هر کس مراقب ومحافظی دارد! انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده! از یک آب جهنده خلق شده است، آبی که از میـان پشت و سـینه هـا خـارج می شود! مسـلّماً او = خـدایی که انسان را از چنین چیز پستی آفریـده می توانـد او را بازگردانـد! در آن روز که اسـرار نهان (انسان) آشـکار می شود! آسـمان چیست؟ خداوند متعال در این سوره به دو چیز سوگند یاد

کرده است: آسمان و طارق! صفحه ۳۹۰ آسمان بسیار با عظمت است. برای پی بردن به عظمت آسمان به مطلب زیر توجّه کنید: کره زمین یک میلیون و دویست هزار مرتبه کوچکتر از خورشید است! یعنی اگر ۰۰۰/۲۰۰/۱ کره زمین را روی هم بگذاریم به اندازه یکی از ستارگان آسمان یعنی خورشید خواهد شد. در کهکشانی که منظومه شمسی در آن قرار دارد دویست میلیارد ستاره یا سیّاره وجود دارد، که خورشید متوسّط آنهاست. اینها همه مربوط به کهکشان ماست. و در جهان هستی یک میلیارد یا بیشتر کهکشان وجود دارد، که هر کدام همانقدر ستاره دارد! همه اینها علوم و دانستنیهایی است که بشر با امکانات موجود پرده از آن برداشته است. شاید با اختراع دستگاههای مدرنتر، دامنه این کشفیّات گسترده تر شود! اگر خداوند متعال به آسمان قسم می خورد، می خواهد ما را به این رموز و شگفتیهای آفرینش آشنا کند، تا با تفکّر و اندیشه پیرامون آن، جایگاه خود را بشناسیم و به وظیفه خویش درباره خالق عمل نمائیم. طارق چیست؟ «طارق» از نظر لغت به معنای کوبیدن، و از مادّه «طرق» گرفته شده است. ولهذا به آلت کوبیدن یعنی چکش «مطرقه» گفته می شود. عرب به کسی که شبانه درب خانه ای را بکوبد طارق می گوید. بدین جهت حضرت علی(علیه السلام) در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه می فرماید: «وَأَعْجَبُ مِنْ ذلِکَ طارِقٌ طَرَقَنا بِمَلْفُوفَةٍ فی وِعائِها ;و از این حادثه (داستان عقیل و آهن گداخته شده) شگفت آورتر این که شب هنگام کسی به دیدار ما آمد و ظرفی سرپوشیده از حلوا داشت». سپس به داستان اشعث بن قیس منافق اشاره می کند، که هر دو داستان فوق در مباحث آینده مطرح خواهد شد. صفحه ۳۹۱ و امّا منظور از طارق در آیه شریفه، همان گونه که در آیه بعد آمده «نجم ثاقب» است. نجم ثاقب ستاره درخشانی است که نورش در چشم انسان نفوذ کرده، و تا اعماق وجودش پیش می رود. مرحوم طبرسی(رحمه الله) در مورد اینکه: نجم ثاقب کدام ستاره است؟ چهار احتمال از دانشمندان و مفسّران نقل کرده است: ۱. منظور از طارق (نجم ثاقب) هر ستاره درخشانی است که در آسمان می درخشد. طبق این تفسیر خداوند متعال نه به یک ستاره، بلکه به تمام ستارگانی که درخشش خاصّی دارند سوگند یاد کرده است. چرا که عظمت این ستارگان برای بشر محسوستر است. ۲. منظور ستاره زحل است، چون ستاره زحل دورترین، بالاترین ومرتفع ترین ستاره منظومه شمسی است، که با چشم دیده می شود. پس از آن اورانوس، نپتون و پلوتون کشف شده است. هر چند این ستاره های سه گانه با چشم غیر مسلّح دیده نمی شوند. واخیراً پلوتون را از جمع منظومه شمسی خارج کرده اند، چون حجم کافی یک سیاره را ندارد، بلکه سنگ سرگردانی است که در منظومه شمسی وجود دارد. دومین علّتی که طارق را به ستاره زحل تفسیر کرده اند این است که این ستاره ویژگی خاصّی دارد که هنوز دانشمندان پرده از راز آن برنداشته اند. و آن اینکه حلقه هایی در اطراف زحل دیده می شود که با فاصله، مسطّح و عریض است، و برگرد زحل می چرخد. آیا این حلقه ها قطعات یخ است که بر گرد آن می چرخد، یا تکّه هایی از یک سیّاره از هم پاشیده است که قبلا بر گرد خورشید می چرخیده، یا چیز دیگری است؟ به هر حال این دو ویژگی باعث درخشش خاصّ ستاره زحل شده، ولهذا خداوند متعال به آن قسم یاد کرده است. ۳. سومین احتمال اینکه منظور از طارق ستاره ثریّاست. این ستاره خارج از منظومه شمسی، وجزء ستارگان ثوابتِ دوردست کهکشان راه شیری است. فاصله صفحه ۳۹۲ این ستاره با کره خاکی ماه به قدری زیاد است که برای بیان دوری یک چیز به آن ضرب المثل می زنند، تا آنجا که گاه آن را انتهای جهان خوانده اند، و لذا برای بیان تمام عالم هستی جمله «ز ثری تا به ثریا» به کار گرفته می شود. چشم های قوی و تیز می توانند ستاره ثریا را ببینند. ۴. منظور از «نجم ثاقب» کره ماه است که در حقیقت یکی از ستارگان درخشان نزدیک به ماست. این ستاره، ستاره کوچکی است، ولی چون فاصله آن با ما کم است، آن را بزرگ می بینیم. از بین تفسیرهای چهارگانه مناسبترین تفسیر، تفسیر اوّل است. که شامل سه احتمال دیگر هم می شود، و علاوه بر آن هر ستاره درخشانی را در بر می گیرد.

فلسفه سوگند به آسمان و ستارگان درخشان

این دو سوگند، مخصوصاً پس از آگاهی و شناخت هر چند اجمالی از آسمان و ستارگان درخشان، که در بالا به آن پرداختیم،

انسان را به فکر و اندیشه وادار می کند. کاری که در معارفِ دینیِ ما مسلمانان بسیار ارزشمند و ذی قیمت است، تا آنجا که عبادت کم همراه با تفکّر و شناخت، بر عبادت فراوان بدون فکر و اندیشه ترجیح داده می شود. یکی از عبادتهای مهم نماز شب است، که همواره، مخصوصاً در سحرهای ماه رمضان باید قدر آن را بدانیم، و از این فرصت برای انجام آن استفاده کنیم. عبادتی که روحانیّت و نورانیّت عجیبی دارد، و انسان را در مسیر سیر و سلوک و قرب الی الله به پیش می برد. در آداب نماز شب آمده است که پس از برخواستن از خواب، هنگامی که جهت وضو گرفتن به فضای باز زیر آسمان رفتی، نگاهی به آسمان کن، و این آیات را زمزمه نما: «(إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالاْرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَاَیات لِّأُولِی الاْلْبَابِ * الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالاْرْضِ صفحه ۳۹۳ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ;)مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است ;همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند ;و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (;و می گویند:) بارالها! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزّهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!».(۱) اینها همه از اهمّیت خاصّ اسلام نسبت به تفکّر و اندیشه خبر می دهد، و قسم های مذکور نیز برای به جریان انداختن قدرت تعقّل و تفکّر انسانهاست. عالم عجیب ستارگان! ستارگان آسمان برای خود عالمی دارند، و برای ما انسانها هم عالمی! از دید ما انسانها آنها مایه زینت آسمانها، و ابزار هدایت زمینیان در تاریکیها و ظلمات هستند. زمانهای گذشته که بشر نه قطب نمایی داشت، و نه در جادّه ها و دریاها علامت و نشانه ای بود، ستارگان تنها وسیله هدایت انسانها گمگشته بودند. قرآن مجید در این باره می فرماید: «(وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ ;)او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکیهای خشکی و دریا، به وسیله آنها راه یابید! ما نشانه ها (یِ خود) را برای کسانی که می دانند، (و اهل فکر و اندیشه اند) بیان داشتیم!».(۲) و اینکه در برخی از روایات، حضرات معصومین(علیهم السلام) به ستارگان آسمان تشبیه شده اند(۳)، از همین جهت است ;چرا که این ستارگان زمینی، انسانهای متحیّر و سرگردانِ در مسائل معنوی را به سر منزل مقصود هدایت می کنند. خلاصه اینکه ۱ . آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ . ۲ . انعام، آیه ۹۷ . ۳ . در حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) می خوانیم: «مثل اهل بیتی مثل النجوم» و در روایت دیگری از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) خطاب به حضرت علی(علیه السلام) آمده است: «انت نجم بنی هاشم» (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۸۲). صفحه ۳۹۴ ستارگان از دید ما انسانها عالم عجیبی دارند. آنها برای خودشان نیز عالم عجیبی دارند ;چرا که بسیاری از آنها مسکونی اند، و چه بسا ساکنین آنها افرادی به مراتب با هوش تر از ساکنان کره خاکی ما باشند، چرا که امواج دریافتی از سایر کرات نشان از پیشرفت و ترقّی آنها می دهد. زیرا آنها می توانند با ما ارتباط برقرار کنند، امّا ما عاجز از برقراری ارتباط با آنها هستیم. هر چند زبان مشترکی بین ما و آنها نیست که همدیگر را درک کنیم، ولی همین قدر می دانیم که آنها موجوداتی هستند با استعدادی برتر و توانی بالاتر. بعضی از دانشمندان معتقدند که: «میلیونها ستاره مسکونی وجود دارد!» چون شرائط حیات و زندگی، منحصر در کره خاکی ما نیست، بلکه در میلیونها ستاره این شرایط مهیّاست. بنابراین بعید نیست ساکنینی نیز در آن ستاره ها وجود داشته باشد. این نظریّه ای است که دانشمندان عصر ما ابراز کرده و تازه به آن دست یافته اند. در حالی که بیش از ۱۴۰۰ سال قبل حضرت علی(علیه السلام) در این مورد فرمودند: «هذِهِ النُّجُومُ الَّتِی فِی السَّماءِ مَدائِنَ مِثْلُ الْمَدائِنِ الَّتی فِی الْاَرْضِ مَرْبُوطَةٌ کُلُّ مَدینَةٍ اِلی عَمُود مِنْ نُور ;این ستارگانی که در آسمان مشاهده می کنید، شهرهایی هستند همچون شهرهای مسکونی زمین، این شهرهای آسمانی به وسیله ستونهای نوری با هم در ارتباط هستند».(۱) آیا منظور از «عمود نور» امواج رادیویی و مانند آن است، یا این ارتباط به شکل دیگری است؟ آیا این ستارگان مسکونی پیامبران مخصوص به خود دارند؟ یا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)پیامبر آنها نیز هست، و فرستادگانی برای راهنمائیشان به سوی آنها فرستاده است؟ سؤالات فوق، و پرسشهای دیگر در مورد ستارگان مسکونی آسمان، برای هر انسان پرسشگری وجود دارد. امّا آنچه مسلّم وقطعی است اینکه ما ساکنان کره زمین تافته جدا بافته

نیستیم، و حیات و زندگی اختصاص به کره خاکی ما زمینیان ندارد. ۱ . بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۹۱ . صفحه ۳۹۵

هدف از سوگندها : توجه به معاد وقیامت

در مورد آسمان و ستارگان که خداوند متعال به این دو سوگند یاد کرده بحث کوتاهی داشتیم، و تفکّر و اندیشه پیرامون این مخلوقات شگفت انگیز جهان آفرینش، ما را به سمت توحید و آفریننده آنها سوق داد، و به همان نسبت که اندیشه و مطالعات هر کس در مورد آنها عمیق تر باشد، بر عمق و غنای ایمانش به خالق آنها نیز افزوده می گردد. در ادامه و به عنوان مقسم له (آنچه خداوند برای آن قسم یاد کرده) به مسئله مهمّ قیامت و جهان پس از مرگ اشاره شده، که مکمّل بحث توحید و یکتاپرستی است. و از آنجا که در دادگاه عدل الهی در روز قیامت یکی از مهمترین امور، بلکه قوام دادگاه به پرونده متّهمین است، لهذا ابتدا اشاره ای به نامه اعمال بندگان می کند: «إِنْ كُلُّ نَفْس لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ;)قسم به آسمان و ستارگان درخشان که هر کس مراقب و محافظی دارد». فرشتگانِ محافظِ اعمالِ ما انسانها بسیار دقیقند. ریز و درشت را می نویسند، و چیزی از قلم آنها نمی افتد. آنها حتّی از نیّتهای ما اطّلاع دارند. شخصی از امام موسی بن جعفر(علیه السلام) پرسید. دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال انسان هستند، آیا از اراده و تصمیم باطنی او به هنگام گناه یا کار نیک نیز با خبر می شوند؟ امام(علیه السلام) فرمود: آیا بوی چاه فاضلاب و عطر یکی است؟ راوی عرض کرد: نه! امام فرمود: هنگامی که انسان نیّت کار خوبی کند نفسش خوشبو می شود! فرشته ای که در سمت راست است (و مأمور ثبت حسنات می باشد) به فرشته سمت چپ می گوید: برخیز که او اراده نیک کرده است.... امّا هنگامی که اراده گناهی کند نفسش بدبو می شود! فرشته سمت چپ (که مأمور ثبت گناهان است به فرشته سمت راست می گوید برخیز که او اراده معصیت کرده است...).(۱) ۱ . تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۲۶ . صفحه ۳۹۶ آری، افکار و نیّات درونی، آثاری بر جسم و روح انسان می گذارد که فرشتگان از آن آثار پی به نیّات ما می برند. به قول شاعر: «از کوزه برون همان تراود که در اوست». نامه اعمال در آیات قرآن: برای تکمیل این بحث، به دو سلسله از آیاتی که در مورد نامه اعمال است، اشاره می کنیم: ۱. در آیات ۱۸-۱۶ سوره ق می خوانیم: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَّا يَلْفِظُ مِنْ قَوْل إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ;)ما انسان را آفریدیم و وسوسه های او را می دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم! (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسانند اعمال او را دریافت می دارند ;انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر اینکه همان دم، فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریّت (و ضبط آن) است!». سؤال: با توجّه به اینکه خداوند متعال عالِم بر همه چیز، و به تعبیر آیه مورد بحث از رگ گردن انسان نیز به او نزدیکتر است، چه نیازی به مراقبینی چون فرشتگان است تا اعمال انسان را ثبت و ضبط نمایند؟ و در یک جمله کوتاه فرشتگان حافظان اعمال چه کاره اند؟ جواب: امام صادق(علیه السلام) در پاسخ این سؤال، دو نقش برای فرشتگان مورد بحث بیان کرده است:(۱) الف) نظارت فرشتگان تأکیدی است بر علم وآگاهی پروردگار، تا بشر بیشتر مراقب اعمال خویش باشد. اگر انسان یک ناظر داشته باشد شاید توجّهی نکند، امّا چنانچه احساس کند چندین نفر ناظر اعمال او هستند دقّت بیشتری خواهد کرد. ۱ . تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۲۲ . صفحه ۳۹۷ انسانی که باور دارد علاوه بر خداوند، دو فرشته همواره همراه او هستند، و تمام اعمالش را از ریز و درشت ثبت و ضبط می کنند، با کسی که فقط خدا را ناظر خود می داند و توجّهی به نظارت فرشتگان ندارد، یکسان نخواهد بود. ب) فرشتگان محافظ اعمال، مأموریّت دیگری نیز دارند، و آن محافظت از جسم و جان انسانهاست. آنها انسان را از خطرات و حوادث فراوانی حفظ می کنند. اگر این محافظان الهی نبودند بسیاری از کودکان به بزرگسالی نمی رسیدند، چرا که انواع خطرات و حوادث کودکان را احاطه کرده است، و فرشتگان محافظ، آنها را از چنگال خطرها نجات می دهند. بنابراین، فرشتگان محافظ هم محافظ اعمال و کردار و نیّات انسانهایند، و هم مراقب جسم و جان آنها از گزند حوادث و خطرات و مشکلاتند، تا هنگامی که مرگ انسان فرا رسد که

دست از این مأموریّت بر می دارند. ۲. خداوند متعال در آیات ۱۲ ـ ۱۰ سوره انفطار می فرماید: «(وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَاماً كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ;)بی شک نگهبانانی بر شما گمارده شده... والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما)، که می دانند چه می کنید!». این آیات نیز به فرشتگان محافظ اعمال اشاره دارد، که ریز و درشت اعمال و کردار و نیّات انسان را ثبت و ضبط می کنند. سؤال: چرا از این فرشتگان با واژه «کراماً» تعبیر شده است؟ مگر آنها چه مکرمت و خدمتی به انسانها روا می دارند؟ جواب: در برخی از روایات آمده که اگر انسان کار نیکی انجام دهد فوراً آن را به ده برابر می نویسند، چرا که خداوند خود فرموده: «(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلاَ يُجْزَى إِلاَّ مِثْلَهَا وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ ;)هر کس کار نیکی بجا آورد، ده برابر پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز بمانند آن، کیفر نخواهد دید، و ستمی بر آنها نخواهد شد».(۱) ۱ . انعام، آیه ۱۶۰ . صفحه ۳۹۸ امّا اگر مرتکب کار زشتی شود، فرشته ثبت اعمال نیک، به رفیقش می گوید تا هفت ساعت به او مهلت بده و چیزی ننویس، شاید پشیمان شود و توبه کند. چنانچه پس از گذشت مهلت مذکور توبه نکرد فقط یک گناه برایش بنویس.(۱) بدین جهت به آنها فرشتگان کریم و بزرگوار گفته شده است. راستی اگر همواره توجّه داشته باشیم که خداوند و فرشتگان ناظر اعمال ما هستند، و در خلوت و جلوت همراه ما می باشند، و در هیچ زمان و مکانی ما را تنها نمی گذارند، آیا مرتکب گناه خواهیم شد؟ ایمان به باورهای دینی کنترل قوی و محکمی در برابر وسوسه های شیطان است.

چگونگی معاد و بازگشت انسانها

خداوند متعال پس از اشاره به فرشتگانِ محافظ، که در طول عمر انسان مأمور تشکیل پرونده وی برای ارائه به دادگاه عدل الهی در جهان آخرت هستند، به امکان تحقّق معاد و رستاخیز انسانها پرداخته و در آیاتی کوتاه می فرماید: «(فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاء دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ * إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ * يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ;)انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده! از یک آب جهنده خلق شده است، آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود! مسلّماً خداوند می تواند انسان را به حالت قبلی خویش باز گرداند!». این، استدلال محکم و جالبی است. خداوندی که بشر را از یک قطره آب گندیده خلق می کند، براحتی توان آفرینش مجدّد وی را از مشتی از خاک خواهد داشت. تفسیر «صلب» و «ترائب» آیه شریفه (يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ)یکی از آیات پیچیده قرآن مجید است ;زیرا خداوند می فرماید: «قطره ای که از میان استخوانهای سینه و ستون فقرات ۱ . تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۲۹ . صفحه ۳۹۹ خارج می شود» در حالی که می دانیم نطفه از قسمتهای پائین بدن و از مجاری ادرار خارج می گردد. بنابراین باید دید که منظور از «صلب» و «ترائب» چیست؟ آیا با آموخته های فعلی بشر هماهنگی دارد، و قابل توجیه می باشد؟ پاسخ: در تفسیر نمونه شش تفسیر برای آیه مورد بحث ذکر کرده ایم، ولی در این بحث تفسیر دیگری بیان می کنیم. توجّه کنید: در بین استخوانهای سینه و ستون فقرات چهار دستگاه مهم وجود دارد: ۱. ریه ها، که دستگاه تنفّسی انسان است، و زیر استخوانهای قفسه سینه قرار گرفته است. ۲. دومین دستگاه، قلب انسان است که با کمی فاصله از ریه ها وظیفه پمپاژ خون و ارسال آن به تمام اعضا و جوارح را بر عهده دارد. ۳. معده کمی پایین تر از استخوانهای سینه تعبیه شده، و مرکز تهیّه موادّ غذایی برای تغذیه اندام های متفاوت انسان است. ۴. وبالاخره کبد چهارمین دستگاهی است که بین استخوانهای سینه و ستون فقرات قرار گرفته، و کار آن تصفیه خون و موادّ غذایی است. به گفته یکی از دانشمندان آگاه، کبد انسان سیصد نوع سمّ را خنثی می کند! به همین جهت بیماری کبد خطرناکتر از بیماری قلب است. ولهذا پیوند کبد مشکل تر از پیوند قلب می باشد. همان گونه که کبد از معده مهمتر است، چرا که ادامه حیات ـ هر چند برای مدّت کوتاهی ـ بدون معده ممکن است، ولی بدون کبد امکان پذیر نیست. ریه ها، قلب، معده و کبد، چهار دستگاه مهمّی هستند که در بین استخوانهای سینه و ستون فقرات قرار دارند. اگر این چهار دستگاه دست به دست هم ندهند ممکن نیست نطفه بوجود آید، هر چند به هنگام خارج شدن از عضو خاصّی خارج می گردد. بنابراین با

توجّه به اینکه منشأ ایجاد نطفه، دستگاههای چهارگانه ای است که بین «صلب» و «ترائب» قرار گرفته، لهذا خداوند می فرماید که نطفه از بین صلب و ترائب خارج می شود، واین مطلب صحیح و درستی است. صفحه ۴۰۰ جنین شناسی، یا خداشناسی؟ اگر انسان یک دوره جنین شناسی بخواند قطعاً خداشناس خواهد شد. یک قطره آب بی شکل وارد دستگاه رحم می شود، پس از مدّتی کم کم به صورت لخته خون بدون شکل و هیأت خاصّی در می آید. لخته خون تدریجاً و در مدّت زمان معیّنی به صورت گوشت جویده ای ظاهر می شود، و سپس تبدیل به استخوان می شود. سپس یک گوشه آن تبدیل به پا، و گوشه دیگر تبدیل به دست، و قسمت دیگر سر و گردن و چشم و ابرو و دهان و بینی، و به همین ترتیب بقیّه اعضا و جوارح آفریده، و تبدیل به یک انسان کامل می شود. چه قدرتی بر آن قطره آب بی رنگ و بی شکل این گونه نقش زیبا زده است؟ چه کسی به این جنین فرمان داده است؟ چه قدرت بزرگی او را به این سمت و سو هدایت نموده است؟ بی شک دست قدرت توانا و بی بدیل خداوند قادر متعال طبق قانون ظریف و دقیق و منظّمی هر عضوی را در جای خود قرار داده، و در نهایت تبدیل به بهترین موجودات کرده است. ای انسان! اگر در خلقت و آفرینش خود اندیشه کنی، هرگز در معاد و جهان پس از مرگ شک و تردیدی نخواهی داشت.

۵. سوگندهای سوره ضحی

توضیح

نود و سومین سوره قرآن، سوره ضحی، آخرین سوره ای است که دارای دو سوگند پی در پی است. بنابراین، با بحث پیرامون سوگندهای این سوره، پرونده قسم های دو گانه نیز بسته خواهد شد. توجّه کنید: قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید (و همه جا را فرا گیرد)، و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد، که خداوند هرگز تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده است! و مسلّماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

تفاوت های سوره های مکّی و مدنی

همان گونه که قبلاـ نیز اشاره شد سوره های مکّی و مدنی هم از نظر شکل ظاهری، و هم از جهت مضامین و محتوا با هم تفاوت دارند. سوره های مکّی معمولا در مورد مبدأ و معاد و نبوّت و وحی و معارف دینی و اصول اعتقادی سخن می گوید ;چرا که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در مکّه باید پایه ها را محکم کند، و تا پایه های محکم نشود انتظار برنامه های دیگر انتظار صحیحی نخواهد بود. و لهذا تمام تلاش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در صفحه ۴۰۲ مکّه تبیین اصول اعتقادی اسلام بود. امّا سوره های مدنی که پس از تشکیل حکومت اسلامی و شکل گرفتن جامعه اسلامی و انعقاد نهادهای اجتماعی چون ارتش و بیت المال و مانند آن نازل شد، در مورد مسائل مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و مانند آن بحث کرده است. خلاصه اینکه دوران مکّه و مدینه هر کدام اقتضائاتی داشته، که آیات قرآن مطابق همان اقتضائات نازل می شد. سوره ضحی از جمله سوره های مکّی است، و لهذا در مورد وحی و نبوّت که از اصول اعتقادی مسلمانان است، بحث می کند.

شأن نزول: قطع موقّت وحی

مدّتی جبرئیل امین بر پیامبر خدا نازل نشد، و آن حضرت وحی الهی دریافت نکرد. این مدّت را ۱۵ روز یا کمتر یا بیشتر تا ۴۰ روز گفته اند. دشمنان اسلام، و مشرکان مکّه این مطلب را بهانه کرده، و بر علیه حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) سم پاشی کردند. گفتند: «قطع وحی دلیل بر خشم و غضب خداوند نسبت به پیامبر مسلمانان، و عدم رضایت پروردگار از اوست!». این سخنان بی

اساس در سرتاسر مکّه پخش شد. و بدین وسیله مسلمانان و پیامبر اسلام تحت فشار قرار گرفتند. خداوند متعال برای دفع این اتّهام، و شکستن توطئه بت پرستان، آیات سوره ضحی را نازل کرد که پروردگارت تو را رها نکرده، و از تو خشمگین نیست. فلسفه قطع موقّت وحی دانشمندان و مفسّران دو علّت برای قطع موقّت وحی بیان کرده اند: الف) همه بفهمند آنچه پیامبر می گوید از خودش نیست، بلکه از سوی خداست، که به وسیله پیک وحی بر او نازل می شود. ضمناً بهانه برخی از مشرکان که گاه صفحه ۴۰۳ تقاضاهای نامعقولی داشتند قطع می شد. مثل اینکه به آن حضرت می گفتند: چرا یک مرتبه تمام قرآن را بر مردم نمی خوانی؟ پاسخ این سؤال با توجّه به قطع وحی روشن شد، که تا چیزی بر آن حضرت وحی نشود، او نمی تواند برای مردم مطلبی بیان کند. ب) گروهی از دانشمندان یهود خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسیدند تا با سؤالاتی آن حضرت را بیازمایند. آنها دو سؤال پیچیده تاریخی، و یک سؤال علمی فلسفی به شرح زیر مطرح کردند: ۱. حقیقت و ماهیّت روح چیست؟ ۲. ذوالقرنین که بود؟ برنامه اش چه بود؟ ۳. اصحاب کهف چه کسانی بودند؟ و عاقبت آنها چه شد؟ پاسخ این سؤال اهمیّت فراوانی داشت، چون حادثه ای بود که پس از نزول تورات و انجیل رخ داد، و اثری از آن در آن دو کتاب نبود. طبق روایات، حضرت رسول بدون آنکه انشاءالله بگوید، به آنها وعده کرد که روز بعد پاسخ هر سه سؤال آنها را بدهد. خداوند برای ترک إن شاءالله ۱۵ تا ۴۰ روز وحی را قطع کرد، تا به همه مسلمانان یادآوری کند که تمام کارها با مشیّت و اراده او انجام خواهد شد. اگر اراده اش بر انجام کاری تعلّق نگیرد انجام نخواهد شد. این داستان به ما می آموزد که فقط به دامان لطف او دست توسّل بزنیم، و خود را در هیچ کاری مستقل ندانیم. سنّت بدی در هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران بود و آن اینکه هنگام فرود هواپیما سر میهماندار ضمن خسته نباشید، و تشکّر از مسافران، بدون آنکه إن شاءالله بگوید به آنها خبر می داد که چند دقیقه دیگر به سلامت فرود خواهند آمد. ولی اخیراً بحمدالله و به برکت حکومت اسلامی با اضافه کردن جمله زیبای إن شاءالله، این کار انجام می شود. خلاصه اینکه تأخیر در ابلاغ وحی درسی شد برای همه مسلمانان، که مشیّت و خواست و اراده خداوند را در تمام برنامه ها و وعده ها و کارها در نظر داشته باشند. صفحه ۴۰۴

شرح و تفسیر سوگندها

اشاره

«والضّحی» اوّلین سوگند، سوگند به ضحی است. ضحی تمام روز نیست، بلکه قسمتی از روز است که آفتاب در زمین گسترده شده، و سراسر زمین را فرا می گیرد. یعنی هنگامی که دو سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته باشد. «وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی» دومین سوگند، سوگند به شب است، البتّه نه تمام شب، بلکه آن هنگام که تاریکی شب سراسر کره زمین را فرا می گیرد، و به دنبال آن آرامش ارزانی زمینیان می گردد. «سَجِیّ» از ماده «سُجُوّ» دو معنا دارد: ۱. آرامش. ۲. گسترش، و این دو ملازم یکدیگرند. هنگامی که تاریکی گسترش یابد و کره زمین را فرا گیرد، آرامش نیز حکمفرما خواهد شد. سؤال: چرا به پاسی از روز و پاسی از شب قسم یاد شده است؟ پاسخ: زیرا شب و روز از نعمتهای الهی است، که اگر هر یک از آنها نباشد، ادامه حیات امکانپذیر نخواهد بود. اگر همواره روز باشد و در پی آن شب نیاید تمام موجودات زنده بر اثر شدّت حرارت و گرما نابود خواهند شد. واگر همواره شب باشد، و روز در پی آن نیاید تمام موجودات زنده بر اثر سرما منجمد شده، از بین می روند. همان گونه که قبلاً نیز گفته شد روزهای کره ماه معادل چهارده شبانه روز کره زمین، و شبهای آن نیز معادل چهارده شبانه روز کره خاکی ماست. یعنی هر شبانه روز کره ماه، تقریباً معادل یک ماه کره خاکی ماست. بدین جهت در نیمه شب کره ماه همه چیز به حالت انجماد در می آید، و در نیمه روز آن همه چیز در حال غلیان و جوشش است. خداوند متعال ضمن اشاره به این دو نعمت بزرگ، می فرماید: «(قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ

جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاء أَفَلَا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ صفحه ۴۰۵ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ;)بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد، آیا معبودی جز خدا می تواند برای شما روشنایی بیاورد؟! آیا نمی شنوید؟!» بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟!» و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد، تا هم در آن آرامش داشته باشید، و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید، و شاید شکر نعمت او را به جا آورید».(۱) خلاصه اینکه شب و روز از نعمتهای بی بدیل الهی است ;ولی سرحدّ کمال آن همان است که در سوره ضحی آمده است. یعنی روز وقتی که ضُحی باشد نعمت کامل است، زیرا هنگامی که دو سه ساعت از طلوع آفتاب می گذرد هم روشنایی سراسر جهان را فرا می گیرد و هم گرمای متعادلی به همه موجودات می رسد. در زمستان گرمای آن ساعت سردی روز را به شدّت می کاهد و در تابستان گرمای آن ساعت قابل تحمّل است. همان گونه که شب زمانی به کمال می رسد که دو سه ساعت از آغاز آن بگذرد، و تاریکی همه جا را فرا گیرد، و سر و صداهای ناشی از فعالیّتهای روزانه تدریجاً فرو نشیند، و آمد و شدهای ابتدای شب قطع گردد، و آرامش و آسایش کامل برای استراحت فراهم گردد.

سوگند به روز و شب برای چه؟

سؤال: چرا خداوند متعال در این سوره به دو نعمت بزرگ شب و روز سوگند یاد کرده است؟ به تعبیر دیگر مقسم له کدام است، و این قسمها برای چیست؟ جواب: آیه شریفه (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى) مقسم له است، و دو قسم مذکور برای مضمونی است که در این آیه شریفه آمده است. توضیح اینکه: «ضحی» بسان «وحی الهی» و «لیل» همانند «قطع موقّت وحی» است. چرا که شب به طور موقّت روز را قطع ۱ . قصص، آیات ۷۳ ـ ۷۱. صفحه ۴۰۶ می کند، و در پی آن روز مجدّداً می آید. و همان گونه که روز و شب و به تعبیر دیگر ضحی و قطع موقّت آن از نعمتهای پروردگار است، وحی الهی و قطع موقّت و کوتاه مدّت آن نیز از نعمتهای بزرگ خداوند است. قسم به روز هنگامی که جهانگیر می شود، و سوگند به شب آنگاه که تاریکی اش همه جا را فرا می گیرد، که برخلاف آنچه بت پرستان ومشرکان و دشمنانت می گویند، ما تو را رها نکرده، و بر تو خشم نکرده ایم، بلکه در قطع وحی الهی در کوتاه مدّت نیز مصلحت و حکمتی نهفته، که به نفع تو و مسلمانان است. «وَلَلْاخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» برای این آیه شریفه دو تفسیر بیان شده است: الف) خداوند نعمتهای فراوانی در دنیا به توی پیامبر(صلی الله علیه وآله) داده است، یتیم بودی پناهت داد، گم شده بودی پیدایت کرد، فقیر بودی بی نیازت ساخت (که شرح این نعمتها در مباحث آینده خواهد آمد) امّا نعمتهایی که در جهان آخرت نصیب تو خواهد شد بالاتر و والاتر از نعم دنیایی است. ب) «آخرت» در این آیه به معنای جهان دیگر نیست، بلکه قسمت پایانی عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، همان گونه که «اولی» به معنای دنیا نیست، بلکه به معنای نیمه اول عمر حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) است. مطابق احتمال دوم، نیمه دوم عمر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) (که به مدینه آمد و حکومت اسلامی تشکیل داد و از چنگال مشرکان نجات یافت و روز به روز بر تعداد مسلمین و عزّت و عظمت اسلام افزوده شد) بهتر و درخشان تر از نیمه اوّل عمر اوست. طبق این تفسیر، آیه شریفه جزء خبرهای غیبی قرآن محسوب می شود، چرا که خداوند در مکّه از موفقیّت سالهای آینده پیامبر اسلام در مدینه خبر داده است. به تعبیر دیگر، خداوند عاقبت سختیها و مشقّتها و ناملایمات پیامبر و مسلمانان را در مکّه عاقبتی خوب و خوش پیش بینی می کند، چیزی که برای همه انسانها حائز اهمیّت است. صفحه ۴۰۷

عاقبت به خیری

هر انسانی آرزو دارد که عاقبت به خیر شود، امّا همواره چنین نمی شود. گاه یک عمر آبرو، شخصیّت، موقعیّت اجتماعی، اعتبار و مال و ثروتی برای خویش فراهم می کند، امّا بر اثر یک لغزش در اواخر عمر همه چیز را از دست می دهد. و گاه بر عکس می شود ;مرتکب انواع گناهان و خطاها و اشتباهات و لغزشها می شود، امّا در پایان عمر موفق بر توبه و جبران گذشته شده، پاک و پاکیزه از دنیا می رود. به گونه ای که هر کس نامش را می شنود برایش طلب رحمت می کند. حرّ بن یزید ریاحی نمونه ای برای گروه عاقبت به خیران، و عمر بن سعد نمونه بارزی برای عاقبت به شرّان عالمند.

آزار و اذیّتهای مشرکان

تمام پیامبران الهی در مسیر تبلیغ آیین خود با مشکلات و سختیهایی رو به رو بودند، امّا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بیشترین مشکلات و ناملایمات و شکنجه های جسمی و روحی را متحمّل شد، تا آنجا که فرمود: «ما اُوذِیَ اَحَدٌ مِثْلَ ما اُوذیتُ فِی اللهِ ;هیچ یک از انسانها همچون من در راه خدا اذیّت و آزار نشده است!».(۱) و سخت ترین آزارهای دشمنان، آزارهای روحی و زخم زبان بود که از نیش مار و عقرب نیز دردناکتر است.

محبّتهای خداوند

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) همه این آزارها را برای رضایت خداوند و پیشرفت دین و آیین حق تحمّل کرد. خداوند متعال نیز در مقابل این ایثار و فداکاری و تحمّل سختیها، و برای تشویق پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، محبّتهایی به آن حضرت روا کرد که به دو نمونه آن در ۱ . میزان الحکمة، ج ۱، باب ۸۳ ح ۴۶۴. صفحه ۴۰۸ این سوره اشاره شده است: نخست اینکه آخرت برای تو از دنیای مملوّ از مشکلات بهتر است (وَلَلاْخِرَةُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الاُْولَی) که بحث آن بطور مفصّل در مباحث سابق گذشت. دیگر اینکه ما به تو مقام شفاعت مطلقه عنایت می کنیم: «(وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی ;)به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود خواهی شد». و این محبّت پروردگار برای حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) بسیار با ارزش بود، چرا که پیشوایان الهی تنها به فکر عاقبت کار خود، و نجات خویش، و رساندن خود به مقصد نیستند، بلکه اوّل به نجات پیروان خویش می اندیشند، سپس به نجات خود فکر می کنند. هنگامی که خداوند به پیامبرش مقام شفاعت مطلقه داد، تمام آلام و دردها و نیش زبانها و سختیها و مشکلات بر وی آسان شد. امیدوار کننده ترین آیه قرآن! در روایتی آمده است که حضرت علی(علیه السلام) از مردم عراق پرسید: امیدوار کننده ترین آیه قرآن مجید کدام است؟ آنها در پاسخ گفتند: آیه شریفه ۵۳ سوره زمر که خداوند متعال می فرماید: «(قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ لاَ تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ;)بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است». اینکه خداوند به گنهکاران با عبارت «بندگان من» خطاب می کند، و به همه آنان نوید می دهد که از رحمت خدا مأیوس نشوند، دلیل بر آن است که امیدوار کننده ترین آیه قرآن است. حضرت فرمود: امّا ما اهل البیت معتقدیم آیه شریفه (وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ صفحه ۴۰۹ فَتَرْضَی) امیدبخش ترین آیه قرآن است.(۱) سؤال: آیا بین نظریه حضرت علی(علیه السلام) و آنچه مردم عراق در پاسخ آن حضرت عرض کردند، که ظاهراً برگرفته از برخی روایات است(۲)، منافاتی نیست؟ پاسخ: به اعتقاد ما تناقض و منافاتی بین این دو وجود ندارد ;زیرا هر کدام از جهتی امیدبخش ترین آیه قرآن مجید محسوب می شود: آیه اوّل در مقام توبه، و آیه دوم در مقام شفاعت. امیدبخش ترین آیه قرآن است و می دانیم این دو مقام متفاوت است. توضیح اینکه: شخصی که مرتکب گناه یا گناهانی می شود، و در مقام توبه بر می آید، و می خواهد گذشته اش را جبران نماید، هنگامی که به

قرآن می نگرد، امید بخش ترین آیه برای او در مقام توبه آیه مورد بحث است. چون در هر مرحله ای از تنزّل و سقوط از فضائل انسانی باشد آیه مذکور نور امید را در نهان خانه قلبش روشن می کند، و می تواند با تکرار توبه های نصف و نیمه بالاخره موفّق بر توبه حقیقی شود، و مشمول لطف خداوند گردد. اما شخص گنهکاری که موفّق بر توبه نشده، و با کوله بار گناه به ملاقات پروردگار رفته، و چشم به شفاعت شافعان دوخته، برای او امیدوارکننده ترین آیه قرآن آیه دوم است که سخن از شفاعت مطلقه می گوید. زیرا طبق روایات خداوند آنقدر شفاعت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را می پذیرد که حضرتش عرضه می دارد: «رَضیتُ رَضیتُ ;راضی شدم، راضی شدم».(۳) بنابراین هیچ تناقض و منافاتی بین دو آیه مذکور وجود ندارد. ۱ . تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۹۹ . ۲ . الدرالمنثور، ج ۵، ص ۳۳۱ و میزان الحکمة، باب ۳۳۲۴، ح ۱۶۶۰۶ . ۳ . تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۹۹ . صفحه ۴۱۰ محدوده شفاعت گنهکاران بر دو دسته اند: ۱. کسانی که تمام پل های پشت سر خود را خراب کرده اند، اینان مشمول شفاعت نیستند ;زیرا شفاعت باید با اجازه خداوند صورت گیرد، و خداوند حکیم اجازه شفاعت نسبت به چنین افرادی نمی دهد. ۲. آن دسته از آلودگانِ به گناه که موفّق بر توبه نشده، امّا پل های پشت سر خویش را نیز ویران نکرده اند، این گروه مستحق شفاعتند. جهت روشن تر شدن بحث برای هر کدام مثالی می زنیم: در صحنه کربلا ـ دو نفر را می یابیم که هر یک مصداق یکی از دو گروه بالاست ;عمر بن سعد گنهکاری است که موفّق بر توبه از خطاها و گناهان و اشتباهات خود نشد، ولی تمام پلهای پشت سر خود را خراب کرد. او در راه حبّ دنیا و وابستگی به پُست و مقام و ملک ری، تا آنجا پیشرفت که گفت: «می گویند خداوند بهشت و جهنّمی آفریده، و انسانها را در جهان آخرت مجازات می کند. اگر این مطلب راست باشد پس از قتل حسین و رسیدن به حکومت و مقام، توبه می کنم! و اگر دروغ باشد ملک و مقام را از دست نداده ام!».(۱) چنین انسانی لیاقت شفاعت را ندارد، و خداوند به هیچ شفیعی اجازه شفاعت برای او را نمی دهد. اما حرّ بن یزید ریاحی هر چند گناه بزرگی چون بستن راه بر امام معصوم را در کارنامه دارد، ولی تمام پل های پشت سر خویش را خراب نکرد. هنگامی که با سپاه امام حسین(علیه السلام) روبه رو شد، و راه را بر امام بست، و امام از این کار زشت او عصبانی شد، و به او نفرین کرد: «ثکلتک امک ;مادرت به عزایت بنشیند» خطاب به حضرت عرض کرد: «یابن رسول الله سخن از مادرم به میان آوردی، ولی چه کنم که مادرت دختر رسول خداست و نمی توانم سخنی درباره اش بگویم!»(۲) و کمترین جسارت و ۱ . منهاج الدموع، ص ۲۹۱ . ۲ . همان مدرک، ص ۲۸۴ . صفحه ۴۱۱ بی ادبی نکرد، و حتّی هنگام نماز ظهر به لشکریانش دستور داد که نماز جماعت مستقل و جداگانه ای اقامه نکنند، بلکه همگی به فرزند پیامبر، امام حسین(علیه السلام) اقتدا کنند. آری! حرّ بن یزید ریاحی گنهکار است، امّا پلهای پشت سرش را ویران نکرد، و مستحق شفاعت است. و لهذا جاذبه ولایت امام حسین(علیه السلام) او را به سوی خود کشید، و سرانجام نجاتش داد. و این در حقیقت یکی از شاخه های ولایت تکوینی است که در دلهای قابل و آماده تأثیر می گذارد.

سه نعمت بزرگ و سه وظیفه حسّاس

توضیح

پس از روشن شدن حقیقت سوگندهای سوره ضحی، و توضیح آنچه را که خداوند به خاطر آن قسم یاد کرده، و شرح رابطه این دو، و بیان دو بشارت مهم به پیامبر بزرگوار اسلام در برابر تحمّل ناملایمات و سختی ها و مشکلات، خداوند سخن از سه نعمت بزرگ که بر پیامبرش ارزانی داشته به میان می آورد، و به دنبال آن سه دستور به او می دهد.

نعمت اوّل: پناه دادن به هنگام یتیمی!

حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) سه مرحله یتیمی را به لطف خداوند پشت سر گذاشت. زمانی که آمنه حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) را حامله بود، پدرش عبدالله را از دست داد. پس از ولادت در دامن آمنه پرورش یافت. شش سال سایه پر مهر و محبّت مادر بر سرش بود، و در سنّ شش سالگی، آمنه نیز چشم از جهان فرو بست. پس از آن، نوزاد عبدالله تحت کفالت و حمایت جدّش عبدالمطلب قرار گرفت و خداوند به وسیله او پناهگاهی برای یتیم عبدالله و آمنه فراهم ساخت. اما عمر این پناهگاه نیز طولانی نبود و در سنّ هشت سالگی پیامبر، عبدالمطّلب نیز چشم از جهان فرو بست. سپس ابوطالب که مردم بسیار با شخصیّت وپرنفوذی در میان قریش و مکّه بود، کفالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بر صفحه ۴۱۲ عهده گرفت. نتیجه اینکه خداوند در مراحلِ مختلفِ یتیمیِ پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، به کمک آن حضرت شتافت و او را پناه داد.

نعمت دوم: یافتن به هنگام گم شدن!

آیه شریفه (وَوَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدَی) اشاره به دومین نعمت دارد. برخی «ضالّ» را به گمراهی معنا کرده اند، در حالی که پیامبر هیچ وقت گمراه نبود. حضرت علی(علیه السلام) در خطبه قاصعه(۱) می فرماید: «از لحظه ای که پیامبر از شیر گرفته شد خداوند فرشته ای را مأمور کرد که همواره همراه حضرت باشد و راههای سعادت را به وی نشان دهد». بر همین اساس ما معتقدیم پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) برنامه و دین خاصّی داشت، و پیرو آیین مسیحیان و یهودیان نبود. و اینکه گفته می شود: «پیرو آیین ابراهیم حنیف بود» یعنی موحّد بود ;چرا که ابراهیم قهرمان توحید و بت شکن بود. به هر حال ضالّ به معنای گمراهی نیست، بلکه معانی دیگری دارد که دو معنای آن قابل تطبیق بر آیه شریفه است: ۱. ضالّ به معنای گمشده است، همان گونه که در حدیث می خوانیم: «اَلْحِکْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ ;دانش گمشده فرد با ایمان است».(۲) در تاریخ آمده است که: حضرت چندین بار در مکه گم شد. زمانی که در کفالت حضرت عبدالمطلب بود، هنگامی که برای شیرخوردن به حلیمه سعدیّه سپرده شد، و زمانی که سایه پرمهر و محبّت مادر بر سرش بود. چرا که مکّه شهری کوهستانی بود، و انسان به راحتی گم می شد. اکنون هم از داخل شهر مکّه، مسجدالحرام و مناره های بلند آن پیدا نیست، زیرا مسجد الحرام در گودی واقع شده است. خداوند در تمام این مراحل پیامبر را یافت، و وی را به ۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ . ۲ . میزان الحکمة، باب ۹۱۷، ح ۱۶ و ۱۲ و ۱۱ و ۴۲۱۰ . صفحه ۴۱۳ خانواده اش رساند. ۲. معنای دیگر «ضالّ» غفلت است، یعنی چیزهایی را که قبل از نبوّت از آنها غافل بودی و نمی دانستی، به تو تعلیم کردیم. خداوند متعال در آیه سوم سوره یوسف خطاب به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می فرماید: «(نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ هَـذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ کُنتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ ;)ما بهترین سرگذشتها را از طریق قرآن ـ که به تو وحی کردیم ـ بر تو بازگو می کنیم ;و مسلّماً پیش از این، از آن خبر نداشتی». بنابراین ضالّ به معنای غافل است. نتیجه اینکه ضالّ چه به معنای گم شده باشد و چه به معنای غافل، خداوند نسبت به رسولش عنایت کرده و وی را به خاندانش بازگردانده، و یا نسبت به آنچه پیش از بعثت اطّلاع نداشته، او را آگاه کرده است.

نعمت سوم: کمک های مالی

آیه شریفه (وَوَجَدَکَ عَائِلا فَأَغْنَی) به نعمت سوم اشاره دارد. واژه «عائلا» به معنای عیالمند و خانوار پرجمعیّت است، و از آنجا که معمولا افراد عائله مند فقیر و تهی دستند، و به تعبیر دیگر عائله مندی و فقر لازم و ملزومند، بدین جهت در اینجا به فقر و نداری تفسیر شده است. خداوند فقر و تهیدستی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را در قبل از بعثت با ثروت حضرت خدیجه(علیها السلام)، و پس از بعثت و رونق گرفتن اسلام با غنائم جنگی، مرتفع ساخت. پیامبران دردآشنا یکی از ویژگیهای پیامبران الهی این

است که دردآشنا هستند. یعنی دردهای جانکاه انسانها را قبل از نبوّت چشیده، و خود در لابه لای مشکلات و آلام و رنجها پرورش یافته اند، بدین جهت می توانند درد انسانهای دیگر را درک کنند. اینها که صفحه ۴۱۴ می خواهند مرحم گذار جراحات و زخمهای بشریّت باشند، خود سابقه زخمهای متعدّدی دارند وآشنا به انواع جراحات و مرحمها هستند. حضرت ابراهیم(علیه السلام) در محیط زندگی خود تنهای تنها بود، و موفّق بر جذب افراد کمی شد. دشمنان آن حضرت آن قدر مسلّط بر محیط بودند که آن حضرت را به جرم دعوت به خدای یکتا در آتش انداختند، و قصد داشتند زنده زنده او را بسوزانند، هر چند مصلحت خداوند در نجات آن حضرت بود و از آتش سالم خارج شد. ولی باز هم او را رها نکرده، و از شهر و دیارش تبعید نمودند. حضرت آوارگی، در به دری، شکنجه، تهدیدهای دشمن را به جان خرید، و در نهایت به دستور خداوند همسر و فرزند خردسالش را در بیابان بی آب و علف و خشکی رها کرد، تا با طی کردن این مشکلات فراوان شایسته پیامبری شود، و بتواند آلام بشریّت را درمان کند. حضرت موسی(علیه السلام) از بدو تولّد با مشکلات دست و پنجه نرم می کند، و بالاخره بر اثر فشارها و تهدیدها و آزار و اذیّتهای فرعون و فرعونیان به مدین پناه می برد، و عملا به آنجا تبعید می گردد. ده سال گوسفندان حضرت شعیب را شبانی می کند، و دراین مدّت دوران سختی را سپری می نماید. حضرت یوسف(علیه السلام) مورد حسادت و بی مهری برادران قرار می گیرد، و در نتیجه به چاه افکنده می شود،و در پی آن به دست عدّه ای رهگذر می افتد، و آنان وی را به عنوان برده ای دربازار مصرمی فروشند.سپس به دربارعزیزمصرراه می یابد،وتازه مشکلاتش با زلیخا شروع می شود، و سرانجام به جرم پاکدامنی و عفّت راهی زندان می گردد. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز از این قاعده مستثنی نبود، و در طول دوران زندگی مشکلات متعدّدی را تجربه و با آنها دست و پنجه نرم کرد، تا بتواند مرحم گذار خوبی بر دردهای مردم زجر کشیده باشد. و شاید بدین جهت باشد که در برخی از روایات می خوانیم: «ما بَعَثَ اللهُ نَبِیّاً اِلاّ وَ قَدْ رَعَی الْغَنَمَ ;تمام پیامبران برهه ای از عمر خود را به شبانی گذرانده اند».(۱) شبانی و ۱ . میزان الحکمهٔ، باب ۳۷۷۷، ح ۱۹۵۳۶ . صفحه ۴۱۵ چوپانی حیوانات مشکلات فراوانی دارد، باید آن را بگذرانند تا بتوانند چوپان خوبی برای انسانهای جاهل و نادان باشند، و آنها را به خوبی هدایت کنند. قرآن مجید در آیات پایانی سوره ضحی به سه مشکل از مشکلات مهم و فراوان پیامبر اسلام و امدادهای الهی در نجات پیامبر اعظم از آن مشکلات، و سپس وظیفه پیامبر در مقابل نعمتی که خداوند به وی ارزانی داشته اشاره می کند. در مباحث گذشته به مشکلات سه گانه اشاره شد، و اینک به وظائف سه گانه پیامبر اسلام توجّه کنید:

وظیفه اوّل: اکرام یتیمان

اکرام فرزندان بی سرپرست و بی پناه، نخستین وظیفه ای است که خداوند متعال به آن اشاره کرده است. و این نشان از اهمیّت فوق العاده کمک به یتیمان می دهد، که در روایات انعکاس گسترده ای دارد. به عنوان نمونه به دو حدیث در این زمینه توجّه کنید: نوجوانی خدمت پیامبر اسلام رسید و عرض کرد: «غُلامٌ یَتیمٌ وَ اُخْتٌ لی یَتیمَةٌ، وَ اُمٌّ لی اَرْمَلَةٌ، اَطْعِمْنا مِمّا اَطْعَمَکَ اللهُ، اَعْطاکَ اللهُ مِمّا عِنْدَهُ حَتّی تَرْضی ;نوجوانی یتیم هستم، و خواهری یتیم، و مادری بیوه دارم. شکم ما را از آنچه خداوند روزیت کرده سیر کن، تا خداوند از خزانه لطفش آنقدر به تو بدهد که راضی شوی». پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگامی که دید این نوجوان در جملاتی کوتاه هم خود و خانواده اش را معرّفی کرد، و هم خواسته اش را بیان نمود، و هم برای حضرت دعا کرد، خطاب به او فرمود: «ما اَحْسَنَ ما قُلْتَ یا غُلامُ ;چه نیکو سخن می گویی!». سپس خطاب به بلال فرمود: به منزل ما برو و هر چه موادّ غذایی هست بیاور. بلال رفت، و بیست و یک عدد خرما، که تمام موادّ غذایی موجود در خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود را آورد. حضرت آنها را به نوجوان داد و فرمود: هفت عدد از خرماها برای خودت، و ۳۱ آن برای خواهرت، و باقیمانده برای مادرت». و بدینوسیله تمام موجودی غذایی صفحه ۴۱۶ خانواده اش را در میان آن خانواده یتیم تقسیم کرد. معاذ، یکی از اصحاب پیامبر که ناظر این داستان

بود، دستی بر سر آن نوجوان کشید، و پس از این اظهار محبّت خطاب به وی گفت: «جَعَلَکَ خَلَفاً لِاَبیکَ ;خداوند تو را جانشین صالحی برای پدر شهیدت قرار دهد». پیامبر اسلام خطاب به معاذ فرمود: می دانی چه کردی؟ عرض کرد: نه یا رسول الله! حضرت فرمود: «لایَلی اَحَدٌ مِنْکُمْ، یَتیماً فَیُحْسِنُ وِلایَتَهُ، وَ وَضَعَ یَدَهُ عَلی رَأْسِهِ، اِلّا کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ شَعْرَهٔ حَسَنَهً، وَمَحا عَنْهُ بِکُلِّ شَعْرَهٔ سَیِّئَهً، وَرَفَعَ لَهُ بِکُلِّ شَعْرَهٔ دَرَجَهً ;هر یک از شما که نزد یتیمی رود، و با او رابطه دوستانه ای داشته باشد، و دست نوازش بر سرش بکشد، خداوند معادل موهای سر یتیم به او حسنه می دهد، و به همان مقدار گناهانش را محو می کند، و به همان تعداد بر درجاتش می افزاید».(۱) بی جهت نیست که خداوند، پیامبرش را مأمور اکرام ورسیدگی به یتیمان می کند، تا این آثار فراوان نصیبش گردد. کسانی که ما را متّهم به خشونت می کنند این روایات مملوّ از محبّت و عاطفه و مهر و مودّت را مطالعه کنند تا در برابر اتّهامی که بر ما وارد می کنند شرمنده شوند. در روایت دیگری از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «اِنَّ الْیَتیمَ اذا بَکی اِهْتَزَّ لَهُ الْعَرْشُ فَیَقُولُ الرَّبُّ تَبارَکَ وَ تَعالی... فَوَعِزَّتی وَ جَلالی لایَسْکُتُهُ اَحَدٌ اِلاّ اُوجِبَتْ لَهُ الْجَنَّهُ ;هنگامی که یتیمی (به خاطر تنهایی و غربت، یا گرسنگی، یا بیماری، یا کمبود مهر و محبّت، و مانند آن) گریه کند عرش خدا به لرزه در می آید... پس خداوند می فرماید: هر کس موفّق شود (مشکل یتیم را حل کند و در نتیجه) او را ساکت نماید، بهشت بر او واجب می شود».(۲) توجّه به ایتام در هر عصر و زمانی، مخصوصاً در عصر و زمان و کشور ما که بر اثر ۱ . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۵، تفسیر سوره ضحی. ۲ . بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵، ح ۱۲. صفحه ۴۱۷ جنگ تحمیلی فرزندان بی سرپرست فراوانی از شهدای گرانقدر و مفقودالاثرها و مفقود الجسدها باقی مانده، امری لازم و ضروری، و کاری پیامبرگونه است. خدایا ما را بر این عبادت موفّق بدار.

وظیفه دوم: رسیدگی به نیازمندان

آیه شریفه (وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ) دومین وظیفه پیامبر را بیان می کند. این وظیفه رسیدگی به فقرا و نیازمندان و برخورد صحیح و منطقی با آنان است. گویا خدا می فرماید: ای پیامبر ما! فقرا و مستمندان را از خود مران، و با صدای بلند با آنها سخن مگو، و بر سر آنها فریاد مکش، و به خشونت با آنان رفتار مکن. همان گونه که نحوه برخورد صحیح با نیازمندان در آیه ۲۶۳ سوره بقره چنین آمده است: «(قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ;)گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونتهای آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است و خداوند، بی نیاز و بردبار است». بنابراین، اگر انسان قادر بر کمک نیست، یا به هرعلّتی تمایل بر انفاق ندارد، باید با زبان خوش نیازمند را جواب کند. مثلا بگوید: «مرا ببخش، این بار توفیق کمک ندارم» یا «معذرت می خواهم، فعلا دستم خالی است» یا «امیدوارم دفعه بعد خداوند توفیق کمک به من عنایت فرماید». زیرا اگر قادر بر رفع نیاز مادّی او نیستیم، حق نداریم آبرو و شخصیّت وی را جریحه دار نماییم. رعایت این امور اخلاقی در سیره پیشوایان معصوم(علیهم السلام) به روشنی آمده است. از جمله می توان به داستان معروف امام حسن مجتبی(علیه السلام) و آن فقیر اشاره کرد. آن شخصی درِ خانه امام حسن مجتبی(علیه السلام) را کوبید، و خطاب به حضرتش عرض کرد: لَمْ یَبْقَ لی شَیْءٌ یُباعُ بِدِرْهَم یَکْفیکَ مَنْظَرُ حالَتی عَنْ مُخْبِری اِلّا بَقایا ماءُ وَجْهی صُنْتُهُ اَلّا یُباعَ وَقَدْ وَجَدْتُکَ مُشْتَری صفحه ۴۱۸ ای فرزند رسول خدا! هیچ چیزی برایم باقی نمانده که آن را به درهمی بفروشم. چهره و وضع ظاهری ام سخنانم را تصدیق نموده، و شهادت بر صدق کلامم می دهد. البتّه اندکی آبرو دارم، که آن را حفظ نموده ام (تا مشتری مناسبی بیابم) و اکنون که تو را مشتری مناسبی یافتم، آن را به تو عرضه کرده ام! امام حسن(علیه السلام) صندوقدار خویش را طلبید، و پرسید: چه مقدار پول نزد توست؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده! سپس آن مرد را طلبید، و عذرخواهی کرد و فرمود: ما حقّ تو را ادا نکردیم! ولی آنچه داشتیم به تو دادیم ;سپس این شعر را در جواب اشعار او، فرمود: خُذِ الْقَلیلَ وَ کُنْ کَأَنَّکَ لَمْ تَبِعْ ما صُنْتَهُ وَ کَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِ(۱) این مال اندک را بگیر و گویا تو چیزی را نفروخته ای، و ما نیز چیزی نخریده ایم (یعنی من به چهره ات نگاه نمی کنم تا

آبرویت محفوظ بمانـد). این روش، اوج رعـایت آداب انفـاق، و بهترین شـکل کمـک به نیازمنـدان است. بنـابراین، انسان یا به فقیر کمـک نمی کنـد و بـا کلام نرم و سـخن خوش از وی عـذرخواهی می کنـد. و یا اگر کمک کرد و اجر انفاق را برد، در حفظ این حسـنه تلاـش می کنـد و آن را بـا منّت و اذیّت خراب نمی کنـد (لاَـ تُبْطِلُوا صَـدَقَاتِكُمْ بِـالْمَنِّ وَالاْذَى).(۲) تفسـیری دیگر برای آیه: سؤالات علمی و دینی برخی از مفسّرین واژه «سائل» در آیه مورد بحث را به نیازمند مادّی تفسیر نکرده اند، بلکه به سؤالات علمی و دینی معنا کرده انـد و این تفسـیر با آیه قبل در صورتی تناسب دارد که «ضالّ» را به معنای فقدان علم و دانش تفسـیر کنیم. یعنی ای پیامبر! ما تو را فاقد علم و دانش یافتیم و به تو علم و دانش آموخته و هدایتت کردیم. بنابراین نیازمندان به مسائل علمی و دینی را از خود مران، و به سؤالاـت آنهـا با صبر و ۱ . منتهی الآمـال، ج ۱، ص ۱۶۲ . ۲ . بقره، آیه ۲۶۴ . صفحه ۴۱۹ حوصله پاسخ گو باش. سیره پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) نشان می دهد که آن حضـرت نسـبت به این مطلب اهتمام عجیبی داشت. تا آنجا که یک روز سوار بر اسب عازم میـدان جنگ بود. شخصـی خـدمت حضـرت رسـید، و مهار اسـبش را گرفت، و عرض کرد: «عَلِّمْنی عَمَلا اَدْخُلُ الْجَنَّةَ ;ای رسول خـدا! کـاری به من تعلیم ده که بـا انجـام آن بهشتی شوم». سـربازان و دیگر اعضای ارتش اسـلام، که آماده بودند تحت فرماندهی حضـرت به سـمت جبهه جنگ حرکت کنند، نگاه معناداری به آن شخص کرده، و شاید صریحاً اعتراض کردند که حالاـ چه وقت سؤال کردن است؟ پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) فرمود: رهـایش کنیـد، سـپس خطـاب به او فرمود: «ما اَحْبَبْتَ، اَنْ یَأْتِیَهُ النّاسُ اِلَیْکَ فَاْتِهِ اِلَیْهِمْ، وَ ما کَرِهْتَ، اَنْ یَأْتِیَهُ اِلَیْکَ فَلا تَأْتِهِ اِلَیْهِمْ، خَلِّ سَبیلَ الرّاحِلَةِ (;کلید بهشت در عمل به این جمله است:) آنچه را دوست داری مردم در مورد تو انجام دهند، تو در مورد آنها انجام بده، و آنچه را دوست نداری مردم برایت انجام دهند، در مورد آنهـا ترک کن». سـپس فرمود: «مهار مرکب را رها کن تا بروم!».(۱) در مورد حضـرت علی(علیه السـلام) نیز چنین مطلبی نقل شده است. در گرمـا گرم یکی از جنگهـا از آن حضـرت پرسـیدند: توحیـد چیست؟ برخی از همرزمان حضـرت به سؤال کننـده اعتراض کردنـد که اکنون هنگـام سؤال نیست، بلکه زمـان جنـگ و نبرد است! حضـرت در پاسـخ اعتراض آنها فرمود: مگر نه اینکه ما برای تحقّق خـداپرستی و معارف دینی می جنگیم؟ بنابراین چنین سؤالی حتّی به هنگام نبرد اشـکالی ندارد. سـپس رو به سائل کرد، و در پاسخش فرمود: توحید بر چهار قسم است.(۲)

وظیفه سوم: بیان نعمتهای الهی و شکر آن

آیه شـریفه (وَأَمَّا بِنِعْمَـةِ رَبِّکَ فَحَـدِّثْ) سومین وظیفه حضـرت را بیان می کند. ۱ . بحارالاـنوار، ج ۷۴، ص ۱۳۴، ح ۴۵ . ۲ . همان مدرک، ج ۳، ص ۲۰۶، ح ۱ . صفحه ۴۲۰ ای رسول ما! نعمتهای فراوانی که پروردگارت به تو عنایت کرده شکرگذار باش، و آنها را ابراز و اظهـار کن، و برای دیگران بـازگو بنما. برخی از مردم برخلاف این آیه شـریفه عمل می کننـد، هر چه به دست می آورند پنهان می کنند. و در پاسخ کسانی که از وضع کار و کسب آنها سؤال می کنند آهی از ته دل می کشند و می گویند: «خدا را شکر یـک لقمه بخور و نمیر به دست می آیـد!» در حـالی که آلاـف و الوف سود برده انـد، و هر روز بر سـرمایه و درآمـدشان اضافه می گردد. آشـکار کردن نعمتهـای پروردگار سه مرحله دارد: ۱. مرحله زبـانی: انسـان خداونـد را بخاطر نعمتی که به وی ارزانی داشـته شاکر باشـد. اگر در معامله و تجارت سود کردی، و با سود حاصل بـدهیهایت را پرداخته، و سـر و سامانی به زندگیت دادی، خدا را شکر کن که این نعمتها را به تو عنایت کرده است. ۲. شکر عملی: یعنی این نعمتها در زندگی انسان ظاهر شود. سطح درآمدت که بهتر می شود اسـباب آسایش بیشتری برای خانواده ات فراهم کن، نه اینکه رفتار منافقانه ای داشـته باشی. از نظر مالی ثروتمند باشی ولی لباس مندرسـی بپوشـی، و زنـدگی فقیرانه ای در پیش بگیری که هر کس وضع تو را ببینـد تصوّر کنـد انسان نیازمنـدی هستی. داخل خانه ات همچون قصـر ولی نمای بیرونی آن را همچون ویرانه ای جلوه می دهی تا مردم تو را انسان مستمندی بدانند. این کار منافـات بـا شـکر نعمتهـای پروردگار دارد ;علاوه بر اینکه عملی منافقانه و ریاکارانه است. اسـلام نمی گویـد اسـراف کن، بلکه می

گویـد، از نعمتهای الهی درست استفاده کن. ۳. سـهیم کردن دیگران: علاـوه بر شـکر زبـانی و عملی، لاـزم است دیگران را نیز در نعمتهایی که خداوند به ما ارزانی داشـته سـهیم کنیم، و آن را در انحصار خود قرار ندهیم. پیامبر گرامی اسلام در روایت زیبایی می فرماینـد: «إنَّ اللهَ یُحِبُّ اَنْ یَری اَثَر نِعْمَتِهِ عَلی عَبْـدِهِ ;خداوند هنگامی که نعمتی به بنده اش می دهد، دوست دارد که آثار آن نعمت را در زندگی او ببیند». تحقّق این روایات عملی کردن مراحل سه گانه بالاست. صفحه ۴۲۱

شکر نعمت در روایات معصومین(علیهم السلام):

شکر نعمت در روایـات انعکـاس گسترده ای دارد، که به چهار نمونه آن قناعت می کنیم: ۱. امام دهم، حضرت هادی(علیه السلام) فرمودند: «اَلشّاکِرُ اَسْـعَدُ بِالشُّکْرِ مِنْهُ بِالنِّعْمَةِ الَّتی اَوْجَبَتِ الشُّکْرَ ;لِاَنَّ النِّعَمَ مَتاعٌ، وَالشُّکْرَ نَعِمٌ وَعُقْبی ;کسـی که شکر نعمت پروردگار را بجا آورد، این توفیق از خود آن نعمت ارزشـمندتر است ;چون نعمتها متاع دنیاینـد، ولی شـکرِ نعمت، هم باعث فزونی نعمت دنیا می شود، و هم ذخیره ای است برای جهـان آخرت».(۱) ۲. امام صادق(علیه السـلام) می فرمایـد: «اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْعَمَ عَلی کُلِّ قَوْم بِالْمَواهِبِ فَلَمْ یَشْـکُرُوا فَصارَتْ عَلَیْهِمْ وَبالا، وَابْتَلی قَوْماً بِالْمَصائِبِ فَصَبَرُوا فَصارَتْ عَلَیْهِمْ نِعْمَـةً ;خداونـد عزّوجلّ هنگامی که نعمت هـایی را به جمعیّتی ارزانی می دارد، ولی شـکر آن را بجـا نمی آورنـد، آن نعمتهـا وبـال گردن آنها می شود و تبـدیل به نقمت می گردد. و جمعیّتی را مبتلاـ به مشـکلات و گرفتاریهـایی می کنـد و آنهـا صبر را پیشه خود سـاخته و شـکر می کننـد. (در نتیجه) آن مشـکلات تبدیل به نعمت می گردد».(۲) به عنوان مثـال خداونـد فرزنـدی را به خانواده ای ارزانی می کنـد، ولی آنها در تربیت آن کوتاهی می کنند، و عملا ناشکری نعمت خدا را بجا می آورند، و این نعمت تبدیل به نقمت و وبال می گردد ;بدین شکل که مثلا رو به اعتیـاد می آورد، و دنیا و آخرت خود و خانواده اش را خراب می کنـد. وبالعکس فردی مبتلا به کسالت و بیماری می شود، و در برابر آن صبر می کنـد و شـکر خدای را بجای می آورد، و دوران کسالت طی می شود، آنگاه متوجّه می شود که اگر سالم بود، در فلاـن برنـامه شـرکت می کرد که بـاعث نـابودی او می گردیـد. ۱ . میزان الحکمـة، بـاب ۲۰۶۳، ح ۹۵۸۷ . ۲ . همان مـدرک، باب۲۰۶۷، ح ۹۵۹۹ . صفحه ۴۲۲ ۳. حضرت علی(علیه السلام) فرمودند: «شُکْرُ الْمُؤْمِنِ یَظْهَرُ فی عَمَلِهِ، شُکْرُ الْمُنافِقِ لایَتَجاوَزُ لِسانَهُ ;مؤمن عملا شـکر نعمتهای خـدا را بجا می آورد، اما شـکرگزاری منافق فراتر از زبانش نیست».(۱) انسان مؤمن با اسـتفاده صحیح از نعمتهـای الهی، و به کـار بردن آن در جـایی که خداونـد فرموده، شـکر عملی می کنـد، امـا انسانهـای منـافق فقـط در گفتار مـدّعی شکرگزاری انـد، و در عمل شاکر نیسـتند. ۴. در روایـتی دیگر از امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام) می خوانیم که شـکر چهـار مرحله دارد: شـکر خدا، شکر بالا دستی ها، شکر همطرازها، شکر در مقابل زیر دستی ها، سپس به بیان چگونگی شکر نسبت به هر یک از این چهـار گروه می پردازد: «شُـکْرُ اِلهِـکَ بِطُولِ الثَّنـاءِ، وَشُـکْرُ مَنْ فَوْقَـکَ بِصِـدْقِ الْوَلاءِ، وَشُـکْرُ نَظیرِکَ بِحُسْنِ الإخاءِ، وَ شُـکْرُ مَنْ دُونَکَ بِسَـیْبِ الْعَطاءِ ;شـکر خداونـد به حمـد و سـپاس او و مداومت بر این کار است، و شـکر نعمت پیامبری و امامت آن است که ولایت صادقانه آنها را داشـته باشـید (در مسیر آنها گامهای عملی بردارید، و اعمالتان شبیه اعمال آنها شود و تنها به دعا و توسّل و مجلس روضه قناعت نکنیـد) و شـکر هم ردیفان این است که حق برادری را در حقّشان بجا آورید و همانند یک برادر با آنها رفتار نمایید، و شکر نسبت به زیردستان این است که نسبت به آنها عطا و بخشش کنید».(۲)

اسلام آیین خشونت یا رحمت؟

این روزها سـخن از اتّهامات پاپ رهبر کاتولیکهای جهان نسـبت به مسـلمانان است، که آنها را انسانهای خشن و دین اسلام را آیین خشونت معرّفی کرده است! اگر به مبـاحث بالا توجّه کنیم، اسـلام را آیینی سراسـر محبّت و مودّت و رحمت می بینم، و بی اطّلاعی پاپ و دیگر دشـمنان اسـلام، از معارف اسـلام آشـکار می شود. به راستی آیا ۱ . میزان الحکمـة، باب ۲۰۷۰، ح ۹۶۰۵ . ۲ . همان

مدرک، باب ۲۰۷۱، ح ۹۶۰۹. صفحه ۴۲۳ مسلمانان مروّج خشونت هستند، یا مسیحیانی که جنگ اوّل و دوم جهانی را راه انداختند و چهل میلیون انسان را به کام مرگ فرستاده، و همین تعداد نیز مجروح و معلول و ناقص العضو بجای گذاردند؟ آیا مسلمانان اهل خشونتند، یا آمریکایی هایی که در سرتاسر جهان زندانهای مخوف و ترسناکی ساخته، و دشمنان و مخالفان خود را به بدترین شکل شکنجه نموده، و در نهایت به قتل می رسانند، که زندان ابوغریب در بغداد و گوانتانامو نمونه ای از آن است؟ شرح بیشتر در مورد این بحث را در کتاب ما «آیین رحمت» مطالعه فرمایید.

فصل ششم: سوگندهای یگانه

۱. سوگند سوره نحل

اشاره

در مباحث پیشین و فصلهای قبل، پیرامون سوگندهای یازده گانه، پنج گانه، چهارگانه، سه گانه و دو گانه بطور کامل بحث شد. و در این فصل به سوگندهای یگانه می پردازیم. سوگندهای یگانه قرآن بیشترین عدد را به خود اختصاص داده، و خداوند در این فصل به نُه موضوع قسم خورده است: ۱. خداوند در دو مورد به خودش با نام «الله» قسم یاد کرده، که هر دو در سوره نحل است. ۲. در پنج مورد سوگند به «ربّ» یاد شده است. ۳. در یک مورد به جان «پیامبر» قسم خورده است. ۴. در سه مورد به «قرآن مجید» قسم یاد شده است. ۵. در یک مورد «کتاب مبین» مورد سوگند قرار گرفته، که منظور از آن همان قرآن مجید است. ۶. در یک مورد سوگند به «عصر» یاد شده است. ۷. در یک مورد به «نجم» قسم یاد کرده است. ۸. در یک مورد «مواقع النجوم» مورد سوگند قرار گرفته است. ۹. و در یک مورد هم «آسمان» به تنهایی مورد قسم قرار گرفته است. و در مجموع شانزده سوگند یگانه وجود دارد که در ابتدا به سراغ سوگند موجود در سوره نحل می رویم. صفحه ۴۲۸ قرآن مجید در آیه ۵۶ سوره نحل، سوگند مورد نظر را چنین نقل می کند: آنان برای بتهایی که هیچ گونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند، سهمی از آنچه به آنان روزی داده ایم قرار می دهند ;به خدا سوگند، (در دادگاه قیامت،) از این افتراها که می بندید، بازپرسی خواهید شد!

شرح و تفسیر آیه

مشرکان عرب و بت پرستان، برای بتهایی که نه نفعی داشت و نه ضرر، و نه خیری از آنها می رسید و نه شر، وخلاصه هیچ خاصیّتی نداشتند، از دارایی خود نصیبی قرار می دادند. مثلا اگر گوسفندی می کشتند قسمتی از آن را به بت خود اختصاص می دادند! یا اگر زراعتی را برداشت می کردند بخشی از آن را نصیب و قسمت بت می دانستند، و این کار را به عنوان دستوری از دستورات پروردگار انجام می دادند، در حالی که این افترا و دروغی بود که بر خدا بسته بودند! ولهذا خداوند به ذات مقدّس خویش سوگند یاد می کند که آنها باید در دادگاه قیامت پاسخگوی این افتراها و بدعتها باشند. و چون جوابی ندارند، عذاب سختی در انتظار آنها خواهد بود. برخی از مفسرین «ما لایعلمون» را به بتهایی تفسیر کرده اند که هیچ عقل و شعوری ندارند و هیچ چیز نمی فهمند.

سخنی پیرامون واژه «الله»

کلمه «الله» از جمله کلماتی است که ما مسلمانان در نماز و غیر نماز آن را زیاد به کار می بریم، و از سوی دیگر در آیه مورد بحث، پروردگار به آن سوگند یاد کرده است ;صفحه ۴۲۹ لهذا شایسته است پیرامون آن بحث کوتاهی داشته باشیم. توضیح اینکه: نامهای خداوند دو گونه است: ۱. نامهایی که منعکس کننده صفتی از صفات پروردگار است ;مانند رحمان که رحمت عامّه، و

رحیم که رحمت خاصّه، و خالق که صفت خلقت و آفرینش، و جواد که صفت جود و بخشندگی و... خداوند را بیان می کند. ۲. نامی که جامع جمیع صفات پروردگار است ;علم و جود و رحمانیّت و رحیمیّت و قیمومیّت و قدرت و خالقیّت و خلاصه تمام صفات پروردگار در آن جمع است، و آن نام «الله» است. ولهذا به هنگام تفسیر آن می گویند: «ذات مستجمع لجمیع صفات الکمال» بنابراین وقتی واژه «الله» را به کار می بریم باید به معنای وسیع و جامع آن توجّه داشته باشیم. تا آنجا که برخی معتقدند: «اگر کسی در میان اذکار مختلف ذکر «الله» را انتخاب کند، ممکن است مشکلی برایش رخ دهد، چون ترنّم به این ذکر با آن معنا جامع آمادگی خاصّ و فراوانی می خواهد!». نتیجه اینکه: تمام نامهای پروردگار که هر کدام حاکی ویژگی خاصّی از صفات خداست یکطرف، و «الله» که در برگیرنده تمام صفات خداوند است، در سوی دیگر. اصلی کلمه «الله» علما و مفسّرین، از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان، برای واژه «الله» ریشه های متعدّدی ذکر کرده اند، که به سه مورد آن اشاره می شود: الف) برخی معتقدند ریشه اصلی الله از «الوهیّت» به معنای محبوب واقع شدن است. و از آنجا که خداوند محبوب بندگان است به وی الله گفته شده است. ب) برخی دیگر معتقدند این واژه از «وَلَهَ» به معنای علاقه شدید گرفته شده است. و الله به معنای موجودی است که مردم عاشق اویند، و به وی علاقه شدیدی دارند. ج) گروه سوم بر این اعتقادند که ریشه اصلی کلمه الله، «اَلَهَ» به معنای پناه بردن است. بنابراین، الله پناهگاه همه بی پناهان است. و هیچ پناهگاهی برتر و بالاتر از این صفحه ۴۳۰ پناهگاه نیست، بلکه دیگر پناهگاهها بدون اذن و اجازه او قادر بر پناه دادن نیستند. سوگند به «الله» برای چه؟ در مباحث گذشته تفسیر اجمالی آیه، و معنای واژه «الله» و ریشه های آن روشن شد. اینک جای این سؤال است: با توجّه به معنای گسترده کلمه «الله» خداوند به چه منظوری به این کلمه مهم و پرمعنا سوگند یاد کرده است؟ و در یک جمله کوتاه: «مقسم له چیست»؟ پاسخ: مسئله مهمّی که خداوند برای آن قسم خورده، افتراء به خدا و بدعت است، که باید با آن مبارزه کرد. چیزی که جزء دین و اسلام نیست، اگر آن را دستور اسلامی معرّفی کنیم بدعت شمرده می شود.

بدعت مشروع و نامشروع!

بدعت از جمله دستاویزهایی است که وهّابی های تندرو و سلفی ها، به وسیله آن همه مسلمانان، مخصوصاً شیعیان، را متّهم می کنند. لذا لازم است تعریف روشن و جامعی از آن ارائه دهیم: بدعت بر دو گونه است: ۱. بدعت مجاز ;نوآوری های عرفی، اختراعات و اکتشافات تازه ای که هر روز در زمینه صنعت، ارتباطات، وسائل نقلیّه، امور نظامی، فضایی و مانند آن شاهد آن هستیم، از این قبیل است. این امور، چیزهای بدیع و جدید و تازه ای هستند، امّا بدعت در دین خدا محسوب نمی شود. عجیب اینکه وهّابی های سلفی تندرو، زمانی با اینگونه نوآوریها نیز به عنوان مبارزه با بدعت مخالف بودند! هنگامی که برای اوّلین بار دوچرخه وارد عربستان شد آن را تحریم کردند، و از آن به عنوان مرکب شیطان نام بردند! ملک سعودِ اوّل برای اینکه بتواند با مرکز ارتش خود به راحتی ارتباط برقرار کند، تلفنی بین کاخ سلطنتی و صفحه ۴۳۱ پادگان ارتش کشید، هنگامی که سلفی هایِ تندروِ وهابی از این جریان مطّلع شدند، آن را بدعت نامیدند، و تمام سیمهای تلفنها را قطعه قطعه کردند. امّا اکنون خبری از این کوته فکریها نیست، آنها از سرتا قدم غرق صنایع وارداتی غربیها شده اند. امّا هنوز هم با بسیاری از چیزهایی که از این قسم بدعت محسوب می شود و ارتباطی با شرع و بدعت حرام ندارد، مبارزه می کنند. آنها جشن میلاد پیامبر(صلی الله علیه وآله) را حرام و بدعت می دانند. مراسم عزاداری و فاتحه برای اموات در روز وفات و سوم و چهلم و سالگرد را حرام می دانند. در حالی که ما اینها را به عنوان یک دستور دینی انجام نمی دهیم، بلکه به عنوان مصداق تعظیم شعائر الهی بجا می آوریم. برای روشن شدن بدعت حرام و نوآوری های عرفی حلال، باید مرز این دو روشن گردد. آیا تمام کارها و چیزهایی که در عصر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نبوده، و اکنون بجا می آورند بدعت محسوب شده، و حرام است؟ در این صورت باید مناره های مسجد النبی، بلندگوهای موجود در آن، ستونهای فراوان

مسجد، گنبدهای متحرّک، و مانند آن که هیچ کدام در عصر پیامبر نبوده، همگی را بدعت شمرد. در حالی که چنین نیست، زیرا هیچ کس اینها را به عنوان یک دستور دینی نمی داند. مراسمی که برای فوت عزیز از دست رفته برگزار می گردد، که موجب تسلّی خاطر بازماندگان و تکریم شخصیّت آن مرحوم است یک امر عرفی است نه یک دستور دینی تا بدعت شمرده شود.(۱) ۱ . سؤال: برخی از مراسم فاتحه که ریخت و پاشهای فراوانی در آن می شود، به گونه ای که گاه فقط چندین میلیون تومان برای یک تاج گل هزینه می کنند، و مخارج فاتحه آن قدر سنگین است که صاحبان عزا بر اثر سنگینی این هزینه ها، داغ از دست رفتن عزیزشان را فراموش می کنند. آیا این نوع مراسم نوعی بدعت محسوب نمی شود؟ پاسخ: هرکاری در حدّ اعتدال خوب و شایسته است، و اگر از اعتدال تجاوز شود و به افراط کشانده شود سر از فساد در می آورد، حتّی اگر داروی شفابخش باشد. دارویی که دکتر برای شفای مریض می دهد، و تعداد خاصّ و زمانبندی مخصوصی را مشخّص می کند، اگر نسبت به آن زیاده روی شود باعث مسمومیّت دارویی می گردد، و گاه بیمار را تا سر حدّ مرگ می کشاند. نتیجه اینکه هر چیز در حدّ اعتدال خوب است و اگر از مرز اعتدال بگذرد و به افراط کشیده شود مطلوب نیست. بنابراین آنچه ما گفتیم در مورد عزاداری ها و فواتح معتدل است که به افراط کشیده نمی شود، لذا چنانچه زیاده روی شود مانند آنچه در سؤال گفته شد بی شک کار مطلوب و صحیحی نخواهد بود. مخصوصاً که در آداب و دستورات اسلامی آمده است که در روزهای اولیّه مرگ یک شخص، برای بستگان او غذا ببرند، نه اینکه آنها برای دیگران غذا بپزند. صفحه ۴۳۲ بزرگداشتهایی که برای علما و شخصیّتهای مذهبی و دینی و سیاسی گرفته می شود، به عنوان تقدیر و تشکّر از زحمات آنهاست نه یک دستور خاصّ دینی، تا با چماق بدعت آنها را ممنوع کرد. نتیجه اینکه نوآوریهای عرفی و اجتماعی که به انگیزه های مختلف انجام می شود و صبغه دینی ندارد، از نظر اسلام حرام نیست. ۲. بدعت حرام ;یعنی چیزی که جزء دین نیست را به عنوان یک دستور دینی بجا آوریم. مثلا گفتن شهادت ثالثه (اشهد أن علیاً ولی الله) در تشهّد نماز بدعت حرام است. زیرا ما حق نداریم هیچ چیز به نماز اضافه یا از آن بکاهیم. چرا که اضافه کردن چیزی به نماز به عنوان دستور شرعی، یا کاستن چیزی از آن به این عنوان حرام است و هیچ دلیلی بر شهادت ثالثه در تشهّد نماز وجود ندارد، و لذا بدعت نامشروع و حرام محسوب می گردد. در هیچ روایتی، از هیچ امام معصومی، و از هیچ فقیهی از فقهای شیعه در طول تاریخ مجوّزی برای این مسأله نقل نشده است. بنابراین، اگر کسی این بدعت را بنهد، و در تشهّد نمازش شهادت ثالثه را بگوید، مرتکب کار حرامی شده، و نمازش باطل است، و روز قیامت باید پاسخگو باشد. سؤال: اگر این کار صحیح نیست، چرا در اذان و اقامه گفته می شود؟ پاسخ: اولا: هیچ کس شهادت ثالثه را به عنوان جزیی از اذان و اقامه نمی گوید، بلکه تمام فقهای شیعه آن را به عنوان تیمّن و تبرک اجازه داده اند.(۱) و ثانیاً: اذان و اقامه همانند نماز نیست، و لهذا سخن گفتن نیز در بین فصول آن جایز است، و موجب بطلان آن نمی شود. نتیجه اینکه شهادت ثالثه در تشهّد نماز یک بدعت است و حرام، و نماز را باطل ۱ . توضیح المسائل مراجع، ج ۱، مسأله ۹۱۹ . صفحه ۴۳۳ می کند. تا چه رسد به شهادت رابعه (اشهد ان فاطمة الزهرا ولیة الله) که برخی از عوام به دنبال طرح آن نیز هستند. عشق و علاقه به حضرت علی و فاطمه(علیهما السلام) مطلب دیگری است، ولی نباید آن را ابزاری برای کارهای غیر شرعی و بی دلیل قرار داد. اگر این راه ناصحیح گشوده شود، فردا شهادت خامسه و سادسه و... نسبت به سایر ائمه(علیهم السلام) نیز مطرح می شود، در حالی که خود آن بزرگواران قطعاً راضی نیستند، و در عصر حضرات ائمه(علیهم السلام) هیچ یک از امامان(علیهم السلام) غیر از شهادت به خداوند و رسالت حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)، شهادت دیگری در تشهد نماز نمی گفتند. نتیجه اینکه بدعت به معنای نوآوری و اختراع در امور عرفی بدون انتساب به شرع و شریعت اشکالی ندارد، امّا بدعت به معنای داخل کردن چیزی که جزء دین نیست در دین جایز نمی باشد، و متأسّفانه سلفی ها و وهّابی ها مرز این دو را از همدیگر تشخیص نمی دهند.

بدعت در آیات قرآن

بـا توجّه به خطری که بـدعت در امور دینی دارد، جهت آشـنایی بیشتر بـا این گنـاه بزرگ، به دو آیه از قرآن مجیـد توجّه کنیـد: ۱. خداونـد متعال در آیه ۱۵۹ سوره انعـام می فرمایـد: «(إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَکَانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَی اللهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمَا کَانُوا یَفْعَلُونَ ;)کسانی که آیین خود را پراکنـده ساختند، و به دسـته های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسـیم شدند، تو هیـچ گونه رابطه ای با آنها نـداری. سـر و کار آنها تنها با خداست ;سـپس خدا آنها را از آنچه انجام می دهند، با خبر می کند». در روایتی از پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله) در مورد تفسیر (اَلَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ) می خوانیم: «هُمْ اَصْحابُ الْبِدَعِ وَاَصْحابُ الاَْهْواءِ، لَیْسَ لَهُمْ تَوْبَـةٌ، اِنّا مِنْهُمْ بَرِیءٌ وَهُمْ مِنّی بُراءٌ ;آنها بـدعت گذاران و پیروان هوا و هوسـند. توبه چنین افرادی پذیرفته نمی شود. من از آنها بیزارم، و آنها نیز جزء پیروان من نیستند!».(۱) ۱ . میزان الحکمهٔ، باب ۳۲۸، ح ۱۶۳۰ . صفحه ۴۳۴ آری! کسانی که دینشان را متفرّق و پراکنـده می کننـد بـدعت گذارننـد! آنها با بدعت شـکافی در آیین خود به وجود می آورند، و سـبب اختلاف و دو دسـتگی بین مردم می شوند. نمونه آن، بدعتِ شـهادتِ ثالثه در تشـهّد نماز در پاکسـتان است، که عدّه ای موافق این بدعت، و عدّه ای در صـف مخالف قرار گرفته انـد و اختلاف بین آنها تا آنجا ریشه دوانـده که همـدیگر را تکفیر می کننـد. البتّه علما و دانشـمندان آنها از این قاعده مسـتثنا هستند، ولی برخی از عوام که مصداق آیه شریفه و روایت نبوی هستند، به پیروی از هوای نفس اصرار بر شهادت ثالثه دارنـد. جالب اینکه طبق روایت فوق توبه چنین انسانهایی پذیرفته نمی شود ;چرا که توبه با یک اسـتغفرالله و ندامت قلبی تحقّق نمی یابد، بلکه باید تمام خطاهای گذشـته جبران و اصلاح گردد. و کسی که بدعتی نهاده و هزاران نفر به آن عمل کرده اند چگونه می تواند همه آنها را آگاه کند، تا از خطای خویش دست بردارند. گذشـته از اینکه برخی ازعوام آن قدر لجوج و سرسـختند، که حتّی اگر بدعت گذار اعتراف به خطا و اشـتباهش کند آن را نمی پذیرند! علّت اینکه دین ما اسـلام نسبت به بدعت این قدر سـختگیری می کنـد آن است که بـدعت اصل دین را هدف می گیرد، و هنگامی که زیاد شود اصالت دین مخدوش می شود. ۲. در آیه شریفه ۱۴۴ سوره انعـام می خوانیم: «(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللهِ کَذِباً لِّیُضِلَّ النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ ;)پس چه کسـی سـتمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچ گاه سـتمگران را هـدایت نمی کند». بدعت گذاران با این گناه بزرگ هم بر خود ظلم می کنند، و هم با گمراه کردن دیگران بر آنها سـتم می کنند، و هم بـا مخـدوش کردن دین، بر آیین خود ظلم روا می دارنـد! با توجّه به تعابیر شدیـد قرآن بایـد اوّلا: مرز بـدعت و نوآوری های عرفی را صفحه ۴۳۵ بشناسیم. و ثانیاً: به شدّت از بدعت حرام اجتناب کنیم. سؤال: گاه اشـکال می کنند که عزاداری شـیعیان برای رهبران مذهبی خویش، و سینه زنی و زنجیرزنی و به سر و سینه زدن و مانند آن بدعت است و حرام، و باید ترک شود. چرا این کار انجـام می شود؟ جواب: اصـل عزاداری طبق روایات فراوان مسـلّماً جایز است(۱) و مصـداقهای آن امور عرفی است که ما اسـتناد به شرع نمی دهیم و به عنوان یک دسـتور شـرعی انجام نمی دهیم، بنابراین مرتکب بـدعت (ادخال ما لیس من الـدین فی الدین) نشده ایم. البتّه ما همواره به عزاداران عزیز توصـیه می کنیم که باید دو اصل را رعایت کنند: نخست اینکه عزاداری آنها به گونه ای باشـد که آسـیبی به بـدنشان وارد نشود. و دیگر اینکه از کارهایی که موجب وهن مـذهب در نظر بیگانگان می شود، خودداری و اجتناب ورزند. و با رعایت این دو نکته عزاداری ها نه تنها بدعت نیست و اشـکالی ندارد، بلکه مصداق تعظیم شـعائر الهی است و از افضـل قربات، محسوب می شود.

وظیفه دانشمندان در مقابل بدعتها

پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) وظیفه علما و آگاهان دین را در مقابل بـدعت و بـدعت گـذاران چنین بیان می کنـد: «اذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فی اُمَّتی فَلْیُظْهِرِ الْعالِمُ عَلْمَهُ فَمَنْ لَمْ یَفْعَلْ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللهِ ;هنگامی که بدعتی در جامعه رواج پیدا می کند، بر علما و دانشـمندان

واجب است که در برابر آن ساکت ننشینند و مردم را نسبت به آن آگاه کنند (هر چند عوام الناس خوششان نیاید) و عالمی که از این وظیفه سرباز زند و سکوت اختیار کند مشمول لعن و نفرین خداوند می گردد».(۲) ۱ . به کتاب عاشورا، صفحه ۵۲ به بعد، که زیر نظر حضرت آیهٔ الله العظمی مکارم شیرازی(مدّ ظلّه العالی) به رشته تحریر درآمده، مراجعه شود. ۲ . بحارالانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۵ . صفحه ۴۳۶

منشأ مشکلات عصر جاهلیّت

مردم جزیرهٔ العرب (عربستان) در عصر جاهلیّت مشکلات فراوانی داشتند. این مشکلات ریشه ها و عوامل مختلفی داشت، که دو عامل زیر بسیار مؤثّر بود: ۱. خرافات ;انواع خرافاتی که از عقلهای کوچک و ظرفیّتهای کم آنها نشأت می گرفت، مشکلات متعدّدی برای آنها به وجود آورده بود. ۲. بدعتها ;اعراب جاهلیّت نیز معتقد به دین و آیین خاصّی بودند، هر چند آیینی تحریف شده بود. ولی نسبت به آیین خود نیز بدعتهای فراوانی می نهادند. از جمله بدعتهای آنها حرام کردن بعضی از خوردنیها مانند بخشی از گوشت و گندم و مانند آن برخود و اختصاص دادن آن به بتها بود که در مباحث پیشین به تفصیل پیرامون آن سخن گفته شد. یکی دیگر از کارهای زشت آنها کشتن فرزندان به ویژه دختران بود که این بدعت بسیار زشت سه عامل داشت: الف) آنها دختران را مایه ننگ و عار خویش می دانستند، و لهذا آنها را زنده به گور نموده، و بر این گناه بزرگ افتخار می کردند که آیه شریفه (بِأَیِّ ذَنْب قُتِلَتْ)(۱) اشاره به همین مطلب دارد. ب) عامل دیگر فقر و بدبختی بود، که برای رهایی از آن پسران خود را می کشتند. آیه شریفه (وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاَق نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِیَّاکُمْ)(۲) و آیه شریفه (وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَکُمْ مِّنْ إِمْلاَق نَّحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَإِیَّاهُمْ)(۳) اشاره به همین مطلب دارد. ج) عامل سوم یک بدعت زشت و خطرناک بود. آنها برای تقرّب بیشتر به بتهای بی سود و ضرر، نه تنها برای آنها گاو و گوسفند و شتر قربانی می کردند، که گاه فرزندانشان را نیز به پای بت سر می بریدند. به آیه زیر توجّه کنید: «(قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ ۱ . تکویر، آیه ۹ . ۲ . اسراء، آیه ۳۱ . ۳ . انعام، آیه ۱۵۱ . صفحه ۴۳۷ قَتَلُوا أَوْلاَدَهُمْ سَفَهاً بِغَیْرِ عِلْم وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللهُ افْتِرَاءً عَلَی اللهِ ;)و به یقین آنها که فرزندان خود را از روی جهل و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند، (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود تحریم کردند، و بر خدا افترا بستند».(۱) بنابراین بدعتهای فراوان، آسایش و آرامش را از آنها سلب نموده، و نقش بسیار مخرّبی در زندگی آنان ایفاء می کرد. و لهذا در نُه آیه قرآن از بدعت تعبیر به «(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَی عَلَی اللهِ ;)چه کسی ظالمتر است از آنها که به خدا افترا می بندند، و بدعت می نهند» شده است! بنابراین هر چه در مورد خطر بدعت و افتراء علی الله گفته شود کم است و همگان باید مواظب این پدیده شوم باشند، تا مبادا دچار آن شوند که هم به خود ظلم روا داشته، و هم به کسانی که به آن عمل می کنند ظلم کرده، و هم به دین و آیین و خدا ستم نموده اند.

بدعت خاص و عام

همان گونه که قبلا نیز اشاره شد بدعت دو معنا دارد ;بدعت خاص و بدعت عام. منظور از بدعت خاص همان چیزی است که در آیات قرآن و روایات معصومین(علیهم السلام)از آن نهی شده، و عامل به آن سرزنش و تقبیح گشته است. که علما و دانشمندان آن را چنین توصیف و تعریف کرده اند: «ادخال ما لیس من الدین فی الدین ;چیزی که جزء دین نیست را جزء دین قرار دادن» این نوع از بدعت بی شک حرام است و مرحوم شیخ انصاری(رحمه الله) در کتاب ارزشمند رسائل در مبحث حجیّت ظن، چهار دلیل از قرآن و روایات و عقل و اجماع، بر حرمت آن اقامه کرده است. جالب اینکه در کتابی ازعلمای اهل سنّت که پیرامون بدعت نگاشته شده، بدعت بر پنج قسم شده است: بدعت حرام، بدعت واجب، بدعت مکروه، بدعت مستحب و ۱ . انعام، آیه ۱۴۰ . صفحه۴۳۸ بدعت مباح. و برای هر کدام مثالی زده، و توضیحاتی داده است. در حالی که بدعت به معنای «ادخال ما لیس من الدین فی الدین»

یک حکم بیشتر ندارد و آن حرمت است و نمی توان برای آن اقسام چهارگانه (واجب و مستحب و مکروه و مباح) تصوّر کرد. بنابراین بدعت خاص حرام است و منظور از بدعت در معارف دینی همین قسم است. و امّا منظور از بدعت عام، هرگونه نوآوری علمی، ادبی، صنعتی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، پزشکی و مانند آن در سایر علوم و فنون است، که هیچ کس معتقد به حرمت این نوع بدعت و نوآوری نمی باشد، زیرا پیشرفت و ترقّی علم و دانش بدون آن امکان پذیر نیست. کشورهای پیشرفته کشورهایی هستند که همواره در این زمینه ها نوآوری داشته، و نخبگانشان در رشته های مختلف دارای اختراع و اکتشاف باشند. بدین جهت هنگامی که دانشمندان جوان ما به اکتشاف جدید و اختراع تازه ای دست می یابند، غرق در شادی و سرور می شویم. حتّی اگر در زمینه مسائل دینی نوآوری هایی صورت پذیرد، ولی به دین خدا و پیامبر نسبت داده نشود آن هم اشکالی ندارد. مسجد النبی در شهر مدینه به هنگامی که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) آن را ساخت تنها یک چهار دیواری به اندازه قامت یک انسان بود، نه سقفی، نه ستونی، نه فرشی، نه وضوخانه ای، نه دستشویی ای، نه وسائل گرمایی، نه ابزار سرد کننده ای، نه قفسه های قرآنی، نه سنگهای مرمری، نه درهای زیبای آن چنانه ای، نه مناره ای، نه گنبدی، نه ساعتی، نه بلندگویی، و نه هیچ چیز دیگر در آن به چشم نمی خورد. بعداً در عصر پیامبر و سپس در عصر امامان(علیهم السلام) و سپس در اعصار دیگر تا عصر و زمان ما، هر روز چیز تازه ای به آن اضافه شد، تا اکنون به صورت باشکوه ترین مسجد دنیا درآمده است. و هیچ کس هیچ یک از چیزهای جدیدی که به مسجد اضافه شده را به عنوان دستور دین مطرح نکرده، و به شرع و شریعت انتساب نداده است(۱) و لهذا اشکالی ۱ . سؤال: مناره برای مسجد مشروعیّت ندارد، زیرا طبق روایتی که صاحب وسائل الشیعه، در جلد سوم، ابواب احکام المساجد، باب ۲۵، حدیث ۲ نقل کرده حضرت علی(علیه السلام) از جایی عبور می کرد، مشاهده کرد که مسجدی دارای مناره بزرگی است، دستور داد مناره را خراب کنند. بنابراین ساختن مناره برای مساجد جایز نیست. جواب: اوّلا: روایت مذکور از نظر سند ضعیف است، بنابراین نمی توان به آن تکیه کرد. ثانیاً: مناره فلسفه های سه گانه ای دارد که اهمیّت آن را روشن می کند. الف) مناره ها آدرس مناسبی برای یافتن مساجد هستند. شخص غریبی که وارد شهر قم یا مشهد می شود، هنگامی که مناره ها و گنبد حرم را ببیند به راحتی حرم را پیدا می کند و نیازی به پرس و جو ندارد. ب) مناره واژه ای عربی است، و به معنای محل نور و روشنایی است. بنابراین چراغی که شب هنگام در آن روشن می شود هم اطراف مسجد را روشن می کند و هم باعث می شود که مردم در شب مسجد را راحت تر پیدا کنند. ج) مناره محل اذان گفتن است بدین جهت به آن مأذنه هم می گویند. اگر در صحن مسجد اذان گفته شود یا بلندگو فقط در صحن مسجد نصب شود، صدای اذان به گوش افراد معدودی می رسد، اما اگر از مأذنه و مناره پخش شود جمعیّت فراوانی آن را می شنوند. بنابراین مناره فلسفه روشنی دارد و هیچ دلیلی بر حرمت آن نداریم. صفحه ۴۳۹ ندارد. زیرا آنچه نباید تغییر کند احکام الهی و حرام وحلال خداوند است، اما تغییر عرفیات در قالب نوآوری ها و اختراعات اشکالی ندارد. نتیجه اینکه بدعت به معنای خاص همواره حرام است و حکم دیگری ندارد، اما بدعت به معنای عام حلال است، هر چند ممکن است احکام دیگری هم داشته باشد.

آثار و عواقب بدعت!

بدعت نتایج شوم و پیامدهای بدی دارد که به چند نمونه آن اشاره می کنیم: الف) بدعت و ناسازگاری آن با توحید غالب کارهای خلاف و صفات زشت انسان به نقصان در توحید و خداشناسی باز می گردد. توحید شاخه های مختلفی دارد: توحید ذات، توحید صفات و توحید افعال. توحید افعالی خود دارای شاخه های متعدّدی از قبیل توحید حاکمیّت، توحید مالکیّت، توحید خالقیّت و مانند آن است. توحید حاکمیّت تشریعیّه یکی از شاخه های توحید افعالی است، و منظور از آن این است که: وضع احکام تشریعی در انحصار خداوند است، و هیچ کس غیر از خداوند حق تشریع احکام ندارد. حتّی پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز جعل حکم نمی

کند مگر به اذن الله، امام صفحه ۴۴۰ معصوم نیز بدون اذن پروردگار حقّ تشریع احکام ندارد. بنابراین همه احکام از سوی خداست، و اوست که حاکم مطلق بر بندگان است. بنابراین بدعت گذار که به خود اجازه جعل قانون و تشریع می دهد و سپس آن را به خدا نسبت می دهد در توحید حاکمیّت تشریع مشکل دارد ;بنابراین بدعت با توحید سازگاری ندارد. ب) بدعت عامل تفرقه! اگر کتابهایی که در مورد مذاهب مختلف اسلامی نوشته شده و به «ملل و نحل» معروف است را مطالعه کنید خواهید دید که اسلام چقدر شاخه شاخه شده، و دارای مذاهب فراوانی است. عامل این همه مذهب و فرقه های گوناگون که نام بسیاری از آنها را تاکنون نشنیده اید بدعت های مختلفی است که در دین گذاشته شده است. شرح این مطلب در حدیث نبوی که در ذیل آیه ۱۵۹ سوره انعام بیان شده، گذشت. ج) بدعت و محو دین اگر هر جمعیّت و گروهی در هر منطقه ای مطابق فکر و سلیقه خود بدعتی در احکام دینی بگذارد، و این بدعتها نسل به نسل افزوده گردد، پس از چند نسل چهره دین کاملا متحوّل شده، و اسلام واقعی در لابه لای بدعتها محو می گردد. لهذا حضرت علی(علیه السلام) فرمودند: «ما هَدَمَ الدّینَ مِثْلُ الْبِدَعِ ;هیچ چیز مانند بدعتها باعث هدم و نابودی دین نشده است».(۱) د) بدعت و هواپرستی حضرت علی(علیه السلام) طبق روایتی که در کتاب کنزالعمّال نقل شده، سرچشمه بدعت را هواپرستی می داند. توجّه کنید: ۱ . میزان الحکمهٔ، باب ۳۲۷، ح ۱۶۲۶ . صفحه ۴۴۱ «وَ اَمّا اَهْلُ الْبِدْعَةِ فَالْمُخالِفُونَ لاَِمْرِ اللهِ وَلِکِتابِهِ وَلِرَسُولِهِ، اَلْعامِلُونَ بِرَأْیِهِمْ وَاَهْوائِهِمْ وَإِنْ کَثُرُوا ;بدعت گذاران مخالفان فرمان خدا و رسول و قرآن هستند. آنها مطابق رأی خود عمل کرده، و از هوای نفسشان پیروی می نمایند، هر چند زیاد باشند».(۱) بدعت گذاران در حقیقت معتقدند که اسلام کمبود دارد، و احکام موجود آن جوابگوی نیازهای انسان نیست، ولهذا دست به جعل قوانین و ایجاد بدعتهای گوناگون می زنند. متأسّفانه بدعت گذاران عصر ما به پیروی از هوا و هوس دست به بدعتهای گوناگونی زده اند. از جمله اخیراً قرائت قرآن را با آهنگهای نامناسب همراه کرده، و پیش بینی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را تحقق بخشیده اند که فرمود: «اَنْ تَتَّخِذُوا الْقُرْآنَ مَزامیرَ».(۲) نمونه دیگر آن، کار زشت بعضی از مدّاحان ناآگاه و عوام است. ما به مدّاحان خالص احترام می گذاریم، چرا که حضرات ائمه(علیهم السلام) نیز به آنان احترام می گذاشتند، و آنها را تشویق به مداحی و مرثیه سرایی می کردند. امّا متأسّفانه در میان هر گروه و جمعیّتی افراد نفوذی، یا جاهل و ناآگاه وجود دارد. اینان اشعار و مراثی را با آهنگهای ترانه و سبکهای زشت و ناشایست اجرا می کنند. آهنگهایی که از رادیوها و تلویزیونهای بیگانه گرفته و مرثیه ها را در قالب آن می ریزند. این بدعت زشت باعث می شود که مجلس عزا و مصیبت تبدیل به مجلس جشن و شادی شود! همه مردم در مقابل بدعتِ بدعت گذاران مسئولند، و باید آنها را نهی از منکر کنند، و البته وظیفه علما و دانشمندان سنگین تر است. هـ) اعمال بدعت گذار قبول نیست! پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) طبق روایت تکان دهنده زیر فرمودند: «اِنَّ اللهَ لایَقْبَلُ لِصاحِبِ بِدْعَهٔ صوماً وَلاصَلاهً وَلاصَدَقَهً وَلا حَجّاً وَ لا عُمْرَهً وَلا ۱ . میزان الحکمه، باب ۳۲۹، ح ۱۶۳۲ . ۲ . وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۹ . صفحه ۴۴۲ جِهاداً ;خداوند روزه، نماز، صدقه، حج، عمره و جهاد بدعت گذار را قبول نمی کند».(۱) زیرا چنین افرادی آیین خدا را آلوده کرده اند، و خداوند اعمال و عبادات کسانی که آیینش را آلوده کنند، نمی پذیرد.

سرچشمه بدعت

به اعتقاد ما سرچشمه بدعتها تفسیر به رأی و قرآت جدید است. بدعت گذار آیه ای از آیات قرآن را مطابق میلش تفسیر می کند و به دنبال آن بدعتی می گذارد. در میان صوفیّه این سخن معروف است که «انسان وقتی به مقام ایمان کامل رسید و به قرب الی الله بار یافت، دیگر نماز و روزه و سایر عبادات بر او واجب نیست!» و برای این سخن به آیه شریفه (وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ)(۲) استدلال می کنند. چرا که آیه مذکور پرستش خداوند را تا هنگام رسیدن به مقام یقین لازم می داند، و پس از آن لازم نیست! در حالی که بطلان این برداشت و تفسیر غلط، که منشأ آن بدعت زشت شده، روشن است. اگر این سخن درست باشد چرا حضرت

رسول(صلی الله علیه وآله) تا آخرین روزهای عمرش نماز می خواند، و حتّی به هنگام بیماری روزهای آخر عمر از اصحابش خواست که به او کمک کنند تا به مسجد رود و با مردم نماز بگذارد و برای آنها سخن بگوید. آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مقام یقین نرسیده بود، امّا اقطاب صوفیّه به این مقام رسیده اند؟! اگر این سخن درست باشد چرا حضرت علی(علیه السلام) تا آخرین لحظات عمرش به عبادت و بندگی خدا، عشق میورزید، و جان عزیزش را به هنگام نماز و در محراب عبادت تقدیم جانان کرد؟ آیا آن حضرت به مقام یقین و قرب الی الله نرسیده بود، و برخی از صوفیه رسیده اند؟ اگر این تفسیر صحیح باشد چرا حضرت امام حسین(علیه السلام) در گرماگرم نبرد عاشورا ۱ . میزان الحکمه، باب ۳۳۲، ح ۱۶۴۵. ۲ . حجر، آیه ۹۹. صفحه ۴۴۳ و در میدان نبرد به نماز ایستاد و اصحابش به وی اقتدا کردند، و حتّی برخی از اصحاب حضرتش جان خویش را فدای نماز کردند؟ آیا آن جان بر کفان و رهبر والامقام آنها حضرت اباعبدالله الحسین به مقام یقین و قرب الی الله نرسیده بودند و این بدعت گذاران رسیده اند؟ حقیقت این است که این بی خبران آیه شریفه را غلط تفسیر کرده، و در نتیجه مرتکب آن بدعت زشت شده اند. چرا که «یقین» در آیه شریفه به معنای متعارف آن نیست، بلکه به معنای مرگ است. زیرا هیچ چیز به اندازه مرگ برای انسانها یقینی نیست، و تمام مردم علیرغم اختلاف نظری که در مسائل اعتقادی دارند مرگ را از یقین آورترین امور می دانند. بنابراین یقین در آیه شریفه به معنای مرگ است، و خداوند به همه مسلمانان دستور داده که تا آخرین لحظه عمر عبادت و پرستش پروردگار را بجا آورند. نتیجه اینکه تفسیر به رأی و قراآت جدید سرچشمه بدعتهاست.

۲. سوگند دوم سوره نحل

توضیح

دومین قسم یگانه، که به ذات مقدّس پروردگار یعنی «الله» یاد شده، در آیه شریفه ۶۳ سوره نحل آمده است. توجّه کنید: به خدا سوگند، به سوی امّتهای پیش از تو پیامبرانی فرستادیم ;امّا شیطان اعمالشان را در نظرشان آراست، و امروز او ولیّ و سرپرستشان است ;و مجازات دردناکی برای آنهاست! آنچه سوگند به آن یاد شده و مقسم له در این آیه شریفه به ذات مقدّس پروردگار، الله که مستجمع جمیع صفات کمالیّه است سوگند یاد شده، که در مباحث پیشین پیرامون آن سخن گفته شد، و تکرار نمی کنیم، و هدف از این سوگند (مقسم له) این است که خداوند بدون اتمام حجّت و ارسال پیامبران هیچ امّتی را مجازات نخواهد کرد. انبیا و پیامبران را به سوی مردم روانه کرده، تا احکام و معارف دین را برای آنها بازگو نموده، و حجّت بر آنها تمام شود، سپس اگر کسی مخالفت کرد او را مجازات می کند. بنابراین، هم آنچه به آن سوگند یاد شده مهم است، و هم آنچه برای آن سوگند یاد صفحه ۴۴۶ شده اهمیّت دارد. هم «الله» از اهمیّت بسیار بالایی برخوردار است، و هم «اتمام حجّت».

اتمام حجّت با آمدن پیامبران

این مبحث بسیار مهم است ;زیرا هم در علم «اصول فقه» کاربرد دارد، و هم در مباحث «علم کلام» مورد نیاز است، و هم «علم فقه» بی نیاز از آن نمی باشد. توضیح اینکه: خداوند به دو وسیله با ما اتمام حجّت نموده، و دو نوع پیامبر برای هر انسانی مبعوث کرده است: ۱. پیامبر درون ;که همان عقل و وجدان ماست. عقلی که به عنوان یکی از ادلّه چهارگانه مورد استناد فقهاست. عقلی که تنها دلیل قابل استناد در مسائل اعتقادی و کلامی است. آری خداوند به وسیله عقل و پیامبر درون به انسانها اتمام حجّت می کند. ۲. پیامبر برون ;که گاه از آن به عقل برون نیز تعبیر می شود. طبق آنچه که مشهور است خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر برای هدایت انسانها در طول تاریخ فرستاده است. امّا نکته مهم این است که بسیاری از تعلیمات انبیا با عقل قابل درک است. که از جمله می توان به

مستقلّات عقلیّه اشاره کرد. و نمونه ای از مستقلّات عقلیّه «حُسن احسان و قبح ظلم است» عقل هیچ عاقلی در هیچ زمان و مکانی در زشتی ظلم و ستم به دیگران، و زیبایی احسان و کمک کردن به افراد دیگر شک و تردید ندارد. حتّی اگر با هیچ پیامبری ملاقات نداشته، و پیامی از وی به گوشش نرسیده باشد. و بسیاری از واجبات و محرّمات مصداق این دو عنوان هستند. غصب، سرقت، قتل نفس بدون دلیل، غیبت کردن، آبروی دیگران را ریختن، غش در معاملات، کم فروشی، رشوه خواری، دروغ، خیانت و مانند آن، همه و همه به حکم عقل حرام است، حتّی اگر در تعلیمات هیچ پیامبری تحریم نشده باشد ;چرا که اینها همه از مصادیق و شاخه های ظلم است، یا ظلم بر نفس و یا ظلم به دیگران، که هر دو به حکم عقل قبیح و زشت است. صفحه ۴۴۷ بسیاری از واجبات نیز به حکم عقل درک می شود. عقل به ما فرمان می دهد که مصادیق و شاخه های ظلم را ترک نموده، و مصادیق احسان را انجام دهیم، و در مقابل آن مسئولیت داریم، و خداوند ممکن است انسان را به خاطر تخلّف از حکم عقل مجازات کند. ولی از آیات قرآن مجید استفاده می شود که تا خداوند پیامبری را به سوی قومی مبعوث نکند حتّی به مستقلّات عقلیّه هم آنها را مجازات نمی کند. و این نهایت لطف خداست. یعنی حکم عقل را به تنهایی برای مجازات کافی نمی داند، بلکه پس از تأیید آن به وسیله حکم شرع حجّت تمام می شود و متخلّفان مستحق مجازاتند. آیات متعدّدی از قرآن کریم به این مطلب اشاره دارد، که در مباحث علمی و کلامی کمتر به آن توجّه شده است. از جمله می توان به آیه ۱۵ و ۱۶ سوره اسراء اشاره کرد. توجّه فرمایید: «(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاـ * وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً ;)و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند). و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (وثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدّت درهم می کوبیم». طبق اطلاق این دو آیه، تا زمانی که پیامبری به سوی قومی فرستاده نشود و آن پیامبر بر آنها اتمام حجّت نکند مجازات نخواهند شد، حتّی نسبت به آنچه که عقل آنها به خوبی آن را درک کرده است. ضمناً خداوند هنگامی که اراده می کند جمعیّتی را مجازات کند لشکر آسمان و زمین را بسیج نمی کند بلکه یک صاعقه می فرستد (به تعبیر قرآن صیحه آسمانی) و همه چیز آنها را خاکستر می کند، یا هفت شبانه روز طوفان سهمگین و وحشتناکی را بر آنها مسلّط می کند تا همه زندگی آنها را بر هم بریزد، یا به زمین که بسان گاهواره انسان است دستور تکان مختصری (زلزله) می دهد صفحه ۴۴۸ تا کلّ زندگی آنها در دل زمین فرو رود و ناپدید گردد. و این نوعی قدرت نمایی از جانب پروردگار است که بشر ضعیف و ناتوان مغرور نشود. نتیجه اینکه خداوند برای هر انسانی پیامبری از درون به نام عقل و پیامبری برونی مبعوث می کند، و تا پیامبر برون اتمام حجّت نکند او را مجازات نمی نماید، و در مجازات انسانها اصلا عجله ای نمی کند.

تسویلات شیطانی

در آیه مورد بحث، که دومین سوگند از قسمهای یگانه را در بردارد، سخن از تسویلات و تزیینات شیطان به میان آمده است. یعنی شیطان برای فریب بندگان خدا زشتیها را زیبا، و زیباییها را از زشت جلوه می دهد، تا مکلّفین، محرّمات را در لباس زیبا انجام داده، و واجبات را در لباس زشت ترک کنند. در شش آیه از آیات قرآن سخن از تزیین اعمال توسّط شیطان به میان آمده، و در برخی از آیات واژه «سَوَّلَ» به کار گرفته شده است. سوّل از مادّه تسویل از نظر لغت عرب دو معنا دارد: ۱. تشویق. ۲. تزیین وآراستن. در داستان حضرت یوسف، هنگامی که برادرانش وی را در چاه انداخته و لباسش را با خون گوسفندی آغشته کرده، و شب هنگام در حالی که به دروغ گریه می کردند، خدمت پدر رسیده، و داستان دروغین پاره پاره شدن حضرت یوسف توسّط گرگ را برای پدر نقل کردند، حضرت یعقوب فرمود: «(بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ;)حقیقت آن طور که شما ادّعا می کنید نیست، بلکه) هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته است، من صبر جمیل (و شکیبایی خالی از ناسپاسی)

خواهم داشت، و در برابر آنچه می گویید، از خداوند یاری می طلبم». ضمناً از آیه شریفه استفاده می شود که نه تنها شیطان، بلکه هوای نفس نیز تسویل و تزیین می کند. و از آنجا که انسان طبعاً و فطرتاً به دنبال زیبایی ها و خوبیهاست، و از صفحه ۴۴۹ زشتیها و بدیها گریزان می باشد، شیطان و هوای نفس برای آلوده کردن او به گناهان، گناه را تزیین می کنند، تا به راحتی آن را انجام دهد، و واجبات را زشت جلوه می دهند، تا از آن فرار کرده، آن را ترک نماید.

تسویلات شیاطین عصر ما

یکی از الفاظ زیبا، «آزادی» است، هیچ کس طرفدار اسارت، زندان و عدم آزادی نیست. و لذا شیاطین، بسیاری از کارهای زشت را در لباس آزادی تزیین می کنند تا مردم به سوی آن بروند. این کار ممکن است توسّط شیطان صورت گیرد، یا هوای نفس عهده دار آن شود، و یا به کمک هر دو انجام پذیرد. هواپرستان «کنوانسیون محو اشکال تبعیض علیه زنان» را که حاوی قوانین و احکام خاصّی است به تصویب رسانده اند. این نام زیبا توجّه همه را به خود جلب می کند، امّا هنگامی که آن را مطالعه می کنید خواهید دید که در قالب آزادی زنان، آنها را به سوی فحشا و فساد سوق می دهند. متأسّفانه برخی از کشورهای همسایه برای اینکه بتوانند عضو برخی از تشکیلات غربیها شوند، مجبور به پذیرش این کنوانسیون شده، و با دست خود فساد و فحشا را در کشور خویش ترویج می کنند. آری شیطان و هوای نفس بی بند و باری و فحشا را در لباس آزادی تزیین نموده، و مردم را به آن دعوت می نماید. این آزادی نیست، بلکه اسارت در چنگال هوا و هوس است، که نام آن را آزادی نهاده اند. تسویلات شیطان گاه آن قدر شدید می شود که نمایندگان ملّت در برخی از کشورها، همجنس بازی را به عنوان یک قانون به تصویب می رسانند! تا اگر کسی مزاحم هم جنس بازان شد با او برخورد قانونی شود! آزادی تنها در مسیر سعادت و خوشبختی انسانها مطلوب و زیباست، وگرنه آزادی بی قید و شرط هیچ گاه سعادت انسانها را تأمین نمی کند. کسی که در لب پرتگاه قرار گرفته و در آستانه سقوط است را نباید به بهانه آزادی رها کرد تا بیفتد و از هستی صفحه ۴۵۰ ساقط گردد. آزادی حساب و کتاب و چارچوبه دارد، چرا که آزادی انسان با آزادی حیوانات جنگل متفاوت است. از جمله الفاظ زیبای دیگر «تمدّن ومدنیّت» است، که مقابل آن «توحّش و وحشی گری» است. هیچ کس با تمدّن مخالف نیست، همان گونه که هیچ عاقلی طالب توحّش نمی باشد. امّا متأسّفانه در جهان امروز با چشمان خود می بینیم که مدّعیان تمدّن، وحشی ترین انسانها هستند، و گوی سبقت را در توحّش از همه ربوده اند! «آینده نگری» و «عاقبت اندیشی» از دیگر الفاظ زیبایی است که شیطان «بخل» را در لفافه آن می پیچد، و سربخیل را کلاه می گذارد، و به بهانه آینده نگری زن و فرزندان، مانع انفاق و کمک به نیازمندان می گردد. آدم های «بُزدل و ترسو» این ضعف و صفت رذیله خویش را پشت ماسک به ظاهر قشنگ «احتیاط» پنهان می کنند، می گویند: «انسان نباید بی گدار به آب بزند!» آری «ترس» را با لعاب «احتیاط» تزیین می کنند. عرب جاهلی دختران خود را با دست خود زنده زنده در گور می گذاشت، و برای رهایی از ملامت وجدان و اعتراض دیگران آن را با لعاب «غیرت» تزیین می کرد. می گفتند در فلان جنگ دختران ما اسیر شدند، پس از سالها جنگ تمام و صلح برقرار شد. هنگامی که به دنبال دختران اسیر خود رفتیم مشاهده کردیم که آنها با فرزندان دشمنان ما ازدواج کرده، و از آنها بچّه آورده اند، و لذا حاضر به بازگشت نزد ما نیستند و این مایه تمسخر ما در نزد دیگر قبایل شد. لذا، برای این که نوامیسمان در آینده اسیر دشمن نشود دختران خود را زنده در گور می کنیم. آری آنها در زیر چتر غیرت و دفاع از ناموس، مرتکب زشت ترین جنایات می شدند.

گناه در لباس عبادت!

شیطان و هوای نفس آنقدر در تزیین اعمال و تسویل پیشروی می کنند، که گناه را در لباس عبادت جلوه می دهند، تا انسانها به

عنوان عبادت اسیر دام گناه شوند. قرآن صفحه ۴۵۱ مجید در تعبیر زیبا و در عین حال هشدار دهنده ای می فرماید: «(قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالاَْخْسَرِينَ أَعْمَالا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً * ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِى وَرُسُلِى هُزُواً ;)بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده ;با این حال، می پندارند که کار نیک انجام می دهند!» آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند ;و به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد! (آری،) این گونه است! کیفرشان دوزخ است، بخاطر آنکه کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به سخریّه گرفتند!».(۱) به عنوان مثال برخی عبادتی به نام جشن میلاد ولی عصر(عج) برپا می کنند، ولی آن را آلوده به گناه می سازند. در مجالس زنانه مولودی می گیرند، امّا سر از رقص و پایکوبی در می آورد، گناه در لباس عبادت و اطاعت! یکی از منبری های شهر ما، که انسان محترمی بود، بر فراز منبر خطاب به مردم می گفت: «مردم! من نمی گویم از گناهانتان توبه کنید، بلکه به شما سفارش می کنم که از عباداتتان توبه نمایید!». منظور عبادات تو خالی و بی روحی است که لفافه و لعاب گناهان است. کسانی که در مسیر سیر و سلوک گام بر می دارند هواسشان باشد که پس از مدّت کوتاهی به خود مغرور نشوند و مدّعی «طیّ الارض» و هم سخن شدن با ملائکه و «مستجاب الدعوه شدن» و مانند آن نشوند! چرا که انسان هر چه به خداوند نزدیکتر شود و مقرّب تر گردد، باید تواضع و فروتنی اش بیشتر شود، نه کبر و غرور خود برتر بینی اش افزون می گردد. نتیجه اینکه باید مواظب دامها و وسوسه های رنگارنگ شیطان و هوای نفس باشیم، که اگر اراده کنیم موفّق خواهیم شد، و بدون شک خدا کمک خواهد کرد. ۱ . کهف، آیات ۱۰۶-۱۰۳ . صفحه۴۵۲ سلطه شیطان چگونه است؟ سؤال: طبق آنچه از بعضی آیات و روایات استفاده می شود، شیطان بر انسان مسلّط می شود، و دراین صورت آدمی اختیاری از خود نخواهد داشت. با توجّه به این مطلب چرا خداوند او را بر کاری که بی اختیار انجام می دهد تهدید به عذاب الیم می کند؟ جواب: پاسخ این سؤال در آیه شریفه ۱۰۰ سوره نحل آمده است. توجّه کنید: «(إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ;)تسلّط او (شیطان) تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند، و آنها که نسبت به خدا شرک میورزند». بنابراین، تا انسان به شیطان چراغ سبز نشان ندهد، وارد خانه دلش نمی شود. آدمی، تا گذرنامه ورود به کشور جان را به شیطان ندهد، وارد این کشور نمی شود. آری! شیطان با زور و فشار وارد حریم دیگران نمی شود، بلکه گامهای ابتدایی و مقدّمات کار را خود انسانها می چینند هر چند در گامهای بعد ممکن است اختیار از دست آنها خارج گردد. همانند انسانی که به اختیار خود در سرازیری شروع به دویدن می کند، که گامهای اوّلیه را با اختیار خودش بر می دارد، ولی در ادامه اختیار را از دست می دهد، و در نهایت سقوط می کند.

مبادی تزیین اعمال

قرآن مجید برای تزیین اعمال پنج مبدأ و عامل ذکر می کنید. توجّه کنید: ۱. شیطان همان گونه که در مباحث سابق گذشت، شیطان اعمال بد را می آراید، و به صورت خوب نشان می دهد، تا انسان آلوده آن گردد. مثلا به عرب جاهلی می گوید: «غیرتت کجاست؟ دخترت را زیر خاک کن تا فردا به دست دشمن اسیر نشود!» یعنی بدترین صفحه ۴۵۳ گناه که قتل نفس محترم است، و از آن بدتر که کشتن فرزند خویشتن است، و از آن بدتر زنده به گور کردن فرزند را در لباس غیرت و حفظ ناموس خوب جلوه می دهد، تا عرب جاهلی آلوده آن گردد! در مورد این عامل و آیات پیرامون آن بحث شد. ۲. هوای نفس دومین مبدأ، هوای نفس است که به صورت تسویل از آن یاد شده است، و در داستان حضرت یوسف(علیه السلام) و برادران و پدرش حضرت یعقوب(علیه السلام) به آن اشاره شد، که هوای نفس این کار زشت را برای آنها زیبا جلوه داد. برادران یوسف با خود گفتند: پدر به خاطر توجّه

خاصّی که به برادرمان یوسف دارد، عدالت را در میان ما برادران رعایت نمی کند، و مرتکب ظلم شده است. برای جلوگیری از این ظلم، چاره ای جز جدایی یوسف از پدر نیست. بنابراین ما یوسف را از پدر جدا می کنیم تا عدالت را در میان بقیّه برادران مراعات کند! در مورد تسویلات نفس نیز در مباحث گذشته به مقدار کافی بحث شد. ۳. خداوند متعال! در برخی از آیات قرآن تزیین اعمال به خداوند نسبت داده شده است. از جمله در آیه ۴ سوره نمل می خوانیم: «(إِنَّ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَیَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ ;)کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد)شان را برای آنها زینت می دهیم به طوری که سرگردان می شوند». طبق این آیه شریفه خداوند برای منکران معاد کارهای بد را زیبا جلوه می دهد، ابوجهل را انسانی خوب و پیامبر را بد جلوه می دهد. اسرائیل غاصب خونخوار را خواهان عدالت، و حزب الله لبنان حامی مظلومان و مدافع اسلام را طرفدار خشونت صفحه ۴۵۴ جلوه می دهد! سؤال: چرا خداوند متعال که کارش هدایت مردم است، اعمال را تزیین می کند، که نتیجه اش گمراهی چنان افرادی است؟ پاسخ: جواب این سؤال در متن آیه مذکور نهفته است. توضیح اینکه تزیین اعمال توسّط خداوند، فقط نسبت به گروه خاصّی صورت می گیرد، و آنها کسانی هستند که «لاَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ;به آخرت ایمان ندارند» یعنی افرادی که تمام معجزات و دلائل روشن و واضح، و نصایح دلسوزانه پیامبران و کتابهای آسمانی را دیده و شنیده اند و به هیچ یک ایمان نیاورده، و در نتیجه منکر آخرت و معاد شده اند. و به تعبیر دیگر، کسانی که تمام پل های پشت سر خود را خراب کرده اند. خداوند چنین انسانهایی را به حال خود رها نموده، و اعمال بدشان را برای آنها تزیین می کند. به تعبیر سوم خداوند تا آنجا که انسان قابلیّت و شایستگی هدایت دارد او را به روشهای مختلف، و از راههای گوناگون هدایت می کند. امّا آنجا که قابلیّتش تمام شد، و تمام روزنه های امید را به روی خود بست، وی را گرفتار مجازات اعمالش می کند، که از جمله مجازاتها تزیین اعمال می باشد و در این مرحله شفاعت هیچ شافعی پذیرفته نمی شود. هنگامی که فرشتگان مأمور نابودی قوم لوط بر حضرت ابراهیم(علیه السلام)وارد شدند، و پس از بشارت تولّد فرزندی در کهن سالی، سخن از مأموریّت دوم یعنی نابودی قوم لوط به میان آوردند، حضرت با آنها شروع به گفتگو و مجادله کرد تا شاید عذاب قوم لوط به تأخیر افتد. امّا از آنجا که آنها دیگر قابلیّت هدایت نداشتند، و تمام پلهای پشت سر خود را ویران کرده بودند، خداوند خطاب به حضرت ابراهیم(علیه السلام)فرمود: «ابراهیم، از این سخن درگذر ;یَا إِبْرَاهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا».(۱) آری! در این مرحله شفاعت پیامبر بزرگی همچون ابراهیم نیز پذیرفته نمی شود. نتیجه اینکه زینت اعمال، نتیجه اعمال بد و گناهان منکران قیامت است، و به نوعی کفّاره گناهان آنها محسوب می شود. ۱ . هود، آیه ۷۶ . صفحه ۴۵۵ ۴. دوستان بد دوست بد چه بلاهایی که بر سر انسان نمی آورد؟! بسیاری از آلودگان به موادّ مخدّر دوستان بدی داشته اند که کاشانه آنها را با این موادّ افیونی به آتش کشیده اند. سوغات دوستان بد، گناهان، کارهای خلاف، صفات زشت اخلاقی، و در نهایت بر باد رفتن دین و ایمان است. لذا جوانان باید در انتخاب دوستان خویش نهایت دقّت را به خرج دهند، که سرنوشت انسان را تغییر می دهند. خداوند متعال دوستان بد را یکی از عوامل تزیین اعمال معرّفی می کند. این مطلب در آیه ۲۵ سوره فصّلت به شکل زیر ترسیم شده است: «(وَقَیَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَیَّنُوا لَهُمْ مَّا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنَّهُمْ کَانُوا خَاسِرِینَ ;)ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتی ها را پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند ;و فرمان الهی درباره آنها تحقّق یافت، و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند ;آنها مسلّماً زیانکار بودند». بنابراین باید در انتخاب دوست نهایت دقّت را به کار گرفت. ۵. طبیعت بعضی از اعمال! در برخی از آیات قرآن فعل «زیّن» به صورت مجهول به کار رفته، و به فاعل آن تصریح نشده است. در چنین مواردی معتقدیم که طبیعت عملی که مورد بحث قرار گرفته اعمال را تزیین می کند. به آیه ۱۴ سوره آل عمران توجّه فرمایید: «(زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِکَ مَتَاعُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ;)محبّت امور مادّی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است،

(تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند ;ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل صفحه ۴۵۶ دهند،) سرمایه زندگی پست (مادّی) است ;وسرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست». طبیعت علاقه های افراطی نسبت به زنان (حب الشهوات) و عشق های بی حدّ و حصر به فرزندان (البنین) و فرو رفتن در درهم و دینار و مال و اموال دنیا (والقناطیر المقنطرة) اعمال را در نظر انسان تزیین می دهد! نتیجه اینکه عوامل و مبادی تزیین اعمال پنج چیز است که یک مورد آن اختصاص به گروه خاصّی دارد (کسانی که به آخرت ایمان ندارند) و مجازات اعمال آنها محسوب می شود، و چهار عامل دیگر در انتظار هر فردی خواهد بود. سؤال: کسانی که اعمالشان توسّط یکی از عوامل بالا تزیین می شود، آیا در این حالت مجبورند و مسئولیّتی ندارند، یا مجبورند و مسؤول؟ پاسخ: خوشبختانه این تسویلات و تزیینات با مقداری تفکّر و اندیشه زایل، و حقیقت مسأله روشن می گردد. اگر انسان اندکی فکر کند می فهمد که بی بند و باری و فساد و فحشاء آزادی نیست! اگر مقداری بیندیشد متوجّه ماهیّت توحّش لعاب شده با تمدّن خواهد شد، به شرط آنکه اهل تفکّر و اندیشه باشد، و پلهای پشت سر خویش را ویران نکرده باشد. حسن بصری دانشمند منحرفی بود، و از عجایب اینکه وی استاد ابن ابی العوجاء مادّی منکر خدا بود، که در عصر امام صادق(علیه السلام) می زیست. هنگامی که به وی گفتند: تو که استادی همچون حسن بصری داشته ای چگونه راه کفر و الحاد را در پیش گرفتی؟ در پاسخ گفت: استاد من هم اعتقاد صحیحی نداشت، و نشانه های انحراف در عقایدش هویدا بود. حسن بصری پس از جنگ جمل حضرت علی(علیه السلام) را ملاقات کرد، حضرت از وی پرسید: چرا در جنگ شرکت نکردی، و به یاری ما نشتافتی؟ گفت: هنگامی که می خواستم به سوی میدان جنگ حرکت کنم، هاتفی از غیب ندا داد که «القاتل والمقتول فی النار ;کشندگان و کشته شدگان جنگ جمل هر دو اهل جهنّمند!». صفحه ۴۵۷ حضرت فرمود: درست شنیدی، آن صدای برادرت شیطان بود که اعمالت را برای تو تزیین می کند.(۱) چنین شخصی که تمام پلهای پشت سرش را ویران کرده نمی تواند تزیینات شیطان را تشخیص دهد. امّا کسانی که طبیعتی سالم و فطرتی پاک دارند ـ هر چند آلوده به گناه باشند ـ قادر بر تشخیص تسویلات و تزیینات خواهند بود. حرّ بن یزید ریاحی هنگامی که از خانه بیرون می آید و به سمت کربلا حرکت می کند صدای می شنود که خطاب به حرّ می گوید: «ابشر بالجنّة» چرا که او باطنی سالم هر چند آلوده به گناه داشت.(۲) بنابراین تزیینات و تسویلات در حدّ وسوسه است و اجباری در کار نیست و همان گونه که قبلا نیز گفته شد شیطان بر هیچ کس سلطه ای ندارد، مگر اینکه خود انسان اجازه ورود شیطان به حریم دل را صادر کند، و دست بیعت به سمت وی دراز نماید. ۱ . بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۲۶ . ۲ . امالی صدوق، ص ۱۵۴، مجلس سی ام.

۳. سوگند سوره نساء

اشاره

همان گونه که قبلا نیز اشاره شد، در بین سوگندهای یگانه، هفت مورد قسم به «ربّ» یاد شده است. یعنی خداوند متعال در هفت آیه از قرآن به نام خویش به عنوان ربّ سوگند یاد کرده است. که آیه ۶۵ سوره نساء اوّلین آنهاست. توجّه فرمایید: به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو، در دل احساس ناراحتی نکنند، و کاملا تسلیم باشند.

شأن نزول: اختلاف زبیر و حاطب

زبیر پسر عمّه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) باغی داشت که در کنار باغ یکی از انصار به نام ابن ابی بلتعة بود. آبی از سینه کوه

جاری بود و باغهای مدینه را مشروب می کرد. روزی زبیر و حاطب بر سر تقسیم آب اختلاف پیدا کردند. برای حلّ اختلاف خدمت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) رسیدند. قانون اسلام در مورد چنین باغهایی این بود که ابتدا باغهای بالاتر و نزدیکتر به سرچشمه سیراب گردد، سپس به باغهای پایین تر آب داده شود. و چون صفحه ۴۶۰ باغ زبیر بالاتر بود پیامبر به نفع او حکم کرد. هنگامی که از حضور پیامبر مرخّص شدند، در بین راه مردی یهودی را دیدند. یهودی از نتیجه قضاوت پیامبر(صلی الله علیه وآله)سؤال کرد. حاطب گفت: چه بگویم؟ به نفع پسر عمّه اش زبیر قضاوت کرد! مرد یهودی با شنیدن این سخن بسیار متعجّب شد، و خطاب به حاطب گفت: اگر حضرت موسی(علیه السلام) حضور داشت و به من دستور می داد که سرت را نزدیک بیاور تا با شمشیر آن را از تنت جدا کنم، بدون هیچ اعتراضی اجابت می کردم. تو چطور به پیامبرت ایمان داری، ولی قضاوتش را قبول نداری؟! حاطب خجالت کشید، و متوجّه شد که اشتباه بزرگی کرده است. در اینجا آیه شریفه مورد بحث نازل شد.

سوگند به ربّ

با توجّه به اینکه در این آیه شریفه به واژه ربّ قسم یاد شده، لازم است پیرامون این کلمه توضیحاتی بیان شود. چهار تفسیر برای رب گفته اند: ۱. المالک ;طبق این تفسیر، منظور از «ربّ الدار» مالک خانه است. و ربّ الابل به معنای مالک شتران است.(۱) نتیجه اینکه یکی از معانی ربّ مالک است. ۲. دومین معنای رب «مُصلح» است، لذا اگر شخصی بنایی را دعوت نماید که خانه اش را تعمیر و اصلاح کند، می توان بر بنّا ربّ البیت یعنی تعمیر کننده خانه اطلاق کرد. ۳. «الصاحب» دیگر معنای ربّ است. لذا به چوپانی که مصاحب و همراه گوسفندان است ربّ الغنم گفته می شود. ۴. «مربّی» چهارمین معنای ربّ است. شخصی که مربّی بچه ها یا بزرگهاست ربّ ۱ . جمله مذکور از جملات مشهور عبدالمطلب است که در پاسخ ابرهه فرمود، و شرح آن در مباحث آینده خواهد آمد. صفحه ۴۶۱ المتعلّمین نامیده می شود. به دایه طفل که به تربیت طفل می پردازد نیز ربّیَهٔ الطفل می گویند. نتیجه اینکه ربّ به چهار معنا استعمال می شود، که تمام این معانی در مورد خداوند قابل تصوّر است. زیرا او هم مالک جهان هستی است، و هم اصلاح کننده آن است، و هم همواره همراه عالم است، و هم به تربیت موجودات جهان اشتغال دارد. ضمناً ممکن است کلمه ربّ در مورد خداوند به صورت مطلق استعمال شود، همانگونه که امکان دارد اضافه به چیزی شود، مثل «رب العالمین» یا «ربّ الشهداء» و مانند آن، امّا در مورد غیر خدا هیچگاه به طور مطلق استعمال نمی شود، بلکه همواره به چیزی اضافه می شود. که مثالهای آن در توضیح معانی چهارگانه ربّ ذکر شد.

مقام تسلیم

ای پیامبر! سوگند به پروردگارت که مالک تمام جهان هستی است! قسم به پروردگارت که اصلاح کننده امورات مخلوقات و مصلح آنهاست! سوگند به آن خدایی که مصاحب و همراه همه موجودات جهان است. قسم به خدایی که مربّی و تربیت کننده همگان و همه چیز است! سوگند به ربّ که مسلمانان ایمان نمی آورند، مگر این در دعاوی و اختلافات تو را حاکم و قاضی خویش نمایند، و حکم تو را بپذیرند، و در دل هم به آن راضی باشند، و خلاصه اینکه به مقام تسلیم برسند. آنان که سعی دارند احکام خدا را جابه جا کنند، و تسلیم اوامر و نواهی الهی نیستند، آنان که در برابر نصّ اجتهاد می کنند، آنها که قرائات مختلفی از دین ارائه می دهند، آنان که تفسیر به رأی کرده، و نظرات خویش را بر قرآن تحمیل می نمایند، چنین افرادی به مقام تسلیم نرسیده اند. مگر این افراد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را به نبوّت نپذیرفته اند؟ مگر معتقد به عصمت حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) نیستند؟ اگر عصمت و نبوّت آن حضرت را قبول دارند، باید در مقابل تمام سخنان و دستورات آن حضرت مطیع و تسلیم باشند، و این اطاعت و تسلیم نه تنها در سخن و گفتار، بلکه باید از صمیم قلب صفحه ۴۶۲ باشد، در غیر این صورت مؤمن نخواهند

بود. مقام تسلیم که مقام والا و ارزشمندی است در روایات اسلامی انعکاس وسیعی دارد که به دو نمونه آن اشاره می شود: ۱. امام حسن مجتبی(علیه السلام) فرمودند: «مَنِ اتَّکَلَ عَلی حُسْنِ الْاِخْتِیارِ مِنَ اللهِ لَمْ یَتَمَنَّ اَنَّهُ فی غَیْرِ الْحالِ الَّتی اخْتارَهَا اللهُ لَهُ ;کسی که معتقد است خداوند خیرش را می خواهد (زیرا خداوند با مخلوقات عداوتی ندارد، از آنها بی نیاز است، نسبت به همه چیز آگاه است) آرزو نمی کند در حالی غیر از آنچه حال فعلی اوست بوده باشد».(۱) طبق این روایت مقام تسلیم بدین معناست: «راضی باشد به آنچه خداوند نسبت به آن راضی است، و تسلیم خواست و مشیّت و مقدّرات الهی باشد». توضیح اینکه مشکلات و ناملایمات بشر گاه بر اثر قصور و کوتاهی و جهل و نادانی اوست، که در این صورت مقصّر خود اوست و ارتباطی به مقدّرات الهی ندارد. ولی گاه از حوزه اختیار وی بیرون و جز مقدّرات پروردگار است، که اینجا باید تسلیم باشد ;چون خداوند، رحمان و رحیم و عادل و عالم وغنی است، و هیچ دلیلی ندارد که چیزی بر خلاف مصلحت انسان در نظر بگیرد. چون که تو خواسته ای باد فدای ره تو سر من پیکر من اکبر من اصغر من مقام تسلیم در سخنان امام حسین(علیه السلام) در روز عاشورا موج می زند. ضمناً کسانی که به مقام تسلیم نرسیده اند ایمان کاملی ندارند، و این خطرناک است. همان گونه که در داستان ثعلبه مشاهده می کنیم. توجّه کنید: او شخص فقیر و نیازمندی بود، بعد از نماز خدمت پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) رسید و عرض کرد: یا رسول الله! وضع مالی من خوب نیست، دعا کن خداوند ثروتی نصیبم کند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: مصلحت تو در همین مقدار امکانات و ثروت است، به آنچه داری قناعت کن. روزهای بعد هم خواسته اش را تکرار، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز همان جواب ۱ . بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۶. صفحه ۴۶۳ را تکرار کرد. امّا او دست بردار نبود، و آنقدر بر تقاضایش سماجت و اصرار کرد که پیامبر به ناچار برایش دعا کرد. چیزی نگذشت که یکی از بستگان دورش، که مرد ثروتمندی بود، از دنیا رفت، و سهم الارث زیادی به او رسید. با آن پول گله گوسفندی تهیّه کرد، و مشغول رسیدگی به گوسفندان شد. او که تا قبل از این در پنج وقت در نماز جماعت حاضر می شد، از این پس توفیق شرکت در یکی دو وقت بیشتر نداشت. پیامبر از علّت غیبت او پرسید. عرضه داشت: آقا! گرفتار زندگی هستم. اگر به گوسفندانم رسیدگی نکنم از دست می روند. روز به روز بر تعداد گوسفندان ثعلبه اضافه می شد، تا جایی که دیگر داخل شهر گنجایش فعّالیتهای اقتصادی او را نداشت، به ناچار به خارج مدینه رفت، و توفیق حضور نماز جماعت را کاملا از دست داد، و تنها در نماز جمعه حاضر می شد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) بار دیگر پرسید: ثعلبه کجایی؟ عرض کرد: گوسفندان و شترانم فراوان شده، و نیاز به وقت زیادی دارند، و لذا نمی توانم به غیر از جمعه در نمازهای دیگر شرکت کنم! آیه زکات نازل شد، مأمورین جمع آوری زکات به سراغ ثعلبه رفتند. پای حساب و کتاب نشست، زکات گوسفندان و شترانش رقم بالایی شد. ثعلبه که توان دل کندن از اموالش را نداشت، خطاب به مأموران پیامبر گفت: سلام مرا به پیامبر برسانید و بگویید: ما مسلمان شده ایم که همچون اهل کتاب جزیه ندهیم. اگر قرار باشد زکات بپردازیم چه تفاوتی بین ما و آنهاست، و این اسلام چه فایده ای برای ما دارد؟ وقتی این سخنان ثعلبه به گوش پیامبر رسید، فرمود: دیگر برای زکات به سراغش نروید. «یا وَیْحَ لِثَعْلَبَهْ، یا وَیْحَ لِثَعْلَبَهْ ;وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه». سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مورد ثعلبه در میان مردم پخش شد، خبر به گوش خود ثعلبه نیز رسید، او که آبرو و حیثیّت خویش را در معرض خطر می دید، به مدینه آمد تا زکات بپردازد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) زکاتش را نپذیرفت، پس از پیامبر نزد خلفا رفت تا زکات بپردازد، آنها هم نپذیرفتند. وثعلبه بدون عمل به این حکم مهم اسلامی از دنیا رفت!».(۱) ۱ . بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۰ . صفحه ۴۶۴ بنابراین انسان باید به آنچه خداوند برایش مقدّر کرده راضی، و در مقابل دستورات خدا و پیامبر کاملا تسلیم و مطیع باشد، تا عاقبت به خیر شود.

۴. سوگند سوره حجر

آیه شریفه ۹۲ و ۹۳ سوره حجر چهارمین سوگند یگانه، و دومین سوگند به «ربّ» است. توجّه فرمایید: به پروردگارت سوگند، (در

قیامت) از همه آنها سؤال خواهیم کرد، از آنچه عمل می کردند! شرح و تفسیر: سؤال از اعمال انسان در مورد آنچه به آن سوگند یاد شده، یعنی کلمه «ربّ» در مبحث پیشین بحث شد، و نیازی به تکرار نیست. و امّا آنچه برای آن قسم یاد شده یعنی «سؤال از اعمال انسان» موضوع مهمّی است که در آیات قرآن مجید انعکاس گسترده ای دارد. در اینجا دو بحث مطرح است: الف) از چه کسانی سؤال می شود؟ به مقتضای اطلاق آیه شریفه، شخص یا اشخاص خاصّی استثناء نشده اند، بلکه همه انسانها حتّی انبیاء و اولیاء در روز قیامت مورد سؤال قرار گرفته، و همگان بدون استثنا باید پاسخگو باشند. آنچه از اطلاق آیه فوق استفاده کردیم، در آیه شریفه ۶ سوره اعراف صریحاً بیان صفحه ۴۶۶ شده است. توجّه فرمایید: «(فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ ;)به یقین، (هم) از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند سؤال خواهیم کرد ;و (هم) از پیامبران سؤال می کنیم». طبق صریح این آیه، هم پیامبران مورد سؤال قرار می گیرند، و هم امّتهای آنان. سؤال: از پیامبران(علیهم السلام) چه چیزی سؤال می شود؟ پاسخ: حضرت علی(علیه السلام) طبق روایتی که در تفسیر نورالثقلین نقل شده، می فرماید: «فَیُقامُ الرُّسُلُ فَیُسْئَلُونَ عَنْ تَأْدِیَةِ الرِّسالاتِ الَّتی حَمَلُوها اِلَی الاُْمَمِ فَیَخْبُرُوا اَنَّهُمْ قَدْ اَدُّوا ذلِکَ اِلی اُمَمِهِمْ ;به پیامبران گفته می شود که سرپا بایستند، سپس از آنها در مورد رسالتهای و مسئولیّتهایی که بر دوش آنها گذاشته شده بود، و باید به امّتهای خویش می رساندند سؤال می شود. پیامبران در پاسخ می گویند: وظیفه خود را کامل انجام داده، و آنچه را باید به امّتهای خویش برسانند رسانده اند!». نتیجه اینکه مطابق اطلاق برخی از آیات و صریح بعضی دیگر، همه انسانها حتّی پیامبران مورد سؤال قرار می گیرند. و این مطلب زنگ بیدار باشی برای ماست، که از هم اکنون به فکر پاسخ های قابل قبولی برای آن روز باشیم. و این مقصود حاصل نمی شود مگر اینکه در این دنیا اعمال شایسته ای داشته باشیم، و در مسیر بندگی خدا حرکت کنیم. ب) از چه می پرسند؟ مورد سؤال نیز مانند سؤال شوندگان عام و فراگیر است، و هیچ استثنایی ندارد. اعمال کوچک و بزرگ، آنچه در خلوت یا آشکارا انجام شده، اعمال فردی و جمعی، آنچه درباره خود یا خانواده یا اجتماع انجام داده، اعمال استاد و شاگرد، اعمال زن و مرد، و خلاصه تمام اعمال حتّی اگر به اندازه سرسوزنی باشد (مِثْقالَ ذَرَّةٍ)(۱) مورد سؤال قرار می گیرد. ۱ . زلزله، آیات ۷ و ۸ . صفحه۴۶۷ سؤال: آیا امکان دارد کسی در آن روز زیر بار اعمالش نرود، و آنها را انکار کند؟ پاسخ: در دنیا راه انکار باز است، هر چند گاه قرائن وشواهد و شهود آن قدر زیاد است که متّهم چاره ای جز اقرار و اعتراف ندارد. مثلا اگر متّهمی را گرفته باشند، و اثر انگشتانش را در صحنه جرم یافته باشند، و دوربین مدار بسته ای فیلم او را به هنگام ارتکاب جرم گرفته باشد، و به هنگام تعریف داستان توسّط متهم در نزد دوستانش، کسی اقرار و اعترافش را ضبط کرده باشد، چنین متّهمی با وجود این ادلّه و قرائن غیر قابل انکار، چاره ای جز اعتراف ندارد. و با توجّه به اینکه قرائن و شواهد موجود در جهان آخرت به مراتب قوی تر و بیشتر از قرائن دنیوی است، در آنجا هیچ راهی برای انکار نیست. اگر انسان گنهکار بخواهد گناهانش را انکار کند، دست و پا و سایر اعضا و جوارح و حتّی پوست بدنش بر علیه او گواهی می دهند! اگر بخواهد انکار کند، به ناگاه صدایی از فلان قطعه زمین بر می خیزد که: خدایا! این انسان در فلان روز و فلان ساعت فلان کار خلاف را بر روی من انجام داد! اگر بخواهد انکار کند، دو ملکی که در تمام عمر همراهش بوده اند زبان به شهادت می گشایند و کارهای خلافش را با تمام جزئیّات بازگو می نمایند! آیا در دادگاهی که اینقدر شواهد و قرائن بر علیه متهم جمع آوری شده، امکان انکار جرم و گناه وجود دارد؟ واقعاً دادگاه قیامت عجیب است. زیرا شواهد و قرائن و شهود آن قدر فراوان و اطمینان بخش است که ممکن است انسان خود متّهم، بازپرس، شاهد، و قاضی خویش باشد، و بر علیه خویش حکم صادر کند! نتیجه اینکه تمام اعمال و کردار انسان در روز قیامت مورد سؤال قرار می گیرد، و شرایط دادگاه به گونه ای است که جای هیچ انکاری نیست. اگر انسان واقعاً معتقد به مسأله سؤال از تمام اعمال در چنان دادگاهی باشد، که نه توصیه می پذیرد، و نه رشوه قبول می کند، و نه امکان تقلّب در احکامش وجود دارد، هرگز مرتکب گناه نمی شود. سؤال از نعمتها گستره سؤال، اختصاص به اعمال و کردار انسان ندارد، بلکه از نعمتهایی که صفحه ۴۶۸ خداوند در اختیار او قرار داده نیز پرسیده می شود. در آیه ۳۶ سوره اسراء می خوانیم:

«(وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا ;)از آنچه به آن آگاهی نداری پیروی مکن; چرا که گوش و چشم و دل همه مسئولند». آری! از انسان در مورد نعمت شنوایی، بینایی و درک و فهم و شعور می پرسند، که چگونه از آنها استفاده کرده است. در آیه ۸ سوره تکاثر سؤال از نعمتها به صورت گسترده تر مطرح شده است، توجّه کنید: «(ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذ عَنْ النَّعِيم ;)سپس در آن روز (همه شما) از نعمتهایی که داشته اید بازپرسی خواهید شد». کلمه «نعیم» در اصطلاح ادبیّات عرب جمع مُحَلّی به الف و لام است ;یعنی نعیم جمع نعمت است، و الف و لام بر سر آن درآمده است. و چنین کلمه ای با این شکل و هیئت دلالت بر عموم دارد. بنابراین مورد سؤال نعمت یا نعمتهای خاصّی نیست، بلکه خداوند از تمام نعمتهایی که بر انسان ارزانی داشته می پرسد. برخی از مفسّرین نعیم را تنها به «تندرستی» و «امنیّت» تفسیر کرده اند. عدّه ای دیگر آن را به «سلامتی» و «فراغ» تفسیر نموده اند، و می دانیم که «فراغ» غیر از سلامتی است. چرا که ممکن است شخصی سالم باشد، امّا گرفتار انواع مشکلات خانوادگی و اجتماعی و شغلی باشد، به گونه ای که خوابِ راحت نداشته باشد. امّا کسی که فارغ از این مشکلات است و گرفتاری خاصی ندارد، دارای نعمت فراغ است. گروه سوم معتقدند که منظور، «نعمت سلامت و امنیّت» است. و برخی آن را به خصوص نعمت «ولایت» تفسیر کرده اند. در روایتی آمده است که امام صادق(علیه السلام) از ابوحنیفه پرسید: منظور از نعیم در آیه مورد بحث چیست؟ عرض کرد: غذاست و طعام و آب خنک. امام(علیه السلام) فرمود: اگر خدا بخواهد روز قیامت تو را در پیشگاهش نگه دارد تا از هر لقمه ای که خورده ای و هر جرعه ای که نوشیده ای، سؤال کند، باید در آنجا بسیار بایستی! عرض کرد: پس نعیم چیست؟ صفحه ۴۶۹ فرمود: «ما اهل بیت هستیم که خداوند به وجود ما به بندگانش نعمت داده، و میان آنها بعد از اختلاف الفت بخشیده است. دلهای آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده و برادر ساخته، بعد از آنکه دشمن یکدیگر بودند. و به وسیله ما آنها را به سوی اسلام هدایت کرده است».(۱) در آن روز از ولایت اهل البیت سؤال می شود، البتّه نه ولایت و دوستی زبانی، و نه ولایتی که به دعا و توسّل خلاصه شود، که اینها هر چند خوب است، ولی کافی نیست ;بلکه ولایتی که در اعمال انسان اثر کند، و آدمی را به رنگ اهل البیت درآورد. قدم جای پای آنها بگذارد (فَيَكُونُ جَميعَ اَعْمالِهِ بِدَلالَتِهِ اِلَيْهِ)(۲) آری! از ولایتی پرسیده می شود که در عمل و کردار انسان انعکاس داشته باشد. مثلا اگر در طول روز به گونه ای رفتار کنیم که شب هنگام موقع حسابرسی عملکرد روزانه مشاهده کنیم تمام اعمال ما مطابق دستور خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه(علیهم السلام) بوده، واقعاً پیرو اهل ولایت بوده ایم. خلاصه اینکه تفسیرهای مختلفی برای نعیم گفته شده، ولی تمام این تفسیرها تفسیر به مصداق است، و مفهوم آیه را محدود نکرده، و از عمومیّت و جامعیّت نمی اندازد. حتّی تفسیری که در کلام امام صادق(علیه السلام) ذکر شد نیز تفسیر به مصداق است، منتهی مصداق اتمّ و اکمل. زیرا مخالفان، این نعمت بزرگ را فراموش کرده بودند. و لذا امام دست روی این مصداق گذاشت ;وگرنه مصداق منحصر نیست. سؤال از نعمتها در روایات مسأله سؤال از نعمتها در روایات نیز منعکس شده است. به عنوان نمونه در روایت مشهور و معروفی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پیرامون سؤال از چهار چیز سخن گفته شده است: ۱ . تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۸۷ و بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۵۸ . ۲ . بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۳۳۳ . صفحه ۴۷۰ ۱. نعمت عمر; در روز قیامت از نعمت عمر سؤال می شود که در چه راهی مصرف شده است. آیا در راه سرگرمیهای خطرناک و ناسالم صرف شده، یا به بطالت و تنبلی و بی حالی سپری شده، یا در راه رضای خداوند و عمل به وظائف شرعی و خدمت به مردم گذشته است؟ ۲. نعمت جوانی ;دومین نعمتِ موردِ سؤال، طبق این روایت نعمت جوانی است. بهترین سالهای عمر انسان سالهای جوانی است که باید قدر آن را بدانیم. اگر بخواهیم عالم و دانشمند شویم، اگر بخواهیم در زمینه عبادت و بندگی رشد کنیم، اگر بخواهیم در مسیر خودسازی گام برداریم، اگر بخواهیم عاشق واقعی امام زمان شویم، و خلاصه هر کاری که بخواهیم انجام دهیم باید شالوده آن را در جوانی ریخته، و ریشه هایش را مستحکم کنیم. بنابراین جوانی نعمت بسیار مهمّی است که باید قدر آن را بدانیم، و بتوانیم فردای قیامت پاسخگوی خداوند در این زمینه باشیم. ۳. نعمت مال ;در مورد مسئولین حکومتی این بحث مطرح است که پس از

اتمام دوران مسئولیت اموال آنها رسیدگی شود تا معلوم شود که: از کجا به دست آورده اند؟ اگر این قانون اجرا شود آثار مثبتی خواهد داشت. امّا در قیامت هم ازچگونگی تحصیل اموال سؤال می شود، و هم از کیفیّت مصرف آن، و این هشداری است برای صاحبان اموال و ثروت، که هر چه دامنه آن وسیع تر باشد پاسخ به سؤال مذکور در روز قیامت برای آنها مشکلتر است. ۴. نعمت ولایت ;چهارمین چیزی که از آن پرسیده می شود محبّت اهل البیت(علیهم السلام)است. محبّت و عشق و ارادتی که سرچشمه عمل به دستورات آن بزرگواران و پیروی از سیره و روش آنها شود.(۱) ۱ . بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۸۰ و ج ۲۷، ص ۳۱۱ . صفحه ۴۷۱

۵. سوگند سوره مریم

توضیح

آیه ۶۸ سوره مریم سومین سوگندی است که خداوند به ذات خود با نام «رب» قسم یاد کرده، و در مجموع پنجمین سوگند یگانه قرآن است. سوگند به پروردگارت که همه آنها را همراه با شیاطین در قیامت جمع می کنیم ;سپس همه را ـ در حالی که به زانو درآمده اند ـ گرداگرد جهنّم حاضر می سازیم.

شرح و تفسیر آیه سوگند: معاد جسمانی

برای روشن شدن تفسیر آیه مورد بحث، لازم است به چند آیه قبل و بعد آیه مذکور نیز نگاه اجمالی داشته باشیم، لذا به تفسیر کوتاه آیات ۶۶ تا ۷۲ توجّه کنید: «(وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً ;)بعضی از انسانهای منکر معاد می گویند: چگونه پس از مرگ مرا از قبر بیرون آورده و زنده می کنند؟!» در روایات آمده که چند نفر از مشرکان عرب استخوان پوسیده ای به دست گرفته، خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسیدند. سپس استخوان را با دست خرد کرده، تبدیل به گرد (پودر) نموده، و آن را به باد داده، و باد هر جزیی از آن را به گوشه ای برد. سپس خطاب صفحه ۴۷۲ به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند: خداوند چگونه این استخوانی که هر جزیی از آن در گوشه ای پراکنده شد را دوباره تبدیل به یک انسان می کند؟ در اینجا بود که آیه مذکور نازل شد. شبیه این داستان در مورد آیه ۷۷ به بعد سوره یاسین نیز نقل شده است. خداوند متعال در پاسخ به این سؤال ابتدا یک استدلال منطقی ذکر می کند، و سپس کسانی که حرف منطق را نمی پذیرند و زیربار استدلال نمی روند را تهدید به عذاب می نماید. توجّه کنید: «(أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً ;)آیا این انسانهای منکر معاد آفرینش نخستین خویش را فراموش کرده اند؟ مگر ما در ابتدا آنها را از خاک نیافریدیم؟ بنابراین، چه مشکلی وجود خواهد داشت اگر دوباره آنها را ازخاک بیافرینیم؟ اگر شخصی مسیر خاصّی را چندین بار رفت و آمد کند، آیا برای مرتبه چندم طیّ آن مسیر برای او مشکل و غیر ممکن است، یا راحت تر و آسان تر خواهد بود؟ بنابراین همان طور که خداوند انسان را از خاک آفرید، بلکه زمانی بود که خاک هم نبود و خداوند خاک را نیز خلق کرد و از آن آدم را آفرید، در جهان آخرت نیز دوباره او را از خاک زنده بیرون می آورد، و این کار نسبت به مرتبه اوّل راحت تر است. خداوند پس از بیان این استدلال منطقی، کسانی که زیر بار آن نروند را به شکل زیر تهدید می کند: «(فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً ;)سوگند به پروردگارت ای محمّد! همه این منکران معاد را همراه با شیاطین زنده می کنیم و در اطراف جهنم به حالت جثّی حاضر می کنیم!». «جثیاً» جمع «جاثی»(۱) به کسی گفته می شود که بر سر زانو ایستاده و نمی تواند روی ۱ . ضمناً یکی از صورتهای فلکی «الجاثی علی رکبتیه» نام دارد ;و این، نام تعداد ستارگانی است که گرد هم جمع شده، و از زمین که به آنها نگاه می شود شکل انسانی است که به زانو ایستاده است. عجیب اینکه این صورت فلکی که مسلمانان آن را کشف کرده و برایش نامی عربی انتخاب کرده اند، به همین نام در بین دانشمندان غربی شناخته شده است و این

نشان می دهد که غربیها چقدر از دانش دانشمندان اسلامی بهره گرفته اند. صفحه ۴۷۳ پا بلند شود. گاه انسان آنقدر خسته می شود که تمام نیرویش را جمع می کند و بر روی زانوها می ایستد، امّا نمی تواند روی پا بلند شود. به چنین انسانی که روی زانو ایستاده جِثِیّ گفته می شود. «(ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِنْ کُلِّ شِیعَهٔ أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمَنِ عِتِیّاً ;)سپس از بین آنان که در گرداگرد جهنّم جمع کرده ایم، از هر گروه و جمعیّتی، کسانی را که در برابر خداوند رحمان از همه سرکش تر بوده جدا می کنیم». «(ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِینَ هُمْ أَوْلَی بِهَا صِلِیّاً ;)ما آگاهتریم که چه کسانی مستحق دوزخ هستند و چه کسانی استحقاق جهنم را ندارند». «(وَإِنْ مِّنْکُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْماً مَّقْضِیّاً ;)و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنّم می شوید، این امری است حتمی و قطعی و بی شک انجام می شود». آری! همه انسانها بدون استثنا وارد جهنّم می شوند، حتی آنها که بهشتی اند! سؤال: آیا می توان از جهنّم به سوی بهشت رفت و نسوخت؟ جواب: آری! این امر امکان پذیر است. اگر دریایی از آتش را تصوّر کنید، وشیء قابل اشتعالی با سرعت بسیار زیادی از آن عبور کند، نخواهد سوخت. بنابراین صالحان و پاکان و پیامبران نیز از جهنّم عبور می کنند، ولی سرعت عبور آنها آن قدر زیاد است که آتش جهنّم هیچ آسیبی به آنها نمی رساند. بنابراین به هر مقدار که سرعت عبور کمتر باشد به همان نسبت آتش جهنم بر آنها اثر می گذارد و وای به حال کسانی که سرعت آنها بسیار کند است که در آتش جهنّم سقوط می کنند، و از چنین حالتی به خدا پناه می بریم. نه تنها در جهان آخرت راه بهشت از جهنّم می گذرد، بلکه در این جهان نیز راه بهشت پر پیچ و خم و دارای سنگلاخ فراوان و همراه با مشکلات بی شمار است. لهذا صفحه ۴۷۴ حضرت علی(علیه السلام) به نقل از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) فرمودند: «إِنَّ الْجَنَّهَ حُفَّتْ بِالْمَکارِهِ وَ إِنَّ النّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَواتِ ;بهشت با انواع مشکلات و سختی ها آمیخته شده، و جهنّم با انواع شهوات و هواپرستی ها».(۱) بنابراین تعجّبی نیست اگر در قیامت از داخل جهنّم عبور کنیم. «(ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَّنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیّاً ;)پس از اینکه همه وارد جهنّم شدند آنها که تقوا پیشه کردند را از دوزخ رهایی می بخشیم و ظالمان را در حالی که از ضعف و ذلّت به زانو درآمده اند، در آن رها می سازیم».

نکات قابل ملاحظه

۱. سوگند به پروردگار محمّد(صلی الله علیه وآله) خداوند به «رب السموات والارض» یا «رب النجوم» یا «رب اللیل والنهار» و ماندن آن قسم نخورده، بلکه به پروردگار محمّد(صلی الله علیه وآله) سوگند یاد کرده است، و این معنای بلندی دارد، یعنی سوگند به پروردگاری که انسانی مانند محمّد(صلی الله علیه وآله) را خلق کرده و او را پرورش داده و به سر حد کمال رسانده، و در نهایت وی را به پیامبری برگزیده است. ۲. فایده جمع کردن ظالمان در اطراف جهنّم سؤال: طبق آیات مورد بحث خداوند منکران معاد و شیاطین را دور جهنّم حاضر می کند، سپس آنها را وارد جهنّم می نماید. این کار چه فایده ای دارد؟ چرا آنها را مستقیماً و بودن این تشریفات وارد جهنّم نمی کند؟ پاسخ: آنها با این کار بیشتر عذاب می شوند. توضیح اینکه: اگر شخص اعدامی را (به عنوان مثال) یک ساعت قبل از اعدام به نزدیک چوبه دار بیاورند، و حکم قاضی را در آنجا برایش بخوانند، و از او بخواهند که وصایای خود را در پای چوبه دار بنویسد، ۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶ . صفحه ۴۷۵ و پس از آن با بستگانش خداحافظی کند، سپس او را اعدام کنند، چنین شخصی عذاب بسیار زیادی را تحمّل می کند نسبت به کسی که او را می آورند و بلافاصله به دار می آویزند. بدین جهت، خداوند جهنّمیان را با حالت ذلّت و خواری در اطراف جهنّم جمع می کند. ۳. منکران معاد و شیاطین خداوند انسانهای بی منطقِ منکرِ معاد را به همراه شیاطین در اطراف جهنّم جمع، و به همراه آنها وارد دوزخ می کند، که این خود عذاب مضاعفی برای منکران معاد است. اگر شخص گنهکاری را به عنوان مجازات زندانی کنند، زندان برای او سخت و ناملایم است. امّا اگر در زندانی ببرند که زندانیان آن قاتلین و قاچاقچیان موادّ مخدّر و مفسدان فی الارض، و رواج دهندگان فحشا و فسادند، عذاب و ناراحتی او مضاعف و دو چندان می شود، و لب به اعتراض می گشاید، و تقاضا می کند که وی را به زندانی منتقل کنند که

زندانیان آن جرمی مشابه جرم او انجام داده اند. ۴. سردمداران ظلم، جلودار جهنّمیان همانگونه که رهبران ظالم و ستمگر در این دنیا جلودار ظالمین و ستمگران بودند، در آخرت نیز باید زودتر از دیگران طعم تلخ عذاب الهی را بچشند. بدین جهت خداوند آنها را که در برابر فرامین الهی سرکش تر و سرسخت تر بوده اند را جدا می کند، و قبل از دیگران راهی جهنّم می سازد. لذا در مورد فرعون می خوانیم: «(یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَأَوْرَدَهُمْ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ;)روز قیامت او در پیشاپیش قومش خواهد بود ;و (به جای چشمه های زلال بهشت) آنها را وارد آتش می کند، و چه بد آبشخوری است (آتش)، که بر آن وارد می شوند!».(۱) ۱ . هود، آیه ۹۸ . صفحه ۴۷۶ ۵. تقوا مایه نجات آخرین نکته اینکه قرآن مجید نمی گوید دانشمندان، ثروتمندان، نیرومندان، عابدان، مخترعان، مکتشفان و مانند آنها اهل نجاتند، بلکه تنها افراد با تقوا را اهل نجات معرّفی می کند. یعنی هر که هستی باش، هر شغلی که داری داشته باش، در هر موقعیّت اجتماعی که هستی باش، اگر سرمایه تقوا داشته باشی آن روز اهل نجات خواهی بود، و گرنه، نه! تقوا سرمایه عجیب، وگوهر گرانمایه ای است. لذا در قرآن مجید و روایات اسلامی انعکاس گسترده ای دارد. به گونه ای که می توان پیرامون تقوا در قرآن کتاب مستقلی گردآوری کرد. همان گونه که اگر روایات مربوط به این مطلب جمع آوری شود آن نیز کتاب مستقل و سودمندی خواهد شد. امام المتقین در اکثر خطبه های نهج البلاغه در مورد تقوا سخن گفته است. راستی این چه زاد و توشه ارزشمندی است که تمام خطبای نماز جمعه در هر دو خطبه باید از آن سخن گویند؟ حضرت علی(علیه السلام) حتّی در آستانه مرگ سفارش به تقوا را فراموش نمی کند، در وصیّت نامه اش خطاب به دو فرزند عزیزش امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) و دیگر فرزندانش، و خطاب به شیعیان آن زمان و تمام اعصار تا دامنه قیامت که وصیّت حضرت به دست آنها می رسد، سفارش به تقوا می کند.(۱) و این کار، بسیار شایسته است چرا که تقوا معیار فضیلت انسانها(۲)، و جواز ورود به بهشت(۳)، است.

حقیقت تقوا

با توجّه به جایگاه تقوا در قرآن و روایات، و اهمیّت فوق العاده و کم نظیر آن در سعادت انسان، لازم است در مورد حقیقت تقوا بیشتر بیندیشیم. دانشمندان و علما ۱ . نهج البلاغه، نامه ۴۷ . ۲ . حجرات، آیه ۱۳ . ۳ . مریم، آیه ۶۳ . صفحه ۴۷۷ مثالهای متعدّدی برای روشن شدن حقیقت تقوا بیان کرده اند، که هر کدام در جای خود به فهم این مطلب کمک می کند. امّا ما مثال متفاوتی در نظر گرفته ایم که مطلب را روشن تر می کند. توجّه کنید: شخصی سوار بر اسب سرکش یا شتر وحشی سرکشی می شود که افسار و مهاری ندارد. این مرکب ممکن است در یک پرتگاه صاحب خود را پرت کند، وممکن است شروع به فرار کند و سوار خود را بر زمین بکوبد. برای کنترل این مرکب سواری افسار و مهاری بر سر او می زنند که این مهار در بین عربها بر دو گونه است. یک نوع آن افساری است که از قطعه ای آهن تشکیل شده که در دهان مرکب قرار می گیرد و طنابی به آن بسته می شود و سر طناب به دست سوار داده می شود. هر زمان مرکب چموشی کند طناب را می کشد، تا مرکب بایستد و چون آهنی که در دهان مرکب قرار گرفته با کشیدن، مرکب را بسیار ناراحت می کند، مرکب متوقّف می شود. عربها این نوع افسار را «لجام» می نامند. نوع دیگر به این شکل است که بینی شتر را سوراخ کرده، و ریسمانی را از آن عبور داده، و سر طناب را به دست سوارکار می دهند. هر زمان اراده کرد شتر را متوقّف کند آن را می کشد، و چون شتر احساس درد شدیدی می کند می ایستد. این نوع مهار در عرف عرب «زمام» نامیده می شود. تقوا بسان «لجام» و «زمام» و عقل آدمی بسان «راکب» و «سوارکار» و نفس انسان همانند آن «مرکب» است. اگر انسان تقوا داشته باشد هر زمان که نفس بخواهد سرکشی کند و به سوی گناه برود عقل با استفاده از زمام و لجام تقوا آن را متوقّف و مهار می کند. با این مثال هم حقیقت تقوا روشن می شود، و هم اهمیّت آن بیش از پیش معلوم می گردد. با توجّه به آنچه که گفته شد می توان تقوا را در یک جمله کوتاه تعریف کرد: «تقوا وسیله بازدارنده نفس سرکش است». صفحه ۴۷۸

تقوا از دیدگاه امام صادق(علیه السلام)

طبق حدیثی که مرحوم علاّمه مجلسی در بحارالانوار، از امام ششم(علیه السلام) نقل کرده، آن حضرت در توصیف تقوا فرمودند: «اَنْ لایَفْقِدَکَ اللهُ حَیْثُ اَمَرَکَ، وَلایَراکَ حَیْثُ نَهاکَ ;تقوا آن است که آنجا که خدا باید تو را ببیند، ببیند، و آنجا که نهی کرده تو را نبیند».(۱) حضور در مسجد، حاضر شدن در مجلس وعظ و خطابه و نصیحت، رفتن به محلّ کسب و کار برای تهیّه رزق و روزی حلال، شرکت در اجتماعات مسلمانان، و مانند آن از مصادیق جمله اوّل، و ترک مجالس گناه و معصیت، نرفتن به مکانهایی که باعث وهن شخصیّت انسان می شود، ترک مجالسی که در آن شراب و قمار وجود دارد، و مانند آن از مصادیق جمله دوم است. ضمناً معنای جمله فوق این است که انسان همواره خدا را ناظر اعمال خویش بداند، و حضور او را در زندگیش لمس کند، که اگر انسانها این احساس را داشته باشند به سراغ گناه نمی روند. عبدالله بن عمر از بیابانی عبور می کرد، به چوپانی رسید، از او پرسید: گوسفندی که آماده ذبح باشد در اختیار داری؟ گفت: اجازه این کار را ندارم، مالک آن چنین اجازه ای به من نداده است. عبدالله گفت: مگر مالک گوسفندان اینجاست تا ببیند تو چه می کنی؟ علاوه بر این، به او بگو گرگ آن گوسفند را خورد! چوپان از این سخن منقلب شد و گفت: «فَاَیْنَ الله ;پس خدا کجاست؟».(۲) خدا چه جایگاهی در زندگی دارد؟ اگر مالک گوسفندان اینجا نیست، خداوند حاضر و ناظر است، و همه اعمال و کردار ما را می بیند و من چگونه در محضر خداوند معصیت کنم! ۱ . بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵ . ۲ . مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۴۷ و اسدالغابة، ج ۳، ص ۲۲۸ و معجم کبیر طبرانی، ج ۱۲، ص۲۰۴ . صفحه ۴۷۹ این چوپان بی سواد چون اعتقاد به خدا داشت، و این عقیده در اعماق جانش رسوخ کرده بود، مرتکب خلاف و گناه نشد. امّا برخی از افراد تحصیل کرده و با سواد که تحصیلات بالایی داشته، و دنیا دیده اند، و سفرهای خارجی زیادی کرده اند، چون تقوا ندارند و خدا در زندگی آنها جایی ندارد، دست به گناهان بزرگی می زنند، و سوء استفاده های فراوانی می کنند.

تقوا در نظر امام المتّقین

طبق آنچه در کتاب ارزشمند نهج البلاغه آمده، حضرت علی(علیه السلام) در یکی از کلمات قصار تقوا را چنین توصیف می کند: «اِعْلَمُوا عِبادَاللهِ اِنَّ التَّقْوی دارُ حِصْن عَزیز، وَالْفُجُورُ دارُ حِصْن ذَلیل، لایَمْنَعُ اَهْلَهُ وَلایُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ اِلَیْهِ ;ای بندگان خدا! بدانید که تقوا دژ محکمی (در برابر حملات شیطان و هوای نفس) است، و بی تقوایی و فسق و فجور خانه سست و آسیب پذیری است که نه اهل خانه را حفظ می کند و نه مسکن و پناهگاه مطمئنّی است برای کسانی که به آن پناه آورده اند».(۱) نتیجه اینکه تقوا بسیار مهم است، و نقش فوق العاده ای در زندگی دنیوی و اخروی ما دارد، و باید برای تحصیل یا تقویت آن مخصوصاً در ماه مبارک رمضان که ماه توبه و استغفار و تقواست تلاش کنیم. ۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷ . صفحه ۴۸۰ صفحه ۴۸۱

۶. سوگند سوره ذاریات

توضیح

از جمله سوره هایی که حاوی قسمهای یگانه است سوره ذاریات است. آیه ۲۳ این سوره چهارمین سوگند به ذات پروردگار با عنوان «ربّ» و ششمین سوگند یگانه را تشکیل می دهد. توجّه کنید: و روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می شود. سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می گویید!

شرح و تفسیر: نشانه های سه گانه توحید

برای روشن شدن تفسیر آیه مورد بحث، لازم است آیات سه گانه قبل از آیه مورد بحث نیز تفسیر شود، توجّه کنید: (وَفِی الْاَرْضِ آیَاتٌ لِّلْمُوقِنِینَ). موضوع بحث در این آیات، توحید و خداشناسی است; بدین منظور خداوند از سه آیت و نشانه سخن به میان آورده است: نخست: آیت زمین، دوم: آیت نفس انسان، و سوم: آیت آسمان و زرق و روزی، که متأسفانه بخاطر عادی شدن این نعمتها توجّهی به آن نمی شود. زمینی که زیر پای ما صفحه ۴۸۲ قرار دارد، و پناهگاه و استراحتگاه ماست، و نیازهای غذایی و دارویی و پوشاک ما از آن تأمین می شود، مورد بی توجّهی مردم است. بسیاری از انسانها در طول عمر به آن فکر نمی کنند. در حالی که خداوند آن را برای کسانی که به سوی یقین گام بر می دارند از نشانه های توحید و خداشناسی می داند. حقیقتاً کره خاکی ما از عجائب خلقت است، و شگفتیهای فراوانی دارد. بدین جهت کتابهای زیادی در مورد اسرار آن نوشته شده، و تمام این کتابها از منظر یک انسان موحّد، درس توحید و خداشناسی می دهد. یکی از عجائب زمین این است که گیاهان، درختان ومیوه های متفاوتی از آن می روید، که برخی شیرین، برخی ترش، برخی شور، برخی موادّ غذایی، بعضی موادّ چربی، برخی موادّ دارویی، با رنگ و عطر و شکل و قیافه های بسیار متفاوت. آیا به وجود آمدن این همه تنوّع در مزه و عطر و شکل و رنگ از زمین واحد عجیب نیست؟ چه قدرتی از آب و خاک واحد در یک قطعه زمین، گلهای رنگارنگ با عطرهای مختلف، داروهای شفابخش، میوه های شیرین و ترش، سبزیجات متنوّع و مانند آن آفریده است؟ واقعاً چه ترکیب و فرمولی در ریشه این گیاهان و درختان به کار رفته که از زمین آب و غذا را گرفته و به تمام شاخ و برگ ها به مقدار کافی می رساند؟ اگر کارخانه ای درست می شد که از یک سمت در آن آب و خاک می ریختند و از سمت دیگر محصولات متنوّع بالا را دریافت می کردند چقدر اعجاب آور بود. زمین همین کار را انجام می دهد. هنگامی که انسان در عجایب زمین می اندیشد با تمام وجود تصدیق می کند که: «در زمین نه تنها یک آیت، بلکه آیات فراوانی در مورد خداشناسی برای جویندگان آن وجود دارد». (وَفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ). دومین آیت الهی که مورد تأکید قرار گرفته، خود انسان است. آری در درون وجود انسان نیز آیات متعدّدی از آیات الهی وجود دارد. افسوس که ما انسانها به خود عادت کرده، و این عادت حجابی در برابر چشمان ما صفحه ۴۸۳ شده است. تک تک اعضا و جوارح انسان اعجاب آور است. اگر هیچ چیز در وجود انسان جز چشم، یا گوش، و حتّی یک تار مو وجود نداشت، برای خداشناسی کفایت می کرد. آیا به ظرافتها و کاربردهای سیستم چشم خود فکر کرده اید؟ برای پاسخ این سؤال به مطلب زیر توجّه کنید: برای فیلمبرداری از یک صحنه، دوربینهای متعدّدی نصب می شود. هر کدام از یک زاویه از صحنه مورد نظر فیلمبرداری می کند. عدّه ای از افراد خُبره، مأمور تنظیم نور هستند، تعدادی عهده دار ضبط صدا می باشند. خلاصه یک تیم زبده و ورزیده باید ساعتها مقدّمات کار را فراهم کنند تا از یک صحنه از زاویه های متفاوت فیلم مناسبی گرفته شود. امّا چشم انسان که دارای طبقات متعدّد و ساختمان عجیبی است، بدون تهیّه مقدّمات مذکور و به تنهایی، در یک لحظه از سمت راست و چپ و بالا ـ و پایین فیلمبرداری می کند. از اشیای ریز و درشت تصویر تهیّه می کند، و فاصله دور و نزدیک برایش تفاوتی ندارد، چرا که به طور خودکار برای هر فاصله ای تنظیم می شود. همان گونه که در هر مقدار نور قادر بر تصویربرداری هست. سپس تصویرهای دریافتی را برای مغز ارسال می کند، و دستگاه مغز تصاویر مورد نیاز را بایگانی نموده، بعد از دهها سال آن را به خاطر می آورد. این یک عضو از اعضای متعدّد انسان است، که اینقدر شگفت انگیز است. سلولهای بدن ما، که کوچکترین ذرّات بدن محسوب می شود، و بسان آجرهای یک ساختمان است، خود اسرار فراوانی دارد. به گونه ای که در مورد آنها کتابهای فراوانی نوشته اند. و حتّی دانشمندان عصر ما موفّق شده اند با برداشتن یک سلول و کشت آن در رحم حیوان مادّه و ایجاد شرایط خاصّی، زمینه پرورش موجود تازه ای را بدون نطفه نر و ماده فراهم کنند، که به آن شبیه سازی می گویند! آری! نگاهی به ساختمان عجیب و پر اسرار بدنت بیانداز، و به عظمت پروردگار پی ببر، که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».(۱) ۱ . حدیث مذکور تفسیرهای مختلفی دارد که

در کتاب اخلاق قرآن، ج ۱، ص ۳۲۸ به بعد توضیح داده ایم. صفحه ۴۸۴ «(وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ;)روزی شما و آنچه به شما وعده داده شده در آسمان است». سؤال: منظور از روزی که در آسمان است چیست؟ پاسخ: مفسّرین معتقدند که منظور دانه های باران است، که از آسمان نازل می شود. و می دانیم هر کجا آب باشد حیات و زندگی و آبادی خواهد بود. نقش آب در جهان هستی و بدن ما انسانها، آنقدر مهم است که ۴۳ زمین را آب فرا گرفته است، همان گونه که ۴۳ بدن ما انسانها را آب تشکیل می دهد! آری قطرات حیات بخش باران، که منشأ رزق و روزی انسانهاست، از آسمان نازل می شود. ولی آیا رزق آسمانی منحصر در باران است؟ آیا نور آفتاب که مایه حیات و زندگی تمام موجودات زنده است، و اگر نباشد موجودات زنده قادر بر ادامه حیات نخواهند بود، از آسمان نازل نمی شود؟ آیا هوایی که فقدان آن برای مدّت کوتاهی جان انسانها را به خطر می اندازد، جزء رزق و روزی آسمانی محسوب نمی شود؟ چه اشکالی دارد که همه اینها را مصداق رزق و روزی آسمانی بدانیم. تفسیر دیگری که برای «فی السماء رزقکم» گفته شده اینکه منظور از آن مقدّرات الهی است.(۱) یعنی خداوند روزی شما را مقدّر کرده است. زیاد حرص نزنید و حرام و حلال را مخلوط نکنید، بلکه به مقدّرات خدا قانع باشید. «و ما توعدون» در تفسیر این جمله نظرات مختلفی ارائه شده است: ۱. منظور بهشت است، زیرا بهشت در آسمانهاست. ۲. منظور فرشتگانند که در آسمانها منتظر فرمان الهی اند، تا مأموریّتهای محوّله را انجام دهند. ۳. منظور ثواب و عقاب است.(۲) ۱ . مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰ . ۲ . همان مدرک. صفحه ۴۸۵ «(مِّثْلَ مَا أَنَّکُمْ تَنطِقُونَ ;)سوگند به پروردگار آسمان و زمین که روزی شما مقدّر است و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست، همانند سخنی که می گویید. یعنی همان مقدار که سخن گفتن برای شما روشن و آشکار است، تقدیر الهی نسبت به رزق و روزی نیز روشن و آشکار است. سؤال: چرا در میان تمام کارهایی که انجام می دهیم، تقدیر رزق و روزی به سخن گفتن تشبیه شده است؟ پاسخ: زیرا انسان ممکن است در دیدن دچار خطا و اشتباه شود، و یا در شنیدن مطالب اشتباهی برایش رخ دهد، امّا در سخن گفتن خطایی رخ نمی دهد. با توجّه به اینکه سخن گفتن از همه واضح و روشنتر بوده، و احتمال خطای آن بسیار کم یا اصلا احتمال خطا نیست، به آن تشبیه شده است. علاوه بر اینکه سخن گفتن از امتیازات انسان است، امّا شنیدن و دیدن اختصاصی به او ندارد، بلکه گاه حیوانات دارای قدرت شنوایی و بینایی به مراتب بیشتری از انسانها هستند. بنابراین، سخن گفتن از امتیازات انسان است، و طوطی اگر سخن می گوید نه از روی درک و شعور، بلکه بر اثر تلقین است، و نمی فهمد چه می گوید.

تقدیر روزی یا تلاش برای روزی؟

سؤال: معنای تقدیر رزق و روزی چیست؟ آیا بدین معناست که انسان دست از تلاش و کوشش بکشد، و در انتظار تقدیر الهی باشد؟ پاسخ: اوّلا- خداوند متعال نه تنها ضامن رزق و روزی انسانها، بلکه ضامن رزق و روزی تمام موجودات زنده عالم هستی است. و لذا در آیه ۶ سوره هود فرموده: «(وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللهِ رِزْقُهَا وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا کُلٌّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ ;) هیچ جنبده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست! او قرارگاه و محلّ نقل و انتقالش را می داند ;همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است!» آری! خداوند ضامن روزی همه موجودات است، و نشانی محلّ سکونت دائم و صفحه ۴۸۶ موقّت تمام آنها را می داند. بنابراین هیچ کس نباید نگران رزق و روزی اش باشد. چگونگی روزی رساندن به بعضی از موجودات خیلی عجیب است. مثلا رزق و روزی بعضی از ماهیان دریا در آسمان است، بدین شکل که «ماهیان سفره ای» برای شکار طعمه خود همانند سفره ای بر روی آب قرار می گیرند. مرغان هوا با مشاهده آن تصوّر می کنند که جای مناسبی برای نشستن است. هنگامی که روی آن می نشینند ماهی خود را جمع نموده، و مرغ را شکار می کند! بعضی از مرغان هوا نیز غذای خود را از دریا تهیّه می کنند. اینگونه مرغها پس از نشان کردن صید خود، به سمت آن در آب دریا شیرجه می روند، و غذای خود را در عمق ده متری و گاه بیشتر پیدا کرده و از آب خارج می شوند. راستی چگونه در عمق آب صید خود را نشان می کنند؟ چگونه آن را صید می نمایند؟

چگونه آن را بالا آورده و می خورند؟ پاسخ همه این سؤالات در همان آیه شریفه آمده که خداوند ضامن روزی همه جنبندگان است. عجیب تر از همه اینها مطلبی است که در یکی از مطبوعات قبل از انقلاب دیده بودم: حیوانات عظیم الجثّه دریایی وجود دارند که وقتی حیوانات دیگر را به عنوان غذا می خوردند، قسمتی از گوشتهای آنها لابه لای دندانهای این حیوانات بزرگ باقی می ماند، و برای آنها ایجاد مزاحمت می کرد. آنها نه می توانند خلال کنند، و نه قادر بر مسواک زدن هستند. امّا خداوند به آنها الهام کرده که برای رهایی از گوشتهای مزاحم لابه لای دندانهایشان، از دریا خارج شده، و در گوشه ای خوابیده، و دهان خود را باز بگذارند تا پرندگان گرسنه در جستجوی غذا، به درون دهان باز اینگونه حیوانات رفته، و گوشتهای مزاحم را بخورند. عجیب اینکه تا زمانی که آخرین پرنده آخرین تکّه های گوشت لای دندانها را نخورده دهان آن حیوان باز است و پس از آن دهانش را می بندد! خداوند با الهام فطری که به این موجود عظیم الجثّه و آن پرندگان کرده، هم شکم آنها را سیر می کند و هم گوشتهای مزاحم را از این حیوان دفع می نماید. صفحه ۴۸۷ نتیجه اینکه شکی نیست که خداوند رزق و روزی انسانها و تمام موجودات را تضمین کرده است. علاوه بر آیه مذکور، و آیه مورد بحث، این مطلب در آیات دیگر قرآن و روایات حضرات معصومین(علیهم السلام) نیز منعکس شده است. امّا نکته مهم این است که خداوند طبق شرایط خاصّی روزی موجودات را تضمین کرده، و آن در صورت سعی و تلاش است. حضرت علی(علیه السلام) می فرماید: «اُطْلُبُ الرِّزْقَ فَإِنَّهُ مَضْمُونٌ لِطالِبِهِ ;به دنبال رزق و روزی برو و آن را طلب کن، که خداوند ضامن روزی کسانی است که به دنبال آن هستند».(۱) بنابراین، خداوند نسبت به انسانهای تنبل و تن پروری که برای بدست آوردن رزق و روزی سعی و تلاشی نمی کنند، ضمانتی نداده، بلکه تنها به تلاش گران چنین تضمینی داده است. همان چیزی که در میان عوام مردم معروف است که: «از تو حرکت، از خدا برکت». سؤال: چرا خداوند متعال رزق و روزی انسانها را تضمین کرده است؟ پاسخ: انسان ذاتاً حریص است (إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً)(۲)، و لذا برای بدست آوردن روزی حرص می خورد که مبادا گرسنه بماند! مبادا آینده فرزندانش تأمین نشود! و کسی که حریص باشد آلوده انواع گناهان می شود. حریص ممکن است آلوده رشوه خواری شود. امکان دارد رباخوار شود. احتمال می رود در معاملاتش غش کند. ممکن است کم فروشی کند. خلاصه اینکه ممکن است برای بدست آوردن رزق و روزی خود آلوده انواع گناهان شود، ولی اگر بداند که چنانچه تلاش کند روزی اش از راه حلال تأمین می شود، آلوده گناهان نمی گردد.

معضل بیکاری و وظیفه مسئولین

هرگاه شخصی توجّه پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) را جلب می نمود، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از شغل او ۱ . میزان الحکمهٔ، باب ۱۴۷۹، ح ۷۱۲۷ . ۲ . معارج، آیه ۱۹ . صفحه ۴۸۸ سؤال می کرد. اگر می گفتند بیکار است، می فرمود: این شخص از چشم من افتاد!(۱) بنابراین، انسان نباید خود را بیکار بگذارد، که بیکاری منشأ مفاسد و مشکلات فراوانی است. بسیاری از جنایات و پرونده های خلاف معلول بیکاری است. لذا بر دولت واجب است در حدّ امکانات خود برای جوانان تولید کار نموده، و معضل بیکاری را حل کند. و بر جوانان نیز لازم است با جدیّت به دنبال کار باشند ;به هر کار حلالی تن دهند، و تنها به دنبال کارهای راحت نباشند.

مباحث تکمیلی

۱. وسعت رزق و روزی خدا! همان گونه که در مباحث گذشته نیز اشاره شد، خداوند متعال نه تنها روزی انسان را تضمین کرده، بلکه ضامن رزق و روزی تمام جنبندگان شده، و روزی آنها را به اشکال مختلف به آنها می رساند. و این کار در بسیاری از موارد عجیب و شگفت انگیز است. نمونه هایی از آن را قبلا ذکر کردیم ;به چند نمونه دیگر توجّه کنید: الف) گرده افشانی در گلها و

گیاهـان و درختـان تمـام گلهـا مرکّب از بخش نر و مـاده است، و این اختصـاص به گلها نـدارد، بلکه در سایر موجودات نیز صادق است. همان گونه که آیه شریفه ۴۹ سوره ذاریات به این مطلب اشاره دارد: «(وَمِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ ;)و از هر چیز یک جفت آفریدیم، شاید متذکّر شوید». و این در واقع از معجزات علمی قرآن است که هزار سال قبل از دستیابی علوم بشـری، توسّـط قرآن مجیـد بیـان شـده اسـت. به هر حـال در داخـل گلهـا، میله هـا و گرده هـایی وجـود دارد که بخش نر گـل است، و ۱ . بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۹. ضـمناً روایات متعـدّدی در مذمّت بیکاری وجود دارد که علاقمندان می توانند به کتاب میزان الحکمهٔ، باب ۳۱۹۸ مراجعه کنند. صفحه ۴۸۹ زیر آن طبقی وجود دارد که گرده روی آن پاشـیده، شـروع به رشـد و نموّ نموده، و به سـمت پـایین حرکت می کنـد، و دانه یا میوه تشـکیل می شود. طَبَقِ مـذکور بخش ماده میوه است. گرده ها به صورت طبیعی و خودکار بر روی طَبَقِ ماده نمی ریزد، بلکه این کار یا توسّط نسیم باد، یا به وسیله برخی از حشرات، نظیر زنبورِ عسل و پروانه و بعضی از مگسها صورت می پـذیرد. توضـیح اینکه: در عمق و بـاطن گلها ماده قنـدی وجود دارد که زنبور عسل به عشق دست یافتن به آن، به داخل گلها می رود. یعنی از روی میله و گرده ها عبور می کنـد و بطور ناخودآگاه دست و پا و بـدن او آغشـته به گرده ها می شود، و در حین عبور از طَبَق گرده ها بر روی آن می ریزد، و عملیات گرده افشانی انجام می شود. زنبور عسل پس از دستیابی به موادّ قنـدی از گل خارج و به سمت کندوی خویش حرکت می کند. زنبور عسل ذرّه ذرّه از این گل و آن گل عسل تهیّه می کند، به گونه ای که یک کیلو عسل شایـد حاصل مواد قنـدی هزاران هزار گل باشـد! به هر حال عملیات گرده افشانی توسّط باد یا حشـرات صورت می پـذیرد. یکی از دانشـمندان می گویـد: اگر در یک سال باد نوزد، و حشـرات اعتصاب کنند و عملیات گرده افشانی را انجام ندهند، تمـام مغـازه هـای میوه فروشـی از میوه تهی و خالی می شود. آیا عجیب نیست که خداونـد متعال به وسـیله نسـیم باد، حشـرات تمام جهان بشـریّت را تغـذیه می کنـد؟ ب) حیوانی که نه مادرش را می بیند و نه فرزندش را! مرحوم آیهٔ الله خادمی اصـفهانی در کتاب رهبر سعادت، در بحث خداشناسی چنین نقل کرده است: برخی از پرندگان برای تربیت و تغذیه فرزندشان برنامه ای بی نظیر دارند. این پرنـده پس از تخم گـذاری و قبل از آن که جوجه اش سـر از تخم در آورد می میرد ;یعنی هرگز جوجه اش را نمی بینـد. همان گونه که مادرش او را ندیـده است. بنابراین نه مادرش را دیده، و نه فرزندش را می بیند! امّا در عین حال غذای جوجه هایش را قبل از مرگ آمـاده می کنـد. این حیـوان درون چوبی را خـالی کرده، صـفحه ۴۹۰ تخمی در آن می گـذارد، و مـوادّ غـذایی مورد نیـاز فرزنـدش را تا هنگام پرواز جمع آوری کرده، در کنار تخم می نهـد. سـپس طبقه ای روی آن تخم و موادّ غذایی می زند. بار دیگر تخـم دیگری می گـذارد، و مـوادّ غـذایی مـورد نیـاز آن را هم تهیّه و در کنـار تخم می گـذارد. و به همین شـکل چنـدین تخم می گذارد. و قبل از آنکه جوجه ها سـر از تخم درآورند می میرند. راستی چه قدرتی به این پرنده که «آکسیکلوب» نام دارد تعلیم داده که برای فرزندی که هرگز او را نمی بیند بدین شـکل غذا تهیّه و جاسازی کند؟ چه نیرویی به جوجه ای که اصـلا مادر را ندیده یاد می دهـد که چگونه تغـذیه نموده و پرواز کنـد، و او هم برای فرزنـدان خود همین کارها را انجام دهـد؟! ج) موجودات زنده اعماق دریاهـا در اعمـاق هفتصـد مـتری، هزار مـتری، دو هزار متری و پنـج هزار متری دریاهـا و اقیانوسـها موجودات زنـده ای وجود دارد! راستی این موجودات چگونه تغـذیه می شوند؟ برخی معتقدند آنها همدیگر را خورده، و از این راه تغذیه می شوند. ولی بطلان این نظریّه روشن است ;زیرا در این صـورت به زودی نسـل آنهـا بایـد منقرض شود. در حـالی که روز به روز بیشـتر می شونـد. بنـابراین عقیـده فوق صـحیح نیست. امکان رشـد گیاه نیز در آن عمق زیاد وجود ندارد، زیرا نور آفتاب تا عمق هفتصد متری دریا بیشتر نفوذ نمی کنـد، و پس از آن تـاریکی مطلق بر دریاهـا حکمفرمـاست، و به تعبیر دیگر شب جاویـدان وجود دارد. پس امکان رشـد و نموّ گیاهان نیز در آن اعماق نیست. و می دانیم تغذیه اصـلی حیوانات دریایی از گیاهان است، هر چند برخی از حیوانات دریایی، دیگر حیوانات را می خورنـد، ولی صـیدهای مـذکور نیز از گیاهان تغـذیه می کننـد. خداونـد برای تغـذیه موجودات زنده اعماق دریاها، برنامه جالبی ریخته است. در سـطح دریا بر اثر تابش نور آفتاب، گیاهان بسیار کوچکی پرورش می یابد، موقعی که گیاهان مذکور

به رشد کامل رسیده، سنگین می شود، و بر اثر صفحه ۴۹۱ سنگینی ته نشین شده و در عمق دریا فرو می رود تا موجودات اعماق دریاها از آن تغذیه کنند. در حقیقت خداوند متعال آشپزخانه بزرگ و مجهّزی را در سطح دریاها تدارک دیده، تا غذای موجودات ته دریاها و اقیانوسها را در آن آماده کرده، به اعماق دریاها بفرستد. راستی طرز تغذیه موجودات مختلف چقدر عجیب و حیرت آور است، و این دلیل خوبی بر توحید و خداشناسی است. د) چگونگی تغذیه جنین خداوند متعال روزی هر جنبنده ای، حتّی جنین موجود در ظلمات ثلاث را می دهد. آری رازق حکیم، جنینی که در پشت پرده های سه گانه قرار دارد (شکم مادر، پرده رحم، و پرده ای که روی خود جنین است) روزی می دهد. غذا، آب و اکسیژن مورد نیاز جنین از عصاره غذای آماده وجود مادر به وسیله بند ناف به جنین می رسد. و هنگامی که متولّد شد، بخشی از خون موجود در بدن مادر تبدیل به شیر خالص گوارایی شده، و در اختیار کودک قرار می گیرد، و این شیر حتّی قبل از تولّد آماده است. با توجّه به اینکه خداوند رزق و روزی همه جنبندگان را تضمین کرده، و هر کدام را با روش عجیب و حیرت آوری روزی می دهد، چرا ما انسانها این قدر نگران هستیم، و حلال و حرام را مراعات نمی کنیم! ۲. فلسفه تلاش برای کسب روزی سؤال: چرا برای به دست آوردن رزق و روزی باید تلاش و کوشش کرد؟ چرا رزق و روزی انسانها در دنیا همانند نعمتهای بهشتی در آخرت آماده و در دسترس نیست، تا با خیالی راحت و آسوده به عبادت خدا بپردازند؟ مگر برای خداوند امکان ندارد به جای علفهای هرز، گندم برویاند، و درختان میوه تربیت کند و در دسترس همگان قرار دهد، چرا این کار را نکرده است؟ صفحه ۴۹۲ پاسخ: خداوند در آیه شریفه ۲۷ سوره شوری پاسخ این سؤال را چنین بیان می کند: «(وَلَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِی الْاَرْضِ وَلَکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَر مَّا یَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ ;)هرگاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می کنند، از این رو به مقداری که می خواهد (و مصلحت می داند) نازل می کند، که نسبت به بندگانش آگاه و بیناست». آری! انسان بیکار دست به طغیان و فساد می زند، و لذا معتقدیم که یکی از عوامل گناه بیکاری است. همان گونه که یکی از زمینه های اعتیاد به موادّ مخدّر نیز بیکاری است. لذا خداوند راه رسیدن به رزق و روزی مقدّر را کار و فعالیّت دانسته، تا انسانها دست به طغیان و فساد نزنند. ۳. رزق و روزی و ظرفیّتها خداوند متعال در آیه شریفه ۱۲ سوره شوری می فرماید: «(لَهُ مَقَالِیدُ السَّماوَاتِ وَالْاَرْضِ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَقْدِرُ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْء عَلِیمٌ ;)کلیدهای آسمانها و زمین از آنِ او (خدا)ست ;روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد یا محدود می سازد ;او به همه چیز داناست». هر چند خداوند روزی همه کسانی که تلاش و کوشش می کنند را تضمین کرده، ولی مقدار روزی آنها یکسان نیست، بلکه بر حسب ظرفیت آنها متفاوت است. زیرا ظرفیت بعضی انسانها به قدری کم است که اگر زندگی آنها مختصری رونق پیدا کند همه چیز حتّی خدا را فراموش می کنند. لذا به هر کس به اندازه ظرفیّتش می دهد. چرا که او حکیم است، و این کار اقتضای حکمت اوست. علاوه بر اینکه تفاوت در مقدار روزی نوعی آزمایش الهی محسوب می شود، تا روشن شود آنکه روزی بیشتر نصیبش شده به نیازمندان کمک می کند، یا نه؟ و می دانیم امتحان، سبب پیشرفت و تکامل انسانهاست. صفحه ۴۹۳ ۴. روزی غیر منتظره چرا؟ سؤال: قرآن مجید می گوید: «(وَمَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَّهُ مَخْرَجاً * وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاَ یَحْتَسِبُ ;)و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد».(۱) چرا خداوند از جایی که انتظارش نمی رود به متّقین روزی می دهد؟ پاسخ: جواب این سؤال در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده است. به این روایت توجّه کنید: «إِنَّ اللهَ جَعَلَ اَرْزاقَ الْمُؤْمِنینَ مِنْ حَیْثُ لایَحْتَسِبُونَ، وَذلِکَ اَنَّ الْعَبْدَ اذا لَمْ یَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ کَثُرَ دُعائُهُ ;خداوند متعال رزق و روزی مؤمنین را از جاهایی که انتظار ندارند می رساند. زیرا بنده هنگامی که نداند روزی اش از کجا تأمین می شود، زیاد دعا می کند».(۲) از آنجا که دعا در معارف اسلامی جایگاه ویژه ای دارد، خداوند کاری می کند که بندگانش به درگاه او روی آورند، و بیشتر دعا کنند، تا در سایه دعا به مقامات عالی برسند. بنابراین ما باید به دعا اهمیّت دهیم، و برای حلّ مشکلات و معضلات خود و دیگران دعا کنیم. مخصوصاً در شبها و روزهایی که دعا ارزش ویژه ای دارد و تأکید بیشتری نسبت به آن شده، مانند شب و روز

جمعه و روزها و شبهای ماه مبارک رمضان. ۵. اهمیّت روزی حلال اسلام نسبت به رزقِ حلال اهمیّت خاصّی داده، و مسلمانان را نسبت به آن تشویق نموده، و از خوردن لقمه حرام نهی کرده است. ما معتقدیم کسب روزی از راه ۱ . طلاق، آیات ۲ و ۳. ۲ . البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۰۹، ح ۱۰۸۳۰ . صفحه ۴۹۴ نامشروع و حرام، روزی انسان را بیشتر نمی کند، بلکه فقط آنچه را می توانست از راه حلال به دست آورد، به روش حرام کسب کرده است! حضرت علی(علیه السلام) سوار بر مرکب به مسجد رفت. از شخصی خواست مواظب مرکب او باشد تا بازگردد. حضرت هنگامی که بازگشت دید مرکب بدون افسار آنجاست. آن شخص افسار مرکب را دزدیده، و فرار کرده است. به ناچار به بازار رفت، تا افساری برای مرکبش تهیّه کند. دید افسار مرکب خودش آنجاست، آن را خرید و بر سر مرکبش انداخت، سپس فرمود: می خواستم به همین مقدار به او اجرت دهم، امّا او نخواست آن را از راه حلال به دست آورد!(۱) باید از غذای حرام اجتناب کرد، که زندگی انسان را تاریک و ظلمانی نموده، و مانع استجابت دعا می گردد. همان گونه که این مطلب در روایات آمده است.(۲) غفلت از لقمه حرام گاه عواقب جبران ناپذیری دارد. گاه در یک خانواده مذهبی که پدر ومادر انسانهای خوب و مؤمن و وارسته ای هستند فرزند نابابی به وجود می آید. پس از بررسی معلوم می گردد که این پدر خوب یک لحظه غفلت کرده، و مال حرامی داخل اموال حلالش شده، و با آن غذایی تهیه کرده، و نطفه فرزندش از آن لقمه حرام به وجود آمده، و فرزند حاصل از لقمه حرام سارق و دزد شده، و یا آلوده به موادّ مخدّر گردیده، و یا دست به قاچاق موادّ مخدّر زده است! اگر بخواهیم سعادتمند شویم، اگر طالب زندگی سالم در دنیا و آخرت هستیم، اگر در پی عاقبت به خیری هستیم، باید به دنبال کسب حلال باشیم. وگرنه، نه روی سعادت را خواهیم دید، و نه زندگی پاکی خواهیم داشت، و نه عاقبت به خیر خواهیم شد، و نه توفیق عبادت و دعای خالصانه پیدا می کنیم. ۱ . میزان الحکمهٔ، باب ۱۵۰۱، ح ۷۲۲۸ . ۲ . به میزان الحکمهٔ، باب ۱۱۹۷، ح ۵۵۹۸ به بعد مراجعه فرمایید. صفحه ۴۹۵

۷. سوگند سوره معارج

توضیح

یکی دیگر از قسمهای یگانه، که در آن خداوند به عنوان «ربّ»(۱) به ذات پاکش سوگند یاد کرده، آیه شریفه ۴۰ سوره معارج است. سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم.

شرح و تفسیر

برای روشن شدن تفسیر سوگند مورد بحث، لازم است چند آیه قبل و بعد از آیه سوگند نیز اجمالا مورد بحث قرار گیرد. لذا از آیه ۳۹ شروع می کنیم: «(كَلاَّ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ ;)هرگز چنین نیست، ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم» این آیه اشاره به یک دلیل عقلی برای امکان معاد و زنده شدن دوباره انسانها دارد. توضیح اینکه: خداوند می فرماید: آنها می دانند ما آنها را از چه آفریده ایم؟ از یک قطره آب گندیده بی مقدار! چه تفاوتی است بین یک قطره آب، و یک ذره خاک؟ خداوند قادر مطلق که قادر بر آفرینش انسان از یک قطره آب (نطفه) است. بی شک قدرت بر آفرینش انسان از ذرّه ای خاک نیز خواهد داشت. ۱ . این آیه، پنجمین آیه ای است که به واژه «ربّ» سوگند یاد شده است. صفحه ۴۹۶ بنابراین چرا در این مسأله شک می کنید، و در مقابل دیدگان پیامبر اسلام استخوان پوسیده ای را تبدیل به خاک کرده، و آن را به باد می دهید، و از چگونگی برانگیخته شدن مجدّد انسانها سؤال می کنید؟! (فَلاَ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ). طبق این آیه خداوند به «ربّ المشارق والمغارب» سوگند یاد کرده، که بر خلقت مجدّد انسان قادر است. مشرق و مغرب در قرآن در قرآن مجید سه نوع تعبیر در مورد مشرق و

مغرب دیده می شود: ۱. به صورت جمع ;مانند آنچه که در آیه مورد بحث ذکر شده است. ۲. به صورت تثنیه ;مانند آنچه در آیه ۱۷ سوره الرحمان آمده است: (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ). ۳. به صورت مفرد ;مانند آنچه در آیه ۱۱۵ سوره بقره ذکر شده است: (وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ). آیا این سه تعبیر با هم تناقضی دارند، یا در این تفاوتها نکته خاصّی نهفته است؟ بی شک هیچ تضادّ و تناقضی نه تنها در آیات مذکور، بلکه در سراسر آیات قرآن یافت نمی شود، و چنین تفاوتهایی نکات جالب و مهمّی دارد، که با دقّت و مطالعه می توان به آن پی برد. امّا تعبیر به مشرق و مغرب به صورت مفرد جنبه جنسی دارد، که شامل تمام افراد و مصادیق آن می گردد. بنابراین منظور از (وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) یعنی تمام مشرقها و مغربها از آن خداست. همان گونه که وقتی گفته می شود انسان موجود عجولی است یعنی تمام انسانها این گونه اند. و امّا نکته تعبیر به «مشارق و مغارب» هر چند در عصر نزول وحی بر مردم روشن نبود، امّا امروزه دانشمندان علم هیئت از راز آن پرده برداشته اند. آنها معتقدند که به تعداد روزهای سال (۳۶۵ روز) مشرق و مغرب داریم. یعنی نقطه ای که امروز صفحه ۴۹۷ خورشید از آنجا طلوع می کند با تمام نقاطی که در روزهای دیگر سال طلوع می کند، متفاوت است. همچنین نسبت به نقطه غروب آفتاب ;یعنی یا بالاتر از مدار دیروز و روزهای گذشته و آینده است، و یا پایین تر از آن. بنابراین مدارات طلوع و غروب خورشید به تعداد روزهای سال متفاوت است، و در طول سال ۳۶۵ مغرب و مشرق داریم. و لذا تعبیر به مشارق و مغارب تعبیر ظریف و دقیقی است. ضمناً این تعبیر، یک نکته توحیدی دارد، و یک نکته مربوط به معاد ;امّا درس توحیدی آن اینکه اگر مشرقها و مغربها نبود، و به یکباره فصول سال تغییر می کرد، یعنی هوای گرم تابستان در یک لحظه تبدیل به هوای سرد زمستان می شد و بالعکس، بسیاری از مردم نابود و یا بیمار می شدند، همان گونه که اگر انسان از حمام آب گرم به ناگاه زیر آب بسیار سردی برود، سلامتی اش به خطر می افتد. امّا خداوند متعال برای حفظ سلامت و تأمین سعادت بشر این انتقال را به صورت تدریجی قرار داد، تا خطرات مذکور موجودات زنده را تهدید نکند. چرا که خالق حکیم می دانست انتقال ناگهان و دفعی فصول چه آثار نامطلوبی بر انسان و دیگر موجودات می گذارد. امّا درس مربوط به معاد اینکه: خدایی که می تواند فصول را به جای اوّل آن باز گرداند، و پس از تمام شدن فصل بهار و تابستان، و شروع فصل پائیز و خزان، و در پی آن زمستان و مرگ طبیعت، دوباره بهار را می آورد و همه چیز زنده می شود، همان خدا قادر بر خلقت و آفرینش مجدّد انسان نیز خواهد بود. نتیجه اینکه تعبیر به (رَبُّ الْمَشْارِقِ وَالْمَغْارِبِ) نکته علمی مهمّی دارد، که به نوعی اعجاز علمی قرآن محسوب می شود، و حاوی دو نکته درباره توحید و جهان آخرت است. البتّه برای کسانی که در آیات قرآن تدبّر و تفکّر و اندیشه کنند، و به سادگی از کنار آن نگذرند. و امّا تعبیر به (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ) بدین جهت است که خورشید در مدارات مختلف خود ـ که در مباحث قبل شرح آن گذشت ـ به سمت بالای کره زمین صفحه ۴۹۸ حرکت می کند (البتّه این یک تعبیر مسامحی است و گرنه می دانیم که کره زمین در حال حرکت است، نه خورشید) یعنی از اوّل بهار که مقابل خطّ استواست، شروع می کند به سمت نیمکره شمالی بالا رفتن، و این صعود تا اوّل تابستان که به مدار ۲۳ درجه می رسد ادامه دارد. کسانی که در مدار ۲۳ زندگی می کنند، خورشید در اوّل تابستان دقیقاً بالای سر آنهاست، و لذا سایه ای ندارند. این مدار را دانشمندان مدار رأس السرطان نامگذاری کرده اند. زیرا سرطان به معنای تیرماه است، و اوّل تیرماه خورشید در مدار ۲۳ درجه است. سپس به سمت نقطه شروع باز می گردد و در طیّ نود روز (و در روز اوّل مهر) به نقطه اوّل یعنی خطّ استوا می رسد. سپس به سمت پایین، یعنی به طرف نیمکره جنوبی حرکت می کند، تا پس از سپری کردن نود روز به مدار ۲۳ درجه جنوبی برسد که مصادف با اوّل زمستان است. این مدار را مدار رأس الجدی نامیده اند. زیرا جدی به معنای دی ماه است و خورشید در اوّل دی ماه در این مدار قرار می گیرد. خورشید سپس به سمت نقطه شروع یعنی خط استوا باز می گردد، و پس از یک سفر نود روزه، در روز اوّل فروردین به خطّ استوا می رسد. نتیجه اینکه خورشید یک صعود به سمت نیمکره شمالی دارد که تا ۲۳ درجه بالا ـ می رود، و یک نزول به سمت نیمکره جنوبی دارد که تا ۲۳ درجه تنزّل پیدا می کند و در ابتدا و انتهای هر یک، یک مشرق و مغرب واضح و روشن وجود دارد. خداوندی که قادر است خورشید را

به اوج برسانـد و به مـدار رأس السـرطان ببرد، و قـدرت دارد که او را به جای سابق بازگردانـد و حتّی به حضـیض برساند و تا مدار رأس الجـدی تنزّل دهـد، قادر بر خلقت دوباره انسانها نیز خواهـد بود. اینکه خداوند در محیطی که ۵/۹۹ درصـد مردم آن بی سواد بوده، و حتّی سواد خواندن و نوشـتن نداشته اند، سخن از این حرکات خورشید و زمین و مدارات مهم آن می گوید، نشان از اعجاز علمی قرآن مجیـد می دهـد. نـتیجه اینکه تعبیرات مختلفی که دربـاره مشـرق و مغرب در قرآن مجیـد آمـده، هیـچ تضـادّ و تنـافی با یکـدیگر نـدارد، و خداونـد متعـال برای اثبـات معـاد و برانگیختن دوباره انسانها به ربّ المشارق و المغارب سوگنـد یاد کرده است. صفحه ۴۹۹

آثار ایمان به معاد

ایمـان به معاد مشـکلات جوامع انسانی را حل می کنـد، و آثار فراوانی در زنـدگی شخصـی و اجتماعی انسان خواهـد داشت. لنگی هـای زنـدگی مـا انسانهـا، به خـاطر لنگی ایمـان به معاد و حساب و کتاب است. قبل از انقلاب جهت تبلیغ به تهران رفته، و روزهای پنجشـنبه و جمعه منبر می رفتم. فکر کردم کـار فرهنگی ریشه داری انجام دهم. بـدین منظور هر روز جمعه یک حـدیث با ترجمه و ذکر منبع، و شـرح مختصـری نوشـته و فتوکپی آن را گرفته، در اختیار حضّار مجلس که عموماً جوان بودند گذاشـته، سپس پیرامون آن سـخن می گفتم. بعـداً پیشـنهاد شـد که مسابقه ای جهت حفظِ احادیثِ مطرح شده برگزار، و به برندگان آن جوائزی داده شود. روز امتحـان تعیین، و عـدّه زیـادی شـرکت کردنـد. قرار شـد که شـرکت کننـدگان چهل حـدیث با اعراب و ترجمه و ذکر منبع آن بنویسـند. بسـیاری از شرکت کنندگان برنده شدند. و جالب اینکه تعدادی از شرکت کنندگان حدیث را با یک رنگ، اعراب آن را با رنگ دیگر، و ترجمه و ذکر منبع آن را با رنگهای متفاوت نوشتند. جایزه ها را، که به وسیله یکی از تجّار نیکوکار تهیّه شده بود، تقسـیم کردیم. سـپس برای ارائه گزارشـی از چگونگی مسابقه و نفرات برنـده و اهدای جواز، به آن فرد نیکوکار پیشـنهاد دادیم که اسم ایشـان را هم به عنوان تهیّه کننـده جوایز بنویسـیم، او فکری کرد و گفت: «ننویسـید! اگر اینجـا بنویسـید می ترسم آنجا که باید بنویسـند نوشته نشود!». این جملات تراوش فکر یک انسان معتقد به معاد بود. او می ترسید که با این کار عملش شائبه ریا پیدا کند، و مورد پذیرش خداوند قرار نگیرد.

تأثیر ایمان به معاد در زندگی حضرت علی(علیه السلام)

معاد در زندگی اولیاءالله ظهور و بروز فراوانی دارد، چرا که درجه ایمان آنان به معاد فوق العاده بالاست. در این بحث به خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، که حاوی دو داسـتان عجیب و برخورد صـفحه ۵۰۰ حـاکی از شـدّت ایمان آن امام همام به معاد است اشاره می کنیم. حضرت در ابتدای خطبه و قبل از پرداختن به آن دو جریان، در جملات زیبا و تکان دهنده ای چنین می فرماید: «وَاللهِ لَاَنْ اَبیتَ عَلی حَسَکِ السَّعْدانِ مُسَهَّداً، اَوْ اُجَرَّ فِی الْاَغْلالِ مُصَفَّداً، اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اَلْقَی اللهَ وَ رَسُولَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ ظالِماً لِبَعْضِ الْعِبادِ، وَغاصِباً لِشَیْءٍ مِنَ الْحُطامِ، وَکَیْفَ اَظْلِمُ اَحَداً لِنَفْسٍ یُسْرِعُ اِلَی الْبِلی قُفُولُها، وَیَطُولُ فِی الثَّری حُلُولُها ;؟!سوگند به خدا اگر شب را بر روی خارهای «سـعدان» بیدار به سر برم! و یا در غلها و زنجیرها بسـته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آن هم برای جسـمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی پیش می رود (و از هم می پاشد) و مدّتهای طولانی در میان خاکها می ماند». علی(علیه السـلام) و تقاضای بی مورد عقیل سـپس به داسـتان برادرش عقیل(۱) اشاره کرده، می فرمایـد: به خـدا قسم «عقیل» برادرم را دیـدم که به شـدّت فقیر شـده بود، و از من می خواست که یـک مَن از گنـدمهای شـما را (برخلاف موازین) به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسـنگی موهایشان ژولیده، و بر اثر فقر رنگشان دگرگون گشـته، و گویا صورتشان با ۱ . ابوطالب چهار

پسر داشت، که هر کدام با یکدیگر ۱۰ سال فاصله سنّی داشتند. اسامی آنها به ترتیب سن عبارت است از: ۱. طالب. ۲. عقیل. ۳. جعفر. ۴. علی(علیه السلام). ابوطالب «عقیل» بسیار را دوست می داشت، و لذا پیامبر به عقیل می فرمود: «من از دو جهت تو را دوست دارم: یکی از نظر خویشاوندی، و دیگر بخاطر آنکه می دانم عمویم ابوطالب تو را سخت دوست می داشت». عقیل در جنگ موته همراه برادرش جعفر شرکت داشت، و از «انساب» عرب و سرگذشت آنها در ایّام جاهلیت از همه داناتر بود، و در مناظرات سخت حاضر جواب بود. در مورد اینکه قبل از شهادت امیرمؤمنان(علیه السلام) نزد معاویه رفت یا پس از آن، در میان مورخان اختلاف نظر است. ولی محقّقان معتقدند پیش از شهادت نبوده است. (ترجمه گویا و شرح فشرده بر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۹۷). صفحه ۵۰۱ نیل رنگ شده بود! «عقیل» باز هم اصرار کرد، و چند بار خواسته اش را تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد دینم را به او می فروشم! و به دلخواه او قدم بر می دارم، و از راه و رسم خویش دست می کشم! (امّا من برای بیداری و هشدار به او) آهنی را در آتش گداختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم (توجّه کنید حضرت آهن را به بدن او نزد، بلکه آن را نزدیک بدنش برد) تا با حرارت آن عبرت گیرد، (ناگهان) ناله ای همچون بیمارانی که از شدّت درد می نالند سر داد، و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: هان ای عقیل! زنان سوگمند در سوگ تو بگریند! از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می کنی! امّا مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبّار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است. تو از این حرارت می نالی و من از آن آتش سوزان نالان نشوم؟!(۱) راستی علی چه می کند، و دیگران چگونه رفتار می کنند؟ ایمان علی به او اجازه نمی دهد موادّ غذایی مختصری را به برادر فقیر و نیازمند و عیالمند و نابینایش برخلاف ضوابط بدهد، امّا زمامداران بی ایمان دنیا را تماشا کن که چه رانت خواریهایی می کنند که انسان از بیان آن شرم می کند. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! ۱ . عقیل داستان خود را برای معاویه چنین نقل می کند: «زندگی بر من سخت شده بود، فرزندانم را جمع کردم و به نزد برادرم علی(علیه السلام) رفتم. گرسنگی در قیافه فرزندانم هویدا بود، به من فرمود: «شب بیا تا چیزی به تو بدهم». شب یکی از فرزندانم دست مرا گرفت، و به سوی او برد. پس از نشستن، امام به فرزندم دستور داد از آنجا خارج شود. سپس به من گفت: «بگیرا» من خیال کردم کیسه ای از طلا است، دستم را دراز کردم، ناگاه احساس کردم که پاره آهن داغی است... صدایم بلند شد. به من فرمود: «مادرت برایت گریه کند. این آهنی است که آتش دنیا آن را داغ کرده است. من و تو چگونه خواهیم بود آنگاه که به زنجیرهای جهنّم کشیده شویم؟» آنگاه این آیه را قرائت کرد: (إِذِ الْأَغْلَالُ فِی أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ یُسْحَبُونَ) (غافر، آیه ۷۱) سپس فرمود: «بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده، نزد من نیست». عقیل می گوید: پس از نقل این جریان معاویه در شگفتی فرو رفت و گفت: «هیهات هیهات عقمت النساء ان یلدن مثله ;دیگر زنان همانند علی نخواهند زائید». (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳). صفحه ۵۰۲ علی و هدیه شبانه! حضرت سپس به داستان اشعث بن قیس منافق ـ که عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات دوران کوتاه خلافتش بود ـ اشاره می کند. ظاهراً اشعث با کسی اختلافی داشت، و پرونده این اختلاف نزد حضرت علی بود، و قرار بود روز بعد در مورد آن قضاوت کند. حضرت می فرماید: «از سرگذشت عقیل شگفت آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوای خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد. ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفّر شدم. گویا آن را با آب دهان مار، یا استفراغش خمیر کرده بودند! لذا نگاه تندی به او افکندم و گفتم: «آیا این کاسه حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ علی، نه اهل رشوه است تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی هاشم حرام است. اشعث که از این برخورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد. این کار در واقع کلاه شرعی بود که متأسّفانه در عصر ما نیز صورت می گیرد، و رشوه خواری، تحت عناوینی از قبیل: هدیه، انعام، شیرینی، حق و حساب و مانند اینها تحقّق می پذیرد. حضرت که چهره هزار رنگ اشعث را می شناخت، به نیّت واقعی او واقف گشته، فرمودند:

اشعث! آیا دیوانه شده ای؟! یا عقلت را از دست داده ای؟! یا هذیان می گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می خواهی علی را بفریبی و او را به ظلم دعوت کنی تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده ای! بگذار تا خود را بشناسانم: اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوایی که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته اگر چه ظاهری زیبا دارد ;ولی باطنش بسیار کثیف است. به خدا قسم اگر آسمانهای هفتگانه را به علی دهند تا بر مورچه ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد. حال، آیا دنیا با چنین زمامداری امن و امان است، یا جهانی که حاکمانش هستی صفحه ۵۰۳ کشور خویش را در مقابل یک زن آلوده مصالحه می کنند!؟ این کجا و آن کجا! آری! ایمان به معاد آثار گرانقدری دارد که اگر پرتوی از آن در جامعه ای باشد، اثری از رانت خواری، تبعیض های ناروا، ظلم و ستم، پرونده ای فراوان اختلافات و درگیریها، رشوه خواری، و حق دیگران را زیرپا گذاشتن، و مانند آن نخواهد بود. حضرت پس از بیان این دو داستان عجیب، جمله ای بسیار زیبا و سرشار از عدالت می گوید که جز علی نمی تواند بگوید، و شایسته است این جملات با آب طلا نوشته و در تمام ادارات در مقابل چشمان مسئولان آن نصب شود. توجّه کنید: «وَاللهِ لَوْ اُعْطِیتُ الاَقالیمَ السَّبْعَةَ بِما تَحْتَ اَفْلاکِها، عَلی اَنْ اَعْصِیَ اللهَ فی نَمْلَةٍ اَسْلُبُها جُلْبَ شَعیرَةٍ ما فَعَلْتُهُ، وَ اِنَّ دُنْیاکُمْ عِنْدی لَاَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقْضَمُها ;اگر اقلیم های هفتگانه با آنچه در زیر آسمانهاست (همه جهان هستی) را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد! (چرا که) دنیای شما، از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی ارزشتر است». صفحه ۵۰۴ صفحه ۵۰۵

۸. سوگند سوره حجر

توضیح

یکی دیگر از قسمهای یگانه قرآن، سوگندی است که در آیه ۷۲ سوره حجر آمده است. خداوند در این آیه به جان پیامبرش سوگند خورده است. توجّه فرمایید: به جان تو سوگند، اینها در مستی خود سرگردانند (و عقل و شعور خود را از دست داده اند)!

قصه عذاب قوم لوط

آیه مذکور در زمره آیات هفده گانه ای است که داستان نزول عذاب الهی را بر قوم لوط بیان می کند. شرح این قصّه تلخ و سراسر عبرت آموز از آیه شریفه ۶۱ سوره حجر شروع، و به آیه ۷۷ ختم می گردد. به متن آیات مذکور، و سپس ترجمه آن توجّه کنید: «(فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوط الْمُرْسَلُونَ * قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ * قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ * وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ * فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ * وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الاَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاَءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ * وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ * قَالَ إِنَّ هَؤُلاَءِ ضَيْفِي فَلاَ تَفْضَحُونِ * وَاتَّقُوا اللهَ وَلاَ تُخْزُونِ * قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ * قَالَ هَؤُلاَءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ * فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيل * إِنَّ فِي ذَلِكَ لاَيَات لِّلْمُتَوَسِّمِينَ صفحه ۵۰۶ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِيل مُّقِيم * إِنَّ فِي ذَلِكَ لاَيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ;)هنگامی که فرستادگان (خدا) به سراغ خاندان لوط آمدند، (لوط) گفت: «شما گروه ناشناسی هستید!» گفتند: «ما همان چیزی را برای تو آورده ایم که آنها = کافران در آن تردید داشتند (آری، ما مأمور عذابیم)! ما واقعیّت مسلّمی را برای تو آورده ایم ;و راست می گوییم. پس، خانواده ات را در اواخر شب با خود بردار، و از این جا ببر ;و خودت به دنبال آنها حرکت کن ;و کسی از شما به پشت سر خویش ننگرد ;و به همان جا که مأمور هستید بروید». و ما به لوط این موضوع را وحی فرستادیم که صبحگاهان، همه آنها ریشه کن خواهند شد. (از سوی دیگر،) اهل شهر (از ورود میهمانان باخبر شدند، و به طرف خانه لوط) آمدند در حالی که شادمان

بودنـد. (لوط) گفت: «اینهـا میهمانـان منند ;آبروی مرا نریزیـد ;و از خـدا بترسـید، و مرا شـرمنده نسازیـد!» گفتنـد: «مگر ما تو را از جهانیـان نهی نکردیم (و نگفتیم کسـی را به میهمانی نپـذیر؟!)». گفت: «دختران من حاضـرند، اگر می خواهیـد کار صـحیحی انجام دهیـد (با آنها ازدواج کنیـد، و از گناه و آلودگی بپرهیزیـد!)». به جان تو سوگنـد، اینها در مستی خود سـرگردانند (و عقل و شـعور خود را از دست داده اند)! سـرانجام، هنگام طلوع آفتاب، صـیحه (مرگبار ـ بصورت صاعقه یا زمین لرزه ـ) آنها را فرا گرفت! سـپس (شـهر و آبـادی آنهـا را زیر و رو کردیم) ;بالای آن را پایین قرار دادیم ;و بارانی از سـنگ بر آنها فرو ریختیم! در این (سرگذشـت عبرت انگیز)، نشانه هایی است برای هوشـیاران و ویرانه های سـرزمین آنها، بر سـر راه همیشـگی (کاروانها) است، در این، نشانه ای است برای مؤمنان!». چنـد نکته قابل توجّه: ۱. منظور از صـیحه آسـمانی ظاهراً صاعقه مرگباری بوده، که موج انفجار آن همه چیز را نابود کرد. چرا که موج انفجار قدرت تخریبی عجیبی دارد. پس از صاعقه، دومین عذاب الهی که زمین لرزه بود نیز واقع شد، و این زلزله به گونه ای شدیـد بود که صـفحه ۵۰۷ تمـام شـهر آنهـا را زیر و رو کرد. امّا خداونـد به نابودی این قوم گنهکار قناعت نکرد، بلکه برای اینکه هیچ اثری از خود آنها و خانه و شـهرشان باقی نماند عذاب سوم را نیز نازل کرد. بارانی از سنگهای آسمانی باریدن گرفت، و تمـام ویرانه هـا زیرسـنگها دفن شـد. ۲. خداونـد متعـال در آیه ۷۵ سـرگذشت عـبرت انگیز قوم لوط را نشـانه هـایی برای متوسّـمین (هوشیاران) می شمرد، و در آیه ۷۷ همان سوره ویرانه های سـرزمین لوط را نشانه ای برای مؤمنان می دانـد. نتیجه این دو تعـبیر آن است که مؤمن همواره بایـد هوشـیار و زرنـگ باشـد و لـذا در روایـات آمـده است که: «اِتَّقُوا فَراسَـةَ الْمُؤْمِنِ ;از فراست و زیرکی مؤمن برحذر باشـید» که از یک نشانه به خیلی از چیزها پی می برد. ۳. از آنجا که قوم لوط آلوده به یکی از بدترین گناهان یعنی هم جنس بازی بودند، خداوند تمام انواع مجازاتهایی که اینگونه گنهکاران مستحق آن هستند را بر سر آنها نازل کرد.

درس های عبرت داستان قوم لوط

داسـتان قـوم لـوط درسـهای عـبرت فراوانی برای هوشـیاران و مؤمنـان نکته سـنج دارد، که به شـش مورد آن اشـاره می کنیم: الف) بدبختی نتیجه هواپرستی! کسانی که زمام اختیار خود را به هوای نفس داده، و همواره به دنبال خواهشهای نفسانی هستند، و به جای آنکـه هـوای نفس را در خـدمت عقـل به کـار گیرنـد، و پیرو آن کننـد، عقـل را پیرو هـوای نفس و اسـیر آن کرده انـد، هم در دنیا بدبخت و بیچاره اند، و هم در جهان آخرت خاسـر و زیان کارند. ب) مستی هواپرستی! همان گونه که در آیه سوگند گذشت، قوم لوط مست هواپرستی و شـهوات بودند. بدین جهت بهترین پیشـنهاد حضـرت لوط، که ارضای نیازهای جنسـی از طریق صـفحه ۵۰۸ مشـروع وازدواج بـا دختـران آن حضـرت بـود، را رد کرده و بر انحراف جنسـی خویش اصـرار ورزیدنـد. زیرا عقـل انسـان مست به درستی کار نمی کند ;گویا قفلی بر آن زده اند. امام حسن عسـکری(علیه السلام) می فرماید: «جُعِلَتِ الْخَبائِثُ کُلُّها فی بَیْت واحِد وَ جُعِلَ مِفْتاحُهَا الشَّرابُ ;تمام گناهان در یک خانه جمع شده، و در آن را قفل کرده اند. و کلید آن خانه شراب است». به تعبیر دیگر، قفل آن خانه عقل است، و عقل را با شـراب می توان زایل کرد، و لهـذا از کانال شـراب می توان به خانه خبائث و پلیدیها راه یافت. شاعر شـیرین بیان فارسـی زبان، ایرج میرزا، ظاهراً با الهام از همین روایت اشعار زیبایی سروده است. به این اشعار توجّه کنید: ابلیس شبی رفت به بالین جوانی آراسـته با شکل مهیبی سر و بر را گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را یا آن پدر پیر خودت را بکشـی زار یا بشـکنی از خواهر خود سینه و سر را یا خود ز می ناب بنوشی دو سه ساغر تا آنکه بپوشم ز هلاک تو نظر را لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را گفتا نکنم با پدر و خواهرم این کار لیکن به می از خویش کنم رفع ضـرر را جامی دو سه می خورد چو شـد چیره ز مستی هم خواهر خود را زد و هم کشت پـدر را ای کاش شود خشک بن تاک خداونـد زین مایه شـر حفظ کند نوع بشـر را(۱) ۱ . شـیطان دشمن دیرینه انسان، ص ۱۹۱ . صفحه ۵۰۹ لازم به ذکر است که مستی انواع و اقسامی دارد ;یک نوع آن مستی شـراب است که اگر مثلا شب بنوشد تا به صبح آثار آن از بین

می رود. مستی حاصل از مال و ثروت، جاه و مقام، و بدتر از همه مستی شهوت، که گاه یک عمر ادامه دارد، از اقسام دیگر مستی ا ست. انسانهای مست زمام اختیار را از عقل و خرد گرفته، و آن را به دارایی، مقام، دوستان ناباب، زن و فرزند، و شهوات و امیال نفسانی خویش می سپارند. و باید از مستی (از هر نوع که باشد) به خدا پناه برد، که میوه شوم آن تحیّر و سرگردانی است. ج) سرعت عذاب الهی با نزول عذاب الهی، همه چیز در مدّت کوتاهی نابود می شود. ممکن است اهالی شهری صدها سال برای عمران و آبادی آن تلاش کرده باشند، امّا با نزول عذاب پروردگار در ظرف چند ثانیه تمام شهر نابود می شود. این، نتیجه کار سوء مردم آن شهر است. برای ساختن یک سدّ عظیم امکانات فراوان، نیروهای کارشناسی زیاد، و زمان طولانی نیاز است، امّا با یک تصمیم نادرست و ریختن چند بمب یا کارگذاشتن مقداری دینامیت، می توان در یک لحظه تمام سد را نابود کرد. این مسأله نتیجه سوء رفتار انسانهاست. این اتّفاق ممکن است در مسائل معنوی و عبادی نیز رخ دهد، بدین شکل که شخصی دهها سال عبادت کند و در پایان عمر مرتکب لغزشی شود و بر اثر آن لغزش عاقبت به شرّ گردد. د) عذاب با عوامل حیات! خداوند متعال هنگامی که اراده می کند قومی را مجازات کند، و بر آنها عذاب نازل نماید، در بسیاری از موارد فرمان عذاب را به عامل حیات و زندگی آن قوم می دهد، تا هم قدرت نمایی کند، و هم آنها را به سزای اعمالشان برسد. باران مایه حیات و زندگی است، امّا خداوند به آن سرعت داده، و باران مایه حیات را تبدیل به سیلاب ویرانگر می کند، و با آن قوم نوح را هلاک می سازد. صفحه ۵۱۰ زمین گاهواره انسان و بستر استراحت اوست، امّا خداوند به همین زمین دستور لرزش مختصری می دهد، تا زلزله مهیبی ایجاد شود، و در یک چشم بر هم زدن شهر آبادی را به ویرانه ای تبدیل نماید. نسیم آرام باد، باعث حیات و زندگی و برکت است. امّا با اراده پروردگار سرعت آن افزایش یافته، و تبدیل به طوفان می گردد،و قومی را از هستی ساقط می کند. آری! اگر خداوند اراده کند، عوامل حیات را تبدیل به اسباب نیستی اقوام و ملل می نماید. هـ) خشک و تر با هم نمی سوزد برخلاف آنچه در میان عوام معروف است، در عذابها و مجازاتهای الهی خشک و تر با هم نمی سوزد. و لذا در داستان مجازات قوم لوط، فرشتگان به حضرت لوط و خانواده اش (البتّه به غیر از همسرش) دستور داد که شب هنگام، قبل از نزول عذاب شهر را ترک کنند، تا عذاب الهی دامان آنها را نگیرد. چرا که کارهای خداوند بر اساس حکمت و عدالت است، و حکمت و عدالت اقتضا می کند که اگر در هفت شهر قوم لوط یک خانواده پاک و مؤمن وجود داشته باشد آنها را نجات دهد، و این اتّفاق رخ داد. و) حاکمیّت ضوابط بر روابط همسر لوط زن ناصالحی بود. او هر چند انحراف جنسی نداشت و هم جنس باز نبود، امّا به گنه کاران چراغ سبز نشان می داد، و با آنها همسویی داشت. وی هر چند همسر پیامبر، و در آغاز زن خوبی بود، ولی شیطان او را فریب داد. به هر حال آنچه بر تصمیمات و کارهای حضرت لوط حاکم بود ضوابط شرعی و اطاعت فرامین الهی، نه روابط فامیلی و خویشاوندی و مانند آن. لذا همسرش را در میان قومش رها کرد، تا همچون سایر گنهکاران مشمول عذاب و مجازات الهی گردد. رعایت این اصل جزء برنامه همه انبیاء و پیامبران بوده است، لهذا هنگامی که حضرت صفحه ۵۱۱ نوح(علیه السلام) درخواست نجات فرزند نااهلش را کرد خداوند او را از زمره اهل حضرت نوح خارج دانست، و اجازه نجاتش را نداد.(۱)

مستی دنیای امروز

متأسّفانه دنیای امروز در مستی شدیدی فرو رفته، و واقعاً متحیّر و سرگردان است. کار دنیای امروز به جایی رسیده که نه تنها هم جنس بازی را محکوم نمی کند، و با آن به مبارزه نمی پردازد، بلکه در بعضی از کشورها (انگلستان) این اعمال زشت و وقیح را به مجلس قانون گذاری برده، و نمایندگان مجلس آن را تصویب می کنند تا منحرفان جنسی به شکل قانونی به همجنس بازی بپردازند و این سوغات دموکراسی غربی است! آنها معتقدند که اکثریّت جامعه هر چیزی را خواستند باید به آنها داد، هر چند تمام نخبگان و دانشمندان و مقامات علمی و روحانی و معنوی کشور با آن مخالف باشند! در این دموکراسی مردم به دنبال دانایان و

عالمان و دانشمندان خود حرکت نمی کنند، بلکه علما و دانشمندان ناچارند تابع اکثریّت مردم باشند. اگر اکثریّت خواستار ایجاد مراکز فحشا و فساد بودند دموکراسی غربی توصیه به احداث آن می کند، و فریاد دانشمندان در مورد ضررهای جبران ناپذیر این عمل به گوش هیچ کس فرو نمی رود. همان گونه که در بعضی کشورهای غربی این مراکز جنبه قانونی دارد، و به دولت مالیات می دهد، و دولت هم از آن حمایت می کند. اسلام هر چند به آرای ملت احترام می گذارد، امّا دموکراسی غربی را تأیید نمی کند. بلکه از علما و دانشمندان می خواهد که هرگاه بدعتی در جامعه آشکار شد مردم را آگاه کند، در غیر این صورت مشمول لعن و نفرین خدا خواهند بود.(۲) اسلام آرای مردم را در چارچوبه ارزشها می پذیرد، امّا آنجا که در مسیر غلطی حرکت کند، و برخلاف ارزشها باشد، ارزشی برای آن قائل نیست. ۱ . هود، آیه ۴۶ . ۲ . بحارالانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۵ . صفحه ۵۱۲ بیماری ایدز که امروز بشریّت را تهدید می کند، هر چند عوامل مختلفی دارد، ولی طبق آمار و ارقام ۷۵٪ مبتلایان به آن آلودگان به انحرافات جنسی هستند! و عوامل دیگر تنها ۲۵٪ مبتلایان را تشکیل می دهد. و این نتیجه تصمیم گیری های غلط مبتلایان به آن، و پیروان دموکراسی غربی است که برای جلب آرای مردم تیشه به ریشه خود و دیگران می زنند. قرآن مجید در آیه ۴۱ سوره روم تمام مفاسدی که بر روی کره زمین به وقوع می پیوندد را نتیجه اعمال سوء انسانها معرفی می کند: «(ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ ;)فساد در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است ;خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنها بچشاند، شاید (به سوی حق) بازگردند». صفحه ۵۱۳

۹ تا ۱۲. سوگند سوره های یس، صاد، ق و دخان

با توجّه به اینکه سوگندهای سوره های چهارگانه فوق، همگی به قرآن مجید، و مقسم له نیز در هر چهار مورد اثبات نبوّت است، لذا قسم های این چهار سوره را یکجا مورد بحث قرار می دهیم. ابتدا به متن قسم ها و ترجمه آن، سپس به نکات سه گانه ای که پیرامون سوگندها بیان خواهد شد، توجّه فرمایید: ۱. خداوند متعال در ابتدای سوره یس می فرماید: یس. سوگند به قرآن حکیم. که تو قطعاً از رسولان (خداوند) هستی. ۲. در آیه ۱ تا ۵ سوره ص چنین آمده است: ص، سوگند به قرآنی که دارای ذکر است (که این کتاب، معجزه الهی است.) ولی کافران گرفتار غرور و اختلافند. چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم، و به هنگام نزول عذاب فریاد می زدند (و کمک صفحه ۵۱۴ می خواستند،) ولی وقت نجات گذشته بود. آنها تعجّب کردند که پیامبر بیم دهنده ای از میان آنان به سویشان آمده ;و کافران گفتند: این ساحر بسیار دروغگویی است. ۳. سوگند سوره ق، که در دو آیه اوّل این سوره آمده، به شرح زیر است: ق، سوگند به قرآن مجید (که قیامت و رستاخیز حق است)! آنها تعجّب کردند که پیامبری انذارگر از میان خودشان آمده، و کافران گفتند: «این چیز عجیبی است!». ۴. و بالاخره در سوره دخان چنین آمده است: حم. سوگند به این کتاب روشنگر، که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم ;ما همواره انذار کننده بوده ایم. در آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می گردد. (آری، نزول قرآن) فرمانی بود از سوی ما، ما (محمد(صلی الله علیه وآله) را) فرستادیم. صفحه ۵۱۵ نکات سه گانه در مورد سوگندهای مورد بحث توضیح سه نکته لازم است: الف) ارتباط حروف مقطّعه و سوگندها در تمام سوره های چهارگانه بالا، که به قرآن قسم یاد شده، حروف مقطّعه وجود دارد. چه ارتباطی بین سوگند به قرآن و حروف مقطّعه می توان تصوّر کرد؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید توضیحی پیرامون حروف مقطعه ارائه کنیم: دانشمندان و مفسّران، تفسیرهای متفاوتی در مورد حروف مقطّعه ارائه کرده اند، که تفسیر زیر بهترین آنهاست: خداوند متعال قرآن مجید را به عنوان معجزه پیامبر اسلام معرّفی کرده، و می دانیم قرآن پاسخگوی همه نیازهای بشر تا روز قیامت خواهد بود. خداوند با آوردن حروف مقطّعه در ابتدای ۲۹ سوره قرآن(۱)، می خواهد به مخاطبین بفهماند که معجزه اسلام از موادّ بسیار ساده یعنی حروف تهجّی (حروف الفبا) تشکیل شده است. و تشکیل محصولی چون قرآن، با موادّ ساده ای همچون حروف الفبا، نشانه عظمت خالق آن،

پروردگار جهان است. همان گونه که این هنر را در مورد خلقت انسان نیز شاهد هستیم. انسان اشرف مخلوقات عالم هستی است، و در سایه توان و قدرتی که خداوند به وی داده همه موجودات را مسخّر خود کرده، و آنها را به خدمت گرفته، و نه تنها در کره زمین، بلکه به اعماق دریاها و کرات آسمانی نظیر کره ماه نیز دست پیدا کرده است. امّا مواد تشکیل دهنده این موجود با ارزش بسیار ساده است: ۱ . سوره های مذکور به شرح زیر است: ۱. بقره، ۲. آل عمران، ۳. اعراف، ۴. یونس، ۵. هود، ۶. یوسف، ۷. رعد، ۸. ابراهیم، ۹. حجر، ۱۰. مریم، ۱۱. طه، ۱۲. شعراء، ۱۳. نمل، ۱۴. قصص، ۱۵. عنکبوت، ۱۶. روم، ۱۷. لقمان، ۱۸. سجده، ۱۹. یس، ۲۰. ص، ۲۱. غافر، ۲۲. فصّلت، ۲۳. شوری، ۲۴. زخرف، ۲۵. دخان، ۲۶. جاثیه، ۲۷. احقاف، ۲۸. ق، ۲۹. قلم. صفحه ۵۱۶ ۴۳ وجود او را آب تشکیل داده است (همان گونه که ۴۳ کره زمین، و ۴۳ میوه ها و سبزیجات که غذای اصلی انسان را تشکیل می دهد نیز از آب تشکیل شده است.) ۲۵٪ باقیمانده وجود انسان از امور زیر تشکیل شده است: ۱. مقدار قابل ملاحظه ای کلسیم آهک که شاید ۲ الی ۳ کیلو باشد. ۲. مقداری آهن که حجم آن به طور معمول به اندازه یک میخ متوسّط است. ۳. مقدار چربی به اندازه دو سه قالب صابون. خداوند متعال آن مقدار آب، و این سه مادّه را با هم ترکیب کرده، و با آن موجودی آفریده، و سپس از روح خود در او دمیده، و حاصل آن موجودی بسیار باهوش و زیرک به نام انسان شده است. و این هنر خداست که از آن موادّ ساده، چنین محصول ارزشمندی آفریده است. آری! همان گونه که خداوند در عالم تکوین با استفاده از موادّی ساده، موجود بسیار ارزشمندی چون انسان خلق کرده، در عالم تشریع نیز از موادّی ساده، یعنی حروف الفبا کتاب ارزشمند و بزرگی خلق کرده، که هیچ کس توان آوردن مانند آن، بلکه سوره ای از سوره های آن را ندارد. این تفسیر یکی از بهترین تفسیرهای حروف مقطعه است، که در حدیثی از امام سجاد و امام رضا(علیهما السلام) نیز به آن اشاره شده است.(۱) با توجّه به تفسیر حروف مقطّعه، ارتباط سوگند به قرآن با حروف مقطعه ای که در صدر چهار سوره مورد بحث آمده روشن می شود. خداوند ضمن سوگند به قرآن می خواهد توجّه مخاطبان را به این نکته جلب کند که این قرآن باعظمت از موادّ بسیار ساده ای تشکیل شده است. ب) صفات چهارگانه قرآن در آیات چهارگانه ای که به قرآن سوگند یاد شده، چهاروصف برای این کتاب تشریع ذکر شده است، که به توضیحی مختصر پیرامون آن بسنده می کنیم: ۱ . تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۴ . صفحه ۵۱۷ ۱. قرآن حکیم ;خداوند در سوره یس قرآن را با وصف حکیم توصیف کرده است. حکیم کسی است که کارهایش روی حساب و کتاب، و سخنانش سنجیده و حکیمانه است، هم تدبیر درستی دارد، و هم مدیریّت او قوی است. جالب اینکه در آیه مورد بحث، خداوند نمی فرماید قرآن دارای حکمت است، بلکه می فرماید قرآن حکیم است. یعنی قرآن بسان یک موجود زنده و همانند انسان کامل باشعور تصوّر شده، و حکمت از آن می بارد. تاریخ قرآن، احکام قرآن، معارف قرآن، دلائل توحید و معاد و نبوّت و دیگر معارف موجود در قرآن، همه حساب شده و دقیق است. لذا قرآن با وصف حکیم توصیف شده است. ۲. قرآن مجید ;قرآن در سوره ق با وصف مجید توصیف شده است. مجید از مادّه مجد است، و مجد به معنای شرافت و ارزش گسترده است. بنابراین، قرآن مجید دارای ارزش و شرافت والا و گسترده ای است. گاه ممکن است یک آیه قرآن دنیا را نجات دهد. اگر نهادهای بین المللی دنیا دست به دست هم دهند و در تحقّق آیه شریفه ۹۰ سوره نحل تلاش و کوشش کنند، دنیا گلستان خواهد شد. توجّه کنید: «(إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ;)خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد ;و از فحشا و منکر و ستم نهی می کند ;خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکّر شوید». ۳. قرآن ذی الذکر ;این تعبیر همان طور که گذشت در سوره ص آمده، و از آن جا که قرآن دارای تذکّرات فراوانی است، وانسانها را از خواب غفلت بیدار می کند، به این ویژگی توصیف شده است. اگر تاریخ اسلام را با دقّت مطالعه کنیم، قرآن مسیر انحرافی بسیاری را اصلاح کرده، و غافلان فراوانی را هوشیار نموده، و تعداد زیادی از مستان مال و ثروت و مقام و شهوت را به هوش آورده است. صفحه ۵۱۸ یک نمونه آن فضیل بن عیاض است. او در عصر خود سارق بسیار خطرناکی بود، گروه زبردستی داشت که آنها را برای راهزنی تربیت کرده بود. اگر قافله

ها می شنیدند که فضیل و گروهش در فلان جاده کمین کرده اند، هیچ کس از آن راه عبور نمی کرد. فضیل شبی برای سرقت به پشت بام خانه ای رفت. شب از نیمه گذشته بود، صدای تلاوت قرآن مرد صاحب خانه در سکوت مطلق شب به گوش می رسید. فضیل لحظه ای درنگ کرد و به تلاوت آن مرد گوش داد: «(أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلاَ يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الاَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ;)آیا وقت آن نرسیده که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده، خاشع گردد! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلبهایشان قساوت پیدا کرد ;و بسیاری از آنها گنهکارند؟!».(۱) فضیل با شنیدن این آیه در فکر فرو رفت، و با خود حدیث نفس کرد: ای فضیل! این سخن خداست و مخاطب آن افرادی چون توست. این همه گناه و معصیت و نافرمانی تا کی؟ از دیوار مردم بالا- رفتن، جلوی قافله ها را گرفتن، و هستی و نیستی مردم را تاراج کردن تا چه زمانی؟ همان جا دست به آسمان بلند کرد و در پاسخ کلام خدا عرض کرد: خدایا وقتش رسیده که به درگاهت آیم، و از گذشته سیاهم توبه کنم. فضیل با انقلابی که از شنیدن آن آیه قرآن در جانش به وجود آمد از سرقت منصرف شد، و به خانه اش بازگشت و در گذشته پرگناهش تفکّر و اندیشه می کرد، و برای جبرانش در فکر چاره ای بود. دوستان هم دست و خلافکارش به سراغش آمدند، و از قافله پر پولی خبر دادند که از فلان جادّه در حال گذر بود، و از فضیل خواستند که برای سرقت آن قافله حاضر شود. فضیل داستان بیداری اش را برای آنها گفت، و از آن پس خود را آلوده سرقت و دیگر گناهان نکرد، و آن قدر در مسیر خودسازی و انجام اعمال صالح و اطاعت از فرامین الهی پیش رفت که به یکی از زهّاد ۱ . حدید، آیه ۱۶. صفحه ۵۱۹ زمان خود معروف شد.(۱) آری! در مقام توبه تنها استغفار و ندامت از گذشته کفایت نمی کند، بلکه علاوه بر این، لازم است با اعمال صالح و شایسته آینده گذشته را نیز جبران کرد. یعنی آن قدر کارهای خیر و نیک انجام داد تا گناهان و خطاهای پیشین را پوشش دهد و آن را جبران نماید. خلاصه اینکه آیات قرآن آن قدر تکان دهنده است که یک آیه آن می تواند از یک سارق خطرناک و دزدِ سرِ گردنه، زاهد زمانه بسازد. این تنها یک نمونه تاریخی بود، و از این نمونه ها در تاریخ فراوان است. ۴. قرآن مبین ;قرآن در سوره دخان به وصف مبین توصیف شده است. «مبین» یعنی آشکار کننده، قرآن هم آشکار است و هم آشکار کننده. قرآن به گونه ای است که هر کس در هر سنّ و سال، و با هر مقدار دانش و اطّلاعات و آگاهی، می تواند از آن استفاده کند. فیلسوف، عارف، شاعر، عالم، باسواد و بی سواد، هر کس می تواند از آن بهره برداری کند. قرآن بسان چشمه زلال و جوشانی است که هر کس به اندازه ظرفیتش از آن برداشت می نماید. آنها که ظرفیتشان بسان کاسه ای بیش نیست فقط به اندازه همان کاسه، و آنها که دریا دلند، به وسعت دریا از آب این چشمه جوشان بهره می برند. ج) این قسم ها برای چیست؟ تمام این سوگندها برای اثبات نبوّت و پیامبری پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است. سؤال: چگونه می توان با سوگند و قسم به قرآن نبوّت را اثبات کرد؟ پاسخ: با توجّه به اینکه خداوند به قرآن سوگند یاد کرده، در حقیقت برای اثبات نبوّت به قرآن استدلال کرده است چرا که قرآن معجزه پیامبر اسلام است، و هیچ کس توانایی ندارد همانند قرآن را بیاورد (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ ۱ . تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۴۴ . صفحه ۵۲۰ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً).(۱) بلکه توانایی آوردن یک سوره همانند سوره های قرآن را ندارند (قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).(۲) نتیجه اینکه خداوند متعال پس از ذکر چهار نوع از حروف مقطّعه، چهار قسم به قرآن یاد کرده که با چهار وصف و ویژگی همراه است، و این چهار سوگند با ویژگیهای مذکور همه برای اثبات نبوّت و پیامبری است. ۱ . اسراء، آیه ۸۸ . ۲ . یونس، آیه ۳۸ . صفحه ۵۲۱

۱۳. سوگند سوره عصر

اشاره

یکی دیگر از سوگندهای یگانه قرآن، قسم به عصر است، که در سوره عصر آمده است. توجّه کنید: به عصر سوگند، که انسانها همه در زیانند ;مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند. سوگند به عصر خداوند متعال در این سوره، به عصر سوگند یاد کرده که تمام انسانها در خسران و زیانند. مگر آنها که برنامه چهار مادّه ای مطرح شده در این سوره را جامه عمل بپوشانند.

عصر در لغت

دانشمندان علم لغت و تفسیر برای واژه عصر معانی متعدّدی ذکر کرده اند: ۱. فشار دادن ;عرب از کار کسی که لباس شسته را فشار می دهد تا آب موجود در صفحه صفحه۵۲۲ آن خارج شود، تعبیر به «عصر الثّیاب» می کند. ۲. غروب آفتاب ;تناسب این معنا با معنای اوّل در این است که هنگام غروب آفتاب روز فشرده و همه چیز آن جمع می شود، و سپس آفتاب غروب می کند. بدین جهت به این لحظه عصر گفته اند. ۳. دوران ;به برهه ای از زمان نیز عصر گفته می شود، مانند دوران رسول الله(صلی الله علیه وآله)، عصر انقلاب اسلامی، عصر امام زمان(عج). بنابراین به مجموعه یک زمان عصر گفته می شود ;چون حوادث فراوانی در آن دوران جمع و فشرده شده است.

عصر در کلمات مفسّران

اشاره

در اینکه منظور از عصر در سوره مورد بحث کدام یک از معانی سه گانه است، نظریّات مختلفی ارائه شده است. مرحوم علاّمه طبرسی در تفسیر ارزشمند مجمع البیان پنج تفسیر، و ما در تفسیر نمونه هفت تفسیر برای آن ذکر کرده ایم، که قسمتی از تفاسیر هفتگانه با نظریات مجمع البیان مشترک، و بخشی دیگر متفاوت است. توجّه فرمایید.

۱. غروب آفتاب

یکی از احتمالات این است که عصر به معنای غروب آفتاب باشد، و خداوند به غروب آفتاب سوگند یاد کرده است. اگر پرسیده شود: چه حادثه ای در آن زمان رخ می دهد که خداوند متعال به آن لحظه قسم خورده است؟ در پاسخ می گوئیم: با غروب آفتاب تحوّل بزرگی در عالم رخ می دهد، غروب آفتاب اعلان پایان روز و اتمام تلاش و فعالیّت روزانه، و شروع شب و آغاز آرامش و استراحت است. و این لحظه نشانه ای دیگر از قدرت خداوند است که: «(یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ ;)شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند».(۱) ۱ . حج، آیه ۶۱ . صفحه۵۲۳ با توجّه به اهمیّت لحظه غروب آفتاب و عصر، خداوند به آن قسم یاد کرده است، همان گونه که به صبحگاهان و لحظه طلوع آفتاب که اعلان پایان شب و نویدبخش آغاز روز است در جای دیگر قسم خورده است (وَالضُّحَی).(۱) نتیجه اینکه غروب و طلوع آفتاب دو تحوّل بزرگ در عالم هستی، و دو نشانه از نشانه های پروردگار است، و لهذا متعلّق سوگند خدا قرار گرفته است.

۲. مجموعه تاریخ بشر

طبق این تفسیر منظور از عصر مجموعه تاریخ بشر از آغاز آفرینش تا پایان عمر دنیاست، که حوادث در آن فشرده شده است. و از

آنجا که تاریخ آیینه عبرتهاست، خداوند متعال به مجموعه تاریخ بشر سوگند یاد کرده است. انسان می تواند تمام درسهای لازم زندگی اش را از تاریخ فرا بگیرد. عوامل سعادت، اسباب پیروزی، ثمرات شیرین وحدت و اتّحاد، میوه های تلخ اختلاف و پراکندگی، چگونگی استفاده از فرصتها، نتایج بد غفلت از فرصتها، و مانند آن، را می توان از دل تاریخ بیرون کشید و سر لوحه عمل قرار داد. حضرت علی(علیه السلام) در نامه ارزشمند خود خطاب به امام مجتبی(علیه السلام)، که حاوی یک دوره اخلاق اسلامی است، می گوید: من از اول خلقت آدم(علیه السلام)، تا به امروز نبوده ام، بلکه عمر محدودی داشتم. امّا تاریخ بشر را مطالعه کرده، و از حوادث زندگی آنها عبرت گرفته و از تجربیّاتشان استفاده کرده ام، چنانکه گویی همیشه همراه آنها بوده ام. تمام این تجربیات را برای تو (امام حسن(علیه السلام))، در این نامه خلاصه کرده ام».(۲) در اهمیّت تاریخ بشر همین بس که خداوند متعال در اکثر سوره های قرآن در مورد اقوام و ملل پیشین سخن گفته، و درسهای تازه ای به ما می دهد که به عنوان نمونه به دو داستان آن به صورت خلاصه اشاره می کنم: ۱ . ضحی، آیه ۱ . ۲ . نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱ . صفحه ۵۲۴ الف) فیل سواران ابرهه خداوند در سوره فیل اشاره ای به داستان ابرهه کرده است. توجّه کنید: «(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ * وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيلٍ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ;)آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران = لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند چه کرد؟! آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟ و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد، که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرار می دادند ;سرانجام آنها را همچون کاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد». مسیحیّت در سرزمین یمن در جنوب عربستان در حال گسترش بود. فرمانده ای از طرف مسیحیان آن سوی دنیا در آنجا حکومت می کرد، که نام وی ابرهۀ بن الصباح الاشرم جدّ نجاشی معاصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود. او کلیسای بی نظیری در یمن ساخت که شاید مانند آن در دنیای آن روز وجود نداشت. ابرهه که به این کلیسا دلبستگی شدیدی داشت ناگهان متوجّه شد که عدّه ای شبانه آن را آتش زده و خاکستر کردند. وی از این حادثه بسیار ناراحت و پریشان، ومشغول تحقیق از عوامل آن شد. به این نتیجه رسید که شاید مشرکان عرب مکّه دست به این کار زده باشند. لذا لشکر بزرگی فراهم و به سمت مکّه حرکت کرد. تا با تخریب خانه کعبه از مشرکان مکّه انتقام گیرد. هنگامی که لشکر ابرهه به نزدیک مکّه رسید، و مردم مکّه آن لشکر بزرگ را دیدند، سخت وحشت کردند. زیرا اوّلا: سپاه فیل سوار ندیده بودند، و ثانیاً: تا آن زمان شاهد سپاهی به آن عظمت و بزرگی نبودند. ابرهه نزدیک یکی کوههای مکّه توقّف کرد، و مأموری فرستاد تا بزرگ و رئیس مکّه را نزد وی آورند. عبدالمطلب جدّ بزرگوار پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، که در آن زمان بزرگ مکّه بود، نزد ابرهه آمد. عظمت و اُبهّت عبدالمطلب سبب شد که ابرهه از تخت پایین آمده، و دست عبدالمطلب را گرفته، و کنار وی روی زمین بنشیند. سپس هدفش را از لشکرکشی به مکّه به وی اعلان کرد و گفت: از من چه تقاضایی داری؟ عبدالمطلب صفحه ۵۲۵ گفت: من دویست شتر داشتم که مأموران تو آنها را بازداشت کرده اند، دستور بده آنها را آزاد کنند! ابرهه که انتظار داشت عبدالمطلب در مورد حمله به کعبه با وی گفتگو کند از این تقاضا متعجّب شد، و گفت: شما فقط در مورد شترانت سخن می گویی؟ عبدالمطلب گفت: «انّی انا ربّ الابل، و ان للبیت رباً سیمنعه علیک ;من مالک شتران هستم، و کعبه مالکی دارد که از گزند تو حفظش می کند».(۱) عبدالمطلب به شهر بازگشت، و به مردم دستور داد که در کوههای اطراف مکّه متفرق شده، و پناه گیرند. سپاه ابرهه به سمت خانه خدا و به قصد تخریب آن حرکت کرد. فیل سواران ناگهان ابری را مشاهده کردند که از سمت دریای احمر به سوی آنها حرکت می کرد. وقتی که نزدیکتر شد شاهد پرندگان کوچکی بودند که هر یک سه عدد سنگ کوچک به اندازه نخود یکی در منقار و دوتای دیگر را در میان پاهایشان گرفته بودند. خداوند در مقابل سپاه عظیم فیل سواران، سپاه عظیم تری تهیّه نکرد. بلکه با این پرندگان کوچک به مبارزه و مقابله با پیل سواران آمد. هر پرنده ای مأمور کشتن سه نفر از سپاهیان ابرهه بود. پرندگان کوچک مأموریّت خود را به طور کامل انجام داده، و تمام سپاهیان ابرهه را به قتل رساندند. تنها یک نفر از آنان جان سالم به در برد، تا خبر شکست مفتضحانه

پیل سواران را به یمن ببرد. این داستان چقدر آموزنده و عبرت انگیز است. به انسان هشدار می دهد که به قدرت و نیروی خویش مغرور نشود که هر چه باشد تاب مقاومت و تحمّل در برابر خداوند را نخواهد داشت. خدا می تواند با تکان دادن زمینِ هر چند به طور مختصر، حاصل زحمت یک عمر جمعیّتی را در عرض چند ثانیه از بین ببرد. یا با یک سونامی سواحل غرب آسیا را نابود سازد، و یا با یک کاترینا شهری را به زیر آب ببرد، و دولت آمریکا را فلج کند. آری تنها ابرهه و سپاهیانش در بیش از ۱۴۰۰ سال قبل عاجز نبودند، بلکه انسان امروز نیز علیرغم پیشرفتهای خیره کننده اش در صنعتهای مختلف، در برابر اراده خداوند عاجز و ناتوان است. ۱ . التفسیر المنیر، ج ۳۰، ص ۴۰۴ . صفحه۵۲۶ ب) سدّ عظیم خاکی قوم سبأ در سرزمین یمن، منطقه کوهستانی وجود داشت که هر زمان باران می بارید، سیلابهای خطرناکی به راه می افتاد، و همه چیز را ویران می کرد. مردم یمن تصمیم گرفتند در مقابل این سیلابها سدّ خاکی محکمی بسازند، تا هم از ویرانی های ناشی از سیلاب ها جلوگیری نموده، و هم از آبهای جمع شده در پشت سد استفاده بهینه کنند. به همّت مردم سدّ خاکی زده شد، و دیگر خبری از سیلابهای ویرانگر نبود. تدریجاً آبهای جمع شده پشت سد توسّط کانالهای مخصوص هدایت، و در مسیر کشاورزی و باغداری و آبادانی کشور به کار گرفته شد. کشور یمن روز به روز آبادتر شد، و به برکت آبهای مهار شده آنقدر درخت کاشته شد که مردم در طول سفر نیز در سایه درختان حرکت کرده، و حتّی نیازی به غذا نداشتند! زیرا کافی بود سبدی بر روی سر نهاده و زیر درختان حرکت کنند، تا در ظرف مدّت کوتاهی سبد آنها از میوه های مختلفی که از درختان می ریخت پر شود! خلاصه اینکه سدّ مذکور تمدّن عظیم و خیره کننده ای برای مردم یمن به ارمغان آورد. امّا از آنجا که (برخی از) انسانها هنگامی که به قدرت می رسند همه چیز را فراموش کرده، شروع به ناشکری و نق زدن می کنند، گفتند: «(رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ;)پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند. و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند ;و ما آنان را داستانهایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیّتشان را متلاشی ساختیم ;در این ماجرا نشانه های عبرتی برای هر صابر شکرگزاری است».(۱) خداوند تصمیم بر ویرانی سدّ خاکی، که منشأ تمدّن شهر سبأ بود گرفت. ولی این مأموریّت را به خیل فرشتگان و ملائکه نداد، بلکه چند موش صحرایی را مأمور این کار کرد! موشها در سدّ لانه کرده و به تدریج چندین سوراخ در آن ایجاد نمودند. آب ۱ . سبأ، آیه ۱۹ . صفحه ۵۲۷ در روزنه ها جریان پیدا کرد، و بر اثر جریان آب سوراخ ها بزرگتر می شد. سوراخ ها آن قدر بزرگ شد که ناگهان صدای مهیب و وحشتناکی در همه جا پیچید! این صدای هولناک چیزی جز صدای شکستن سدّ خاکی نبود. تمام آب مهار شده، پست سدّ آزاد شد، و با سرعت تمام به جلو پیش می رفت، و با هر چه برخورد می کرد آن را نابود می کرد ;باغها ویران، مزارع نابود، درختان قلع و قمع شد، و هیچ اثری از آن تمدّن بزرگ جز برخی درختان بیابانی باقی نماند. مردمی که زنده مانده بودند از آنجا هجرت کردند، و تمدّن بزرگ دیروز به بیابان خشک و وحشتناکی تبدیل شد. آری تاریخ مملوّ از درسهای عبرت است، لهذا خداوند به آن سوگند یاد کرده است. فضائل علی(علیه السلام) از زبان سعد بن وقاص یکی از درسهای عبرت انگیز تاریخ تلاش گسترده بنی امیّه برای محو فضائل حضرت علی(علیه السلام) است. آنها هفتاد سال نه تنها مانع ذکر و نشر فضائل مولای متّقیان علی(علیه السلام) شدند، بلکه بر فراز منابر و در خطبه های نماز جمعه، آن حضرت را سبّ و ناسزا می گفتند! روزی معاویه به مدینه آمد و شنید که سعد بن وقاص به علی(علیه السلام)اهانت نمی کند. از آنجا که سعد در میان مسلمانان موقعیّت ویژه ای داشت، این کار بر معاویه سنگین آمد. به سعد گفت: چرا علی را سبّ و لعن نمی کنی؟ گفت: من سه مطلب به خاطر دارم که پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره علی(علیه السلام) بیان کرد. هنگامی که به یاد این سه مطلب می افتم، نمی توانم به او ناسزا بگویم: ۱. حضرت فرمود: «اَما تَرْضی اَنْ تَكُونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی ;آیا راضی نیستی که منزلت و جایگاه تو در پیش من، همچون جایگاه هارون نزد موسی است، مگر اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد». ۲. در جنگ خیبر پس از آنکه مسلمانان چندین بار حمله کردند و بدون موفقیّت بازگشتند، حضرت رسول(صلی الله

علیه وآله) فرمود: پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند و رسولش هم او را دوست دارند! صبح روز بعد همه صفحه ۵۲۸ مسلمانان منتظر بودند تا بفهمند منظور پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه کسی است. حضرت فرمود: علی را خبر کنید، تا پرچم را به دست او دهم. بعضی از منافقین که از این مطلب ناراحت شده بودند شروع به بهانه تراشی کردند که: یا رسول الله! علی چشم درد دارد و قادر بر انجام این مأموریّت نمی باشد. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) علی را طلبید، و با آب دهانش بر چشمانش مالید، و درد چشم کاملا برطرف شد. آنگاه پرچم را به دست او سپرد، و علی شجاعانه قلعه خیبر را فتح کرد!».

۳. آیه شریفه مباهله که نازل شد، حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) را فرا خواند و فرمود: «اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلی ;خدایا! این افراد، اهل بیت من هستند».(۱) معاویه! با این فضائلی که در مورد علی شنیده ام، چگونه او را سبّ و لعن کنم؟ هر چند بنی امیّه تصمیم بر محو فضائل علی گرفتند، و هفتاد سال در راه رسیدن به اهداف شوم خود به طور جدّی تلاش کردند، امّا خواسته خداوند رسوایی بنی امیه و نشر فضائل حضرت امیرالمؤمنین بود. لذا امروز نهج البلاغه حضرت علی در همه جا موجود و فضائلش تاریخ را پر کرده است. و این تاریخ برای ما عبرت است. از تاریخ می آموزیم که هر کس مورد نصر و یاری خداوند قرار گیرد هیچ کس نمی تواند بر او غلبه کند، و اگر خداوند بخواهد کسی را خوار و ذلیل کند، هیچ قدرتی توانایی ایستادگی در برابر اراده پروردگار را نخواهد داشت. (إِنْ یَنْصُرْکُمْ اللهُ فَلاَ غَالِبَ لَکُمْ وَإِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِّن بَعْدِهِ).(۲) علی خلاصه پیامبران بزرگ(علیه السلام) به قول شاعر: خوشتر آن باشد که حُسن دلبران گفته آید از زبان دیگران ۱ . سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۷۴۵ . ۲ . آل عمران، آیه ۱۶۰ . صفحه ۵۲۹ یکی از علما و دانشمندان با انصاف اهل سنّت، کتابی به نام «زین الفتی فی شرح سورهٔ اهل اتی» نوشته است. در این کتاب، احادیث ناب فراوانی در مورد علی(علیه السلام) و اهل بیت(علیهم السلام) وجود دارد، که حدیث زیر یک نمونه آن است: حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: «مَنْ اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلی ادَمَ فِی عِلْمِهِ، وَ اِلی نُوح فی فَهْمِهِ، وَ اِلی اِبْراهیمَ فی حِلْمِهِ، وَ اِلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیّا فی زُهْدِهِ، وِ اِلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فِی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ اِلی عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِب ;هر کس مایل باشد به حضرت آدم در علم و دانشش، و به حضرت نوح در فهم و درک عالیش، و به حضرت ابراهیم در حلم و بردباری اش، و به حضرت یحیی بن زکریّا در زهدش، وبه حضرت موسی در مبارزاتش، نظر کند، به علی بن ابی طالب نگاه کند!».(۱) پروردگارا تو را بر این نعمت عظمی (شیعه علی بودن) سپاسگزاریم، و بر ارواح پاک پدران و مادرانی که ما را با مهر و عشق علی تربیت کردند، درود و سلام می فرستیم. و امیدواریم که همان گونه که در دنیا در سایه عشق علی(علیه السلام) و فرزندان پاک و معصومش زندگی می کنیم، در جهان آخرت نیز با آن بزرگواران محشور شویم. آمین یا ربّ العالمین.

در حدیث دیگری، مرحوم علاّمه امینی به نقل از سه کتاب از بزرگان اهل سنّت (۱. ابونعیم اصفهانی، ۲. معجم طبرانی، ۳. کنزالعمال متقی هندی) چنین نقل می کند: «قالَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله): مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَحْیا حَیاتی، وَ یَمُوتَ مَماتی، وَ یَسْکُنَ جَنَّةَ عَدْن غَرَسَها رَبّی، فَلْیُوالِ عَلِیّاً مِنْ بَعْدی، وَلْیُوالِ وَلِیَّهُ، وَلْیَقْتَدِ بِاَهْلِ بَیْتی مِنْ بَعْدی، فَاِنَّهُمْ عِتْرَتی خُلِقُوا مِنْ طینَتی ;هر کس دوست دارد زندگیش همانند زندگی من، و مرگش بسان مرگ می باشد، و در جهان آخرت ساکن بهشت ویژه وجاویدانی شود که خداوند به فرمان خود درختانش را رویانده، باید پس از من علی را دوست بدارد، و ۱ . العسل المصفی من تهذیب زین الفتی، ج ۱، ص ۱۲۵ . صفحه ۵۳۰ ولایتش را بپذیرد و (نه تنها علی بلکه) دوستان علی را نیز دوست بدارد. و (مهم تر از دوست داشتن) به اهل بیت من اقتدا کند، و گام در جای گام آنها بنهد. چرا که آنان عترت منند، و از خاک و طینت من آفریده شده اند».(۱)

۳. عصر قیام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

برخی از مفسّرین معتقدند منظور از «عصر» در سوره والعصر، عصر قیام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است. چرا که این دوران اهمیّت بسیار ویژه ای داشت، و بدین جهت خداوند متعال به آن دوران سوگند یاد کرده است. برای پی بردن به اهمیّت آنچه را که

اسلام به بشریّت هدیه کرده، لازم است تاریخ جاهلیّت عرب را مطالعه کنیم. لذا ما به جوانان توصیه می کنیم که تاریخ جاهلیّت عرب را مطالعه کنند تا قدرت نعمت اسلام و معارف آن را بدانند. حضرت علی(علیه السلام)دست مخاطبانش که غالباً نسل بعد از اسلام بوده اند را می گیرد، و برای آنکه به ارزش اسلام پی ببرند آنها را به دوران جاهلیّت می برد، و صفحاتی از تاریخ را جلوی چشمان آنها ورق می زند، و می فرماید: خداوند در حالی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مبعوث، و اسلام را توسّط آن حضرت به مردم عرضه کرد، که شما معتقد به بدترین آیینها و ساکن بدترین خانه ها بودید. اعتقادات شما آمیخته با انواع خرافات بود. با دست خود بتی از خرما درست می کردید، و به پرستش آن می پرداختید، و در برابرش به خاک می افتادید، و به هنگام قحطی و کمیاب شدن موادّ غذایی، آن را می خوردید! چه آیین بدی بود که انسان اشرف مخلوقات در مقابل دست ساخته خود سجده می کرد! انواع بتها را می پرستید. بت شخصی، بت خانوادگی، بت قبیلگی، بت در سفر و دیگر بتها. مسکنهای شما هم بدترین خانه ها بود. در میان سنگهای خشن چادر می زدید، در لابه لای حیوانات و حشرات و مارها زندگی می کردید. آب مورد استفاده شما آب آلوده و گندیده ای بود که در وسط یک ۱ . تلخیص الغدیر، ص ۲۴۳ . صفحه ۵۳۱ گودال جمع شده بود، و انواع حیوانات در آن وجود داشته، یا از آن استفاده می کردند. خون همدیگر را می ریختید، و بر این کار افتخار می کردید. فرزندان خود را به دست خود می کشتید، یا آنها را زنده زنده در خاک دفن می کردید! اسلام آمد و شما را از تمام این بدبختیها و مشکلات آزاد کرد.(۱) گوستاولوبون، از دانشمندان معروفِ غرب می گوید: «از جمله سرزمین هایی که هیچگاه مستعمره نشد، سرزمین حجاز است! چون چیزی برای استعمار در آنجا وجود نداشت، و مردمی عقب افتاده و بی فرهنگ داشت». آری! اسلام انقلابی عظیم در آن محیط تاریک به وجود آورد. انقلابی که نتیجه آن جهش های بلند علمی، پیشرفت های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود. تا آنجا که مسلمانان مولّد علم و دانش شدند، و دیگر مردم جهان از جمله اروپائیان مصرف کننده علم و دانش مسلمانان گشتند. نهضت علمی مسلمانان در صدر اسلام بسیار مهم است. و دانشگاههای ما باید واحدهایی از دروس دانشگاهی را به این موضوع اختصاص دهند، تا دانشجویان محترم با پیشینه علمی خویش آشنا باشند. تصوّر نکنند که مسلمانان همواره مصرف کننده علوم ودانشهای غربیها بوده اند. باید آنها را به چهارصد پانصد سال قبل برد، و اختراعات و اکتشافات و تألیفات دانشمندان اسلامی را به آنها معرّفی کرد، تا احساس خودباختگی نکنند، و مرعوب فرهنگ منحط و فاسد غرب نشوند، و با خودباوری تلاش کنند که به آن روزها بازگردند. به هر حال از آنجا که با ظهور اسلام تحوّل عظیمی در جهان ایجاد شد، و عصر ظهور پیامبر دوران درخشان و خیره کننده ای در تاریخ گشت، خداوند متعال به آن دوران سوگند یاد کرده است. ۱ . نهج البلاغه، خطبه دوم. صفحه ۵۳۲

۴. عصر قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

احتمال دیگر اینکه منظور از «عصر»، زمان قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، چرا که آن دوران نیز بسیار مهم است. زیرا: اوّلاً: بشر از نظر علم و دانش پیشرفت فوق العاده ای می کند. ثانیاً: صنایع در آن زمان رشد چشمگیری خواهد داشت. ثالثاً: از نظر اخلاق مردم در سطح بسیار بالایی قرار می گیرند. رابعاً: صلح و آرامش و امنیّت عجیبی در بین مردم و اقوام و ملل حاکم می شود. خداوند متعال آن زمان را چنین ترسیم کرده است: «(وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لاَ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذَلِکَ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ;)خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید ;و دین وآیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت ;و ترسشان را به امنیّت و آرامش مبدّل می کند، (آن چنان) که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقند». یعنی اوّلا:

مشکل دنیای امروز، زمامداران خودسر و حاکمان ظالمان و رؤسا و مدیران ستمگر است. و در عصر ظهور حضرت مهدی(علیه السلام) این مشکل وجود نخواهد داشت، و حکومت به دست انسانهای با ایمان و صالح می افتد. ثانیاً: آیین ارزشمند اسلام فراگیر شده، و تمام دنیا را فتح می کند، البتّه نه بدان معنا که آیین یهود و نصاری بطور کامل از بین می رود، بلکه آنها به صورت اقلیّتهای مذهبی باقی خواهند ماند. امّا دین حاکم بر سرتاسر جهان اسلام خواهد بود. ثالثاً: خوف و ترس وحشت از جنگهای قبیله ای داخلی منطقه ای و جهانی از بین صفحه ۵۳۳ می رود، و همه احساس امنیّت و آرامش می کنند. و رابعاً: مردم در سایه حکومت صالحان، و نشر و گسترش اسلام، و صلح و امنیّت و آرامش ایجاد شده، خالصانه خدا را عبادت می کنند، و بدون دغدغه به پرستش او روی می آورند. خلاصه اینکه هدف از آفرینش بشر به طور کامل در عصر ظهور مهدی تحقّق خواهد یافت. آیا چنین عصر درخشانی نباید مورد سوگند خداوند متعال قرار گیرد؟ مدّعیان دروغین! پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران توجّه مردم به مسائل دینی بسیار زیاد، و مسائل مذهبی در گوشه و کنار مطرح شد. از جمله این مسائل، امور مربوط به حضرت ولی عصر(علیه السلام) است، که روز به روز توجّه مردم به آن بیشتر می شود. و طبیعی است که هر چه علاقه مردم به امام زمان(علیه السلام) بیشتر و عشق آنها به حضرت شعلهورتر گردد، بازار مدّعیان دروغین و قلّابی نیز رونق بیشتری پیدا می کند. زیرا معمولا برای چیزهای مورد علاقه مردم چیزهای تقلّبی درست می کنند. اگر سکّه های تقلّبی، اسکناسهای تقلّبی، دلارهای تقلّبی، و مانند آن ساخته می شود، به خاطر آن است که مردم به سکّه های طلا و اسکناس و دلار علاقمند هستند. بنابراین، وجود مدّعیان دروغین نیابتِ و سفارت امام زمان(علیه السلام) در عصر و زمان ما، که توجّه به امام زمان به صورت چشمگیری رو به رشد است، طبیعی و عادی است. امّا آنچه مهم است اینکه مردم و عاشقان امام زمان باید مواظب این مدّعیان دروغین باشند، تا از احساسات پاک و عشق و علاقه خالصانه آنها سوء استفاده نکنند، و بر مسئولین حکومت اسلامی نیز لازم است همچون گذشته با آنها برخورد کرده، و به مردم هشدارهای لازم را بدهند.

۵. وجود انسان

پنجمین احتمال اینکه منظور از عصر انسان است. و با توجّه به اینکه انسان عصاره صفحه ۵۳۴ و فشرده جهان هستی است، خداوند در این سوره به وی قسم یاد کرده است. انسان افتخارات فراوانی دارد ;از جمله اینکه: الف) او خلیفهٔ الله است ;نماینده خداوند بر روی زمین. ب) مسجود فرشتگان است. زیرا ملائکه به امر خدا بر او سجده کردند. ج) معلّم فرشتگان است. چرا که حضرت آدم به فرمان خداوند علم الاسماء را به ملائکه تعلیم داد، و بدین سبب افتخار معلّمی آنان را کسب نمود. د) خداوند از روح خود در انسان دمیده است. هـ) تمام عالم هستی در خدمت انسان است. اگر آیات تسخیر در قرآن را مطالعه فرمایید، که حدود پانزده آیه است، خواهید دید که خداوند همه چیز را مسخّر انسان گردانیده، و در اختیار او نهاده است. با توجّه به این مقامات، خداوند به انسان سوگند یاد کرده، و می خواهد وی را به ارزش وجودیش توجّه دهد، تا غفلت نکند و خود را ارزان نفروشد. اگر انسان قدر و ارزشش را بداند، خود را به مشتی پول، مقداری موادّ مخدّر، عشقی زودگذر، پست و مقام موقّت، و مانند آن نمی فروشد. و کسانی که خود را ارزان می فروشند بسان کودکانی هستند که ارزشمندترین گوهر دنیا را که بازیچه آنها قرار گرفته بود در ازای چند شکلات به تاجر گوهرشناسی فروختند! حضرت علی(علیه السلام)طبق روایت کوتاهی می فرماید: «(لَیْسَ لِاَنْفُسِکُمْ ثَمَنٌ اِلاَّ الْجَنَّهَ، فَلاتَبیعُوها اِلاّ بِها (;شیعیان من!) هیچ قیمتی برای شما جز بهشت خدا نیست، به کمتر از آن خود را نفروشید».(۱) بعضی از مردم در طول عمر خویش تلاش و کوشش فراوانی می کنند، خود را به آب و آتش می زنند، از راه حلال و حرام کسب درآمد می کنند، و حاصل عمر آنها یک خانه مجلل و شیک و گرانقیمت مثلا ۵۰۰ میلیون تومانی می شود که پس از مرگ مایه ۱ . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۶ . صفحه ۵۳۵ اختلاف و درگیری ورثه است. چنین انسانی ضرر کرده است، چون خویشتن را به

یک خانه ۵۰۰ میلیونی فروخته، در حالی که کمترین قیمت او بهشت پروردگار است.

۶. فشارها و حوادث

برخی دیگر از مفسّران، «عصر» را به حوادث و فشارهای زندگی انسانها، که کم و بیش برای هر شخصی رخ می دهد، تفسیر کرده اند. زیرا زندگی آدمی یکنواخت نیست، بلکه آمیخته با حوادث است. گاه سالم است، و گاه بیمار، در برهه ای از زمان جوان است، و سپس رو به پیری می رود. گاه ثروتمند است و گاه فقیر، زمانی در امنیّت است و زمان دیگر ناامنی به سراغ او می آید. و البتّه این فشارها و حوادث انسان را می سازد. این سختی ها و ناملایمات او را پخته و قوی می کند. شاید عدّه ای بگویند: حضرت علی(علیه السلام) که با نان جوین زندگی را می گذراند، چگونه قادر بر کندن در قلعه خیبر شد؟ چگونه آن حضرت در مقابل پهلوان بی بدیل عرب عمروبن عبدود ایستادگی کرد، و در نهایت بر او پیروز شد؟ حضرت علی(علیه السلام) در پاسخ این سؤال انسانها را به درختان بیابانی و درختان کنار نهر آب تشبیه می کند. انسانهایی که مشکلات را تحمّل نموده، و در برابر حوادث و ناملایمات صبر و بردباری را پیشه خود کرده اند. بسان درختان بیابانی هستند که با کمترین مقدار آب ساخته اند، و در برابر طوفانهای سهمگین وبادهای تند همچون کوه می ایستند. امّا انسانهای ناز پرورده، مانند درختان کنار نهر آبند، که سست و کم تحمّلند، و با کمترین فشار و طوفانی از پای در می آیند. «اَلا وِانَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِیَّةَ اَصْلَبُ عُوداً، وَالرَّواتِعَ الْخَضِرَةَ اَرَقُّ جُلُوداً ;آگاه باشید! درختان بیابانی چوبشان محکمتر است، و درختانی که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازکتر و کم دوامتر است».(۱) ۱ . نهج البلاغه، نامه ۴۵ . صفحه ۵۳۶ آری! انسانهای نازپرورده ای که فشارها و مشکلات را تجربه نکرده اند به جایی نمی رسند. آقای «توانگ بی» نویسنده کتاب تاریخ تمدّن می گوید: «تمدّنهای بزرگی که در طول تاریخ پدید آمده را مورد مطالعه قرار دادم. هیچ تمدّن مهمّی را نیافتم مگر اینکه قبلا مورد هجوم دشمن خارجی قرار گرفته، و در سایه تحمّل مشکلات و سختی ها تمدّنهای مهم پایه ریزی شده است». کشور ما این مسأله را به خوبی تجربه کرده، و در سایه تحمّل مشکلات و سختی های انقلاب توانست در خیلی از جهات خودکفا و مستقل شود. اگر این فشارها نبود نه ارتش ما این قدر قوی و با صلابت بود، و نه سپاه ما در این سطح از توانایی نظامی و لجستیکی قرار داشت. آری! از آنجا که فشارها و حوادث و سختیها ومشکلات انسان ساز است، مورد قسم پروردگار عالم قرار گرفته است.

۷. نماز عصر

برخی از مفسّران معتقدند که منظور از «عصر» در آیه مورد بحث، نماز عصر است. بنابراین خداوند متعال به نماز عصر سوگند یاد کرده است. سؤال: شک نیست که نماز در معارف دینی جایگاه خاصّ و بسیار مهمّی دارد، تا آنجا که از آن به عنوان ستون خیمه دین یاد شده است. (اَلصَّلوةُ عَمُودُ الدّینِ)(۱) و می دانیم که اگر ستونِ خیمه ای را بر دارند سقف آن فرو خواهد نشست. و لذا اوّلین چیزی که در عالم قیامت مورد سؤال قرار می گیرد نماز است.(۲) و در اهمیّت نماز همین بس که معیار قبولی و مردودی سایر اعمال است.(۳) خلاصه هر چه در مورد اهمیّت نماز گفته شود کم است، ولی سؤال این است که: چرا خداوند به خصوصِ ۱ . میزان الحکمة، باب ۲۲۷۰، ح ۱۰۵۴۷ . ۲ . همان مدرک، باب ۲۲۷۳، ح ۱۰۵۷۰ . ۳ . همان مدرک، ح ۱۰۵۶۸ . صفحه ۵۳۷ نماز عصر سوگند یاد کرده است؟ پاسخ: هر نمازی ممکن است از جهتی نسبت به سایر نمازها فضیلت داشته باشد و نماز عصر طبق تفسیری همان «صلوة وسطی» است که در آیه شریفه ۲۳۸ سوره بقره مورد تأکید قرار گرفته است: «(حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَی ;)در انجام همه نمازها و (به خصوص) نماز وسطی کوشا باشید». و علّت اینکه نسبت به نماز وسطی تأکید شده این است

که نماز عصر نسبت به نمازهای دیگر آسیب پذیر است. هنگام نماز ظهر زمان مناسبی است چون معمولا مردم کار و فعالیّت را جهت صرف ناهار و استراحت کوتاه تعطیل می کنند، و فرصت کافی جهت اقامه نماز ظهر دارند. امّا نماز عصر که در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جدا خوانده می شد، و مسلمانان حدود سه ساعت و نیم پس از اذان ظهر آن را اقامه می کردند، در لابه لای کارهای روزانه قرار می گرفت و لذا، برای اقامه آن، باید کار را تعطیل می کردند. و نماز برخی از مسلمانان که به هر علّتی نمی توانستند کار را تعطیل کنند ترک می شد. بدین جهت نسبت به نماز عصر در آیه شریفه تأکید خاص و ویژه ای شده است. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز در حدیثی فرمودند: «مَنْ فاتَتْهُ صَلاةُ الْعَصْرِ حَبِطَ عَمَلُهُ ;کسی که نماز عصرش ترک شود، اعمالش باطل و نابود می گردد».(۱) بنابراین خداوند به نماز عصر به خاطر ویژگی آسیب پذیریش قسم یاد کرده، تا مورد توجّه بیشتر مسلمانان قرار گیرد، و از آن غافل نشوند. ضمناً توجّه داشته باشید که شیعه نیز معتقد است اقامه نمازهای روزانه در پنج وقت فضیلت دارد، امّا برخلاف اهل سنّت جمع بین نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را نیز جایز می داند و دلیل آن روایات متعدّدی است که از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به ما رسیده، و شرح آن را در کتاب «شیعه پاسخ می گوید» نوشته ایم. فلسفه جواز جمع، همان گونه که در بعضی روایات به آن اشاره شده، جلوگیری از مشکلات ۱ . المغنی لابن قدامهٔ، ج ۱، ص ۳۸۹ و ۳۹۶ و ۴۴۵. صفحه ۵۳۸ نماز پنج وقت برای بعضی از مردم است. مشکلاتی که گاه به ترک نماز منتهی می شود. همان طور که در مورد برخی از جوانان اهل سنّت نقل شده که اصرار بر نماز پنج وقت، موجب شده آنها تارک الصلاهٔ شوند. خلاصه اینکه به اعتقاد ما شیعیان نماز در پنج وقت فضیلت بیشتری دارد، امّا جمع بین نمازها نیز جایز است.

کدام تفسیر صحیح است؟

طیّ مباحث گذشته هفت تفسیر برای «عصر» گفته شد. کدام یک از تفسیرهای هفتگانه صحیح است؟ پاسخ: همان گونه که بارها گفته ایم تفسیرهای مختلف هیچ تضادّ و منافاتی با یکدیگر ندارند. بنابراین می توان تمام این تفسیرها را صحیح دانست. یعنی خداوند هم به غروب آفتاب که پیام آور پایان سلطنت روز و آغاز حکومت شب است و تحوّلی عظیم در جهان به وجود می آورد سوگند یاد کرده، و هم به تاریخ بشر، که مملوّ از حوادث تلخ و شیرین عبرت آموز است، قسم خورده، و هم به عصر بعثت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) سوگند یاد کرده، و هم به عصر ظهور حضرت مهدی(علیه السلام) قسم خورده، و هم به مشکلات وحوادث انسان ساز سوگند یاد کرده، و هم به نماز عصر قسم خورده، و هم به وجود انسان که عصاره عالم هستی است، سوگند یاد کرده است. آری! به تمام این امور هفتگانه سوگند که انسان در حال ضرر و زیان است. آنچه برای آن قسم یاد شده است: مباحث گذشته پیرامون «قسم» و «متعلّق قسم» و تفسیرهای مختلف واژه «عصر» بود، که اهمیّت فراوان سوگند مورد بحث را روشن کرد. ولی اکنون باید از «مقسم له» یعنی آنچه که خداوند متعال به خاطر آن سوگند به عصری مهم یاد کرده بحث کنیم: صفحه ۵۳۹ خداوند برای این نکته مهم سوگند یاد کرده که (إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْر) تمام انسانها در هر پست و مقام و موقعیّتی که هستند و از هر رنگ و نژاد و قومیّتی که باشند در حال خسران و زیانند! توضیح اینکه: طبیعت انسان طبیعت خسران و ضرر است. زیرا سرمایه مهم انسان عمر اوست. و این سرمایه از سالها و ماهها و روزها و ساعتها و دقیقه ها و ثانیه ها تشکیل شده، و اجزای این سرمایه تدریجاً در حال نابودی و از بین رفتن است ;چه بخواهیم و چه نخواهیم. همه چیز قابل جبران، و بسیاری از چیزها قابل بازگرداندن است، امّا سرمایه از دست رفته عمر انسان نه قابل جبران است، و نه قابل بازگرداندن. و لهذا می گوییم: «طبیعت انسان، خسران و ضرر و زیان است». علی(علیه السلام) که سخنان ارزشمندش در هر موضوعی چراغ راه است، می فرماید: «(نَفْسُ الْمَرْءِ خَطاهُ اِلی اَجَلِهِ ;هر نفس انسان را یک گام به مرگ نزدیک می کند»(۱)چرا که استعداد و نیروهای انسان محدود است و هر چه بر عمرش افزوده شود، از استعدادهایش کاسته می گردد. مثلا اگر قلب انسان توانایی ۵۰ میلیارد بار تپش داشته باشد، پس از این مقدار ضربان از کار می

ایستد، زیرا نیرویش تمام شده است، هر چند قلب هیچ بیماری نداشته باشد. درست مانند اتومبیلی که بر اثر تمام شدن بنزین متوقّف می شود، در حالی که هیچ اشکال فنّی ندارد. شخصی می گفت: «پدرم خیلی کهنسال بود و لذا بیمار شد. طبیبی بر سر بالینش حاضر شد. پس از آزمایشات اولیّه گفت: ایشان بیماری خاصّی ندارد، فقط نیروهایش تحلیل رفته است!». آری انسان طبیعتاً در حال ضرر و زیان است. فخر رازی، که از مفسّران بزرگ اهل سنّت است، در ذیل همین آیه می گوید: یکی از بزرگان می گفت که تفسیر آیه (إِنَّ الْاِنسَانَ لَفِی خُسْر) را نمی فهمیدم، تا اینکه در یک روز گرم تابستانی یخ فروشی را مشاهده کردم که مشغول تبلیغ برای فروش یخهایش ۱ . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۴. صفحه ۵۴۰ بود. وی فریاد می زد: «ارحموا من یذوب ماله ;ای مردم به کسی که سرمایه اش در حال ذوب شدن است رحم کنید». هنگامی که فریاد عاجزانه آن یخ فروش را در آن هوای گرم شنیدم به تفسیر آیه شریفه پی بردم. آری عمر ما بسان یخی است که در هوای گرم تابستان در هوای آزاد به تدریج ذوب می شود. نه تنها نیروها از دست می رود، بلکه قوای انسان تحلیل می رود. گوش سنگین می شود، چشم کم فروغ می گردد، اعصاب ضعیف می شود، استخوانها پوک می گردد، پاها درد می گیرد، دست دچار لرزش می شود، و خلاصه تمام قوا به ضعف و سستی می گراید. قیافه پهلوانی را به خاطر دارم که انسان از نگاه به قامتش لذّت می برد، امّا همان پهلوان را در سنّ کهولت سوار بر ویلچری دیدم که نوجوان کم سنّ و سالی او را این طرف و آن طرف می برد! نتیجه اینکه طبق صریح قرآن مجید انسان طبیعتاً در حال خسران و ضرر است. خسران عظیم! آیا کسی که در تجارت ضرر می کند و سرمایه اش را بر باد می دهد خسران عظیم کرده است؟ آیا شخصی که خانواده اش را از دست داده دچار ضرر مبین شده است؟ آیا کسی که فرزندش را از دست داده گرفتار زیان عظیم و بزرگ گردیده است؟ قرآن مجید خسران عظیم را چیز دیگری معرّفی می کند. خداوند متعال طبق آنچه در آیه ۱۵ سوره زمر آمده می فرماید: «(إِنَّ الْخَاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَلَا ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ ;)زیان کاران واقعی آنانند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده اند! آگاه باشید زیان آشکار همین است!». آری! از دست دادن سرمایه عمر خسران مبین و ضرر عظیم است ;چرا که سایر خسرانها قابل جبران است، و تنها از دست دادن سرمایه عمر قابل جبران نمی باشد. صفحه۵۴۱

دستور العمل های چهار مادّه ای

اشاره

نتیجه اینکه تمام انسانها در حال خسران و زیانند، مگر کسانی که به اصول چهارگانه زیر معتقد باشند و به آن عمل کنند: ۱. ایمان. ۲. عمل صالح. ۳. سفارش به حق. ۴. سفارش به صبر. به شرح کوتاهی در مورد هر یک توجّه کنید:

۱. ایمان

ایمان اعتقاد درونی است که به انسان جهت، و مسئولیّت داده، و هدف انسان را اصلاح می کند. ایمان اعتقادی است که تمام وجود انسان را تحت تأثیر قرار داده، و آثار آن در تمام اعضا و جوارح آدمی آشکار می شود. امّا مراتب و مراحلی دارد ;ایمان در وجود انسانهای ضعیف الایمان بسان نور ضعیف شمعی است که در اطاق بزرگی روشن شده، که نور آن به سختی فضای خانه را روشن می کند، امّا از پنجره ها بیرون نمی رود. و اگر کسی از بیرون به آن اطاق نگاه کند متوجّه نور درون خانه نمی شود. امّا ایمان

انسانهای قویّ الایمان بسان نورافکنی است که نه تنها فضای خانه را کاملا روشن کرده، بلکه از تمام پنجره ها و منافذ خانه به بیرون پرتو می افکند. به گونه ای که از چندین کیلومتر فاصله می توان تشخیص داد که چراغی در آن خانه روشن است. ایمان باید قوی باشد، و آثارش در اعضا و جوارح انسان نمایان گردد. نور ایمان باید چشم را از محرّمات حفظ کند، به گوش اجازه شنیدن امور غیر مجاز ندهد، پا را از رفتن به مجالس گناه باز دارد، و خلاصه در تمام اعضا اثر کند. مؤمنان راست قامت ایمان انسان را همچون کوه در مقابل حوادث ثابت و استوار نگه می دارد، و نه تنها اجازه تزلزل و سستی به وی نمی دهد، بلکه باعث تزلزل و تغییر جهت بادها و طوفانها می گردد! و ما این اوصاف و ویژگیها را در اصحاب و یاران حضرات معصومین(علیهم السلام) می یابیم. روزی علی(علیه السلام) دست میثم تمّار را گرفت، و او را به نخلستان کوفه برد، تا به صفحه۵۴۲ درخت نخلی رسیدند. حضرت به میثم فرمود: آیا این نخل را می شناسی؟ میثم عرض کرد: نه! فرمود: «از این درخت چوبه دارت را می سازند، و تو را به جرم عشق و محبّت به علی بر روی آن به دار می آویزند».(۱) افراد ضعیف الایمان در چنین مواقعی بسیار وحشت نموده، سعی می کنند به گونه ای موضوع را به فراموشی بسپارند، و از آن منطقه عبور نکنند. امّا میثم تمّار که درخت ایمانش در سایه تلمّذ و شاگردی در مکتب علی(علیه السلام) بارور شده، نه تنها از این خبر وحشت زده نمی شود، بلکه از فردای آن گفتگو، همه روز به آن درخت سر می زند، و آن را آبیاری می کند، و با آن سخن می گوید: «آفرین بر تو ای درخت! تو برای من آفریده شده ای و من برای تو! کی می شود زمانی که مولایم علی(علیه السلام) وعده داده فرا رسد، و مرا به عشق آقایم بر چوبه داری که از تو می سازند بردار زنند». این عکس العمل هیچ تحلیل و توجیهی جز ایمان عمیق میثم تمّار ندارد. راست قامتان مؤمن در همه اعصار و زمانها وجود دارند ;هر چند تعداد آنها و درجات ایمانشان در زمانها و مکانهای مختلف متفاوت است. هنگامی که حزب الله سرافراز لبنان در مرداد ماه سال ۱۳۸۵ سی و سه روز در مقابل اسرائیل غاصبِ تا بُن دندان مسلّح مقاومت کرد، و بالاخره اسطوره شکست ناپذیری اسرائیل را شکست، تمام دنیا ـ به ویژه غربیها و آمریکائیها ـ اعتراف کردند که آنچه سبب پیروزی حزب الله شد ایمان عمیق آنها بود ;و این حقیقتی است انکارناپذیر. ما ایرانیان آثار ایمان را در طول انقلاب اسلامی، ومخصوصاً در زمان جنگ تحمیلی هشت ساله، با تمام وجود لمس نموده ایم. آنچه که ما را در مقابل استکبار جهانی پیروز کرد ایمان جوانان غیور ما بود، لذا ما همواره تأکید می کنیم: «باید ایمان جوانان تقویت شود، که در این صورت انقلاب بیمه خواهد شد». ما هر چند باید به سلاحهای جنگی مدرن روز مجهّز باشیم، امّا نباید فقط به آن تکیه کنیم، بلکه اتّکاء ما باید بر جوانان پرشور با ایمان باشد. ۱ . سیمای میثم تمّار، ص ۱۶۸. صفحه ۵۴۳ تجارت پرسود خداوند متعال طبق آنچه در آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره صف آمده، تجارت پرسود را چنین توصیف می کند: «(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی تِجَارَةٍ تُنجِیکُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَأَنفُسِکُمْ ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِنْ کُنتُمْ تَعْلَمُونَ * یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَیُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ;)ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می بخشد؟! به خدا و رسولش ایمان آورید، و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید ;این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید! (اگر چنین کنید) گناهانتان را می بخشد، و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد ;و این پیروزی عظیم است!». آری! ایمان به خدا و رسول و قیامت، و جهاد در سایه ایمان، معامله پرسودی است که خداوند از آن خبر می دهد. خداوند چه مشتری خوبی است. سرمایه ای را که خودش داده، به بهترین قیمت می خرد، حداقل به ده برابر قیمت، و حداکثر تا هفتصد برابر و گاه بیشتر. برای اینکه به ارزش معامله با خدا پی ببرید به آیه زیر توجّه کنید: «(إِنَّ اللهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْرَاةِ وَالإِنجِیلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُمْ بِهِ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ;)خداوند از مؤمنان، جهانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (;به اینگونه که:) در راه خدا پیکار می کنند،

می کشند و کشته می شوند ;این وعده حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید، و این است آن صفحه۵۴۴ پیروزی بزرگ!».(۱) بی شک سخن خدا راست، بلکه راست ترین سخنها، و وعده او حق، بلکه با وفاترین وعده هاست ;ولی در عین حال برای تضمین این معامله، سه سند در سه کتاب معتبر آسمانی (قرآن و انجیل و تورات) داده است ;و در پایان به فروشنده تبریک می گوید.

۲. عمل صالح

دومین مادّه از برنامه چهار مادّه ای که انسان را از خسران عظیم نجات می دهد، عمل صالح است، که در حقیقت میوه درخت ایمان است. عمل صالح چیست؟ گستره عمل صالح تاکجاست؟ عمل صالح از واژه های قرآنی بسیار وسیع المعنی است و شامل هر کار خوبی که برای خدا انجام گیرد می شود. بنابراین تعریف، عبادت، زیارت، کمک به نیازمندان، ساختن درمانگاه، احداث جادّه، ساختن مدارس و مؤسّسات خیریّه، تهیّه جهیزیه دختران فقیر، آماده کردن وسیله ازدواج پسران محتاج، کمک به بیماران صعب العلاج، امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد جاهل، تنبیه غافل و مانند آن همه از مصادیق عمل صالح است. حتّی اگر سنگی در وسط راه مردم افتاده باشد، و انسان با نوک پا آن را به کناری هدایت کند که مزاحم عبور و مرور مردم نباشد، این نیز عمل صالح است.(۲) کمیّت یا کیفیّت؟ آنچه در عمل صالح مهم است قصد قربت و تقرّب به پروردگار است. در این صورت، اگر عمل صالح کار کوچکی هم باشد ارزشمند، و منشأ آثار بزرگی خواهد ۱ . توبه، آیه ۱۱۱. ۲ . میزان الحکمة، باب ۲۲۲۷، ح ۱۰۳۸۴ . صفحه ۵۴۵ بود. در تاریخ عمل های صالح کوچکی سراغ داریم، که برکات بسیار مهمّی در پی داشته است. به عنوان نمونه می توان به داستان حضرت موسی(علیه السلام) و دختران شعیب پیامبر اشاره کرد. حضرت موسی(علیه السلام) در عنفوان جوانی و در دفاع از یک مظلوم، مأموری از مأموران ستمگر فرعون را به قتل رساند. دستگاه انتظامی فرعون به منظور یافتن قاتل، شروع به جستجو کرد. خبر به حضرت موسی رسید، و او برای نجات جان خویش مجبور به خروج از کشور مصر شد. بدون آب و غذا و مرکب سواری و زاد و توشه لازم، به سمت مدین حرکت کرد. پس از چند روز به مدین رسید. در جلوی دروازه ورودی شهر، در زیر درختی نشست، تا خستگی سفر برطرف شود. چوپانهایی که گوسفندان خود را بر سر چاه آب می آوردند تا آنها را سیراب کنند توجّهش را جلب کرد. ملاحظه کرد گله گوسفندی که چوپان آن دو دخترند در گوشه ای منتظر سیراب کردن گوسفندان خود هستند. امّا دیگر چوپانها که غالباً مرد هستند به آنها نوبت نمی دهند. جلو رفت، جریان را از دختران پرسید. گفتند: این برنامه هر روز ماست، باید صبر کنیم همه چوپانهای مرد گوسفندانشان را سیراب کنند، سپس به گوسفندان خود آب دهیم. موسی از این رفتار ظالمانه ناراحت شد، جلو رفت و بر سر آنها فریاد زد، و بر این کارشان اعتراض کرد. آنها در مقابل اعتراض موسی تسلیم شدند، ولی هیچ کمکی جهت کشیدن آب نکردند. حضرت موسی تشنه و گرسنه به تنهایی پشت چرخ چاه رفت و آب کافی کشید، و گوسفندان دختران را سیراب کرد. دختران خوشحال به خانه رفتند. پدر پیرشان حضرت شعیب که از بازگشت زود هنگام دختران متعجّب شد، علّت را پرسید. دختران تمام آنچه واقع شده بود را برای پدر تعریف کردند. حضرت شعیب به دخترانش گفت: باید آن جوان را به خانه دعوت کنیم، و مزد زحماتش را بدهیم. دختران به سراغ حضرت موسی رفته، و او را به خانه دعوت کردند. حضرت شعیب(علیه السلام) از موسی(علیه السلام) سؤالاتی کرد، و او داستان فرارش از مصر و پناهنده شدن به مدین را توضیح داد. حضرت شعیب پس از شنیدن داستان موسی به صفحه۵۴۶ او اطمینان داد که از خطر جسته و در مدین در آرامش و امنیّت خواهد بود. سپس به او پیشنهاد ازدواج با یکی از دخترانش را داد.(۱) آری! یک عمل صالح حضرت موسی که سیراب کردن گوسفندان حضرت شعیب بود، سبب شد که حضرت موسی از آوارگی نجات یابد، دارای زندگی و همسر گردد، و از همه مهمتر ده سال در خدمت

یک پیامبر شاگردی کند و ساخته شود، تا آماده دریافت رسالتی بزرگ گردد. بنابراین آنچه مهم است اینکه عمل صالح بااخلاص باشد. خلاصه اینکه دومین مادّه از برنامه چهار مادّه ای که باعث نجات انسان از خسران و زیان می شود عمل صالح است، که گستره آن بسیار وسیع است.

۳. تواصی به حقّ

سفارش به حق سومین مادّه از برنامه چهار مادّه ای مستثنیان از خاسرین و زیانکاران است. طبق آیه شریفه، اهل ایمان و عمل صالح باید همدیگر را به حق و حقوق سفارش کنند. برای عمل به این مادّه، لازم است ابتدا معنای حق را بدانیم: حق به آن معنا که در قرآن مجید و روایات، و به تعبیر دیگر در معارف دینی آمده (نه آنچه در اصطلاح علم حقوق مطرح است) نوعی دین، وام، مسئولیّت در مقابل دیگران است ;اعم از اینکه بدهی مادّی باشد یا معنوی. بدهی مادّی مثل اینکه من از شخصی یا بانکی وام گرفته ام، که ادای این بدهی لازم است، و باید به موقع آن را به صاحبش بازگردانم، وگرنه حقّ مادّی او را ضایع کرده ام. و اموری مانند حقّ و حقوق فرزندان بر پدر و مادر در مورد تربیت آنها، یا بدهی فرزندان به پدر و مادر در مورد رعایت حرمت و احترام آنها و بذل محبّت و عاطفه نسبت به آنها، یا مسئولیّت حکومت اسلامی در برابر آحاد مردم، و همچنین وظیفه مردم در مقابل حکومت، و حقوقی از این قبیل، بدهیهای معنوی است. ۱ . بقیّه داستان را در سوره قصص، آیه ۲۷ به بعد مطالعه فرمایید. صفحه۵۴۷ آیات و روایات در مورد این نوع بدهی ها (حقوق معنوی) بسیار وسیع و گسترده است، تا آنجا که «حقوق بشر»، «حقوق کودک»، «حقوق زنان» و مانند آن که در جهان غرب مطرح است، در مقابل حقوق معنوی اسلام بسیار حقیر و کم رنگ است. رساله حقوق امام چهارم حضرت سجّاد(علیه السلام) کتابی دارد به نام رساله حقوق، که مرحوم علاّمه مجلسی در ابتدای جلد ۷۱ بحارالانوار ـ که موضوع احادیث آن حقوق است ـ در بیست صفحه آن را به طور کامل نقل کرده است. امام زین العابدین(علیه السلام) از حقّ خداوند بر بندگان و حقّ بندگان بر خداوند، و سپس حقّ پیامبران و امامان بر مردم و حقّ مردم بر آنها شروع کرده، و در پی آن حقّ برادران مسلمان بر یکدیگر، حقّ همسایه ها، حقّ پدر و مادر بر فرزند و بالعکس، حقّ هموطنان بر یکدیگر، حقّ استاد بر شاگرد و بالعکس، حقّ دوستان و خویشاوندان بر یکدیگر، را مطرح می کند. در پی آن حقّ کافران اهل ذمّه بر مسلمانان و حکومت اسلامی را مطرح نموده است. آری! آنها که به عنوان یک اقلیّت سالم، در کنار مسلمانان همزیستی مسالمت آمیزی دارند، و به قوانین و مقرّرات حکومت اسلامی احترام می گذارند، حق دارند که حکومت اسلامی جان و مال و ناموس و آزادی های مذهبی آنها را حفظ کند. امام علی بن الحسین(علیه السلام) از این فراتر رفته و حقّ اجزای بدن انسان را بر انسان گوشزد می کند ;چشم انسان بر انسان حق دارد، گوش، زبان، دست و پا و دیگر اعضاء و جوارح، هر کدام حّق و حقوقی بر انسان دارند، و آدمی باید از آنها استفاده صحیح و مشروع کند. و طبیعتاً انسان نیز بر آنها حق دارد. فراتر از این حقوق، حقّ عبادات بر انسان است. نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، و دیگر عبادات بر انسان حق دارند. راستی هنگامی که انسان رساله حقوق امام سجّاد(علیه السلام) را مطالعه می کند به گستره صفحه ۵۴۸ حقوق در معارف اسلامی پی می برد، و رحمت و عطوفت و مهربانی اسلام را لمس می کند، و بر حال افراد کم اطّلاعی که این آیین سراسر رحمت را متّهم به خشونت می کنند تأسّف می خورد.(۱) حق از دیدگاه امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) حضرت علی(علیه السلام)، که طبق فرمایش پیامبر(صلی الله علیه وآله) خودمحور حق است(۲)، در توصیف و تبیین واژه حق چنین می فرماید: «فَالْحَقُّ اَوْسَعُ الاَشْیاءِ فِی التَّواصُفِ، وَاَضْیَقُها فِی التَّناصُفِ، لایَجْری لِاَحَد اِلاَّ جَری عَلَیْهِ، وَلایَجْری عَلَیْهِ إِلاّ جَرَی لَهُ ;حق وسیع ترین چیزها در مقام بیان و توصیف است (اگر بخواهی حقوق را بشماری بسیار زیاد است) امّا در مقام عمل از همه چیز محدودتر است (خلاصه اینکه در گفتار وسیع ترین امور و در عمل

محدودترین آنهاست) و حق همه جا دو طرفی است».(۳) مثلا قاتل باید قصاص شود، و اولیای دم حقّ قصاص او را دارند، ولی قاتل هم حقّی بر اولیای دم دارد. قاتل حق دارد که شکنجه اش نکنند، اگر مایل بودند مشمول عفو خود قرارش دهند، پس از قصاص او را رها نکنند، بلکه غسل و کفنش کنند، و بر جنازه اش نماز خوانده، سپس دفنش کنند. طبق فرمایش مولای متّقیان حقِّ یک طرفه نداریم، حتّی حقّ خداوند هم دو طرفه است! حقّ خدا بر بندگان آن است که اطاعتش کنند، و حق بندگان آن است که تفضّلا به آنها پاداش دهد. طلبکار حق دارد طلب خود را مطالبه کند، و بدهکار حق دارد در صورت عدم قدرت بر پرداخت بدهی به او مهلت دهد، همانطور که حق دارد مستثنیات دین مثل منزل مسکونی اش را از او نگیرد. نتیجه اینکه حق و حقوق در معارف اسلامی جایگاه مهمّی دارد. ۱ . توضیح بیشتر این مطلب را در کتاب ما «آیین رحمت» که در ردّ اتّهام بی اساس پاپ بندیکت شانزدهم رهبر مسیحیان جهان نوشته شده، مطالعه فرمایید. ۲ . بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۸ . ۳ . نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶. ۵۴۹صفحه مهمترین حقوق سؤال: مهمترین حق پس از حق خدا و رسولش کدام حق است؟ پاسخ: حضرت علی(علیه السلام) در همان خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه در پاسخ این سؤال می فرماید: «وَاَعْظَمُ مَاافْتَرَضَ ـ سُبْحَانَهُ ـ مِنْ تِلْکَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوالی عَلَی الرَّعِیَّةِ وَحَقُّ الرَّعِیَّةِ عَلَی الْوالِی; مهمترین حق، حقّ مردم بر حکومت، و حقّ حکومت بر مردم است». حقّ حکومت اسلامی بر مردم این است که از آن حمایت کنند، ودر مشکلات و حوادث سخت به یاریش بشتابند، و در لحظاتی که باید به صحنه بیایند در صحنه حضور یابند. و حقّ مردم بر حکومت آن است که جان و مال و ناموس و آبروی آنها را حفظ کند، و امنیّتشان را تأمین نماید، و وسایل رفاه و آسایش آنها را فراهم کند، و مقدّمات تحصیل، کار ومسکن جوانان را مهیّا سازد. برای مردم جادّه، بیمارستان، خیابان و پارک و دیگر لوازم و اشیای مورد نیازشان را آماده سازد. حق و حقوق برادران دینی از حقوق بسیار مهم حق برادران دینی بر یکدیگر است، که دامنه وسیعی دارد. در برخی از روایات تا ۳۰ حق در این رابطه شمرده شده است.(۱) در اینجا توجّه شما را به روایتی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) که به هفت نوع از این حقوق اشاره می کند، جلب می نماییم: «لِلْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ سَبْعَةُ حُقُوق واجِبَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَیْهِ: اَلْاِجْلالُ فِی عَیْنِهِ، وَالْوُدُّ لَهُ فِی صَدْرِهِ، وَالْمُواساتُ لَهُ فی مالِهِ، وَاَنْ یُحَرِّمَ غَیْبَتَهُ، وَاَنْ یَعُودَهُ فِی مَرَضِهِ، وَاَنْ یُشَیِّعَ جِنازَتَهُ، وَاَنْ لایَقُولَ فِیهِ بَعْدَ مَوْتِهِ اِلّا خَیْراً ;هر مؤمنی بر مؤمن دیگر هفت حق دارد که از سوی خداوند واجب شده است: ۱ . سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۲۹۰ . ۵۵۰صفحه ۱. احترامش را حفظ کند (تحقیرش نکند، به او توهین ننماید، حرمتش را هتک نکند). ۲. محبّت او را در دل داشته باشد. ۳. نسبت به او مواسات مالی داشته باشد (یعنی او را در امکاناتش شریک کند). ۴. غیبتش را بر خود حرام بداند (و در غیابش هم حرمت او را نگه دارد). ۵. به هنگام بیماری از وی عیادت کند (و اگر نیاز به کمک مالی یا چیز دیگر دارد دریغ نکند). ۶. در تشییع جنازه اش شرکت نماید. ۷. و پس از مرگش جز ذکر خیرش نگوید».(۱) خلاصه اینکه مؤمن باید در ظاهر وباطن، در حضور و غیاب، از نظر مالی و غیر مالی، و در حیات و ممات به فکر برادر مؤمنش باشد.

۴. تواصی به صبر

چهارمین مادّه از برنامه چهار مادّه ای کسانی که می خواهند از خسران و زیان رهایی پیدا کنند، تواصی به صبر است. کسانی که ایمان آورده و عمل صالح بجا می آورند، علاوه بر تواصی به حق، همدیگر را به صبر و استقامت سفارش می کنند. «صبر» و «استقامت» در معارف اسلامی جایگاه ویژه ای دارد. و در آیات قرآن و روایات معصومین(علیهم السلام) به صورت گسترده مطرح شده است. که برای نمونه به سه آیه و یک روایت اشاره می کنیم. ولی قبل از آن باید توجّه داشت که صبر آن گونه که بعضی از انسانهای بی مسئولیّت و ترسوها خیال کرده، و دشمنان روی آن مانور می دهند، به معنای پذیرش هر نوع ظلم و ستم و ذلّتی نیست، بلکه به معنای ایستادگی در مقابل مشکلات و حوادث ناگوار و سختیهاست. و این مطلب از آیاتی که ذکر می کنیم به خوبی روشن

می شود. توجّه کنید: ۱ . بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۲. صفحه۵۵۱ صبر در آیات قرآن ۱. خداوند متعال در آیه ۶۵ سوره انفال می فرماید: «(یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتَالِ إِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَإِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ مِّائَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِّنَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَ یَفْقَهُونَ ;)ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند ;و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند ;چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!». طبق این آیه شریفه صبر و استقامت به انسان نیرویی معادل قدرت ده نفر می بخشد، و لهذا هر مؤمن صابری توانایی رویارویی با ده نفر از دشمنان اسلام را دارد. ۲. گروهی از فرشتگان به هنگام ورود بهشتیان به بهشت به استقبالشان آمده، و به عنوان خیر مقدم خطاب به آنها می گویند: «(سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ ;)سلام و درود بر شما به خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)».(۱) انتخاب صفت زیبای صبر، در میان صفات فراوانی که باعث بهشتی شدن بهشتیان شده، نشان از جایگاه ویژه صبر و استقامت می دهد. ۳. خداوند متعال در آیه ۱۵۷ سوره بقره به سه مادّه امتحانی اشاره کرده، و در پایان به کسانی که در این امتحانات صبر و استقامت را پیشه خود می کنند، بشارت داده است. سپس می فرماید: «(أُوْلَئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُوْلَئِکَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ ;)اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده، و آنها هدایت یافتگانند!». طبق آیه فوق، سه مدال افتخار بر سینه صابران زده شده است: ۱. صلوات و درود خداوند. ۲. رحمت خدا. ۳. هدایت مخصوص الهی. ۱ . رعد، آیه ۲۴ . صفحه۵۵۲ خوانندگان محترم! برای رسیدن به هر چیزی چه در امور دنیایی و چه در مسائل مربوط به آخرت، باید صبر و استقامت داشت که بدون تخلّق به این صفت زیبا، نه در مسائل مادّی پیشرفتی حاصل می شود، و نه در مسائل معنوی. صبر از دیدگاه امام علی(علیه السلام) حضرت علی(علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: نسبت به پنج چیز به شما سفارش می کنم که هر چه برای تحصیل آن کوشش و تلاش کنید سزاوار است: پنجمین آن به شرح زیر است: «وَعَلَیْکُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِیمانِ کَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ ;بر شما باد به صبر و استقامت (در امور مختلف زندگی) چرا که نقش صبر نسبت به ایمان، همچون نقش سر نسبت به بدن است».(۱) سر فرمانده بدن است ;زیرا چشم و گوش و مغز در سر است. و صبر نیز در پیکر ایمان، نقش مهمّی همچون سر انسان نسبت به جسد دارد. برای رسیدن به مقام صابران و تخلّق به صفت زیبای صبر لازم است حالات صابران را مطالعه کنیم. زندگی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) مخصوصاً دوران مبارزه آن حضرت در مکّه و هجرت به مدینه مشحون از صبر و استقامت آن حضرت است. اقسام صبر معمولا برای صبر سه شاخه ذکر می کنند: ۱. صبر بر طاعت ;طاعت و عبادت پروردگار سختی ها و مشکلاتی در پی دارد، که بدون صبر و استقامت امکان انجام آن نیست. به عنوان مثال هنگامی که انسان حساب اموال و دارائیش را می رسد، و مبلغ هنگفتی خمس بدهکار می شود، پرداخت آن برایش مشکل است. اینجاست که باید در مقابل انجام این عبادت صبر و استقامت کند، تا موفّق بر انجام آن شود. ۱ . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۸۲ . صفحه۵۵۳ ۲. صبر بر معصیت ;اگر انسان در مقابل هوای نفس سرکش تاب تحمّل نداشته باشد، و نتواند در برابر خواهشهای نفسانی مقاومت کند، مغلوب شیطان و هوای نفس می شود. امّا با استعانت از خداوند و صبر و استقامت می تواند دیو هوای نفس و شیطان لعین را مغلوب خود سازد. ۳. صبر بر مشکلات ;بی شک دنیا برای هیچ کس بدون سختیها و ناملایمات نیست. بنابراین، نباید به دنبال زندگی بی مشکل رفت. بلکه باید راه غلبه بر مشکلات، و صبر در مقابل حوادث سخت و تلخ و ناکامی ها را آموخت. و با استقامت، کوه مشکلات را پشت سر گذاشت. صفحه ۵۵۴ صفحه۵۵۵

۱۴ و ۱۵. سوگند سوره نجم و واقعه

توضیح

با توجّه به اینکه قسم دو سوره فوق، هر دو سوگند به ستارگان است، لذا از هر دو قسم یکجا بحث می کنیم: ۱. خداوند متعال در آیات اوّلیّه سوره نجم می فرماید: سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند، که هرگز دوست شما =محمد(صلی الله علیه وآله) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، وهرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست. ۲. و در آیات ۷۴ تا ۸۰ سوره واقعه نیز چنین آمده است: صفحه ۵۵۶ سوگند به جایگاه ستارگان (ومحلّ طلوع وغروب آنها)! و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید! که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند = دست یابند. آن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است.

اهمیّت کارهای زیربنایی

سوره نجم و واقعه هر دو مکی است، و همان گونه که بارها گفته ایم سوره مکّی غالباً متکفّل بیان اصول دین است، و سوره های مدنی فروع دین، احکام واخلاق را تبیین می کند. زیرا اوّل باید پایه ها و زیربناها را محکم کرد، و تا زمانی که پایه های اعتقادی مردم مستحکم نباشد مردم نه به میدان جهاد می روند، نه رغبتی نسبت به انجام واجبات خواهند داشت، و نه انگیزه ای برای ترک گناهان و محرّمات. ولهذا، معتقدیم در عصر ما نیز برای مبارزه با مفاسد اجتماعی، اقتصادی، نظیر بی حجابی، بدحجابی، افراط و تفریط ها، اسراف و تبذیرها، رباخواری و رشوه خواری و مانند آن، باید پایه های عقیدتی مردم را محکم کرد. نباید فشارها را فقط متوجّه دادگاهها، جریمه ها، مجازاتها و اجرای حدود و مانند آن کرد، بلکه علاوه بر این کارها، باید در بخش فرهنگی و تقویت اعتقادات مردم نیز سرمایه گذاری کرد. صدا و سیما باید عمده فعالیتهای خود را در این بخش متمرکز کند. رسانه ها باید در مورد عقاید مردم مانور دهند. مساجد، نمازهای جمعه، عزاداری ها، همایشها، مجالس وعظ و مانند آن باید به پیروی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ابتدا به استحکام اصول اعتقادی مردم اهتمام ورزند. همان گونه که غالب مباحث سوره های مکّی اصول عقاید است، سوگندهای مورد بحث نیز در مورد یکی از اصول اعتقادی یعنی نبوّت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و معجزه آن حضرت، مطرح شده است. صفحه ۵۵۷

کدام ستاره؟

در سوگند اوّل خداوند به ستاره، هنگام افولش قسم یاد کرده است. در اینکه منظور از ستاره مذکور چه ستاره ای است؟ بین مفسّرین اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از مفسّرین معتقدند منظور ستاره ثریّاست که از هفت ستاره تشکیل شده است. شش ستاره آن نسبتاً راحت دیده می شود، امّا ستاره هفتم بسیار کوچک است، و به سختی دیده می شود. بدین جهت چشم های تیزبین را به وسیله مشاهده این ستاره کوچک آزمایش می کنند. طبق این تفسیر، ترجمه آیه شریفه چنین است: «سوگند به ستاره دور دست ثریّا هنگامی که افول و غروب می کند».(۱) عدّه ای دیگر از مفسّران بر این عقیده اند که منظور از نجم در آیه مورد بحث ستاره «شعری» است. ستاره ای که بسیار درخشنده است «;سوگند به ستاره بسیار درخشنده شعری، هنگامی که افول می کند».(۲) ولی به عقیده ما هیچ یک از این دو نظریه دلیل روشنی ندارد. بنابراین، نجم درآیه سوگند همه ستارگان آسمان را شامل می شود. ستارگانی که در عالم خویش واقعاً عظمت دارند، و خورشید در برابر آنها ناچیز و کوچک است. جالب اینکه قرآن زمانی به ستاره ها سوگند خورده که نزد مردم آن زمان ارزشی نداشتند، بلکه مردم قادر نبودند تصویر صحیحی از ستارگان در ذهن خود داشته باشند. زیرا اعراب زمان نزول قرآن تصوّر می کردند که ستارگان بسان میخهایی هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده و هیچ حرکتی ندارند!

لحظه غروب ستارگان

سؤال: چرا خداوند متعال به لحظه افول وغروب ستاره ها قسم خورده است؟ پاسخ: جواب این سؤال را قرآن در داستان حضرت ابراهیم(علیه السلام) و ستاره پرستان ۱ . مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۸۶ . ۲ . تفسیر نمونه، ج ۲۲،ص ۴۷۷. صفحه۵۵۸ داده است. هنگامی که تاریکی شب همه جا را فرا گرفت و ستاره درخشانی در آسمان ظاهر شد، حضرت به عنوان همراهی با بت پرستان گفت: این ستاره پروردگار من است!(۱) امّا هنگامی که ستاره پس از مدتی مکث در آسمان افول کرد، فرمود: خدایی که غروب کند و از نظرها پنهان گردد و تحت تأثیر حوادث عالم باشد را به عنوان خدا نمی پذیریم! بلکه خدایی را می پرستم که همواره شاهد و ناظر باشد، و هیچگاه غروب و افول نداشته باشد. بنابراین، با توجّه به اینکه افول و غروب ستاره نشان می دهد که آن هم مخلوقی از مخلوقات خداست، و خالق توانا و عالم ومدبّری آن ستاره و دیگر موجودات عالم را اداره می کند، لذا خداوند متعال به لحظه غروب ستارگان قسم خورده است.

سوگند به مدار ستارگان

از آنجا که مدار ستارگان از اهمیّت والایی برخوردار است، خداوند به مواقع النجوم (مدار ستارگان) سوگند یاد کرده است. ستارگانی را که با چشم غیر مسلّح دیده می شود تا پنج هزار ستاره شمرده اند. امّا آنچه در کهکشان ما، کهکشان راه شیری، با چشم مسلّح قابل رؤیت است ۲۰۰ میلیارد ستاره است، که خورشید عالمتاب با تمام عظمتش یک ستاره متوسّط آنهاست! تمام این ستاره ها میلیونها سال است که در مدار خاصّی حرکت کرده، و هرگز از مسیر ویژه خود منحرف نشده و نخواهند شد. واقعاً خالق آسمان و ستارگانش چقدر قدرتمند و عالم و مدیر و مدبّر است که تمام این ستارگان را در مسیر و مدار خود قرار داده و آنها را به خوبی اداره می کند. به راستی این سوگند برای کسانی که اطّلاع کافی از ستارگان و مدارات آن داشته باشند سوگند عظیمی است. یکی از این ستارگان، کره زمین است که اگر از ستارگان دیگر به آن نگاه کنیم همچون سایر ستارگان است. این ستاره صدها میلیون سال است که در مدار خاصّ ۱ . انعام، آیه ۷۶ . صفحه۵۵۹ خود چرخیده، و فاصله خود را با دیگر ستارگان از جمله خورشید حفظ کرده است. زمین بر اثر حرکت دورانی اش تعادلی بین قوّه جاذبه و دافعه خورشید ایجاد کرده، تا نه از مدار خارج می شود، و نه جذب خورشید گردد ;بلکه همواره در مسیر خاص خود حرکت کند. آری! این سوگندها برای کسانی که بدانند عظیم و با ارزش است!

آنچه برای آن قسم یاد شده است

در سوره نجم، برای اثبات نبوّت سوگند یاد شده است ;توجّه کنید: «سوگند به ستارگان هنگامی که غروب می کنند، که هرگز محمد(صلی الله علیه وآله) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است. آن حضرت نه گمراه است، و نه متعصّب، و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه سخنانش از مشکات وحی سرچشمه گرفته است». این آیات به روشنی می گوید: «رفتار و سیره پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) همچون آیات قرآن حجّیت است». با توجّه به این مطلب، چطور برخی از مسلمانان پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خود جرأت داده، و گفته اند: «مُتْعَتانِ کانَتا مَشْرُوعَتَیْنِ فِی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ وَ اَنَا اَنْهی عَنْهُما، مُتْعَةُ الْحَجِّ وَ مُتْعَةُ النِّساءِ ;دو نوع متعه در عصر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)مشروع و جایز بود، ولی من از آنها نهی می کنم: حج به صورت تمتّع و ازدواج موقّت».(۱) مگر نه اینکه پیامبر از روی هوا و هوس سخن نمی گفت؟ مگر نه اینکه حضرت رسول تمام احکام را بر اساس وحی الهی بیان می کرد؟ پس چگونه این افراد به خود اجازه دادند احکامی را که پیامبر اعظم وضع کرده، تغییر دهند و

حلال خدا را حرام کنند؟ زشت تر از این، مطلبی است که در کتاب صحیح بخاری آمده است. توجّه کنید: ابن عباس می گوید: هنگامی که بیماری پیامبر اسلام شدّت گرفت، فرمود: «ائتونی بِکِتاب أکْتُبُ لَکُمْ کِتاباً لاتَضِلُّوا بَعْدَهُ ;کاغذی بیاورید، تا وصیتنامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید».(۲) ۱ . شیعه پاسخ می گوید، ص ۱۲۸ . ۲ . صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۵ (باب کتابهٔ العلم، ح ۵۵). صفحه ۵۶۰ پیامبری که هرگز مطابق هوای نفس و خواهش دل سخن نمی گوید، در آخرین ساعات عمر از پیروانش تقاضا می کند کاغذی بیاورند تا مطالب مهمّی را برای آنها بنویسد. امّا در میان بهت و حیرت همه، خلیفه دوم وقاحت و بی شمری را به اوج خود رسانده می گوید: «ان النبی(صلی الله علیه وآله) غلبه الوجع ;بیماری بر پیامبر غلبه کرده و حرفهایش اعتباری ندارد!». و طبق برخی از روایت عبارت زشت تری به زبان آورد: «ان الرجل لیهجر ;پیامبر (نعوذ بالله) هذیان می گوید (به سخنانش توجّه نکنید)». و بدینوسیله مانع نوشتن وصیّت حضرت شد. آیا این سخنان با آیات قرآن سازگار است؟ ما شیعیان باید شکرگزار خداوند باشیم که به دامان اهل البیت(علیهم السلام) چنگ زده، و در سایه هدایتهای آنان دچار این اشتباهات بزرگ نمی شویم. که هر کس به حدیث پیامبر عمل کند، و به قرآن و عصمت پناه ببرد هرگز گمراه نخواهد شد.(۱) خلاصه اینکه در سوره نجم برای اثبات نبوّت سوگند یاد شده است.

قرآن کریم

و امّا در سوره واقعه برای اثبات حقانیّت قرآن قسم یاد شده است ;توجّه کنید: «سو.....به جایگاه ستارگان، که کتاب آسمانی مسلمانان، قرآن کریمی است که جز پاکان نمی توانند به آن دست یابند». تفسیر (لایمسّه الا المطهرون): دو تفسیر برای این آیه شریفه بیان شده است: الف) خطوط قرآن باید با وضو و غسل لمس شود. بنابراین مسلمانان باید مراقب باشند که آیات قرآن را، چه در قرآن باشد یا در کتابها و روزنامه ها و نشریات و جاهای دیگر، بدون وضو دست نزنند. ۱ . بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۳۱ . صفحه ۵۶۱ سؤال: با توجّه به تفسیر فوق، آیا بهتر نیست در روزنامه ها و نشریّات، که به طور گسترده در دسترس مردم است، و بدون وضو به آن دست می زنند، آیات قرآن و اسماء مقدّسه منعکس نشود، تا حرمت آن محفوظ بماند؟ پاسخ: این نوع تفکّر، اشتباه است و باعث فراموشی آیات قرآن و اسامی مقدّسه می شود. باید آیات قرآن در روزنامه ها، جراید، نشریّات و کتابها نوشته شود، و مردم عادت کنند که با وضو به آن دست بزنند، و اگر نیاز آنها برطرف شد اوراقی که حاوی آیات قرآن و اسامی مقدّسه است را در جایی دفن کنند، و یا در رودخانه ای بریزند، و یا به مراکزی که آن را خمیر کرده و تبدیل به کارتن و مانند آن می کنند تحویل دهند. و این مسأله در عصر حضرات معصومین(علیهم السلام) نیز رواج داشته است. زیرا در آن زمان سکّه هایی در دست مردم بود که یک طرف آن جمله «لااله الاالله» و در سمت دیگر «محمد رسول الله» نقش بسته بود، و هیچ یک از ائمه(علیهم السلام) از این کار جلوگیری نکردند. ب) منظور از آیه شریفه حقایق و معانی و محتوای آیات قرآن است، که تنها افراد پاکدل و باتقوا به آن می رسند، و کسانی که نفس خود را تطهیر نکرده، و به صفایِ باطن نرسیده، و درجاتی از تقوا را طی ننموده اند، از حقایق و محتوای آیات قرآن نصیبی نمی برند. این تفسیر در آیه دوم سوره بقره نیز آمده است: (ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ). قرآن مجید همه را هدایت می کند، هدایتهای عمومی و معمولی، برای عموم مردم است، ولی برای کسانی که مراتبی از تقوا را طی کرده باشند هدایتهای خاصی دارد. هدایت خاص و عمیق برای پاکان و پرهیزکاران خواهد بود. آنها که نور توحید قلبشان را روشن ساخته است. دراست قرآن و آثار فراوان آن: پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در روایت عمیق و پرمعنایی که در کنزالعمال آمده، خطاب به معاذ بن جبل می فرماید: «انْ اَرَدْتَ عَیْشَ السُّعَداءِ، وَمِیتَهَ الشُّهَداءِ، وَالنَّجاهَ یَوْمَ الْحَشْرَهِ، وَالاَمْنَ یَوْمَ الْخَوْفِ، صفحه۵۶۲ وَالنُّورَ یَوْمَ الظُّلُماتِ، وَالظِّلَّ یَوْمَ الْحَرُورِ، وَالرِّیَّ یَوْمَ الْعَطَشِ، وَالْوَزْنَ یَوْمَ الْخِفَّهِ، وَالْهُدی یَوْمَ الضَّلالَهِ، فَادْرُسِ الْقُرآنَ، فَاِنَّهُ ذِکْرُ الرَّحْمنِ، وَحِرْزٌ مِنَ الشَّیْطانِ، وَرُجْحانٌ فِی الْمیزانِ ;ای معاذ! اگر طالب زندگی سعادتمندانه، و مرگ در راه خدا، و نجات در روز

قیامت، و امنیّت در روز وحشت، و نور در هنگامه ظلمات قیامت، و سایه آرامش در آفتاب سوزان محشر، و سیرابی در روزی که همه عطشانند، و سنگینی کفّه اعمال در روزی که کفّه اعمال همه سبک است، و هدایت در روز ضلالت و گمراهی هستی، همه اینها در سایه دراست و عمل به قرآن حاصل می شود. چرا که قرآن یاد خدای رحمان، و امان از شیطان، و سبب سنگینی ترازوی اعمال می شود».(۱) طبق روایت فوق، دراست و تفکّر و اندیشه در قرآن دوازده امتیاز و ثمره دارد. ۱ . کنزالعمال، ح ۲۴۳۹ . صفحه۵۶۳

۱۶. سوگند سوره ذاریات

اشاره

آخرین قسم از قسمهای یگانه سوگندی است که در آیه هفتم سوره ذاریات آمده است. توجّه کنید: قسم به آسمان که دارای چین و شکنهای زیباست، که شما (درباره قیامت) در گفتاری مختلف و گوناگونید! (تنها) کسی از ایمان به آن منحرف می شود که از قبول حق سرباز می زند.

حُبُک، معجزه علمی قرآن!

خداوند متعال در این آیات به آسمان با ویژگی خاصّی سوگند یاد کرده است، که از این جهت قسم تازه ای محسوب می شود. زیرا هر چند قبلا هم به «سماء» قسم خورده بود، امّا تنها در این سوره به «آسمان ذات حُبُک» سوگند یاد کرده است. «حُبُک» جمع «حِباک» به معنای چین و شکن است. به مثالهای زیر توجّه کنید تا معنای چین و شکن روشن شود: ۱. هنگامی که نسیم ملایمی بر شن زارها میوزد، شن ها دارای چین وشکنهای منظّم و مرتّب و زیبایی می شوند. ۲. تصوّر کنید در کنار دریا هستید، و نسیم آرامی بر سطح دریا میوزد. بر اثر وزش صفحه۵۶۴ این نسیم، آب دریا موّاج شده، و چین و شکنهای منظّم و زیبایی پیدا می کند. ۳. کسانی که موهای بلندی دارند چین و شکنهای زیبایی در موهای آنها ایجاد می شود. نتیجه اینکه «حُبُک» به معنای چین و شکن ها است. پس از روشن شدن معنای حُبُک، به بیان معجزه علمی قرآن در این آیه می پردازیم، و برای این منظور لازم است ابتدا نظریّه عوام مردم، و سپس دانشمندان علم هیئت در عصر نزول قرآن را در مورد آسمان بدانیم. مردم عصر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)معتقد بودند که آسمان گنبد نیلوفری است که با فاصله چند کیلومتری بالای سر ما قرار گرفته، و ستاره ها بسان میخهای نقره ای شکلی هستند که به سقف آسمان کوبیده شده اند، و ماه و خورشید، که به اندازه یک بشقاب بیشتر نیست، نیز بر سقف آسمان کوبیده شده است. علاوه بر اینکه هیچ یک از ستارگان و ماه و خورشید حرکتی از خود ندارند، بلکه با حرکت آسمان می چرخند! امّا دانشمندان آن زمان همگی تسلیم هیئت بطلیموس بودند. نظریّه ای که تا چهارصد سال پیش بر تمام محافل علمی ـ فلکی جهان حکومت می کرد، و توسّط گالیله ابطال شد. مطابق این نظریّه فاصله کره زمین تا ستارگان چندصد کیلومتر بیشتر نبود (یعنی یک ثانیه نوری) و آسمان از کره های بلورینی تشکیل شده، که همانند پوسته های پیاز روی هم قرار گرفته است. ناهید، عطارد، پلتون، زهره و دیگر کره ها هر کدام بر روی دیگری همچون پوست پیاز نهاده شده، و ستارگان در لابه لای آنها هستند. البتّه با این تفاوت که این کره ها حرکت مستقل دارند، و بر روی هم می چرخند. امّا یافته های علم امروز از آسمان و ستارگان آن واقعاً اعجاب آور است. دانشمندان عصر ما مجبور شدند برای تعیین فاصله ستارگان از یکدیگر، مقیاسی غیر از مقیاس های زمینی ابداع و اختراع کنند. آنها برای این منظور حرکت نور را معیار قرار دادند. نور در یک ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر می پیماید، یعنی در این مدّت کوتاه هفت دور بر گرد کره زمین می چرخد! و در یک دقیقه ۱۸ میلیون کیلومتر، و در یک صفحه ۵۶۵ ساعت یک میلیارد و هشتاد

میلیون کیلومتر، و در یک شبانه روز ۰۰۰/۰۰۰/۹۲۰/۲۵ کیلومتر، و در یک سال، ۰۰۰/۰۰۰/۸۰۰/۴۵۹/۹ کیلومتر مسافت را طی می کند. با توجّه به این مقیاس، فاصله بعضی از ستارگان با ما یک میلیون سال است! یعنی یک میلیون سال طول می کشد که نور آنها به ما برسد، و چه بسا وقتی نور آنها به ما می رسد از بین رفته باشند! ستارگانی شناسایی شده اند که نور آنها پس از یک میلیارد سال نوری به ما می رسد. واقعاً این اعداد و ارقام، خیره کننده و سرسام آور است. جالب اینکه: این چیزی است که علم امروز به آن دست یافته، و چه بسا بر اثر پیشرفت علوم و صنایع و ابزار و دستگاهها، در آینده مطالب اعجاب آورتری کشف شود! با توجّه به مطالب بالا به سراغ قرآن مجید می رویم. قرآن مجید در محیط عربستان در میان مردمی که در مورد آسمانها چنان تفکّراتی داشته، و دانشمندانشان هم بدان شکل معتقد بودند، در مورد خلقت و آفرینش آسمانها چنین می فرماید: «(لَخَلْقُ السَّماوَاتِ وَالاَرْضِ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ ;)آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر است، ولی بیشتر مردم نمی دانند».(۱) در مورد آیه مورد بحث، که معتقدیم از معجزات علمی قرآن مجید است، دانشمندان علوم نجوم با تلسکوپهای بسیار قوی، که بعضاً قطر ذره بین های آن چندین متر است، و در نقاط مرتفع که آسمانی صاف دارد نصب شده، ستارگان را رصد کرده و از کهکشانها تصویرهایی تهیّه کرده اند. (کهکشان مجموع ستارگانی است که در یک حلقه دوران داشته، و هر کدام حاوی ستارگان بسیار زیادی است. کهکشان ما، یعنی کهکشان راه شیری دویست میلیارد ستاره دارد.) هنگامی که به تصویرهای تهیّه شده از کهکشانها نگاه می کنیم ناخودآگاه به یاد آیه (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ) می افتیم! چرا که چین و شکنهای ستارگان کهکشانها کاملا مشهود و قابل رؤیت است! ۱ . غافر، آیه ۵۷ . صفحه۵۶۶ عجیب اینکه ستارگان کهکشانها به صورت مارپیچ و دارای چین و شکنهای جالبی است. و این از معجزات علمی قرآن است که ۱۴۰۰ سال پیش از چین و شکن های مذکور خبر داده، و اکنون معنای آن روشن شده است. سوگند به آسمان برای چه؟ از مباحث گذشته اهمیّت سوگند به آسمان پرچین و شکن روشن شد. اکنون باید دید که این سوگند مهم برای چه مطلب مهمّی است؟ آیه شریفه (إِنَّکُمْ لَفِی قَوْل مُّخْتَلِف) پاسخ این سؤال را می دهد. سوگند به آسمانِ دارای چین و شکن، که مخالفان پیامبر و قرآن و معاد گرفتار تناقضات آشکارند، و این تناقض گویی دلیل بر بطلان سخنان آنهاست. هنگامی که بازپرس دادگاه از متّهمی در جلسات مختلف که در زمانهای متفاوتی تشکیل می شود، بازپرسی نموده، و سخنانش را یادداشت می کند، سپس آنها را در کنار هم می گذارد و متوجّه تناقضات سخنان او می شود، می فهمد که متّهم دروغ می گوید، زیرا دروغگو حافظه خوبی ندارد. مشرکان و بت پرستان نیز چنین بودند. یک روز پیامبر را مجنون خواندند، روز دیگر شاعرش نامیدند، روز سوم از وی به عنوان ساحر یاد کردند، و بالاخره تعلیمات قرآنی وی را محصول شاگردی حضرت نزد بشری همانند خودش مطرح کردند. این تناقض گویی مشرکان دلیل بر بطلان سخنان آنهاست. زیرا کسی که دیوانه است هرگز نمی تواند شاعر یا ساحر باشد ;چرا که شعر و سحر نیاز به هوش بالایی دارد. آنان در مورد قرآن نیز دچار تناقض گویی شدند. گاه آن را سحر نامیدند، و گاه کهانت خواندند، و گاه از آن به اساطیر الاولین تعبیر کردند. و هنگامی که به آنها گفته می شد اگر آن طور که شما ادّعا می کنید قرآن ساخته و پرداخته ذهن بشر است، سوره ای همانند آن بیاورید! آنها هرگز قادر بر انجام این کار نبوده و نخواهند بود ;هر چند به کمک هم بشتابند، و به غیر خدا از تمام امکانات استفاده کنند. خلاصه اینکه تناقض گویی کفّار و مشرکان دلیل مهمّی بر بطلان سخنان آنهاست. صفحه۵۶۷

لجاجت و تعصّب

در آیه بعد (یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ) به دو بلای خانمانسوز جامعه انسانی و دو صفت زشت و رذیله اخلاقی، یعنی لجاجت و تعصّب اشاره می کند. افراد لجوج و متعصّب که حاضر به پذیرش حق نیستند، منحرف می شوند. اگر تمام ۱۲۴ هزار پیامبر هم برای انذار و هدایت انسانی که مبتلا به لجاجت و تعصّب است بیایند، و هر کدام معجزه ای ارائه دهند، نمی پذیرد، بلکه همه آنها را متّهم به

سحر و جنون می کنـد! امّا اگر اهل منطق باشد در گام اوّل تسلیم حق می شود. خداوند متعال در آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء اشاره ای به گروهی از افراد لجوج زمان پیامبر اسـلام(صلی الله علیه وآله) کرده است. آنها که ایمان خویش را منوط به معجزه های پی در پی و غیر عاقلانه ای می کردند. طبق این آیات آنها هفت نوع معجزه طلب کردند. توجّه کنید: ۱. ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی (وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْاَرْضِ یَنْبُوعاً). ۲. عـدّه ای دیگر گفتنـد: مـا هرگز تسـلیم تو نمی شویم تـا اینکه بـاغی از نخل و انگور ایجاد کنی، که نهرهای آب در لابه لای آن جاری باشد (أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَّخِیل وَعِنَب فَتُفَجِّرَ الْاَنهَارَ خِلاَلَهَا تَفْجِیراً). ۳. گروه سوم عرض کردند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه قطعات (سنگهای) آسمان را ـ آن چنان که می پنداری ـ بر سر ما فرود آوری! (أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ کَمَا زَعَمْتَ عَلَیْنَا کِسَفاً أَوْ تَأْتِیَ بِاللهِ وَالْمَلاَئِکَةِ قَبِیلا). واقعاً انسان چقـدر بایـد نادان باشـد که تقاضای چنین معجزه ای کند. چون در صورت تحقّق دیگر زنده نخواهـد مانـد تـا ایمـان بیاورد، امّا حجاب لجاجت جلوی فهم مطالب بسـیار ساده و پیش پا افتاده را نیز از آنها گرفته است. ۴. به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه خداوند و فرشـتگان را در برابر ما ظاهر کنی! (أَوْ تَأْتِیَ بِاللهِ وَالْمَلاَئِکَةِ قَبِیلا). صـفحه۵۶۸ ۵. پنجمین معجزه درخواستی آنهـا این بود که پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) برای خود خـانه ای پر نقش و نگـار از طلاـ بسـازد! (أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِّنْ زُخْرُف). ۶. معجزه دیگر اینکه از پیـامبر خواسـتند به سـمت آسـمان بالاـ رود، و به آسـمانها پرواز کنـد! (أَوْ تَرْقَی فِی السَّمَاءِ). ۷. و بالاخره لجاجت را به اوج رسانده و گفتند: حتّی اگر به آسـمان روی، ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای (از سوی خدا) بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم (وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّی تُنَزِّلَ عَلَیْنَا کِتَاباً نَّقْرَؤُه). چنین آدمهای لجوجی هرگز ایمان نمی آورنـد، حتّی اگر تمـام معجزات درخواستی آنهـا تحقّق یابـد. آنهـا اگر واقعاً به دنبال حقیقت بودنـد، معجزه قرآن که هیـچ کس توانایی آوردن یک سوره آن را هم نـدارد کـافی بود. از خداونـد می خواهیم که اگر آثاری از لجاجت در دل ماست، یا نشانه هایی از تعصّب بی منطق در روح و جان ما لانه کرده، آن را بزداید. که با بیرون رفتن لجاجت و تعصّب، قلب و روح انسان آماده پذیرش حق می گردد.